خداوند ما
عیسای مسیح

(بررسی شخصیت عیسای مسیح از دیدگاه علم الهی)

نوشتهٔ جان والوورد

ترجمهٔ مهرداد فاتحی

فهرست مطالب

پیشگفتار :		صفحه ۱
فصل ۱ :	مسیح، در الهیات حاضر	۲
فصل ۲ :	مسیح در ایام ازل	۱۲
فصل ۳ :	مسیح در تاریخ عهدعتیق	۲۳
فصل ۴ :	مسیح در نمونه شناسی عهدعتیق	۴۴
فصل ۵ :	مسیح در پیشگویی های عهدعتیق	۵۸
فصل ۶ :	تجسم پسرخدا	۷۱
فصل ۷ :	شخصیت مسیح مجسم شده	۷۹
فصل ۸ :	زندگی مسیح برروی زمین	۹۳
فصل ۹ :	زحمات و مرگ مسیح	۱۱۹
فصل ۱۰ :	رستاخیز مسیح	۱۵۰
فصل ۱۱ :	کار مسیح در زمان حاضر	۱۷۳
فصل ۱۲ :	کار مسیح در آینده	۲۰۵

پیشگفتار

مسیحیت یعنی عیسی مسیح . ازکتاب پیدایش تا مکاشفه ، عیسی مسیح مهم ترین موضوع کتابمقدس است وتقریبا هرصفحه‌ای ازآن بگونه‌ای به شخصیت یا به کار او مربوط می‌گردد .

لذا لازمست حقایقی که مربوط به شخصیت وکار مسیح می‌گردد، بگونه ای سیستماتیک عرضه گردد ، هرچندکه هرتلاشی دراین زمینه ، همواره فاقد کمال خواهدبود . به هنگام عرضه این حقایق بصورت سیستماتیک ، الزاما تمامی تعالیم وآموزه‌های مسیحیت نیز مورداشاره وبررسی واقع خواهدگردید . لذا چنین مطالعه وتحقیقی می‌تواند بی نهایت طولانی گردد ، ازاینرودراین کتاب سعی شده مطالب خلاصه وار موردمداقه قرارگیرند. روش انجام این تحقیق نیز ، برتعلیم مستقیم خود کتابمقدس استواراست . برای شناخت مسیح، لازمست به گفتارکلام خدا مراجعه کردنه به استدلالات علم الهی ومباحث فلسفی . پژوهشگرمبحث مسیح شناسی بایدهمواره بیادداشته باشد که اگرعلم الهی تحول می‌پذیرد ، مکاشفه کتابمقدس بلا تغییر واستوارباقی می‌ماند .

مسیح چنان زیست که هرگزکسی مثل اونزیسته وچنان
مرد که هرگز کسی اینچنین نمرده است .

مسیح در الهیات معاصر

مسیحیت چنانکه ازنامش نیزپیداست ، همواره مسیح رابعنوان مرکزتاریخی و عقیدتی خودتکریم نموده است . هیچ شخص دیگری درتکوین ونیزدرتحول تاریخی آن به اندازه شخص عیسی مسیح نقش اساسی نداشته ، وهیچ تعلیم وآموزه‌ای به اندازه آموزه مربوط به شخصیت وکارا ودرشکل گیری الهیات آن تعیین کننده نبوده است . بنابرین درمطالعه مسیح شناسی، بایک موضوع مرکزی واصلی الهیات سروکارداریم نه یک مبحث جانبی. ایمان به عیسی مسیح، وفهم ودرک نسبت به شخص او، ازمهمترین مسائل الهیاتی است که پژوهشگرمی‌تواندباآن مواجه گردد.

" آموزهٔ تثلیث "

درتاریخ تفکرعلم الهی، همواره تادوران معاصرهسته‌ای منسجم ازتعالیم در موردمسیح وجودداشته است که می‌توان آنرابا ارتدوکسی * کتاب مقدس برابردانست . آباء نخستین کلیساکه درگیرمسئله تثلیث بودندوبا این معضل که خداچگونه می‌تواند درعین حال هم سه تاوهم یکی باشددست وپنجه نرم می‌کردند، بابیانی ماندگار اظهار داشتندکه خدادرعین حال که ازنظرتعددیکی است ، ولی درسه شخصیت یعنی خدای پدر،

---

* اصطلاح یونانی "ارتدوکس" ازدوجزء "ارتو" به معنی "درست" و"دوکسا" به معنی "اعتقاد" تشکیل شده است . معنی آن،شکل اصیل ورسمی یک اعتقادیا مجموعه بخصوصی ازاعتقادات است . اصطلاح فوق دراین کتاب به میراث فکری سنتی وتاریخی مسیحیت اشاره داردکه برمکاشفه کتاب مقدسی تعالیم رسولان مسیح مبتنی بوده و به دست آبای کلیسا ومتالهین برجسته مسیحی درقرون اولیه پرداخته شده است . این مجموعه ازاعتقادات که درنهضت اصلاحات کلیسانیزبدست متالهین همچون لوتر، کالون وزوئینگلی مجددا" موردتاییدوتاکیدقرارگرفت تاقرن نوزدهم بعنوان اصول اعتقادات رسمی ودرست،موردقبول همهٔ مسیحیان بود. ولی ازقرن نوزدهم به بعد این اصول موردبازنگری وانتقادواقع گردیدکه درنتیجه این انتقادات مکاتبی همچون لیبرالیسم ونوارتدوکسی بظهوررسیدند. بنابرین اصطلاح ارتدوکس دراین کتاب اشاره به آن دسته ازمتفکرین، متالهینی است که کماکان به این اصول اعتقادات سنتی پایبندهستند (دراین کتاب اصطلاح فوق به مذهب ارتدوکس که یکی ازسه مذهب رسمی مسیحیت است اشاره ندارد).

خدای پسر، وخدای روح‌القدس موجودمی‌باشد. این سه درازلیت، قدرت، و جلال با هم برابرندوهریک ازآنها ازهمه صفات الهی برخوردارمی‌باشد. ولی درعین حال هرکدام خصائصی دارندکه آنها رادردرون وحدت تثلیث، ازهم متمایزمی‌گرداند. درشورای‌نیقیه بسال ۳۲۵ میلادی گام عمده‌ای درتقریرواعلام این آموزه مهم برداشته شد، وبعدها نیز توسط اصلاحگران پروتستان پخته‌ترگردیدومجددا " موردتاکیدواذعان قرارگرفت.

آموزه ارتدوکس شخصیت وکار مسیح

به همراه توصیف وتجزیه وتحلیل آموزهٔ تثلیث، موضوع شخصیت مسیح مجسم‌شده نیزتوجه زیادی رادرکلیسای اولیه به خودمعطوف داشت. بررسیها ومباحثات انجام شده پیرامون رابطهٔ موجودبین طبیعت الهی وطبیعت انسانی مسیح، سرانجام به‌تعریفی صحیح واستوارمنجرگردیدکه بنابرآن،مسیح هم ازطبیعت کامل الهی وهم ازطبیعت کامل انسانی دریک شخصیت واحد، وبدون بروزهیچگونه پیچیدگی اخلاقی، برخوردارمی‌باشد (بعنوان مثال دراعتقادنامه شورای کالسدون - ۴۵۱ میلادی). هرچندکه تعاریف کالون ولوترازطبیعت انسانی مسیح درجزئیات دارای تفاوتهایی هستند، ولی درهرحال طرح والگوی مشخصی سربرآوردکه می‌توان آنرا اعتقاد ارتدوکس درموردموضوع شخصیت مسیح بشمارآورد.

بحث وبررسیهای مربوط به شخصیت مسیح ناگزیربه مطالعهٔ کاراومنجرگردید، مخصوصا " کاری که با مرگش برروی صلیب به انجام رسانید. دراین زمینه نیزهرچند تعاریف مختلفی وجوددارد، ولی این واقعیت عینی که مسیح برای گناهان مامردوبا این عمل فدیه کننده ورهایی بخش خود، انسان راباخداآشتی داد،مسیراصلی اعتقاد ارتدوکس راتشکیل می‌دهد. بطورکلی بایدگفت‌که درالهیات ارتدوکس رستاخیزبدنی (جسمانی) مسیح ازمردگان وبازگشت بدنی (جسمانی) ثانوی مسیح به زمین هرگزمورد سئوال واقع نشده است.

انحراف ازارتدوکس دراوایل تاریخ کلیسا

ولی ازهمان روزهای نخست حیات کلیسا، بعضی هاازآنچه که می‌توان آنرامسیر اصلی الهیات ارتدوکس نامید، منحرف گردیدند. طی قرن سوم میلادی، مکتب علم‌الهی اسکندریه که می‌کوشیدمیان فلسفهٔ افلاطونی ومسیحیت هماهنگی ایجادنماید، به این سمت گرایش پیداکردکه تمامی کتاب مقدس رابعنوان مکاشفه سمبولیک وتمثیلی خداوند درمعنای لغوی وتاریخی آن تلقی نماید. واقعهٔ مهمی که درقرن چهارم اتفاق افتاد این بودکه آریوس، ازلی بودن مسیح راموردسئوال قرارداد، کاری که به محکومیت اودرشورای نیقیه منجرگردید. نگرش تمثیلی به مکاشفهٔ کتاب مقدس‌که وجه مشخصهٔ مکتب اسکندریه بود، بعدها درفلسفهٔ هگل تجلی پیداکرد، که کتاب مقدس راحاوی مفاهیمی می پنداشت‌که بطورسمبولیک بیانگرایمان مسیحی بودند. این دیدگاه به صورمختلفی تاامروزباقی مانده ونظام های مختلف علم الهی رادرهردوجناح لیبرال وارتدوکس تحت تاثیرقرارداده است.

ظهور لیبرالیزم جدید در الهیات

نهضت عمده دیگری که در تاریخ آموزه مسیحی حائز اهمیت است، نظریهٔ جدید "ریچل" (RITSCHL) و "اشلایرماخر" (SHLEIER MACHER) می‌باشد. بنا برنظر آنها، زبان کتاب مقدس را باید با توجه به مفهوم روحانی اش، یعنی براساس استنباطات اخلاقی و الهیاتی و نه براساس مفهوم صریح جملات کتاب مقدس، مورد مطالعه وتعبیر قرار داد. عقیده فوق به لیبرالیزم معاصر قرن بیستم منجر گردید که بنا بر آن نباید محتوای تاریخی و واقعی کتاب مقدس را جدی تلقی کرد بلکه باید با آن صرفا" بعنوان وسیله‌ای برای کسب بصیرت روحانی برخورد نمود. کاملا" واضح است که این نقطه نظر، اغلب به انکار الوهیت کامل مسیح، آموزه تثلیث، وکفارهٔ نیابتی، وهمچنین زیر سئوال قرار گرفتن رستاخیز جسمانی مسیح و بازگشت ثانوی او همراه با بدن انسانی، منجر می‌گردد.

تنشی که میان الهیات ارتدوکس و لیبرالیزم جدید پدید آمد، علل و عوامل متعددی داشت. جان لاوتون (JOHN S. LAWTON) نخستین علت را انتقال از روش "پیشینی" A PRIORI (یا قیاسی ـ م.) به روش "پسینی" A POSTERIORI (یا استقرایی ـ م.) ذکر می‌نماید. یعنی تغییر از روش کسب و تعبیر دانش براساس ملاحظهٔ اصول اولیه، به روش تقریر و اعلان معرفت بوسیلهٔ استقراء براساس همهٔ واقعیتهای قابل دسترسی. روش اخیر با تاکید تازه‌ای که بر علوم نهاده می‌شد، هماهنگی کامل داشت. عامل عمدهٔ دوم عبارت بود از ظهور نظریه تکاملی بعنوان وسیله‌ای برای تفسیر و توجیه حیات پیچیده نوین با تاکید بر وجود خدا در فرایند طبیعی امور. بنا برین اعتقاد خدا بروش تجربی قابل شناخت می‌باشد، درحالیکه یک خدای متعالی را هرگز نمی‌شد از این طریق شناخت. این به نوبه خود زمینه را برای عامل عمدهٔ سوم مهیا کرد. این عامل سوم عبارت بود از به اصطلاح نگرشی تاریخی به کتاب مقدس و تعبیری طبیعت گرایانه از کل زندگی. این طرز تلقی تمامی روبنای ارتدوکسی، و ازجمله نگرش سنتی به موضوع مسیح شناسی را دچار آسیب کرد. تلاش به منظور ارائه یک تبیین استقرائی برای خدا و جهان او، براساس فرایند طبیعی تکامل، دیگر هیچ بنیاد واقعی و درستی برای پرستش خدای مافوق طبیعی باقی نمی‌گذاشت، و این راه را برای بروز واکنشی درمقابل لیبرالیزم باز گذاشت، واکنشی که معمولا" نوارتدوکسی خوانده می‌شود.

ظهور نوارتدوکسی

بینش دینی لیبرالیزم چنان ذهنی و ضعیف بود که به هیچ وجه نمی‌توانست برای مردم وملتهایی که در بحران می‌زیستند، ایمانی زنده ببار آورد. درحین جنگ جهانی اول، جنبش نوینی در الهیات پا گرفت که نوارتدوکسی (ارتدوکسی جدید) نامیده می‌شود. این جنبش با انتشار کتاب رساله به رومیان کارل بارت (KARL BARTH) پا به عرصهٔ وجود گذاشت. بارت در این کتاب، طبیعت گرایی لیبرالیزم و این آموزه آنها را که خدا درون ـ بودی (IMMANENT) است و در جهان حلول داشته ونسبت به آن متعال نمی‌باشد، شدیدا" مورد حمله قرار داد. مکتب بارت، مکاشفهٔ الهی را ارتباط و تماسی مافوق طبیعی دانست از جانب خدای نامحدود با انسان محدود، ارتباطی که در آن عیسی مسیح وسیلهٔ اصل تماس می‌باشد.

هرچندبارت گرایش به اثبات مجدداین حقیقت داشت که عیسی مسیح ازمریم باکره متولدشده وحقیقتا" هم خداوهم انسان می‌باشد، ولی قصوراودرروشن گردانیدن نقش تاریخ عینی درمکاشفهٔ الهی وگرایش اوبه اینکه ارتباط حقیقی باخدارافراتاریخی (SUPRAHISTORICAL) تلقی کند، موجب گردیدکه حقایق وواقعیت های بنیادی درمورد مسیح، تجربی قلمدادشود. بدین ترتیب مسیح کتاب مقدس تاحدودی بوسیلهٔ تجربهٔ امروزین ماجایگزین میگردد ودرنتیجه آموزه‌های الهیات معاصرتاحدزیادی ذهنی میشوند ودیگرخصیصهٔ تاریخی ومکاشفه‌ای بودن خودرادرمفهوم مطلق کتاب مقدس دارانیستند.

کارل بارت برخی اوقات به کریستومونیزم، یعنی محدودوخلاصه کردن تمام الهیات به مسیح شناسی متهم شده است. هرچنداین ادعاتنها تاحدودی میتواند صحیح باشد، ولی بایدادعان داشت که بارت تجسم مسیح رابعنوان عمل اصلی خدا موردتاکید قرارداد که ازطریق آن خودرابرانسان مکشوف میسازد. سئوال اصلی درالهیات، چگونگی درک پیام خدادرتجسم مسیح است. ازطریق تجسم است که خدابا انسان سخن میگوید واورا باخودآشتی میدهد.

بارت درشروع مبحث " عیسی مسیح " درکتابش بنام "خلاصه‌ای ازاصول اعتقادات مسیحی" اینطورمینویسد:

"قلب وماهیت آنچه که ایمان مسیحی راتشکیل میدهد عبارتست ازکلام آن عملی که خدادرآن برای خیریت ماازایام ازل اراده نمودکه درعیسی مسیح انسان شود، درزمان معین برای خیریت ماین کاررابه انجام رسانیدوبازبرای خیریت ماتاابدنیزانسان باقی خواهدماند. دراین کارپسرخدا، کارخدای پدربعنوان پیش فرض، وکارروح القدس بعنوان پی آمد، مستتراست".

بحث وبررسی پیرامون مسیح شناسی بارت، رشتهٔ مهم وعمده‌ای ازالهیات معاصر راتشکیل میدهد. چنانکه تفسیربارت براعتقادنامهٔ رسولان (APOSTLES CREED) در کتاب فوق الذکرنشان میدهد، اکثرآموزه‌های ارتدوکسی درارتباط بامسیح موردقبول او هستند، درعین حال که طرزبرخوردبارت بامسائل،بیشترجنبهٔ فلسفی وتجربی دارد،زیرا اوکتاب مقدس رامجرایی میانگارد برای تجربهٔ مسیح درچارچوب علم الهی. ولی بارت این نظرمتالهین ارتدوکس راکه کتاب مقدس ،مکاشفه‌واقعی وواقع نمای خداست، نمیپذیرد. ولی درمکتب الهیاتی نوارتدوکسی بارت به‌متالهین ارتدوکس ازهمه‌نزدیکتر است وبرخلاف رینهولد نیبور،بی‌تردیدبه‌الوهیت مسیح،تولداوازباکره،ومرگ ورستاخیزاو معتقدمی‌باشد. مقالهٔ اخیرظاهراهمه آموزه‌های فوق الذکررازیرسئوال قرارمیدهد. همهٔ متالهینی که‌آنهارامیتوان تحت عنوان نوارتدوکسی طبقه‌بندی کرد، به‌این سمت گرایش دارندکه‌بجای مکاشفه تاریخی‌وعینی خداکه‌درکتاب مقدس تجسم یافته،تجربه‌کنونی شخص مومن رامورداکیدقراردهند. کتاب امیل برونر (EMIL BRUNNER) بنام"مکاشفه و عقل" (REVELATION AND REASON) بیان کلاسیک مفهوم نوارتدوکسی مکاشفه میباشد.

"ظهور مکتب بولتمان"

گرایش به قبول خدایی که ازجنبهٔ مافوق طبیعی بیشتری برخوردارباودواثرات این گرایش نوین برموضوع شخصیت وکارمسیح، پس ازجنگ جهانی دوم بازگشت مجدد به یک الهیات لیبرال تررادرپی داشت که درنوشته‌های رودلف بولتمان (RUDOLF BULTMANN)

[illegible] بولتمان [illegible] نظرگاه کلیسای اولیه بود، به روش اسطوره زدایی ازکتاب مقدس وشیوهٔ تحلیل "نقدوانتقاد مدارک" بعنوان ابزار عمدهٔ تعیین معنای واقعی عهدجدیدونظرگاه کلیسای اولیه، متوسل شد. بولتمان معتقدبودکه "آنچه انجیل اجتماعی خوانده می‌شود" وهمچنین "موعظهٔ معادشناختی" ـ یعنی این اندیشه که ملکوت خداکاملا" مربوط به آینده است ـ به هیچ وجه کافی و رضایتبخش نمی‌باشد. اوطریقهٔ "اسطوره زدایی" راترجیح می‌داد. این روش کوششی بودبرای دستیابی به "معنی عمیقتری" که درپس "مفاهیم واندیشه های اساطیری" کتاب مقدس وجوددارد. بولتمان درتلاش خودبرای حذف مافوق طبیعه ازکتاب مقدس و دستیابی به تفسیروتعبیری ازعهدجدید که فارق ازمعجزه باشد، حقایق مربوط به عیسای تاریخی رادرکتاب مقدس تیره وتارکردوبجای تاکیدبرآنچه کتاب مقدس عملا" تعلیم می‌دهد، برآن چیزهایی تاکیدنمودکه گمان می‌کردکلیسای اولیه به آنها اعتقاد داشته است.

مفهوم بولتمان ازاسطوره‌زدایی برتعریفی فنی ازاسطوره استواراست. بنابراین تعریف، اسطوره یک چیزتخیلی یاافسانهٔ صرف نیست بلکه به معنایی که‌در مطالعهٔ تطبیقی ادیان بدان توجه شده، وسیله‌ای است برای بیان تجربهٔ بشری. بنا براعتقاد بولتمان، عیسی درقالب مفاهیم ومعتقدات زمان خودسخن می‌گفته است. به همین دلیل بودکه اوتعلیم می‌دادکه ازآسمان فرستاده شده وعلیه شیطان مشغول مبارزه می‌باشد. وبازبه همین دلیل بودکه ازمفهوم سه طبقه‌ای بودن جهان، یعنی آنچه درآسمان، برزمین، وزیرزمین است، استفاده می‌کرد. این مسائل بااشاره به معجزات وسایروقایع مافوق طبیعی ادغام گردیده بود. بنابرنظربولتمان، همهٔ اینها اندیشه هایی است‌که درجامهٔ زبان خاصی بیان شده، جامه‌ای که اکنون باید بدرکرده شودوسطحی نگریها وبی مایگیها ازآنهازدوده وبه معناومفهوم حقیقی تعالیم مجهزگردد. اکنون دیگرباید ازتصاویردست برداشت وبه اصل واقعه روی آورد.

اینکه بولتمان اناجیل راصرفا" گزارشی ازباورهای کلیسای اولیه درمورد عمال وتعالیم عیسی تلقی می‌کند، برپیچیدگی وغموض بازگشت به عیسای تاریخی می‌افزاید. بنابرنظربولتمان درحقیقت همهٔ وقایع وواقعیتهای عرضه شده درکتاب مقدس ازصافی ذهن وایمان کلیسا عبورکرده وممکن است عیسی آن چیزهایی راکه درکتاب مقدس به اونسبت داده می‌شود، نه انجام داده ونه تعلیم داده باشد. فرایند سطوریه زدایی عبارت است ازبازگشت به تجربهٔ کلیسای اولیه، یعنی بازگشت به جربه‌ای که مطالب عهدجدیددرواقع ازآن نشئت می‌گیرد. ملاقات ومواجهه تجربی آنها امسیح تشکیل دهندهٔ "کریگما" (KERYGMA ـ پیام، موعظه) است، یعنی همان پیامی ه امروزنیزبایدتکرار شود، هرچندجزئیات دقیق وقایع کتاب مقدسی نامعلوم باشد.

بولتمان بررسی خودرادرکتاب "الهیات عهدجدید" بااین اظهارنظرآغازمی‌کندکه:

"پیام عیسی پیش‌فرضی برای الهیات عهدجدیداست نه بخشی ازخودآن الهیات. ی ایمان مسیحی پیش‌از پیدایی کریگمای مسیحی وجودنداشت، یعنی کریگمایی که بسی مسیح، مخصوصا" عیسی مسیح مصلوب وقیام کرده، رابعنوان عمل آخرشناختی نجات ااعلان می‌نماید. اونخست درکریگمای کلیسای اولیه به این صورت معرفی گردید، درپیام خودش ... بنابرین،تفکرالهیاتی ـ الیهات عهدجدید ـ باکریگمای کلیسای لیه آغازمی‌شودونه قبل ازآن".

با این وجود، بولتمان تصدیق می‌داردکه پولس در الهیات خودبه کرات از روایتهای اولیه مسیحی استفاده کرده است. بعنوان نمونه، وینسنت تیلور (VINCENT TAYLOR) به قسمتهای متعددی ازکتاب بولتمان به نام "الهیات عهدجدید" اشاره می‌کندکه درآنها راجع به پولس گفته شده که اوبرروایات سنتی قدیمی ترکلیسا تکیه کرده است. نکته جالب ومهم اینجاست که بولتمان با این تصدیق خود، پولس راخیلی بیشتربه کلیسای اولیه نزدیک می‌سازد.

پریشانی درتفکر معاصر

باکهولت وبیمارشدن بولتمان، شاگردان اودوباره به این سمت متمایل شدند که جستجوی به اصطلاح عیسای تاریخی را ازسربگیرند، چه می‌پنداشتند کتاب مقدس تصویردرستی راازعینیای واقعی چنانکه درتاریخ می‌زیسته ارائه نمی‌کند. درارتباط با این تلاش طیف وسیعی ازعقایدمختلف را می‌توان مشاهده کرد. دراین طیف، دیدگاه نسبتا" ارتدوکس اسکار کولمان که معتقداست عیسی واقعا" خودرا مسیح موعود می‌دانسته، درکنارنظریات شاگردان رادیکال تربولتمان چون هربرت براون (HERBERT BRAUN) و مانفرد متزگر (MANFRED MEZGER) قرارمی‌گیردکه تقریبا" تمام مکاشفه الهی رابه ارتباط وتماس شخصی بین خداوانسان خلاصه می‌کنند و کتاب مقدس رابکلی نادیده می‌گیرند. درشروع ثلث آخرقرن بیستم، به نظرمی‌رسدکه عقربه الهیات معاصردوباره به موضعی نزدیکتربه بارت، ولی هنوزدورازارتدوکسی تاریخی، درحرکت است.

عوامل نوظهوردرالهیات معاصر

دربررسی مسیح شناسی معاصر، برخی عوامل عمده سربرمی‌آورند. نخستین عامل، که شایدمهمترین آنها نیزباشد، این واقعیت است که هرسیستم مسیح شناسی متناسب و متناظر باطرزتلقی ای ازکتاب مقدس است که برآن بناشده است. به عبارت دیگر مسیح شناسی هیچ مکتبی نمی‌تواندبهترازشناخت وطرزتلقی آن مکتب ازکتاب مقدس باشد. الهیات ارتدوکس درطول تاریخ خودصحت، حجیت (حجت بودن ـ مرجعیت AUTHORITY)، ومصون ازخطا بودن گزارش کتاب مقدس را مفروض گرفته است. بنابراین ازاین دیدگاه، جستجوی عیسای تاریخی، وهمچنین حقایق علم الهی مربوط به او، توسط تعلیم مستقیم خودکتاب مقدس شکل می‌گیرد. قابل توجه است که به استثناء تعدادی فرقه‌های منحرف که تعالیم آنهاکاملا" باهم تناقض دارد، آندسته از دانشجویان مسیح شناسی که کتاب مقدس رابعنوان کلام موثق ومصون ازخطای الهی پذیرفته‌اند، بطورثابتی الوهیت مسیح وصحت تاریخی تولداوازباکره، زندگانی عاری ازگناه، مرگ نیابتی، ورستاخیزجسمانی‌اش رانیزتصدیق داشته‌اند. اختلاف نظردرمورد این ابعادعمدهٔ مسیح شناسی، تقریبا" همیشه بنحوی ازانکارصحت وحجیت کتاب مقدس نشئت گرفته است.

واقعیت عمده وموثردوم درمسیح شناسی، علم تفسیرکتاب مقدس (HERMENEUTICS) بوده است. آنهایی نیزکه همانندمکتب علم الهی اسکندریه منکر این هستندکه کتاب مقدس رابایدبطور متعارف برمبنای مفهوم تاریخی ودستوری آن

تفسیرکردونوعی تفسیر سمبولیک ونمادی راجایگزین آن می‌کنند، متمایل بوده‌اندکه حقایق عمده درموردعیسی مسیح رازیرسئوال قراردهند. اگرکتاب مقدس رانبایدبطور لغوی وبراساس نص صریح آن معنی کرد، دراین صورت تولدازباکره، معجزات مسیح، مرگ اوبرصلیب، ورستاخیزش ازمردگان، وهمچنین همهٔ تعبیرات وتبیین های الهیاتی این واقعیات تاریخی،زیرسئوال قرارمی‌گیرد. بنابراین جستجوبرای دست یافتن به یک مسیح شناسی راستین که باکتاب مقدس بعنوان مرجع معتبروموثق مرتبط نباشد، تلاشی بی فرجام وتقریبا" بیهوده است.

اغتشاش فکری نوین ونظریات مختلف متعددوروزافزونی که درقرن بیستم درمورد مسیح پدیدارگشته، محصول تردیدوعدم اطمینان درموردحجیت ومرجعیت کتاب مقدس ومبتنی بودن آن برواقعیات است. بنابرین الهیات نوین بین دوجناح، یعنی کسانی که چون بارت برخوردجدی تری باکتاب مقدس دارند، وآنانی که چون بولتمان سعی می‌کنندکتاب مقدس رابطور کامل بازنویسی کنند، همچنان درنوسان خواهد بود. این واقعیت که تفسیرهای نظری فوق، اغلب طی یک نسل پدیدآمده وازمیان می‌روند، حاکی ازفقدان پیوندعینی آنها باکتاب مقدس وباهرگونه معیارحقیقت می‌باشد. بنابراین تاب مقاومت دربرابرتحولات فکری نسلهای متمادی رانمی‌آورند.

گرایش های عمده درمسیح شناسی معاصر

شکی نیست که دنیای نوین تعریف صحیح شخصیت وکارمسیح رانمی‌پذیرد. همچنانکه جان بایلی (JOHN BAILLIE) دردوره رواج لیبرالیزم درسالهای بعدازجنگ جهانی اول نوشته است، "دراغلب جوامع مابسیاری را، چه مردوچه زن، می‌توان یافت که بخاطر داشتن قیودوبهانه‌های خاصی، ازسرسپردگی کامل به تعالیم مسیحی وشرکت وشراکتی فعال درحیات کلیسای مسیح، اجتناب می‌کنند". اوادامه می‌دهدکه طرزتفکرانسان امروزی مشکلی باآموزه خدای پدرندارد، ونیازاونیزبوسیله محبت الهی وپذیرش بسیاری ازآرمانهای مسیحی رفع می‌شود. ولی سپس اظهارمی‌داردکه "آموزه‌های تثلیث، تجسم، وکفاره همواره برای این طرزتفکرسنگ لغزش بوده است". بخش بزرگی از کلیسای مسیحی درزمان حاضردچاراین وضعیت ناهنجاراست که بسیاری ازمردم علاقه‌و کشش قلبی دوستانه‌ای نسبت به مسیح درخوداحساس می‌کنند بدون آنکه هیچگونه تمایلی به قبول تعلیمات کتاب مقدس درموردمسیح بعنوان یکی ازاقانیم تثلیث اقدس، یا تجسم وتولداوازباکره، ویامرگ اوبعنوان فدیهٔ واقعی گناه، داشته باشند. بایلی درادامهٔ سخنانش آندسته ازاصول اعتقادات مسیحی راکه برای طرزتفکرنوین به هیچ وجه قابل قبول نیست به ساده‌ترین شکلی بیان می‌نماید.

کارل هنری گرایش های عمده قرن گذشته رادرپاراگراف زیربیان می‌نماید:

"لیبرالیزم عقل گرایانه شلایرماخر، ریچل، وترولچ (TROELTSCH)، طرزتفکر بینی غالب رادربخش آغازین قرن ما تشکیل می‌داد. مدرنیزم کلاسیک که الهیاتی مبتنی بردرون ـ بودی تشدیدیافتهٔ خدابود، چنان تعالی وفرا ـ بودی خدارا در رابطه‌اش باانسان موردغفلت قراردادکه دیگرجایی برای معجزه، مکاشفهٔ خاص، ویا نجات خاص باقی نگذاشت. ایمان مسیحی صرفا" بعنوان یکی ازانواع مختلف مذهب طورکلی تلقی گردید ـ هرچندکه خصائص منحصربفردی نیزبه آن نسبت داده می‌شدو از

بعضی لحاظ می‌شد آنرا "برتر" ازسایرمکاتب بشمارآورد. درانطباق بااین دیدگاه، تجربه دینی مسیحی نیزبعنوان یکی ازانواع تجارب دینی همگانی تلقی گردید. کارل بارت برضداین درون ـ بود انگاری نظری واندیشه پردازانه، تعالی وفرا ـ بودی خداواعمال خاص الهی، خشم اونسبت به انسان گناهکار، وواقعی بودن مکاشفه ونجات معجزه‌آسای خدارا مورد تاکیدقرارداد. این "الهیات زمان بحران" چنان شیوعی پیدا کردکه در ۱۹۳۰ اکثرمتالهین آلمانی می‌توانستندمرگ مدرنیزم عقل گرایانه یا لیبرالیزم کلاسیک راکه بارت آنرابدعتی رقت انگیزواسفناک می‌شمردتصدیق نمایند. آنها پیروزی الهیات دیالکتیکی رابرفلسفه درون ـ بودی اعلان داشتند.

هرچندبولتمان دربسیاری ازقسمتها بربارت پیشی گرفت وتاحدی هم براوفائق آمد، ولی اکنون دیگرپیروزی فوق گذراودرحال افول تلقی می‌شود. چنانکه "هنری" می‌گوید:

امروزه مسئله اصلی مطالعه عهدجدید، عبارتست ازارائه تصویری روشن ازعیسای ناصری بدون اینکه مانندپیروان بولتمان چنان تحلیلش بریم‌که‌دیگر چیزی ازاوباقی نماند، وبدون اینکه مانندبسیاری ازمتالهین دیالکتیکی کم ارجش کنیم وخوارش سازیم، ویا مانند تاریخیگری (HISTORICISM) قرن نوزدهمی سعی دربازسازی نظری شخصیت اونماییم. بلکه تصویری رابا واقع‌بینی تمام ازاوترسیم کنیم که کاملا" روشن شودچرااوبرای ایمان مسیحی تااین حد تعیین کننده است.

هنری قیام علیه بولتمان رابعنوان مکتب "تاریخ مقدس" (HEILSGESCHICHTE) توصیف می‌کند، این مکتب تاکید بیشتری برخصیصه تاریخی وواقعی کتاب مقدس می‌گذارد، تاکیدی که مکتب بولتمان هرگزنمی‌توانست آنرا مجازدانند. هنری مطلب راچنین خلاصه می‌کند:

مکتب "تاریخ نجات" درنکات بسیارمهمی بادیدگاه ارتدوکس توافق دارد. نخست، مکاشفه وعمل نجات بخش الهی بعنوان واقعیتهای عینی تاریخی موردتصدیق قراردارند. دوم، موردقبول است‌که وقایع مقدس توسط مورخین وبوسیله روشهای تحقیق تاریخی قابل شناخت می‌باشد. سوم، عهدعتیق بعنوان تاریخ خداکه درعیسی مسیح بطورکامل تحقق یافته، وعهدجدیدبعنوان تحقق عهدعتیق تلقی وتفسیرمی‌گردد. چهارم، این اعتقادوجوددارد‌که معنی واقعی این وقایع مقدس راانسان تعیین نمی‌کندبلکه خداعطا می‌فرماید.

ممکن است نظرهنری مبنی براینکه این امریک بازگشت نسبی به دیدگاه انجیلی است،تاحدی خوشبینانه باشدولی پیدایش وازمیان رفتن نظریات مختلف درموردمسیح، نمایانگرمعمای لاینحل طرزتفکرنوین می‌باشدکه می‌کوشدازتسلیم به قبول واقعیت و صحت تاریخی کتاب مقدس بعنوان کتابی الهامی وموثق امتناع ورزدودرعین حال سعی می‌کندبه حقیقتی مطمئن واصولی درموردمسیح وایمان مسیحی بطورکلی دست پیدا نماید.

اصول حکمفرما برمسیح شناسی کتاب مقدسی

درمطالعهٔ شخصیت وکارمسیح، اصول تفسیری والهیاتی مفروض انگاشته شده،

ا خذ رب دی تفسیر و تعبیر دستجد را تعیین خواهد کرد. دانشجوی مسیح شناسی باید قبلا
رمطالعات مقدماتی خود تصمیم مقتضی را در مورد مسائل مهمی از این قبیل را اتخاذ
ما یدکه آیا کتاب مقدس مکاشفهٔ مصون از خطا و موثق در مورد واقعیات مربوط به مسیح
ی باشد یا نه. از لحاظ تاریخی، نظری که هر مفسری در مورد کتاب مقدس دارد، در نتایج
ا را و نقشی تعیین کننده را ایفا می‌کند. کسانی که مصون از خطا بودن و صحت لغوی کتاب
قدس را می‌پذیرند، عموما" از یک اعتقاد ارتدوکس در مورد مسیح پشتیبانی می‌کنند.

یک اصل بنیادین بسیار مهم قبول این امر است که روش و شیوه کتاب مقدس در ارائه
قیقت مبتنی بر واقعیت و پیشنهادی می‌باشد. متالهین نوارتدوکسی چون بارت، برونر،
نیپور، کتاب مقدس را نه گزارشی عینی و واقع نما بلکه صرفا" مجرایی برای مکاشفهٔ
هی تلقی می‌کنند، و درحالیکه نوعی مرجعیت را به کتاب مقدس نسبت می‌دهند، آنرا
ورنا پذیرو مصون از خطا تلقی نمی‌نمایند. بولتمان و مکتب او کتاب مقدس را گزارشی
تعالیم قرن اول مسیحی تلقی می‌کنند که بعدها ویرایش شده و بر آن افزوده گشته
ت، گزارشی که نمی‌توان آنرا همانطوریکه هست و بدون کم و کاست پذیرفت.

متالهین لیبرال عموما" حجیتی برای کتاب مقدس قائل نیستند و به درجات
تلف، هم واقعیتها و هم نحوه ارائه کتاب مقدس را از لحاظ حقیقت نمایی مورد سئوال
ارمی‌دهند. بی شک هیچ مسیح شناسی ای نمی تواند بهتر از مفروضات بنیادین کتاب
دس که بر آن استوار است، از کار درآید.

درمحدودهٔ خود ارتدوکسی نیز تعدادی مسئله تفسیری وجود دارد. اناجیل
ارگانه که چهار بررسی مختلف را از زندگی، مرگ، وقیام مسیح عرضه می‌کنند،
ینه‌ای را برای مطالعهٔ تخصصی تشکیل می‌دهند. محققین ارتدوکس عموما" این اصل
تخاذ می‌کنند که این چهار گزارش را می‌توان از لحاظ الهیاتی و همچنین از لحاظ وقایع
رش شده، هم آهنگ کرد، هرچندکه راه حل بعضی از معضلات آن کاملا" روشن نیست.
چه چهار انجیل عرضه کننده چهار تصویر مختلف از مسیح می‌باشند، ارتدوکسی اعتقاد
دکه تفاوتهای موجود میان این چهار تصویر، بمنزلهٔ وجود تناقض میان آنها نبوده،
ه چهار تصویر از یک شخص واحد می‌باشند.

هر نظام تفسیر مسیح شناختی باید نه تنها بر گزارش چهار انجیل بلکه بر تفسیر و
یر واقعیات مربوط به مسیح، مندرج در کتاب اعمال و رسالات و همچنین در مکاشفه،
ی باشد.

وظیفهٔ دانشجوی مسیح شناسی اینست که حقایق و واقعیتهای عرضه شده در کتاب
س را گرفته، آنها را در نظامی از تقریرات الهیاتی تحت نظم درآورد. علت اینکه
یات معاصر دراشتباه افتاده اینست که اولا" مفروضاتی را پذیرفته که اعتبار و صحت
فهٔ کتاب مقدسی را نفی می‌کنند، و دوم اینکه مایل نبوده اظهارات کتاب مقدس
موردشخصیت و کار مسیح واقعی و درست تلقی نماید، و سوم تاکید را بر مکاشفهٔ تجربی
نهاده، نه بر آنچه کتاب مقدس بیان می‌دارد. آن مسیح که صرفا" در تجربهٔ
زی شخص مومن هویدا می‌گردد فراهم آورندهٔ معیاری اصولی نیست، و تفاوت
ه گونی مفاهیم مسیح شناختی ناشی از این نگرش، از وجوه مشخصهٔ مسیح شناسی
می‌باشد. نگرش کتاب مقدسی، هرچندکه تجربهٔ روحانی اصیل را ارج کافی

می‌نهد، ولی تکیه گاهش گزارش تاریخی و الهیاتی کتاب مقدس می‌باشد، وبرایـــــــن تکیه گاه بایدیک مسیح شناسی اصیل را بنیادنهاد.

مسیح در ایام ازل

یکی ازمهمترین وحساس ترین مسائل به هنگام مطالعه شخصیت وکارمسیح، مسئله
ـداز لی اوبعنوان شخصیت دوم تثلیث می‌باشد. وقتی مسیح به یهودیان گفت "پیش
نکه ابراهیم پیداشودمن هستم " ، همین موضوع بودکه ضدیت ومخالفت فوری آنها
ـرانگیخت. شنوندگان اوبلافاصله متوجه شدندکه مسیح با این سخنش ، ادعای
ـیت ودرنتیجه خدابودن کرده است. چنانکه "استاوفر" (STAUFER) خاطرنشان
ـته ، این "من هستم" نقطهٔ اوج تعدادی ازاظهارات اودرباب هشتم یوحنا می‌باشد
باجمله "من نورعالم هستم" آغازمی‌گردد (یوحنا ۱۲:۸). نتیجتا یهودیان نیز
ـها برگرفتندتا سنگسارش نمایند، مجازاتی که برای کفرگویی تعیین گردیده بود.

درتاریخ کلیسا ، این مجادله بسال ۳۲۵ میلادی درشورای نیقیه به اوج خود
ـد. دراین شورا بدعت آریوسی که بنابرآن مسیح ازلی نبوده بلکه نخستین روح
ـیده شده توسط خدامی‌باشد، مردود اعلام شد وازلی بودن پسرخدابروشنی وعاری ازهر
ـامی اذعان گردید. دربخش بزرگی ازآثارمسیحی قرن بیستم ، هرچندا طلاق اصطلاحاتی
ـ "الوهیت" و "پسر خدا" به مسیح موردتصدیق قرارگرفته ، ولی این نوشته‌ها غالبا
ـد اشاره وبیانی استواردرموردازلیت اومی‌باشند. بنابرین مطالعه درموردوجود
ـح درایام ازل، به کلیدی برای درک تمامیت مکاشفهٔ کتاب مقدس مبدل می‌گردد، و
ـیف وتوضیح شخصیت اوبعنوان وجودی ازلی، برای هرمقصودعملی، بیان وبرهانی در
ـدالوهیت ازلی اومی‌باشد.

لیت پسر خدا

آموزهٔ ازلیت پسرخدا مهمترین آموزه درکل مبحث مسیح شناسی است ، زیرااگر
ـح ازلی نباشد، پس مخلوقی است‌که درموقعیت زمانی خاصی بوجودآمده وفاقد صفت
ـی ولایتناهی می‌باشدکه ازصفات خاص خداست. ازطرف دیگر، اگرازلی بودن مسیح
ـدتصدیق قرارگیرد، این حقیقت نیزبه تبع آن اذعان گردیده است‌که اوبرای وجود
ـتن،نیازمندغیرنمی‌باشد بلکه قائم بذات (SELF EXISTENT) ودرواقع واجب الوجود
ـ. درگفتن اینکه مسیح ازلی است ،چیزی بیش از "پیش ـ موجودیت "
(PREEXISTEN) او (وجودداشتن اوقبل ازتولدازباکره) موردتصدیق قرارمی‌گیرد.
ـوان مثال ، آریوس "پیش ـ موجودیت " مسیح راباورداشت ، ولی ازآنجایی که

عقیده داشت مسیح نخستین روح آفریده شده می‌باشد، به ازلیت مسیح معتقدنبود. اگرمسیح ازلی باشد، مطمئنا " قبل ازتولدش دربیت لحم نیزوجودداشته است. بنابرین براهین مربوط به ازلیت والوهیت اورانمی‌توان ازهم جداکرد.

بطورکلی، آنانیکه شهادت کتاب مقدس رامصون ازخطا می‌دانند، دلایل وشواهدی کافی درتاییدودفاع ازاین نتیجه گیری می‌یابندکه مسیح نه تنها ازلی است بلکه از تمام صفات خدانیزبرخوردارمی‌باشد. کارها، القاب، مجدوجلال، ووعده‌هایی که در موردمسیح داده شده است، همگی به خودخدا تعلق دارند. مواردمتعدد تجلی وظهور مرئی الهی اودرعهدعتیق نیزکه بدانها تحت عنوان تئوفانی (THEOPHANY) اشاره می‌شود، خوددلیل ومدرکی تاریخی بروجوداودردوران عهدعتیق وقبل ازتولدش دربیت لحم می‌باشد.

دلایل وشواهدعهدعتیقی درموردازلیت مسیح به دودستهٔ صریح وضمنی تقسیم می‌شوند. درنبوتهایی که درعهدعتیق راجع به مسیح وجودذارد، ازاوبعنوان طفلی که دربیت لحم بدنیاآمده و "طلوعهای اوازقدیم وازایام ازل بوده" (میکاه ۵:۲) سخن رفته است. این یک نمونه ازاشارات متعددی است که ازلی بودن مسیح رابیان می‌کنند. چنانکه ا.آر.فاوست (A. R. FAUSSET) گفته است :"این واژه‌ها به قوی ترین شکلی که زبان عبری قابلیت آنرادارد، بیانگرتداوم واستمراری نامتناهی می‌باشند (م.ک. مزمور ۹۰:۲، امثال ۸:۲۲و۲۳، یوحنا ۱:۱)".

کایل (KEIL) دریک بحث طولانی ازمفهوم الوهیت وازلی بودن طفل موعوددفاع می‌کند. وی چنین می‌گوید :

> اعلان این امرکه اصل وریشهٔ این فرمانروابه قبل ازهمه عالم هابازمی‌گردد، بی تردیدطبیعت الهی اورامفروض می‌گیرد. ولی این اندیشه برای طرزفکر نبوتی درزمان میکاه تازگی نداشت وعجیب نمی نمود زیراقبلا" توسط اشعیاء زمانی که لقب "خدای قدیر" رابه مسیح داد بدون کوچکترین ابهامی بیان گردیده بود.

حتی آنانی که مصون ازخطا بودن کتاب مقدس راباورندارندولی آنرابطورکلی قابل اعتمادمی‌شمارند، دلایل وشواهدکافی درتاییدآموزهٔ ازلیت مسیح درآن می‌یابند. محققینی چون WESTCOTT و LIGHTFOOT، ومحققین متاخرتری چون J. S. STEWART و A. M. HUNTER و D. M. BAILLIE دراین دسته قرارمی‌گیرند. بعنوان مثال BAILLIE باتایید، ازبارت (BARTH) نقل می‌کندکه اوازلیت تثلیث راتصدیق داشته است، تصدیقی که شامل ازلیت مسیح نیزمی‌گردد.

تمام پیشگوییهای عهدعتیق درموردآمدن مسیح که الوهیت اورابیان می‌دارند، دلیل وشاهدی برازلیت اونیزمی‌باشند. بعنوان مثال دراشعیاء ۹:۶ درموردمسیح گفته شده که اونه فقط "خدای قدیر" است بلکه "پدرسرمدی" یااگرآنرابهترترجمه کنیم، "پدرجاودانگی" نیزمی‌باشد. نام یهوه که بطورمکرربه مسیح وهمچنین به خدای پدرو روح القدس اطلاق شده، بیان دیگری ازجاودانگی می‌باشد، زیراتعریف این عنوان، "من هستم" ابدی می‌باشد (م.ک. خروج ۳:۱۴).

ازلیت مسیح درعهدجدیدنیزبطورمکرروباصراحت وقطعیت بیشتری نسبت به عهدعتیق

بیان می‌شود. نقطهٔ آغاز انجیل یوحنا تعمق ما بسوی آن بیان وتصدیقی درموردازلی بودن مسیح تلقی می‌گردد، چنانکه درهمان آیهٔ اول آمده است "درابتدا کلمه بود .... و کلمه خدا بود" (یوحنا ۱:۱). عبارت "درابتدا" (به یونانی EN ARCHEI) چنانکه I. A. DORNER آنرا تفسیر می‌کند "به موقعیتی زمانی درازل اشاره می‌نماید که ره گشودن وناثل آمدن به آن برای ما ناممکن است." فعل جمله نیزطوری انتخاب شده که بیانگر ازلیت باشد چنانکه فعل "بود" (به یونانی EN) نیزازوجودمستمرحکایت دارد. چنانکه MARCUS DODS اظهار می‌دارد "لوگوس درآن زمان آغازموجودیت نکرد بلکه درآن موقعیت زمانی که همه چیزدیگربوجودآمد، او (ازقبل) موجود بود".

چنانکه قبلا" خاطرنشان گردید، عبارت موجوددریوحنا ۵۸:۸ دلیل آشکاردیگری درموردازلی بودن مسیح می‌باشدزیرادشمنان اونیزعبارت فوق رابه همین صورت فهمیدند. وقتی مسیح گفت "قبل ازاینکه ابراهیم پیداشود ("بوجودآید"، به یونانی GENESTHAI)، من هستم (به یونانی EIMI)"، اوفقط ادعانمی‌کردکه قبل ازابراهیم وجودداشته است، بلکه ادعا می‌کردکه "من هستم" سرمدی، یعنی همان یهوه درعهد عتیق می‌باشد.

دررسالات پولس نیزدلایل وشواهدی برای ازلی بودن مسیح یافت می‌شود. بعنوان مثال درکولسیان ۱:۱۶-۱۷، هم ازلی بودن اووهم کاراوبعنوان خالق بیان گردیده است: "زیراتوسط اوهمه چیزآفریده شد، آنچه درآسمان وآنچه برزمین است، ازچیزهای دیدنی ونادیدنی وتختها وسلطنتها وریاسات وقوات، همه بوسیلهٔ اووبرای اوآفریده شد. واوقبل ازهمه است، ودروی (توسط وی) همه چیزقیام (وجودماندگار) دارد". دوجمله‌ای که دراین آیات وجوددارند نه فقط اظهارمی‌دارندکه مسیح قبل ازآفرینش بوده، بلکه تصریح می‌کنندکه تمام خلقت ازعمل خلاقه اونشئت یافته است. اگرمسیح قبل ازآفرینش بوده است، کاملا" واضح است که خوداونمی‌تواندخلق شده باشد.

دلیل دیگری که درموردازلی بودن مسیح وجوددارد، دربیان مربوط به وعده‌های ازلی خدا (افس ۱:۴) ودراین اظهارخودمسیح یافت می‌شودکه "من الف ویاوابتداوانتها هستم" (مکاشفه ۸:۱). درعهدجدید، وهمچنین درعهدعتیق، براهین بسیاردیگری وجود دارندکه الوهیت وازلیت اوراتاییدمی‌کنند. این براهین برالقاب، کارها، صفات الهی، وعده‌های ازلی وابدی، وتقریبا" هروجه‌دیگری ازشخصیت وکاراوکه حاکی از الوهیت اوباشند، مبتنی هستند. اگرمسیح حقیقتا خداست، پس‌حقیقتا ازلی نیز هست. نکته‌ای که درتاریخ کلیسا حائزاهمیت وبسیارجالب توجه است این است‌که تا کنون هربارازلیت مسیح توسط کسانی انکارشده وانکارفوق دوام پیداکرده، این انکار منافی کتاب مقدس بعنوان کلام راستین خدا، ودرنهایت باتنزل دادن شخصیت مسیح تا چیزی کمترازخودخداتوام بوده است. درمیان مسیحیان ارتدوکس، هرگزازلی بودن مسیح بطورموثری انکارنشده، واعتقادنامه‌های ارتدوکس درسرتاسرتاریخ کلیسا بطور صریح یاضمنی، ابدیت وجاودانگی اورابیان داشته، موردتصدیق قرارداده‌اند.

پیش - موجودیت پسر خدا

هرچندازلحاظ فنی، اذعان اینکه مسیح قبل ازتولدش دربیت‌لحم وجودداشته است، دقیقا" همان تصدیق ازلی بودن اونیست، ولی برای هرمقصودعملی، علمای علم

الهی، دلایل وبراهین پیش ـ موجودیت اورا دلیل برازلیت وی نیزبشمارآورده اند. از زمان مجادله آریوس درقرن چهارم میلادی به بعد، هرگزدیده نشده است که انکار ازلیت مسیح با انکارپیش ـ موجودیت وی توام نبوده باشد. بنابرین دلایلی که موجود بودن مسیح درعهدعتیق راثابت میکنند، ازلیت اورانیزبه کرسی مینشانند.

آموزه ازلیت مسیح، اززمان شورای نیقیه به بعد، بروشنی بعنوان تعلیم ارتدوکس کلیسا اعلان گردیده است. ازلی بودن مسیح نه تنها امری اساسی درالوهیت شخصیت دوم تثلیث است، بلکه جزء لاینفک هرآموزه درستی درموردتثلیث میباشد. اعتقادجازم به ازلیت مسیح، یگانه بنیادمناسبی است که میتوان براساس آن یک مسیح شناسی کتاب مقدسی راپایه گذاری کرد. امروزه حتی درمیان محققین لیبرال نیز گرایشی روزافزون به تشخیص این حقیقت وجوددارد که آموزهٔ فوق، تعلیم واقعی کتاب مقدس راتشکیل میدهد. مسیح کتاب مقدس، خداست، وخدایی که ازلی نباشد خدانیست. بنابرین، دلیل ومدرک ازلیت مسیح، ارتباط ذاتی باالوهیت اودارد ومفهومی اساسی را برای مطالعهٔ مسیح شناسی تشکیل می دهد.

دلایل وشواهدی که برمفهوم پیش ـ موجودیت مسیح صحه میگذارند، آنقدرزیادند که انکارآنها بدون انکاردرستی عهدعتیق وعهدجدیدامکان پذیرنیست. بعنوان نمونه، آیه‌ای چون یوحنا ۱۷:۳ که میگوید " خداپسرخودرادرجهان نفرستادتا برجهان داوری کند بلکه تابوسیله اوجهان نجات یابد" بطورضمنی حاکی ازآنست که پسرخدا قبل ازتجسم وجودداشته است. یوحنا ۳۱:۳ موضوع رادقیقتربیان میکند:" اوکه ازبالامیآیدبالای همه است وآنکه اززمین است زمینی است واززمین تکلم میکندامااوکه ازآسمان میآید بالای همه است". مسیح خودش گفت "زیرا ازآسمان نزول کردم نه تابه اراده خود عمل کنم بلکه به اراده فرستنده خود" (یوحنا ۳۸:۶). دریوحنا ۵:۱۷ و ۲۴ مسیح به خاطره‌ای که ازجلال آسمانی‌اش قبل ازتجسم دارد، بعنوان دلیلی برپیش ـ موجودیت خوداشاره مینماید. آیات بسیاردیگری درکتاب مقدس که بعلت تعددزیاد، امکان نقلشان نیست، ازاصل ومنشاء آسمانی اوسخن میگویند، (یوحنا ۱:۱، ۱۵، ۱۸، ۳۰، ۳:۳، ۱۳، ۶:۳۳، ۴۲، ۵۰-۵۱، ۵۸، ۶۲، ۷:۲۹، ۸:۲۳، ۴۲، ۹:۳۹، ۱۰، افس ۱:۳-۵، اول پطرس ۱:۱۸-۲۰). درحالیکه درسرتاسرکتاب مقدس به پیش ـ موجودیت مسیح اشاره شده است، آنچه حائزاهمیت وجالب توجه میباشدآنست که اکثراین اشارات درانجیل یوحنا ودر ارتباط بادلایل الوهیت اویافت میشوند.

انواع دیگردلایل وشواهدی که آموزهٔ پیش ـ موجودیت مسیح راموردتاییدقرار میدهند بسیارزیادند (م.ک عبر ۱:۵-۱۴، وغیره)، بطوریکه بعنوان نمونه میتوان مطالب مطرح شده درمبحث بعدی راکه به وجوه مختلف شخصیت وکارمسیح مربوط میشود، بخودی خوددلایلی برحقانیت آموزه فوق محسوب داشت. نقش فعال مسیح درکارآفرینش، عنایت (PROVIDENCE) و صیانت (PRESERVATION) جهان مخلوقات ودرارتباط باوعده های اودرایام ازل، تجلیات مسیح درعهدعتیق، وسایردلالتهای ضمنی که درمورد "پیش ـ موجودیت" وی درکتاب مقدس یافت میشود، برروی هم دلیل وبرهان بسیارمحکمی رابرای وجودداشتن وقبل ازتولدش دربیت لحم تشکیل میدهند. کل این شهادت، هیچ جای تردیدی درمورد "پیش ـ موجودیت" وازلی بودن مسیح، برای کسیکه صحت واعتبارشهادت کتاب مقدس رامیپذیرد، باقی نمیگذارد. صفت ازلیت همچنین توسط همه صفات الهی

دیگری که به مسیح نسبت داده نمی‌شود، موردتأیید مجدد قرار می‌گیرد.

حتی یک محقق "نئو-ارتدوکس" مثل OSCAR CULLMANN نیز "پیش- موجودیت" مسیح را تصدیق می‌دارد. وی چنین می‌نویسد:

"ما بایستی اهمیت خاصی را که نویسندهٔ انجیل برای موضوع "پیش- موجودیت" مسیح قائل است، بازشناسیم. آن خدای مجسم، یعنی پسر انسان چنانکه در جسم ظاهر گردید، مرکز تمامی تاریخ است. بنابرین مسئله مربوط به کار او قبل از گام نهادن به صحنهٔ این جهان نیز مطرح می‌گردد. او که مرکز تمامی تاریخ مقدس (HEILSGESCHICHTE) است نمی‌تواند صرفا از هیچ کجا ظاهر شده باشد. بنابرین انجیل یوحنا حتی بیش از سایر نوشته‌های عهدجدید قویا" برسهیم بودن مسیح "پیش- موجود" در کار خلقت تاکید می‌نماید".

صفات الهی پسر خدا

صفات الهی منسوب به مسیح، مکاشفه روشنی از این حقیقت که "در وی از جهت جسم تمامی پری الوهیت ساکن است" (کول ۹:۲) به ما عرضه می‌دارند. هرصفتی که به الوهیت مربوط گردد و یا به خدای پدر یا روح القدس نسبت داده شود، می‌توان همچنین به مسیح منسوب دانست. اقانیم تثلیث اقدس را تنها می‌توان از لحاظ خصوصیات شخصی شان از یکدیگر متمایز گردانید، و این خصوصیات مانند عنوان "پدر" در هیچ مورد عاملی در مورد تنزل الوهیت مسیح ایجاد نمی‌کنند. از زمان شورای نیقیه (۳۲۵ میلادی) تاکنون، انکار الوهیت و ازلی بودن مسیح هیچگاه جدا از انکار مصون از خطا بودن کتاب مقدس نبوده است.

هرچند تجسم، نکات و عوامل اضافی دیگری را در مورد انسانیت او به ارمغان آورد، توان از روی شهادت کتاب مقدس با اطمینان نتیجه گرفت که الوهیت مسیح در وضعیت قبل تجسم هیچ تفاوتی با آنچه که در شخصیت او پس از تولدش در بیت لحم یافت شد، کرد. بنابرین برای هر مقصود عملی، می‌توان مکاشفهٔ صفات الهی مسیح را چه در عتیق و چه در عهدجدید، به یکسان در مورد موضوع شخصیت او مورد توجه قرار داد. در ارتباط با این مسئله، آموزه "کنوسیس" (KENOSIS) یا این حقیقت که مسیح خود را خالی کرد، حائز اهمیت می‌باشد. متالهین ارتدوکس اعتقاد دارند که عمل فوق هیچ تغییری در خصوصیات طبیعت الهی او پس از تجسم ایجاد نکرد (در این مورد رجوع کنید به مربوط به آموزه فوق).

صفات الهی مسیح که در کتاب مقدس آشکار شده‌اند، چنان بستگی و رابطهٔ متقابلی با هم دارند که استدلال مربوط به یک صفت الهی طبعا" به دلیلی برای صفات الهی او نیز منجر می‌گردد. بدین ترتیب اگر مسیح ازلی است، پس همچنین پیش- موجود، قادر مطلق، همه جا حاضر و الی آخر می‌باشد. با این وجود، بیانات صریحی که در مورد هریک از صفات او وجود دارد چنان فی نفسه کامل است که نیازی نداریم به استنتاج بدیهی فوق متوسل گردیم.

- موجودیت و ازلی بودن

چنانکه قبلا" بحث شد، کاملا" واضح است که کتاب مقدس مسیح را ازلی معرفی

می‌کند (میکاه ۲:۵، یوحنا ۵۸:۸، کول ۱:۱۶-۱۷، مکاشفه ۸:۱). همه قسمتهایی از کتاب مقدس که به پیش ـ موجودیت وعمل او در عهدعتیق اشاره می‌کنند، ثابت می‌نمایند که او ازلی ودرنتیجه خدا نیز می‌باشد.

وجوب و قائم بذات بودن

پی آمد کاملا" واضح ازلی بودن مسیح اینست که او آن علت العلل وواجب الوجودی می‌باشد که برای وجودداشتن بی نیاز از غیر است. او بعنوان خالق همهٔ موجودات، خودش نمی‌تواند مخلوق باشد (یوحنا ۱:۱-۳، کول ۱:۱۶-۱۷).

حضور مطلق

این واقعیت که خدای نامحدودونامتناهی با تمامیت الوهیت خوددرهمه جا حضور دارد، آشکارا دربسیاری ازقسمتهای کتاب مقدس بیان گردیده است. بعنوان مثال، نویسندهٔ مزامیردرکمال شیوایی وفصاحت کلام چنین می‌نویسد :" ازروح توکجا بروم واز حضورتوکجا بگریزم. اگربه آسمان صعودکنم توآنجا هستی واگردرهاویه بستربگسترانم اینک توآنجا هستی. اگربالهای سحررا بگیرم ودراقصای دریا ساکن شوم، درآنجا نیزدست تومرا رهبری خواهدنمودودست راست تومرا خواهدگرفت " (مزمور ۱۳۹:۷-۱۰). قسمتهای دیگری ازکتاب مقدس نیزاین واقعیت راکه خدادرهمه جا حضوردارد تایید می‌کنند (تثنیه ۳۹:۴، امثال ۳:۱۵، اشعیاء ۱:۶۶، ارمیاء ۲۴:۲۳، اعمال ۲۷:۱۷). دروعده‌های مسیح به شاگردانش مبنی براینکه تاانقضای عالم همراه آنهاخواهد بود (متی ۲۰:۲۸)، همچنین دروعدهٔ سکونت اودرایمانداران (یوحنا ۱۸:۱۴، ۲۰، ۲۳)،حضورمطلق خدابطور خاص به مسیح نسبت داده شده است که درغیراین صورت، این امرناممکن می‌بود. تجربه او باتتانائیل نیزاین حقیقت راتایید می‌کند (یوحنا ۴۸:۱). واگرترجمهٔ بحث انگیز یوحنا ۱۳:۳ راهمچنان بپذیریم، عبارت "که درآسمانست" بیان صریحی ازآموزه فوق می‌باشد. اگرمسیح خداست، پس حاضرمطلق نیزمی‌باشد، واگراوحاضرمطلق است، پس خدانیزهست.

واقعیت حاضرمطلق بودن مسیح با مفهوم حضوراودرمکان، تناقض ندارد. او زمانی هم که روی زمین می‌زیست، درالوهیت خویش ازحضورمطلق برخوردار بود. درزمان حاضر، مسیح بردست راست خدای پدرنشسته (مرقس ۱۹:۱۶، اول پطرس ۲۲:۳) هرچند که در عین حال حضورمطلق داشته، درهریک ازایمانداران ساکن است. به استثناء متالهین لوتری، اکثرمفسرین، مسیح رادرالوهیتش حاضرمطلق، ودرانسانیتش برخوردارازمکان می‌شمارند.

علم مطلق

کتاب مقدس بارها وبارها مسیح رابرخوردارازعلم مطلق معرفی می‌نماید. وی در ایام طفولیت خود، هنگامیکه هنوزدوازده سال بیشترنداشت، باحکمت خارق العاده خویش، معلمین زمان خودرادرهیکل اورشلیم شدیدا" به حیرت واداشت. در یوحنا ۲۴:۲و۲۵ آمده است که مسیح " همه رامی‌شناخت " وبازاینکه او " آنچه درانسان بود می‌دانست ". دریوحنا ۳۰:۱۶ شاگردان شهادت می‌دهندکه "الان دانستیم که همه چیز

رامی‌دانی" وبازدریوحنا ۱۷:۲۱ پطرس اظهارمی‌داردکه "خداوندا توبرهمه چیزواقف هستی". شایداعمال ۲۴:۱ به مسیح اشاره می‌کند، وقتیکه می‌گوید "ای خداوند، که عارف قلوب همه هستی ..." . دررابطه باعلم مطلق مسیح گفته شده که اوازقبل می‌دانست‌که چه کسی به وی ایمان خواهدآوردوچه کسی اوراتسلیم دشمنان خواهدنمود (یوحنا ۶۴:۶). درجاهای دیگری نیزپیش دانی اوبطرزمشابهی تصدیق شده است (یوحنا ۱۱،۱:۱۳ ، ۴:۱۸ ، ۲۸:۱۹). بازدررابطه باعلم مطلق مسیح اظهارگردیده که اوازحکمت خدابرخوردارمی‌باشد (اول قر ۳۰:۱). چنین خصوصیاتی رانمی‌شدحتی به حکیم ترین انبیاء نسبت داد، پس نسبت دادن آنهابه مسیح دلیل قاطع دیگری است بر اینکه اودارای همه صفات الهی می‌باشد.

قدرت مطلق

دلایل وشواهدموجودبرای قدرت مطلق مسیح به اندازه دلایل مربوط به سایرصفات اوقطعی است. بعضی اوقات این شواهدصورت قدرتی فیزیکی به خودمی‌گیرند، ولی بیشتراوقات به اقتداراوبرجهان خلقت اشاره دارند. مسیح دارای قدرت آمرزیدن گناهان (متی ۶:۹) و صاحب تمامی قدرت درآسمان وبرزمین بوده (متی ۱۸:۲۸)، بر قیامت (لوقا ۲۵:۸)، برحیات وزندگی خویش (یوحنا ۱۸:۱۰)، دراعطای حیات جاودانی به دیگران (یوحنا ۲:۱۷)، وشفای جسم، چنانکه معجزات بسیارش واخراج دیوها بدست وشاهدبرآنند (مرقس ۲۹:۱-۳۴)، وبالاخره به تبدیل نمودن بدن ایمانداران (فیل ۲۱:۳) قادرمی‌باشد. اوبازنده شدنش ازمردگان، قادراست "آنانیراکه بوسیلهٔ وی نزدخدا آیندنجات بی نهایت بخشد" (عبر ۲۵:۷). "اوقادراست‌که امانت مرا (آنچه اکه بوی تسلیم نموده‌ام) تابه آن روزحفظ کند" (دوم تیمو ۱۲:۱). او "قادراست که شمارا ازلغزش محفوظ داردودرحضورجلال خودشمارابی عیب بفرحی عظیم قایم فرماید" (یهودا ۲۴، م.ک.افس ۲۷:۵). متن یونانی رساله یهودا آیه ۲۵، حاکی ازآنست‌که‌این نیز" ازطریق عیسی مسیح خداوندما" وتوسط خدای پدرانجام میگیرد، ولی درهرحال قدرت مسیح برای تحقق آن موردنیازاست. ملاحظه خواهیم کردکه تجسم، مرگ، وقیام مسیح این اختیارواجازه رابه اودادکه درموردگناه انسان ونجات اودست‌به عمل بزند. این قدرت مطلقه اوهمیشه به آنچه مقدس، حکیمانه، ونیکوست محدودمی‌شود.

ناپذیری

صفت تغییرناپذیری مسیح، یعنی این حقیقت‌که مسیح هرگزتغییرنمی‌کند، که در مت معروف عبرانیان ۸:۱۳ بیان گردیده، دلالت برآن داردکه او "دیروز، امروز، ابدالاباد همان است". مسیح درتجسم خودیک طبیعت کامل انسانی رابرخودگرفت، ینحال محققین ارتدوکس همیشه براین عقیده بوده‌اندکه طبیعت الهی مسیح بدون یرباقی ماندوبنابرین اوبعدازتجسم نیزکماکان ازصفت تغییرناپذیری برخوردار اشد. درعبرانیان ۱۰:۱-۱۲ قسمتی از مزمور ۲۵:۱۰۲-۲۷ نقل گردیده ودرآن راجع مسیح گفته شده که "توهمان هستی وسالهای توتمام نخواهدشد". اگراین حقیقت دکه مسیح هرگزتغییرنکرده است، پس این نتیجه بدست می‌آیدکه آن شخصی که‌ازایام وجودداشته، همان کسی است‌که طی دوره اناجیل برروی زمین دیده شد، وبازهمان است‌که اکنون پسرجلال یافته خدادرآسمان می‌باشد. غیرقابل تغییربودن نه فقط

درموردطبیعت الهی اوبلکه درموردهمه صفات الهی‌اش نیزصادق است .

پری الوهیت دروی

درکتاب مقدس ، بعنوان تاییدی برصفات خاصی که به مسیح نسبت داده شده ، این حقیقت نیزمکشوف گردیده که دراوتمامی پری الوهیت قراردارد :" که دروی ازجهت جسم تمامی پری الوهیت ساکن است " (کول ۲:۹) . قسمت فوق درمتن اصلی بسیارصریح وقاطع است . عبارت "دروی " (به یونانی EN AUTOI) دراول جمله آمده وبنابرین جنبه تاکیدی دارد . واژهٔ "ساکن است " (به یونانی KATOI KEI) درواقع به معنی "همیشه ساکن است " می‌باشد . عبارت "ازجهت جسم تمامی پری الوهیت ساکن است " آشکارابه منظورالقاء این فکرآورده شده که هرچه درخداست درمسیح نیزوجوددارد . چنانکه A. S. PEAKE اظهارداشته ،" جستجوی الوهیت تماما " یابعضا "، خارج از وی (مسیح)، کاری بس باطل است ". جملهٔ فوق تاییدی است فراگیردرموردهرآنچه که تعلیم داده شده ، ومخصوصا " درموردصفات الهی مسیح.

حاکمیت وخداوندگاری

کتاب مقدس دررابطه با مفهوم قدرت مطلق مسیح، حاکمیت واقتداررابه وی نسبت می‌دهد . بنابرمتی ۲۸:۱۸ مسیح اعلام داشت که "تمامی قدرت (اقتدار) درآسمان وبر زمین به من داده شده است ". بازدراول پطرس ۳:۲۲ درموردمسیح جلال یافته درآسمان گفته شده است که "فرشتگان وقدرتها وقوات مطیع اوشده‌اند". قسمتهای دیگری نیز وجوددارندکه همین مفهوم حاکمیت مطلق رابیان می‌دارند (یوحنا ۵:۲۷، اعمال ۲:۳۶، اول قر ۱۲:۳، فیل ۲:۹-۱۰، کول ۱:۱۸). اوحقیقتا " "شاه شاهان ورب الارباب " است (مکاشفه ۱۹:۱۶).

سایر خصوصیات الهی

درکتاب مقدس مسیح پیوسته بصورتی معرفی شده که نشان می‌دهداودارای خصوصیاتی است که تنها خدا می‌تواندازآنها برخوردارباشد . جلال الهی اودریوحنا ۱۷:۵ مورداشاره قرارمی‌گیرد واین جلال درروبای کتاب مکاشفه ۱:۱۲-۱۸ دیده می‌شود . مسیح به خویشتن بعنوان "راه وراستی وحیات " اشاره می‌کند (یوحنا ۱۴:۶)، خصوصیاتی که تنهادرخدا وجوددارند . اوآن "شاخهٔ عادل ... یهوه عدالت ما " (ارمیاء ۲۳:۵-۶) می‌باشد . درلوقا ۱:۳۵ اوپسرقدوس خدانامیده شده است . بالاترازهمه ، مسیح تجلی فیض خدا می‌باشد - فیضی که ترکیب محبت وعدالت اوست (یوحنا ۱:۱۷). حتی یک صفت الهی هم وجودنداردکه بطورمستقیم یاغیرمستقیم به مسیح نسبت داده نشده باشد .

چارلز هاج (CHARLES HODGE) دلایل وشواهدکتاب مقدسی رادرموردصفات الهی مسیح اینچنین خلاصه می‌کند :

"همه اسامی وعناوین الهی بوی نسبت داده شده است . اوخدا ، خدای قدیر ، خدای بزرگ ، خدای مافوق همه ، یهوه ، خداوند ، شاه شاهان ورب الارباب خوانده شده است . همه صفات الهی درموردا وبکارفته است . اعلام شده که اوحاضرمطلق ، دانای مطلق ، قادرمطلق ، وتغییرناپذیربوده ، دیروز ، امروز ،

جهان معرفی شده است. همه چیزبوسیلهٔ اووبرای اوآفریده شدودروی همه چیز قیام دارد. اومعبودهمه مخلوقات ذیشعوروحتی عالی ترین آنها، می‌باشد. به همه فرشتگان (یعنی مخلوقاتی که بین انسان وخداقراردارند) فرمان داده شده که درمقابل اوسجده کنند. تمامی احساسات وعواطف دینی، احترام، محبت، ایمان، وعبادت به اومعطوف است. انسانها وفرشتگان برای اعمال و رفتارخوددرمقابل اومسئولند. اوخواهان آن بودوهست که انسان همان احترامی راکه برای خدای پدرقائل است، برای اونیزقائل باشد وهمان ایمانی راکه به خدادارد به اونیزداشته باشد. اواظهارمی‌داردکه باپدریکی است وهرکه او را ببیندپدررادیده است. اوهمه انسانهارانزدخودمی‌خواند، وعده می‌دهد که گناهانشان رابیامرزد، روح القدس رابرایشان بفرستد، استراحت وآرامی بدیشان عطاکند، درروزآخرایشان راازمردگان برخیزاند و بدیشان حیات جاودانی ببخشد. خدانمی‌تواندبیش ازآنچه که درموردمسیح گفته شده، باشد، وعده دهد، یابه انجام رساند. بنابرین مسیح، ازهمان ابتدا، درهمه قرون واعصار، ودرهمه جا، خدای مسیحیان بوده است".

تصویرکلی شخصیت مسیح درایام ازل بابررسی القاب اودرعهدعتیق وجدید کاملتر گردد، که این امردرفصل بعدصورت پذیرفته است. دلایل وشواهدبیشتری درباره این موضوع درتئوفانی های مسیح وکاراوبعنوان خالق، صیانت کننده، وهادی تدبیرومشیت الهی یافت می‌شود. پسرازلی خداکه همیشه باخدای پدروخدای روح القدس وجودداشته، آن شخصی است که اورادرصحنهٔ عهدعتیق فعال می‌بینیم، وهمان کسی است که درعیسی مسیح متولدشده دربیت لحم، مجسم گردید.

سر خدا در تثلیث اقدس

دلایلی که تاکنون درجهت اثبات الوهیت وازلی بودن مسیح موردتوجه وبررسی قرارگرفت، درخصوص مفهوم تثلیث درالوهیت نیزبکارمی‌رود. ازلحاظ تاریخی، آموزه تثلیث بیشتردوراین سئوال چرخیده که آیاپسرخدا ازلی است، و آیا اوازصفت شخصیت چنین طبیعت الهی برخوردارمی‌باشد. مسائل ومعضلات آموزهٔ تثلیث، عمدتا" در ارتباط بامسیح ومسئله تجسم اوقراردارند. عهدعتیق، هرچندکه آموزه تثلیث رامفروض میگیرد، ولی عملا" روابط موجودبین پدر، پسر، وروح القدس راتعریف نمی‌نماید، البته باستثناء اشاره ضمنی به تابعیت پسر نسبت به پدر (SUBORDINATION)، وروح القدس نسبت به پسر، که این امردرعهدجدیدبروشنی مکشوف گردیده است.

اگرمسیح خداست، ودرعین حال بعنوان خدا ازپدرووروح القدس متمایزمی‌باشد، این دلیلی است ابتدایی ومقدماتی درجهت تاییدآموزه تثلیث، چنانکه بطورمتعارف الهیات ارتدوکس بیان می‌گردد. می‌توان باطمینان گفت که هیچ حمله‌ای به آموزه تثلیث نمی‌تواندوجودداشته باشدکه درعین حال شخصیت مسیح راموردحمله قرارندهد. بعبارتی می‌توان گفت که هیچ حمله‌ای نمی‌تواندبه شخصیت مسیح صورت گیردبدون اینکه به تثلیث راموردتعرض قراردهدزیرا این دوکاملا" به هم مربوط ووابسته هستند و یکی ازآنهابه نفی دیگری منجرمی‌شود. به همین دلیل است که متالهین لیبرال (یا معمولا یگانه انگار (UNITARIAN)هستند، یعنی وجودسه شخصیت رادرذات الهی نفی

می‌کنند، ویا حالت گرا (MODALISTIC) می‌باشند، یعنی صرفا" اظهار می‌دارندکه سه شخصیت تثلیث حالتهای وجودی یک شخص واحدند نه شخصیتهای واقعی متمایزازهم. از این بررسی مقدماتی می‌توان نتیجه گرفت‌که آموزه ازلی بودن مسیح، خود موید آموزه صحیح وپذیرفته شده تثلیث می‌باشد، وبررسی بعدی ما درموردشخصیت وکارمسیح درعهد عتیق وجدید، براین نتیجه گیری مقدماتی صحه گذاشته، آنرا تقویت خواهدکرد.

کارپسرخدا درایام ازل

دربررسی متداول شخصیت وکارمسیح، بسیاری چنین فرض‌کرده‌اندکه خدمت او با زندگی اش دراین کره خاکی آغازمی‌شود. دلایل وشواهدبسیارزیادی وجوددارد‌که نشان می‌دهد مسیح نه فقط دردوران عهدعتیق عمل می‌کرده، بلکه درکارخدادرایام ازل شریک وسهیم بوده است. خیلی قبل ازاینکه جهان آفریده شودویاآدم وحوادرباغ عدن قرارگیرند، خدا قصدوهدف خداوندگارانهٔ خویش راتعیین وتثبیت گردانیده بود، که این امردرقالب اصطلاح علم الهی "تقدیر" (یا مشیت) یاکلمات رایج تری چون "قصد"، "وعده" یا "عهد" خدابیان می‌گردد. درتلاشمان برای تعیین وروشن کردن دقیق این کارمسیح درایام ازل، بی شک بایدکاملا" متکی به کتاب مقدس باشیم، زیرادراین مورد هیچگونه منابع اطلاعاتی غیرازآنچه که خودکتاب مقدس می‌گوید، نداریم.

درکوشش برای درک مفهوم تقدیرازلی خدا، بهتراست باتعریف مجملی که‌اعتقاد ـ نامه "وست مینستر" ازآن ارائه می‌کند آغازکنیم :"تقدیرات الهی، قصدوهدف ازلی خداهستندکه اوتوسط آنها، بنابرای ارادهٔ خودوبرای جلال خویش، هرآنچه راکه بوقوع می‌پیوندد ازقبل تعیین نموده است". اگراین مفهوم ازتقدیرالهی صحیح باشد، پس مسیح بایدسهم مهمی دراین تقدیرداشته، ونتیجتا درهمهٔ جوانب وابعاد کل نقشه وکارخدادخیل باشد. برای خدابعنوان یک تثلیث، مقدرنمودن چیزی، بدون دخالت وشرکت مسیح امکان ندارد.

درتلاش برای درک معنا ومفهوم تقدیرالهی، دانشجویان علم الهی پذیرفته‌اند که این قلمروازالهیات صعب الفهم می‌باشد زیرابرکل مفهوم آزادی ومسئولیت انسان درارتباط باحاکمیت وخداوندگاری خداتاثیرمی‌گذارد. دربررسی موضوع مشیت وتقدیر خدا، توجه بطورخاص به کارخدادرنجات معطوف گردیده واصطلاحاتی چون عهدرهایی (یا فدیه) یاعهدفیض به منظورتوضیح وعده‌های ازلی خدادرارتباط بانجات بشربکاربرده شده است. بی آنکه اهمیت بسزای نجات بشررادرقصدوتقدیرالهی موردسئوال قرار دهیم، بایدبگوییم که تقدیرخدابه تمام کاراومربوط می‌شود، نه صرفا" به کاراودر نجات برگزیدگان. بنابرین تقدیرفوق شامل آفرینش، عنایت، صیانت، اختیاردر ارتکاب گناه، تدارک نجات، داوری تمام انسانها، واراده مسلط وحاکم خدادرارتباط باهمه وقایع زمان وابدیت می‌گردد. لذاشرکت مسیح درتقدیرازلی خداجامع ترین مفهومی است‌که عالم علم الهی می‌توانددرمقابل خودبیابد.

هرچندلوتروکالون چندان به نظریه عهدازلی باخدانپرداختند، اخلاف وجانشینان آنهادرکلیساهای "اصلاح شده" آنچه راکه بعنوان الهیات عهدی یا میثاقی (CORENANT THEOLOGY) شناخته شده، مطرح نمودندکه براساس آن خدادرایام ازل یک عهدمبتنی برفیض میان خودوبرگزیدگان، وهمچنین یک عهدرهایی رابین پدروپسر

نجات برگزیدگان، برنامه اصلی وعمده اورادرزمان وابدیت تشکیل می‌دهد. تلاش نو - ارتدوکسی درمربوط ساختن "پیش - موجودیت" مسیح با آفرینش جهان ونادیده گرفتن وجوداوقبل ازخلقت، قصوری بزرگ درقبال مکاشفه کتاب مقدسی است.

نقشهٔ نجات بشرآشکارابخشی ازقصدازلی خداودرنتیجه جزئی ازتقدیرالهی می‌باشد. کتاب مقدس بطورخاص به این موضوع شهادت می‌دهد (روم ۸:۲۸-۳۰، افس ۱:۴-۱۱، ۳:۱۱، دوم تسا ۲:۱۳، دوم تیمو ۱:۹، یعقوب ۲:۵، اول پطر ۱:۱-۲). مطالعه دقیق کتاب مقدس نشان می‌دهدکه نقشهٔ نجات بشریک اقدام فوری ویک برنامه ضربتی رهایی نبوده که خداپس ازسقوط انسان به فکرآن افتاده باشد، بلکه رای و تصمیم استوارخدادرایام ازل بوده که اودر تاملاتش درموردکل خلقت آنرا ازپیش اندیشیده وبدان عزم کرده است. این امری بس مهم است که ازایام ازل تقدیرشده باشدکه مسیح بایدجسم بپوشد، برای گناه جهان عذاب مرگ را برصلیب متحمل گرددودر قیامش ازمردگان، درنجات همهٔ آنان که ایمان می‌آورند، ودرتحقق نهایی نقشه خدا، ظفرکامل راحاصل نماید. همه اینهاازایام ازل گرفته تاابدیت دور، به همان اندازه برای خداروشن ومطمئن می باشند.

با این وجود، برای برخورداری ازیک استنباط صحیح ازکتاب مقدس، آنچه حائز اهمیت است، تشخیص این حقیقت می‌باشدکه نه فقط کارمسیح درنجات بشر، بلکه کاراو درخلقت، صیانت، وعنایت ازمخلوقات، ومکاشفه، ونیزسهم وی درکارکلیسادرعهد جدیدوسرنوشت قوم اسرائیل درعهدعتیق، وهمچنین تحقق وعده‌های داده شده به داود مبنی برجلوس حاکمی ابدی برتخت سلطنت اودرآینده نیزهمه مشمول قصدوتقدیرازلی‌خدا می‌گردند. هرچندهیچ قسمت واحدومنفردی ازکتاب مقدس وجودنداردکه همهٔ این نتیجه‌گیریها درآن به دقت وبه تفصیل بیان شده باشد، ولی اینکه تمامی وقایع تاریخ باهمهٔ دامنه‌وگستره‌ای که داردازتقدیرومشیت الهی سرچشمه می‌گیرند، نتیجه گیری معقولی ازکل کتاب مقدس می‌باشد. این تقدیررابه هنگام خلقت کائنات، درتعیین ووضع خداوندگارانه قوانین طبیعی وروحانی مشاهده می‌کنیم، قوانینی که ازوجوه مشخصه تاریخ جهان، تابه امروزوتاداوری وپایان غائی آن، می‌باشند. خصیصهٔ شمول فراگیرتقدیرالهی را معمولا" متالهین پیروالهیات عهدی (میثاقی) موردشناسایی و تصدیق قرارداده‌اند. آنچه درارتباط باموضوع موردبررسی ماحائزکمال اهمیت است، این واقعیت می‌باشدکه مسیح بعنوان خداومنجی آینده، فعالانه دراین تقدیرشرکت داشته ست. خیلی قبل ازاینکه جهان خلق شود، مقرروتعیین شده بودکه مسیح به صلیب کشیده شودونهایتا" برگناه ومرگ ظفرپیداکند. هرچندفهم بسیاری ازاین حقایق برای انسان، باقوه درک محدودی که دارد، دشواروشایدحتی ناممکن است، ولی درهرحال خصوصیاتی که درخدای سرمدی وجوددارند، تماما" درعیسی مسیح نیزیافت می‌شوند.

مسیح در تاریخ عهد عتیق

مکاشفهٔ عیسی مسیح درعهدعتیق، زمینه قبلی بسیارمهمی رابرای روایات عهد جدیدتشکیل میدهد. بطورکلی خطوط اصلی مکاشفه الهی درعهدعتیق که به مسیح مربوط میشوند، عبارتنداز عناوین او، کاراوبعنوان خالق، کاراوبعنوان حافظ ومجری مشیت وتدبیرالهی، اعمال اومخصوصا درارتباط باقوم اسرائیل، وتئوفانی های متعدد اودر عهدعتیق. یکی ازموضوعات اصلی وبسیارعمدهٔ عهدعتیق رانیزمیتوان به اینها افزود، که همان نبوتهای مربوط به مسیح میباشدکه عمدتا پس ازتجسم اوجامه عمل پوشید. این پیشگوییها درفصل چهارم موردبررسی قرارگرفتهاند. دربررسی مندرجات عهدعتیق، به برخی ازمطالب عهدجدیدنیزکه برای بحث ما اهمیت فوری داشته وارتباط نزدیکی باآن دارند، اشاره شده است.

عناوین پسرخدا در عهدعتیق

عناوینی که چه درعهدعتیق وچه درعهدجدیدبه مسیح نسبت داده شده اند، یکی ازابعادبسیارمهم مکاشفهٔ شخصیت اوراتشکیل میدهند. بایدعناوینی راکه به وضعیت قبل ازتجسم اومربوط میشوندازآنهایی که بهشخصیت تجسم یافته اومربوطندتفکیک کرد. عنوانهایی چون "عیسی مسیح"، "پسرانسان"، "نبی"، "کاهن"، "پادشاه"، وغیره هرچند هم درعهدعتیق وهم درعهدجدیدیافت میشوند، ولی به وضعیت تجسم یافته مسیح اشاره دارند. مفهوم آنها ونقشی که درشناخت شخصیت مسیح ایفا میکنند، درخوربررسی درمبحث مربوط بهمسیح تجسم یافته میباشد. عناوینی که دراینجا موردبررسی قرارمیگیرند، آنهایی هستندکه به الوهیت وشخصیت ماقبل تجسم اواشاره میکنند.

یهوه

مقایسه برخی ازقسمتهای عهدعتیق وعهدجدیدبدون کوچکترین تردیدی ثابت میکند که مسیح عهدجدیدازعنوان یهوه یاخداوند درعهدعتیق برخورداراست. مدتهاست که متالهین ارتدوکس این واقعیت راتشخیص دادهاند. این به معنای انکاراطلاق عنوان یهوه به خدای پدرروح القدس نیست، بلکه صرفا" اذعان این حقیقت است که عنوان فوق به مسیح هم تعلق دارد. این نام هم درموردشخصیتهای تثلیث اقدس بطورمجزا، وهم درموردکل تثلیث بکاربرده شده است.

۱۰:۱۲ که درآن یهوه تکلم می‌کند، کاملا واضح است که توصیف صورت گرفته را باید مربوط به مسیح دانست: "برمن که نیزه زده اندخواهندنگریست". مکاشفه ۱:۷، مسیح را به همین شکل وباهمین بیان توصیف می‌کند. بازدرارمیاء ۲۳:۵-۶ مسیح بعنوان "یهوه عدالت ما" معرفی گردیده است (م.ک. اول قرنیتان ۱:۳۰). تطابقات مشابهی رامی‌توان درقسمتهای متعددیگری نیزیافت (مزمور ۱۸:۶۸ با افس ۴:۸-۱۰، مزمور ۱۰۲:۱۲، ۲۵-۲۷ با عبرانیان ۱:۱۰-۱۲، اش ۶:۵ با یوحنا ۱۲:۴۱). مسیح همان یهوه هیکل (ملاکی ۳:۱، متی ۱۲:۶، ۲۱:۲۱-۱۳). ویهوه سبت (متی ۱۲:۸) است.

این واقعیت که عنوان یهوه برای عیسی مسیح بکاررفته، حائزکمال اهمیت است زیرانشان می‌دهدکه مسیح شایسته برخورداری ازاسم ناگفتنی خدامی‌باشدکه درعهدعتیق بکاربرده شده است. کاربردعنوان "KYRIOS" برای مسیح درعهدجدید، موضوع فوق راتایید می‌کندزیراعنوان فوق درترجمه یونانی هفتاد، بعنوان معادل یهوه بکاربرده شده است (م.ک. اعمال ۲:۳۶). این نام چنان مقدس تلقی می‌شدکه یهودیان به هنگام قرائت عهدعتیق هرجایی که به آن می‌رسیدند، بجای تلفظ خودآن، یک اسم دیگرخدارا بجایش برزبان می‌آوردند. بکاررفتن این اسم برای مسیح،به تنهایی برای اثبات بی چون وچرای الوهیت اوودرنتیجه برخورداری اش ازهمهٔ صفات الهی، کافی است.

الوهیم

بسادگی می‌توان اثبات کردکه مسیح همان الوهیم عهدعتیق است. دراشعیاء ۴۰:۳ ازمسیح، هم بعنوان یهوه وهم بعنوان الوهیم سخن رفته است (م.ک. لوقا ۳:۴). دراشعیاء ۹:۶-۷ مسیح "خدای قدیر" خوانده شده. کاملا روشن است که الوهیم در عهدعتیق، معادل واژه خدا (به یونانی THEOS) درعهدجدیداست. بنابرین همهٔ قسمتهایی که درعهدجدیدبه مسیح تحت این عنوان اشاره می‌کنند، درحقیقت وی رابا الوهیم عهدعتیق مربوط می‌گردانند (م.ک. رومیان ۱۵:۶، افس ۱:۳، ۵:۵، ۲۰، دوم پطر ۱:۱).

اگرمسیح همان الوهیم عهدعتیق است، پس این نتیجه به دست می‌آیدکه اوهمانی است که درپیدایش ۱:۱ بعنوان خدای خلقت معرفی گردیده ودرصدها موردیگرازاوبعنوان الوهیم نام برده شده است. لذاجزدرمواردی که متن صریحا به خدای پدر یا روح القدس اشاره می‌نماید، بایدنتیجه گرفت که درکاربرداین عنوان، خدای تثلیث مورد نظراست، که این شامل مسیح هم می‌شود. اگرچه اسم الوهیم درعهدعتیق بعنوان اسم عام رایج برای خدا، درموردخدایان بت پرستان هم بکاربرده شده، بهرحال این عنوان حاکی ازهمهٔ آن مفاهیمی است که درنام "خدا" درزبان فارسی مستتراست، ودلیل وشاهددیگری برالوهیت مسیح می‌باشد.

واژهٔ الوهیم درمواردمعدودی درعهدعتیق برای انسانها نیزبعنوان نمایندگان خدابکاربرده شده است. مزمور ۸۲:۶ که دریوحنا ۱۰:۳۲-۳۶ نقل گردیده، یکی از همین مواراداست. موردمشابه دیگری درخروج ۲۲:۸-۹ یافت می‌شودکه درآنها، الوهیم "احکام" ترجمه شده است. بااین وجود، مواردفوق بسیارمعدودمی‌باشد. مسیح بانقل زمور ۸۲:۶ دریوحنا ۱۰:۳۲-۳۶، استدلال ازکوچکتربه بزرگتررا مطرح می‌سازد. اگر

بتوان انسانها را بعنوان نمایندگان خدا ، الوهیم خواند ، چقدر بیشتر مسیح را که "خدای پدر تقدیس نموده به جهان فرستاد" . کاملا واضح است که مسیح در اینجا ادعا می‌کند که از یک نمایندهٔ صرف خیلی بیشتر بوده ، و به معنای کامل کلمه ، خدا می‌باشد .

ادونـــای

این عنوان رایج خدا در عهدعتیق، که به معنی خداوندوسروراست ، اغلب در مورد خدا وهمچنین درمورد آقایان و اربابان انسانی بکار رفته است . هرچندکه "ادونـــای" درعهدعتیق یک عنوان خاص برای مسیح نیست ، با این وجوددرمزمور ۱۱۰:۱ دراشـــاره‌ای آشکار ،به شخصیت دوم تثلیث بکار رفته است : "خداوندبه خداوندمن گفت بدست راست من بنشین تا دشمنانت را پای اندازتوسازم" . این پیشگویی به ظفرغایی ونهایی مسیح بردشمنانش اشاره می‌کند ، وبدفعات درعهدجدیدبعنوان یک پیشگویی تحقق یافته درمسیح، نقل گردیده است (متی ۴۴:۲۲، مرقس ۳۶:۱۲، لوقا ۴۳:۲۰، اعمال ۳۴:۲-۳۵، عبرانیان ۱۳:۱، ۱۳:۱۰) . معادل این عنوان درعهدجدید ، "خداوند" (به یونانی KYRIOS) است . عنوان فوق براین حقیقت تاکیدمی‌کندکه مسیح بحق، خداوندوسروراانسانها وفرشتگـــان است .

پســـرخـــدا

این عنوان که درکتاب مقدس هم برای انسانها وهم برای فرشتگان بکاربرده شده ، وقتی درموردمسیح بکارمی‌رود ، بیانگررابطهٔ ازلی وابدی اوباخدای پدراست . هرچند که درمباحث علم الهی، مفاهیم مختلفی درارتباط با معنای این واژه بوجودآمده ، ولی عمدتا تعلیم رسمی کلیسا اززمان شورای نیقیه در ۳۲۵ میلادی این بوده که عنـــوان فوق به رابطهٔ ازلی پسرباخدای پدراشاره دارد .

درباره موضوع فرزندی یا پسرخدا بودن مسیح، چند عقیده دیگرنیزاغلب درکتـــب الهیات موردبحث قرارمی‌گیرند که دراینجا به بعضی ازآنها اشاره می‌شود :

نظریهٔ فرزندی بواسطه تجسم : این نظر به تفصیل توسط "واردلا" (WARDLAW)ودیگران عرضه شده ، وبنابرآن مسیح رانمی‌توان قبـــل از تولدش ازباکره به نحودرست وقابل قبولی پسرخدادانست . پسرخدابودن مسیح ،چنانکه واردلا آنرا تعریف می‌کند ، بطرزی ناگسستنی با تجسم ارتباط داردودرعین حالیکه مسیح ازایام ازل وجودداشته ، ولی تاقبل ازتجسم ، "پسر" نبوده است . امتیازاین نظر درسادگی مفهوم آن است . ولی بایدپرسیدکه آیادرعین سادگی کافی هم هست . اگر مسیح ازطریق تجسم "پسر" شده ، دراینصورت پدرهم قبل ازواقعه تجسم نمی‌توانستـــه پدرعیسی خداوندباشد . این عقیده سرّرابطهٔ میان اقنوم اول ودوم تثلیث ، ودرواقع وجودترتیب ومنطق بکارگیری عناوین فوق را ، بدون توضیح وگنگ باقی می‌گـــذارد . درحالیکه کاملا" روشن است که اقنوم اول تثلیث درمحدودهٔ زمان، به پدرمسیـــح بعنوان بشر ، مبدل گردیده ، ولی رابطه میان اقانیم تثلیث اقدس به خودی خودبایستی ازایام ازل برقراربوده باشدوبه نحوی تعریف شود . درحالیکه مسائل مختلفـــی در ارتباط با این موضوع کماکان باقی می‌ماندودراینجا امکان بحث درموردهمهٔ آنها وجود

نظردارندکه مسیح ازایام ازل "پسر" بوده؛ واین نظریه که اوازطریق تجسم پسرخدا شده، برای توجیه کاربردعنوان فوق، چنانکه بعدا" نشان داده خواهدشد، کفایت نمی‌کند.

نظریهٔ فرزندی بواسطه تعمید: این عقیده براساس شرح وگزارش کتاب مقدس درباره تعمیدمسیح استواراست. درموقعیت فوق، مسیح بعنوان پسرخدا معرفی واعلان گردید: "اینست پسرحبیب من که ازاوخشنودم" (متی ۳:۱۷). ولی این رانمی توان دلیل آن دانست که اوقبل ازاین واقعه پسر خدا نبوده است. درواقع، تعمیدمسیح به هیچ وجه برای توجیه رابطهٔ خاص میان پدر وپسرکافی نمی‌باشد. نظریه فوق بعلت مهمل وپیش پاافتاده بودن، بیش ازاین مورد بررسی قرارنمی‌گیرد.

نظریهٔ فرزندی بواسطهٔ رستاخیزازمردگان: این نظریه نیزبراساس کاربردنادرست کلام خدابوجودآمده است. بنابر رومیان ۱:۴، درموردمسیح مکشوف گردیده که او "بحسب روح قدوسیت پسرخدابقوت معروف (مقرر ـ اعلان) گردید از (ازطریق یابواسطه) قیامت مردگان، یعنی خداوند ما عیسی مسیح". برای همه روشن است که قیام مسیح ازمردگان یکی ازبراهین بسیارمهم الوهیت وپسرخدابودن مسیح می‌باشد، ولی این به آن معنانیست که اوقبل ازاین واقعه پسرخدانبوده است. این واقعیت که اوقبل ازمرگ وقیامش به دفعات پسرخدا خوانده شده وعنوان پدررا دررابطه‌اش بااقنوم اول تثلیث بکاربرده، بی شک باقطعیت تمام تفسیرفوق رامردودمی‌گرداند.

قسمت دیگری ازکتاب مقدس که درارتباط باموضوع فوق می‌باشد، اعمال ۱۳:۳۲-۳۳ است: "پس مابه شمابشارت می‌دهیم بدان وعده‌ای که به پدران ماداده شدکه خداآنرا به ماکه فرزندان ایشان می‌باشیم وفاکردوقتیکه عیسی رابرانگیخت چنانکه درزبور دوم مکتوب است که توپسرمن هستی من امروزترا تولیدنمودم". دراینجا اشاره به مزمور ۲:۷ می‌باشدکه درآن تقدیرالهی درموردتولیدپسرمکشوف گردیده است. دراولین نگاه به نظرمی‌رسدکه آیهٔ فوق درکتاب اعمال، به قیام مسیح ازمردگان اشاره می‌کند. ولی عبارت "عیسی رابرانگیخت" دراینجابه هیچ وجه اشاره به زنده شدن مسیح از مردگان نیست، بلکه صرفا این واقعیت رامدنظرداردکه خداپسرخودرا ازطریق تجسم به جهان بخشید. کلمه "برانگیخت" (به یونانی ANASTESAS) به همان معنای "برخاستن" (م.ک. اعمال ۷:۱۸، ۲۰:۳۰)، یعنی ظاهرشدن درصحنه زندگی بکاربرده شده ست. عبارت رایج "نبی ای برخاست" نیزهمین مفهوم رادربردارد. اعمال ۱۳:۳۴، زنده‌شدن مسیح ازمردگان رابعنوان موضوع نوینی درمتن فوق مطرح می‌سازد: "ودرآنکه ورا ازمردگان برخیزانیدتا دیگرهرگزراجع به فسادنشود، چنین گفت که به برکات دوس وامین داودبرای شماوفاخواهم کرد". به عبارت دیگراندیشهٔ قیام تاآیه ۳۴ نوزپیش کشیده نشده است. البته کاملا درست است که زنده شدن مسیح ازمردگان، نسانیت اورا ازپیروزی بزرگ قیام برخوردارساخت که طی آن الوهیت شخصیت او پیروزی اش برگناه، مرگ وقبر، به اثبات رسید. ولی این که پسرخدابودن اوبا

قیام شروع شده باشد، صحیح نیست.

نظریهٔ فرزندی بواسطه جلوس بردست راست خدا : براساس عبرانیان ۱:۳ این عقیده وجوددارد که مسیح زمانی به "پسر" مبدل گردیدکه به هنگام صعود، به جلال آسمانی دست یافت. براین عقیده نیزمثل نظرات پیشین، این ایرادواردا ست که مسیح بوضوح ازایام ازل خدابوده وقبل ازجلال یافتنش بعنوان پسرمعرفی واعلان گردیده است. درسرتاسرزندگی زمینی ومرگ وقیام مسیح بارهاوبارهابه اوبعنوان پسرخدا اشاره شده است. شروع پسرخدایی اوازهنگام صعود، تعلیمی بی پایه وغیرقابل دفاع است. این جلال یافتن، اعلان پسرخدابودن اووهمچنین پیروزی قطعی اش برگناه ومرگ می‌باشد.

نظریهٔ فرزندی براساس عنوان ومقام : این نظریه که براساس فیلیپیان ۹:۲ پایه گذاری شده، بیان می‌داردکه پسرخدا بودن مسیح، فقط یک عنوان است واوحقیقتا پسرتولیدشده خدانیست. برعقیده فوق این ایرادواردا ست که چنین برداشتی ازپسرخدابودن، معنای آنرا ازبین می‌برد. جز درصورت وجودواقعیت دیگری که کاربرداین عنوان راموجه گرداند، طبق این نظریه، پسرخدایی به یک تعارف وستایش صرف مبدل می‌گردد. کتاب مقدس ازمسیح بعنوان یک پسرتولیدشده سخن می‌گویدوگرچه مولودشدن اوازنوع تولیدوتولدانسانی نیست بلکه کاملا متفاوت ومنحصربفردمی‌باشد، ولی درهرحال این برای اویک عنوان اکتسابی نبوده، بلکه یکی ازوجوه اساسی وذاتی شخصیت دوم تثلیث می‌باشد.

نظریهٔ فرزندی بواسطه رابطهٔ عهدی : این نظربراساس مفهوم عهدازلی وابدی میان اقانیم تثلیث اقدس بناشده وطبق آن پسرخدا بودن مسیح، مقام ومرتبه‌ای می‌باشدکه خداوآنرابه خودگرفته وتقبل نموده است، چیزی که باانعقادعهدی درایام ازل آغازشده وباتکمیل واجراشدن این کارورابطهٔ عهدی، بپایان می‌رسد. این عقیده نیزمانندعقایدقبلی قادربه‌توجیه‌اشارات کتاب مقدس نیست. این عقیده صرفا" مفهوم یک عنوان یامقام رابه واژهٔ "پسر" نسبت می‌دهدو هیچگونه پیوندورابطه‌ای باآن مفاهیمی که واژه فوق دراستعمال معمول ورایجش دربردارندهٔ آنهاست، ندارد.

پسرخدابودن ازلی مسیح : کتاب مقدس مسیح رابعنوان پسرابدی وازلی خدامعرفی می‌کندواین مقام ورابطه رانتیجهٔ یک تولیدازلی می‌داند. هرچندبایدپذیرفت که ماهیت این فرزندی وماهیت این تولید، بخاطرازلی بودنشان منحصربفردمی‌باشد، درهرحال پسرخدایی درکتاب مقدس نمایانگررابطه ومشارکت موجود بین اقنوم اول ودوم تثلیث است. دلیل روشن برفرزندی ازلی مسیح دراین واقعیت نهفته است که اوبعنوان کسی که ازقبل پسرخدابوده، به جهان گام می‌نهد (یوحنا ۳:۱۶-۱۷، غلا ۴:۴). همین اندیشه دراشعیاء ۹:۶ نیزیافت می‌گردد، "پسری به ما بخشیده شد".

دلایل وشواهدبیشتری برای تاییداین نظر، درآموزهٔ تقدیرازلی وارتباط با

مسیح بعنوان "پسر" پیدا می‌شود. درمزمور ۷:۲ یهوه چنین می‌گوید: "فرمان (تقدیر - امرمقررشده) را اعلام می‌کنم، خداوندبه من گفته است. توپسرمن هستی امروزترا تولیدکردم". مطابق این قسمت، مسیح بعنوان پسرخدا، ومولودشده درروزتقدیرازلی، معرفی واعلام گردیده است. اونه فقط بعنوان پسرازلی، بلکه تولیدشده ازازل‌معرفی شده است.

برخی این قسمت را بعنوان یک پیشگویی تفسیرکرده‌اند، براین اساس‌که ازیک زمینهٔ نبوتی برخوردارمی‌باشد. ولی درقسمت فوق، پیروزی پیشگویی شده درواقع بر اساس فرزندی اوپایه گذاری شده است. آیهٔ فوق (مزمور ۷:۲) سه باردرعهدجدید نقل گردیده (اعمال ۳۳:۱۳، عبر ۵:۱، ۵:۵). نقل قول درکتاب اعمال، به این واقعیت مربوط می‌شودکه خدا مسیح را برانگیخت تا نجات دهندهٔ مجسم شده باشد. درعبرانیان ۵:۱ به شوکت وجلال مسیح بعنوان جلالی برترازآنچه فرشتگان از آن برخوردارندا شاره می‌شود، جلالی که بموجب پسرخدابودن وی، ازآن اوست. درعبرانیان ۵:۵ بیان می‌شودکه انتصاب مسیح به مقام کهانت توسط خدای پدر، به مقام پسرخدایی اوافزوده شد. درهرسه قسمت برای اثبات مقام منحصربفردمسیح به مزمور۷:۲ استناد گردیده، وهرسه پسرخدابودن ازلی مسیح را تاییدمی‌کنندنه تکذیب.

"جوزف کلاسنر" (JOSEPH KLAUSNER)، دربحث خودپیرامون مزمور۷:۲ "توپسرمن هستی امروزترا تولیدنمودم"، اظهارمی‌داردکه "این برای یهودیان شیوه‌ای رایج از طرزبیان شعری - تمثیلی بوده است". اومفهوم وبرداشت مسیحی رادراین موردچنین تعریف می‌کند:

> "عیسی دراین معنا پسرخداست‌که یک "انسان آسمانی" که مصون ازگناه ومرگ بوده ... درقیامش ازمردگان برای ابدبه آسمان صعودکرده وبردست راست خدا نشسته زیرا اوازفرشتگان بسیارنزدیکتربه خداست. این نخستین گام درالوهیت بخشیدن وخداساختن مسیح بوده است".

کلاسنرکه دیدگاه یهودی را عرضه می‌دارد، معتقداست امتهایی که پولس مسیحیت را به آنها رسانید، آخرین قدم رادرخداساختن مسیح برداشته‌اند. بنابرین برای اوعنوان "پسرخدا" به معنی الوهیت ذاتی مسیح نبوده، بلکه صرفا" حاکی ازنزدیکی اوبه خدا می‌باشد.

دیدگاه کتاب مقدس درموردپسرخدابودن مسیح، چنانکه دربسیاری ازاعتقادنامه‌های مهم کلیسایی موردشناسایی وتصدیق قرارگرفته، اینست‌که مسیح به توسط تولید ازلی همیشه پسرخدابوده، واینکه اوازطریق تولیدروح‌القدس، انسانیت را به خودگرفته است. تولدانسانی نه به منظورپسرخداشدن او، بلکه بدلیل پسرخدابودن اوصورت پذیرفت. قسمتهای عمده ومتعددیگری نیزدرکتاب مقدس وجوددارد‌که علاوه برآنهایی که موردبحث ما قرارگرفت، به آموزه فرزندی مسیح مربوط می‌شود (متی ۱۶:۱۳-۱۶، ۲۶:۶۳-۶۴، لوقا ۲:۱۱،۲۶،۳۸، یوحنا ۱:۴۹، ۳:۱۶،۱۸،۳۵،۳۶، ۱۱:۲۷، اعمال ۹:۲۰، عبرانیان ۱:۲،۸، اول یوحنا ۲:۲۳، ۵:۹-۱۲). مسیح بعنوان خدا، نخستین اقنوم تثلیث اقدس را پدرخودخطاب می‌کنددرحالیکه بعنوان انسان، وی راخدا می‌خواند (یوحنا ۱۰:۱۷).

نخستزاده (FIRST BEGOTTEN)

این واژهٔ عهدجدید (به یونانی PROTOTOKOS)، که درعهدعتیق استعمال نشده، به این منظوربکاررفته که اعلان کندمسیح، چنانکه درمزمور ۷:۲ می‌بینیم، زاده شده است، واین به خودی خوددلیل دیگری برتاییدمفهوم پسرخدابودن مسیح می‌باشد. در عهدجدیدهفت باراصطلاح "پسرنخستین" یا "نخستزاده" برای مسیح بکاربرده شده است (متی ۲۵:۱، لوقا ۷:۲، رومیان ۲۹:۸، کول ۱۸،۱۵:۱، عبر ۶:۱، مکاشفه ۵:۱). دو بارهم درارتباط بااشخاص دیگربکاررفته (عبر ۲۸:۱۱، ۲۳:۱۲). این واژه بعنوان یک اسم توصیفی برای مسیح باسه معنای متمایزبکاربرده شده است:

۱ ـ بعنوان "نخستزاده ازبرادران بسیار" (روم ۲۹:۸)، و "نخستزاده تمامی آفریدگان" (کول ۱۵:۱)، آشکارابه وجودازلی مسیح بعنوان پسرخدااشاره داردوبه تاییدآموزه تولیدازلی مسیح کمک می‌نماید.

۲ ـ بعنوان نخستزاده مریم (متی ۲۵:۱، لوقا ۷:۲)، عنوان فوق حاکی ازآنستکه اونخستین فرزندمریم بوده است. دراین مورد، عنوان فوق آشکارادراشاره به شخصیت تجسم یافته اوبکاررفته است. مسیح بعنوان نخستزاده مریم نه فقط از نظرزمانی نخستین فرزنداوبودبلکه ازنظرمرتبه ومقام نیزمقام نخست راداشت. طبق شریعت، نخستزاده سهم مضاعف راازارث می‌بردوبعنوان نسل اصلی پدرخودانگاشته می‌شد.

۳ ـ مورداستعمال سوم این واژه، درتوصیف مسیح بعنوان "نخستزاده ازمردگان" (کول ۱۸:۱ و مکاشفه ۵:۱) یافت می‌شود. دراینجا منظوراینستکه مسیح نخستین کسی استکه دررستاخیزخویش، ازمیان مردگان زنده شد. درمواردی، بازیابی حیات، مثل موردایلعازر، وجودداشته ولی هیچکس قبل ازمسیح ازحیات قیامت وبدن قیام کرده فناناپذیربرخوردارنشده است. مسیح نخستین مقام راازاین حیث دارامی‌باشد.

> چنانکه آلفورد (ALFORD) درارتباط باکول ۱۵:۱ می‌نویسد:
> بنابرین، روش مطمئن تفسیراین خواهدبودکه هردومفهوم مستتردرواژهٔ فوق (نخستزاده) را، چنانکه دراینجابطور متمایزبدانهااشاره شده، یعنی اولویت وشان ومقام رابه حساب‌آوریم، واصطلاح فنی فوق (PROTOTOKOS) ... رادرارتباط باهردوی این مفاهیم تعبیرنماییم نه صرفا" براساس ترکیب جمله‌ای که در آن آمده است. دراینصورت عبارت "نخستزاده تمامی آفریدگان" حاکی ازآن خواهد بودکه مسیح نه تنهانخستزاده مریم دراین دنیامی‌باشد، بلکه نخستزاده پدرش نیزقبل ازاین جهان است ـ واینکه اودرقیاس باهرمخلوقی ازشان ومرتبهٔ نخستزاده برخورداراست.

آلفوردازمفهوم اولویت زمانی برای اثبات اینکه مریم فرزندان دیگری نیز داشته است، استفاده می‌نماید. ولی اونظرپیروان آریوس و سوسینیانیست‌ها را رد می‌کندکه معتقدند این آیه حاکی ازآنستکه مسیح نخستین مخلوق خدابوده ودرنتیجه ازلی نیست. مفهوم شان ومقام ازاین موضوع نتیجه شده که نخستزاده نسبت به سایر فرزندان ازموقع ومقام مهمتری برخورداربوده، واین به نوبه خوداندیشه خداوندگاری وموضع قدرت راپدیدآورده ودرجهت تاییدالوهیت مسیح می‌باشد.

این عنوان دیگری است (به یونانی MONOGENES) که درعهدعتیق بطورمقدماتی طرح گردیده ولی درعهدجدیدبیشتربدان پرداخته شده است. عنوان فوق پنج بار در عهدجدیدبکاررفته که همگی درنوشته های یوحنا یافت می‌شود (یوحنا ۱:۱۴، ۱۸، ۱۶:۳، ۱۸، اول یوحنا ۹:۴). کتاب مقدس فارسی، آنرا "پسریگانه" ترجمه کرده که هر چندنادرست نیست ولی به نظرمی‌رسدکه موضوع رابیش ازحدساده کرده باشد. درترجمهٔ فوق مفهوم "زاده شدن" مستتراست ولی صریحا" بدان اشاره نمی‌شود. ترجمهٔ قدیمی انگلیسی KING JAMES، دقیق تروتحت الفظی ترمی‌باشد. اندیشه‌ای که دراینجاوجود داردآشکاراا ینست‌که مسیح به نحوی کاملا" منحصربفردکه درموردهیچکس دیگری صادق نیست، "زاده" خدامی‌باشد. این امر، درکاربردواژهٔ فوق درمورداسحق کاملا نمودار گشته است (عبر ۱۷:۱۱) زیرااسحق به معنای لغوی کلمه یگانه زادابراهیم نبود، بلکه به این معناکه اونسل وذریت وعده داده شده ازجانب خدابود. واژهٔ فوق به معنای معمولش نیزدرکتاب مقدس بکاربرده شده است (لوقا ۱۲:۷، ۴۲:۸، که فقط در این آیه هادرعهدجدید، واژه فوق بکاربرده شده) واژه فوق تاییدمجددیگری است بر اندیشه تولیدازلی، هرچندکه مسیح ازلحاظ انسانیت خودنیزیگانه زادبوده است. به نظرمی‌رسدکه یوحنا ۱۶:۳ حاوی این مفهوم باشدکه "پسر"، که یگانه زادخداازایام ازل بوده، توسط "پدر" به جهان اهداء گردیده است.

فرشته خداوند (یهوه)

یکی ازعناوین مهم وپرمعنای مسیح، آن عنوانی است‌که به هنگام ظهورمکرراو درعهدعتیق بصورت فرشته خداونددادده می‌شود. این امربعنوان یکی ازتئوفانی های اصلی درعهدعتیق، ازجهات مختلف حائزاهمیت است، زیرابر "پیش - موجودیت" مسیح صحه می‌گذاردوعملکردخدارانسبت به انسانهادردوران عهدعتیق نشان می‌دهد. کتاب مقدس تعلیم می‌دهدکه فرشتهٔ خداوندبطورخاص،شخصیت دوم تثلیث می‌باشد. برای ادعای فوق لااقل سه دلیل وجوددارد:

۱ - درقسمتهای متعددی ازعهدعتیق، مسیح بعنوان فرشتهٔ خداوند (یافرشته یهوه)، بایهوه یکی دانسته شده است. وقتی فرشتهٔ خداوندبا هاجرسخن می‌گوید (پیدا ۷:۱۶-۱۳)، وی همان یهوه قلمدادگردیده است (آیه ۱۳). درشرح مربوط به قربانی شدن اسحق نیزهمین موضوع مشهودمی‌باشد (پیدا ۱۵:۲۲، ۱۸). دربرخی ازموارد، عنوان "فرشته خدا" بعنوان مترادفی برای یهوه بکاررفته. دراین موارد، واژهٔ عبری الوهیم برای خدابکاربرده شده است. درهرصورت الوهیت فرشتهٔ فوق درقسمتهای زیادبوضوح تاییدوثابت‌گردیده است ("فرشتهٔ خدا"، درپیدا ۱۱:۳۱-۱۳، خدایی که ... وفرشته‌ای که، در ۱۵:۴۸-۱۶، م.ک. ۵:۴۵، "خدا"، "فرشتهٔ خداوند" و "یهوه" بجای هم بکاررفته‌اند: خروج ۱:۳ به بعد، م.ک. اعمال ۳۰:۷-۳۵، "یهوه"، خروج ۲۱:۱۳، "فرشته خدا"، خروج ۱۹:۱۴، هم "فرشتهٔ خداوند" وهم "فرشتهٔ خدا"، داوران ۱۱:۶-۲۳، وهمینطورداوران ۹:۱۳-۲۰).

- همچنین فرشتهٔ خداوند (یافرشته یهوه)، بعنوان شخصی متمایزازیهوه، یعنی اقنومی ازتثلیث اقدس مکشوف می‌گردد. بعنوان مثال درپیدایش ۷:۲۴ آمده‌که یهوه

"فرشتهٔ خود" را می‌فرستد. خادم ابراهیم درپیدایش ۲۴:۴۰ براین واقعیت شهادت می‌دهد. موسی اظهار می‌داردکه یهوه فرشته‌ای را برای هدایت اسرائیل فرستاده است (اعداد ۲۰:۱۶). یک نمونهٔ خیلی روشن درزکریا ۱:۱۲-۱۳ یافت می‌شودکه درآن فرشتهٔ خداوند، یهوه را مخاطب قرار می‌دهد: "وفرشتهٔ خداوند جواب داده گفت ای یهوه صبایوت تا بکی براورشلیم وشهرهای یهوداکه دراین هفتاد سال غضبناک می‌بودی، رحمت نخواهی نمودوخداوند (یهوه) باسخنان نیکوو کلام تسلی آمیزآن فرشته‌ای راکه با من تکلم می‌نمودجواب داد". قسمتهای مشابه ومتعددیگری نیزوجوددارد (خروج ۲۳:۲۰، ۳۲:۳۴، اول توا ۲۱،۱۵-۱۸، اشعیاء ۶۳:۹، دانیال ۳:۲۵-۲۸). وبازقسمتهای دیگری نیزیافت می‌شودکه الوهیت فرشته خداوندرا نشان می‌دهدبدون اینکه تمایزبین اشخاص موجوددرتثلیث اقدس درآنها آشکارباشد (داوران ۲:۱-۵، دوم پاد ۱۹:۳۵)...

۳ - فرشته خداوند،شخصیت دوم تثلیث اقدس می‌باشد. با اثبات الوهیت فرشته خداوند واینکه اویکی ازاقانیم‌تثلیث است،آنچه باقی می‌ماندنشان دادن اینست‌که‌او اقنوم دوم است. این درواقع تنهاراه حل برای تعبیراین امراست‌که بدون آن،مسئله گنگ وگیج کننده باقی می‌ماند. چگونه یک شخص می‌تواندخداباشدو درعین حال خدارا مخاطب قراردهد؟ پاسخ رابایددرتمایزبین اشخاص تثلیث اقدس جستجوکرد. لااقل چهاردسته دلیل وجوددارکه نشان می‌دهدفرشتهٔ خداوندهمان اقنوم دوم می‌باشد:

الف - اقنوم دوم، خدای مرئی عهدجدیداست. نه خدای پدرونه روح‌القدس هیچکدام بطورخاص بصورت مرئی ودرقالب جسم مکشوف نگردیده‌اند. درعین حال که آواز خدای پدرازآسمان شنیده می‌شود، وروح‌القدس بصورت‌کبوتری نازل می‌گردد، مسیح، شخصیت دوم تثلیث، تجلی کامل خدابصورت مرئی است. این کاملا منطقی است‌که همان شخصیت ازتثلیث اقدس درهردوعهدبصورت مادی متجلی گردد.

ب - چیزی که براین استقراء ونتیجه گیری صحه می‌گذارد، این واقعیت است که فرشتهٔ خداوندعهدعتیق، پس ازتجسم دیگرظاهرنمی‌شود. فرشتگانی که درعهدجدید باآنها مواجه می‌گردیم ظاهرا یافرشتگان معمولی هستندویافرستادگان انسانی. این یک استنتاج کاملا طبیعی است‌که فرشته خداونداکنون همان مسیح مجسم شده می‌باشد.

ج - شباهت عمل وخدمت فرشتهٔ یهوه ومسیح را می‌توان دراین واقعیت مشاهده کردکه هردوبوسیلهٔ پدرفرستاده شده‌اند. درعهدعتیق فرشتهٔ خداوندرایهوه می‌فرستاد تاحقیقت رامکشوف سازد، اسرائیل رارهبری کند، وآنها رامورد حمایت وداوری قراردهد. درعهدجدید، مسیح راخدای پدرفرستاده تاخدارادرجسم مکشوف سازد، حقیقت رابنمایاند، ونجات دهندهٔ جهان گردد. فرستنده بودن "پدر" وفرستاده بودن "پسر" ازخصوصیات آنهاست. این واقعیتها باردیگربه این امراشاره دارندکه فرشتهٔ خداوندهمان مسیح است.

د - با استفاده ازروش حذف می‌توان ثابت‌کردکه فرشتهٔ خداوندنمی‌توانسته اقنوم اول ویااقنوم سوم تثلیث باشد. بنابریوحنا ۱:۱۸: "خدارا هرگزکسی ندیده است، پسریگانه‌ای که درآغوش پدراست همان اوراظاهرکرد" - این آیه حاکی ازآنست

که تنها مسیح می‌تواند برای انسان قابل رویت باشد، واینکه شخصیتهای اول وسوم تثلیث خودرا بصورت مرئی ظاهرنمی‌کنند. ازآنجایی که فرشتهٔ خداوند "فرستاده" است، نمی‌تواند خدای پدر باشد زیرا خدای پدر "فرستنده" است. وازآنجایی که فرشته خداوند مشخصا بصورت مادی، ومعمولا درسیمای انسانی ظاهرمی‌گردد، نمی‌تواند روح القدس باشد. زیرا روح القدس به استثناء موردنادرظهورش بصورت کبوتردرتعمید مسیح، هیچوقت بصورت مادی ومرئی ظاهرنمی‌شود. بنابرین می‌توان نتیجه گرفت که فرشتهٔ خداوند شخصیت دوم تثلیث می‌باشد. سایرتئوفانی های عهدعتیق نیزاین نتیجه گیری راتایید می‌کنند.

درعهدجدیدبسیاری ازعناوین بکاررفته درعهدعتیق موردتاییدقرارگرفته و پرمایه‌ترمی‌گردند، ازقبیل نام عیسی که تبلورتمامی اشتیاق وانتظاری است که در عهدعتیق برای مسیح بعنوان نجات دهنده یافت می‌شود، یا عنوان مسیح که تمامی پیشگویی های مسیحایی عهدعتیق رادربردارد، همچنین واژه "کلمه" (LOGOS) که به مسیح بعنوان بیان یا مکاشفه خدا اشاره می‌کند، یا عنوان خداوند (به یونانی KYRIOS) با معادلش درعهدعتیق (به عبری ADONAI)، وبالاخره اصطلاح پسرانسان. بدین ترتیب مشاهده می‌کنیم که عناوین مسیح درعهدعتیق وجدیددلیل وبرهان دیگری رابرای الوهیت وصفات الهی اوتشکیل می‌دهند.

مسیح بعنوان آفریننده

آموزهٔ آفرینش ازنیستی EX NIHILO، به مشابهٔ فعل مختاروآزادالهی، عموما آموزهٔ موردقبول کلیسا درطول تاریخ بوده است. این آموزه ازیک سودرنقطهٔ مقابل عقایدکهن مربوط به ازلی بودن ماده، واین نظریه که ماده ازخدا صادرگردیده وازجوهر خوداومی‌باشد، قراردارد، وازسوی دیگرنظریات جدیدراکه تکامل رابعنوان وسیله یا فرایند خلقت تلقی می‌کنند، ردمی‌نماید. اگرچنانکه عموما موردقبول است، فلسفه نمی‌تواندبه اصل وسرمنشاء اموروغایات مطلق بپردازد، پس نخواهدتوانست مسئله صحت یا عدم صحت آموزهٔ آفرینش راحل کند. ماتنها می‌توانیم ازطریق مکاشفهٔ خودخالق، به این آموزه آگاهی پیداکنیم. کتاب مقدس درموردآفرینش جهان، شهادتی کافی‌برای همه آنانی که آماده دریافتنش هستند، عرضه می‌دارد. کتاب مقدس ازباب اول پیدایش تا آخرین صفحات کتاب مکاشفه، جهان وکائنات رابعنوان خلقت خدا معرفی می‌کند.

آفرینش معمولا کاروعمل خدای پدرتلقی می‌گرددتاخدای پسریاروح القدس. ولی کتاب مقدس درشرح وتوضیح کارآفرینش، عمل فوق رابه هرسه شخصیت تثلیث اقدس نسبت می‌دهد. بکاررفتن اسامی الوهیم ویهوه برای خدای تثلیث، دربردارنده اشاراتی روشن درمورداین حقیقت حتی درعهدعتیق می‌باشد. این الوهیم است که درپیدایش باب اول جهان راخلق می‌کند، ولی درآیه دوم همین باب، روح القدس رامی‌بینیم که خلاقانه مشغول اندرکاراست. درعهدعتیق بارها به روح القدس بعنوان خالق اشاره شده (ایوب ۳۳:۴، ۱۳:۱، مزمور ۳۰:۱۰۴، اشعیاء ۴۰:۱۲-۱۳). به پدرنیزدرعهدجدیدبطورخاص اشاره می‌شود (اول قر ۶:۸). بنابرین‌می‌توان انتظارداشت که مکاشفه‌مشابهی نیز در مورد پسرخدا داده شود.

پسرخدا بعنوان کلمهٔ ازلی خدا مکشوف گردیده که درموردا وگفته شده است:

"همه چیزبواسطهٔ اوآفریده شدوبغیرازاو (بدون او) چیزی ازموجودات وجودنیافت" (یوحنا ۱:۳). دراول قرنتیان ۸:۶ نیزمکاشفهٔ مشابهی داده شده است: "لکن مارا یک خداست یعنی پدرکه همه چیزازاوست ومابرای اوهستیم ویک خداوندیعنی عیسی مسیح که همه چیزازاوست وماازاوهستیم". کاملترین بیان آموزهٔ فوق درکولسیان ۱:۱۵-۱۷ یافت میشود: "واوصورت خدای نادیده است نخستزادهٔ تمامی آفریدگان زیراکه دراو همه چیزآفریده شدآنچه درآسمان وآنچه برزمین است ازچیزهای دیدنی ونادیدنی و تختها وسلطنتها وریاسات وقوات. همه بوسیلهٔ اووبرای اوآفریده شدواوقبل ازهمه است ودروی همه چیزقیام دارد".

تلاشهای زیادی صورت گرفته تا ازتفسیراین آیات چیزی کمترازاین حقیقت نتیجه شودکه پسرخدا خالق جهان است. ولی مفهوم ومعنای روشن این عبارات، همه تلاشهای فوق راباشکست مواجه کرده است. بایک نگاه میتوان تشخیص دادکه قراردادن نام هر انسان یافرشته‌ای درعبارات فوق به کفری آشکارمنجرخواهدگردید. فعل وعملی که در اینجا مکشوف شده، بی تردیدفعل وعمل الهی است. تفسیریگانه‌انگاران(UNITARIAN) که مسیح راصرفا "یک تجلی الهی" میشمارند، به هیچ وجه نمیتواندموجه وقابل قبول باشد. قسمتهای فوق درآن واحد، مسیح راازسایرشخصیتهای تثلیث متمایزمیسازدو در عین حال کارخلقت رابه همه آنان ربط میدهد. شایدبتوانیم با لوئیس برکوف (BERKHOF) هم عقیده باشیم که تمایزاتی صوری میان کاراین سه اقنوم وجوددارد: "همه چیزدرآن واحدازپدر، به توسط پسر، ودر روح‌القدس میباشد. بطورکلی میتوان گفت که وجود ازپدراست، فکریاایده ازپسر، وحیات ازروح‌القدس". البته کاملا" پیداست که کتاب مقدس تمایزاتی رادرموردترتیب موجوددرتثلیث مکشوف میسازد، ولی حتی این تمایزات هم درهمه قسمتها مشاهده نمیشود. بعنوان مثال گفته شده که‌حیات درمسیح است (یوحنا ۱:۴)، درحالیکه ظاهرا بایستی ازکارکردهای روح‌القدس باشد. وبازدرموردمسیح گفته شده که همه چیز "دراو" میباشد (کول ۱:۱۶)، که بطورمعمول درموردروح‌القدس گفته میشود. وبازگفته شده که "دروی همه چیزقیام دارد" (کول ۱:۱۷). این تمایزات، نه کارخلقت راتقسیم میکندونه مسیح یاروح‌القدس رابه عاملینی صرف مبدل میسازد. درتمامی کارخلقت، قدرت وعملکردخدای تثلیث نمایان میباشد.

اهمیت کارخلقت که توسط مسیح انجام شده، درآنست که ازلیت، قدرت، حکمت وحضورمطلق اورامکشوف میسازد. اوبعنوان خالق، بطورخاص "قبل ازهمه" است (کول ۱:۱۷) ودرنتیجه ازلی میباشد. ماهیت خلقت، مکشوف کننده قدرت، حکمت وحضور اودراین آفرینش است. عجایب حیرت انگیزکیهانی وهمچنین جهان ذره‌بینی و میکروسکوپی درشهادت خودبرقدرت وحکمت این آفریدگاربه هم میپیوندند. یک چنین خدایی، نجات دهنده جهان گردیده است.

مسیح درکارصیانت وعنایت الهی

آموزه عنایت وتدبیرالهی همواره بخش مهمی ازایمان مسیحی راتشکیل داده است. این واقعیت که خدا ازخلقت خودصیانت وحفاظت میکند، وآنراچنان راهبری مینمایدکه‌به نحوی حکیمانه وعقلایی اهداف اوراتحقق ببخشد، وبعنوان خدای حاکم ومقتدربرآن

سرانه سروکار پیدا می‌کنند. ما شیفتهٔ او وجوه مشخصهٔ هر اعتقاد حقیقی به خدا (خداباوری) می‌باشد. حتی محقق لیبرال، "میلار باروز" (MILLAR BUROWS) قاطعانه اظهار می‌دارد که: "مسئلهٔ اصلی و اساسی برای ایمان مذهبی در این مورد اینست که آیا جهان توسط خدایی ذی شخصیت اداره می‌شود ... اگر چنین نیست، مذهب کتاب مقدسی بنیاد اساساً نادرست باشد". محققین ارتدوکس با یک صدا توافق خود را در مورد واقعیت عنایت الهی اعلام داشته‌اند، هرچندکه در مورد تعریف آن اختلاف نظرهایی وجود داشته است. معمولاً عقیده بر این است که عنایت الهی شامل (۱) صیانت (۲) دمسازی یا همکاری با مخلوقات و (۳) ادارهٔ امور می‌باشد. در ارتباط با بحث مربوط به کار پسرخدا قبل از تجسم، می‌توان سئوال کرد که او در این برنامهٔ خدا چه نقشی داشته است.

شواهد و بخش هایی که در کتاب مقدس برای عنایت الهی در مراحل مختلفش وجود دارد، که صدها قسمت از کتاب مقدس را در بر می‌گیرند، معمولاً آندسته از اسامی خدا را بکار می‌برند که بطور خاص به یکی از شخصیتهای تثلیث اقدس مربوط نمی‌شوند. بدین ترتیب، در عهدعتیق، یهوه و الوهیم بطور مکرر بکار می‌روند (م. ک. پیدا ۱۶:۲۸، خروج ۲۹:۱۴-۳۱، تثنیه ۱:۳۰-۳۱، دوم توا ۱۷:۲۰، مزمور ۳۱:۱-۳، ۲۰-۲۱). بنابرین عنایت و تدبیر بعنوان کار خدای تثلیث، کار مسیح نیز می‌باشد و همه آنچه که در مورد یهوه یا الوهیم گفته شده، در مورد مسیح هم صادق است.

ولی دلایلی برای این باور وجود دارد که پسرخدا بطور خاص در کار عنایت الهی فعال می‌باشد. نخست، کار فرشتهٔ خداوند، که بعداً مورد بررسی قرار خواهد گرفت، دلیل تاریخی محکمی است برا اینکه پسرخدا، قوم اسرائیل را صیانت و هدایت نموده است. دوم، اشارات مختلفی را که به یهوه بعنوان شبان اسرائیل شده، می‌توان بعنوان اشارات خاص به مسیح تلقی کرد (م.ک. پیدا ۲۴:۴۹، مزمور ۱:۲۳، ۱:۸۰، اشعیاء ۱۱:۴۰، ارمیاء ۱۰:۳۱، حزقیال ۱۱:۳۴-۱۲، ۲۳، ۲۴:۳۷). هرچند اگر این اشارات را در متن و زمینهٔ آنها در نظر آوریم، می‌توانند به خدا بعنوان کل تثلیث اشاره کنند، ولی این واقعیت که مسیح در یوحنا باب ۱۰ بطور خاص شبان نیکو می‌باشد، یکی شمردن او را با شبان اسرائیل در عهدعتیق تا حدزیادی موجه می‌سازد. او بعنوان شبان نیکو، طبق پیشگویی مزمور ۲۲، جان خود را برای گلهٔ خویش فداکرد و بعنوان شبان اعظم (عبرانیان ۲۰:۱۳)، مزمور ۲۳ را تحقق بخشید. همچنین بعنوان رئیس شبانان (اول پطر ۴:۵) او هدآمد تا بعنوان پادشاه جلال سلطنت نماید (مزمور ۲۴). سوم، طرز بیان اشعیاء ۹:۶ بطور خاص به پسرخدا تحت عنوان "فرشتهٔ حضوری" اشاره می‌کند: "فرشتهٔ حضوری ایشان را نجات داد. در محبت و حلم خود ایشان را فدیه داد و در جمیع ایام قدیم متحمل ایشان شده ایشان را برداشت". این بوضوح کار عنایت و صیانت الهی در عهدعتیق می‌باشد.

در عهدجدید دلیل چهارمی نیز مکشوف گردیده که آن هم بطور خاص به نقش مسیح در کار عنایت الهی اشاره دارد: "او قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد" (کول ۱۷:۱). بنابرین در اینجا نیز یک بیان جامع در مورد موضوع فوق یافت می‌شود: جهان توسط عاملیت مسیح "قیام دارد". آلفورد در مورد آیهٔ فوق اینطور توضیح می‌دهد: در وی (بعنوان شرط وجود آنها) جهان و کائنات قیام دارد ('با هم نگاه داشته شود'، 'در وضع کنونی‌اش نگاه داشته می‌شود')". این کار مسیح با توجه به کشفیات یدی که در مورد ساختمان اتمی همهٔ مواد صورت گرفته ـ که نشان می‌دهد هر اتمی یک

منظومهٔ شمسی کوچک است ـ از اهمیت خاصی برخوردار می‌شود. پیوندهای غیرمادی که اجزاء اتم وهمچنین کهکشان پرستاره را با هم نگاه می‌دارد، در این قسمت به قدرت وعملکرد پسرخدا ربط داده شده است.

همین آموزه که درکولسیان ۱۷:۱ مکشوف گردیده، درعبرانیان ۳:۱ نیز یافت می‌شود: "که فروغ جلالش وخاتم جوهرش بوده وبکلمه قوت خودحامل همه موجودات (می‌باشد)". به عبارت دیگر، بدون اینکه منکر اعتبار کاربرد علل ثانوی گردیم، باید بگوییم که جهان وکائنات بنا برآیهٔ فوق بوسیلهٔ کلمهٔ قوت پسرخدا نگاه داشته می‌شوند. عبارت "به (وسیله) کلمه" اشاره به ظهوروبروزقدرت مسیح درجهان می‌باشد (م.ک. مکا ۱۰:۳، "کلام صبرمرا"). وستکات (WESTCOTT) دراین باره چنین توضیح می‌دهد: "همچنانکه جهان بوسیلهٔ کلام وخطاب (HERMA) خدا بوجودفراخوانده شد، نگاهداری وبقای آن نیزبوسیلهٔ همانگونه بیان وابرازاراده خداصورت می‌پذیرد. انتخاب این واژه که ازلوگوس متمایزمی‌باشد، نشانگرعمل خاص عنایت الهی است". هرچندکه متن وزمینهٔ عبرانیان ۳:۱، شخصیت تجسم یافته مسیح رادرنظردارد، مفهوم آن آشکارابه الوهیت، وقدرت واقتدارازلی مسیح اشاره می‌کند.

جنبهٔ مهم دیگری ازآموزهٔ عنایت وتوجه الهی، به حاکمیت خدا وارتباط آن با مسیح مربوط می‌شود. بدون دست زدن به هیچ تلاشی درجهت حل مسائل مربوط به رابطه این جنبه ازحاکمیت وخداوندگاری الهی با اختیاروآزادی انسان ومسئله اجازهٔ گناه، آنچه حائزاهمیت است توجه به این نکته می‌باشدکه خدا ازهدف خودمبنی برگردآوردن و قراردادن همه مخلوقات زیرقدرت واقتدارمسیح روی برنتافته است. این درموردمقصود خدابرای زمین نیزصادق است. پسرخدا "حکمرانی خواهدکرد ازدریاتادریا وازنهرتا اقصای جهان ... جمیع سلاطین اوراتعظیم خواهندکردوجمیع امتها اورابندگی خواهند نمود" (مزمور ۱۱،۸:۷۲). همچنین خواست خداآنست که همه مخلوقات آسمانی نیز "پسر" رابعنوان خداوندهمه کس وهمه چیزموردشناسایی وتکریم قراردهند: "ازاینجهت خدا نیزاورابغایت سرافرازنمودونامی راکه فوق ازجمیع نامهاست بدوبخشیدتابه نام عیسی هرزانویی ازآنچه درآسمان وبرزمین وزیرزمین است خم شودوهرزبانی اقرارکندکه عیسی مسیح خداونداست برای تمجیدخدای پدر" (فیل ۱۱-۹:۲).

با این حال تحقق بسیاری ازاین پیشگوییها به آینده مربوط می‌شود. درسرتاسر دوران قبل ازتجسم مسیح، خداجازه دادکه اراده وگناه بشری درجهت تحقق مقصودغایی خدا ادامه یابد. تئوکراسی وحکومت الهی قوم اسرائیل دردوران عهدعتیق رابایدبا این مقام مسیح درحکومت الهی مربوط دانست. مسیح درسلطنت هزارساله، بعنوان پسر داودحکومت خواهدکردتا بسیاری ازپیشگوییهای عهدعتیق راتحقق بخشد.

یکی ازعمده‌ترین مکاشفات درعهدعتیق درارتباط با نقش مسیح درکارعنایت الهی، خدمت وعملکرد ودرموردقوم اسرائیل است، موضوعی که درارتباط با تئوفانی ها مورد بحث قرارخواهدگرفت. یک بررسی دقیق نشان خواهددادکه مسیح درعهدعتیق بسیارفعال بوده، وعاملی بسیارعمده واساسی درتک تک صفحات تاریخ قوم اسرائیل بوده است. کارپسرخدا با مرگش برروی صلیب یا با خدمت عمومی‌اش طبق مندرجات اناجیل، آغازنشدبلکه کاروعملکرد اوجزئی اساسی ازتمامی کارخدارادرسرتاسرطول تاریخ بشرتشکیل می‌دهد. درکل بایدگفت که نقش ماقبل تجسم مسیح درکارعنایت الهی، همهٔ وجوه عمدهٔ آموزه

قوی را متحد می‌سازد. بطوریکه مسیح را درحال صیانت، هدایت، رهایی بخشیدن، وحکومت کردن برمخلوقاتش مشاهده می‌کنیم. جوانب وابعادی ازکارمسیح که هنوزباید مورد بررسی قرارگیرند، نظیرتئوفانی ها ومکاشفه‌ای که ازخدادرآنها یافت می‌شود، کارمسیح درارتباط بانجات درعهدعتیق ونمونه‌هایی که ازمسیح درآن وجوددارد، همه درجهت تاییدوبسط آموزه عنایت الهی به هم می‌پیوندند.

تئوفانی های عهد عتیق

واژه "تئوفانی" ازدوواژهٔ یونانی تئوس (THEOS) به معنی خدا و فاینو (PHAINO) به معنی "ظاهرشدن" مشتق گردیده ودرطی تاریخ به منظوراشاره به ظهورات مسیح درعهدعتیق کاربردپیداکرده است. واژه دیگری که غالبا بکاربرده می‌شود، اپیفانی EPIPHANY ("ظاهرشدن" به کسی) می‌باشد. درکتاب مقدس تئوفانی ها بطورخاص به مسیح اشاره می‌کنند ومعمولا به تجلیات مسیح بصورت انسان یا فرشته محدود می‌شوند، درحالیکه سایرصورظهوراو، مثل شکینا (ابرجلالی که خیمه رافرومی‌گرفت) بطوررسمی تئوفانی تلقی نمی‌گردند. تئوفانی اصلی وعمدهٔ عهدعتیق، فرشته یهوه می‌باشد. دراین تئوفانی چنانکه دربحث قبلی نشان داده شد، پسرخدابصورت یک فرشته ظاهرمی‌گردد.

فرشتهٔ یهوه

درعهدعتیق، ظهورفرشتهٔ یهوه بیش ازهرتئوفانی دیگری تکرارمی‌شودوازاینرو شناختی بس غنی راازمکاشفهٔ شخصیت وکارمسیح درحالت ماقبل تجسم به ارمغان می‌آورد. اشاره به فرشتهٔ یهوه یافرشتهٔ حضورخدادرسرتاسرعهدعتیق یافت می‌شود (پیدا ۱۶:۷-۱۳، ۲۱:۱۷، ۲۲:۱۱-۱۸، ۲۴:۷، ۴۰، ۳۱:۱۱، ۳۲:۲۴-۳۲، م.ک. هوشع ۱۲:۴، پیدا ۴۸:۱۵-۱۶، خروج ۳:۲، م.ک. اعمال ۷:۳۰-۳۵، خروج ۱۳:۲۱، م.ک. ۱۴:۱۹، ۲۳:۲۰-۲۳، ۳۲:۳۴، ۳۳:۲، اعداد ۲۰:۱۶، ۲۲:۲۲-۳۵، داور ۲:۱-۴، ۵:۲۳، ۶:۱۱-۲۴، ۱۳:۳-۲۳، دوم سمو ۱۴:۱۷-۲۰، ۱۹:۲۷، ۲۴:۱۴-۱۷، اول پاد ۱۹:۵-۷، دوم پاد ۱:۳، ۱۵، ۱۹:۳۵، اول توا ۲۱:۱۱-۳۰، مزمور ۳۴:۷، ۳۵:۵-۶، جامعه ۵:۶، اش ۳۷:۳۶، ۶۳:۹، زکریا ۱:۹-۲۱، ۲:۳، ۳:۱-۱۰، ۴:۱-۷، ۵:۵-۱۰، ۶:۴-۵، ۱۲:۸). دربعضی ازقسمتها صرفا به "فرشته" ویابه "فرشتهٔ خدا" اشاره می‌شود. بطورکلی برای تعیین اینکه آیا اشارات اخیربطورخاص اشاره به فرشته یهوه می‌باشندیاخیر، بایدبه متن وزمینه آیه توجه کرد. دربعضی ازقسمتها موضوع کاملا روشن نیست (ر.ک. دانیال ۳:۲۸، ۶:۲۲). درقسمتهای دیگر، زمینه آیه تقریبا شکی درموردمعنی واژگان فوق باقی نمی‌گذارد.

بررسی قسمتهای مختلفی که درموردفرشتهٔ یهوه می‌باشند، شناخت عمیق تری را درموردکارمسیح قبل ازتجسم درحق قومش، مکشوف می‌سازند. ودرعین حال، شخصیت او باتمامی فیض وعدالتش مکشوف می‌گردد. درنخستین مورد (پیدا ۱۶:۷-۱۳)، مسیح درحال جستجوی هاجرگریزان ودلشکسته می‌باشد. اوبه هاجرتسلی واطمینان می‌بخشد. باردیگر درپیدایش ۲۱:۱۷-۱۹، مسیح بصورت فرشته به کمک وی می‌شتابد. این امربی شک توجه ومراقبت فیض آمیزخدارادراولین تئوفانی های کتاب مقدس مکشوف می‌سازد، که‌طی آنها فرشته یهوه بمنظورحمایت ازشخص بی کس وپریشانی که درمیان چهره‌های عمده دوران

ابراهیم نیزجایی ندارد، ظاهرمی‌شود.

درپیدایش ۲۲:۱۱-۱۸، این فرشته ابراهیم راازقربانی کردن اسحق بازمی‌دارد. سپس جانشینی برای اسحق مهیا می‌گرددکه نمونهٔ زیبایی است ازمرگ نیابتی مسیح به جای آنانی که زیرلعنت مرگ قراردارند. درجای دیگرفرشته درپیشاپیش خادم ابراهیم که درجستجوی زنی برای اسحق است حرکت می‌کندواورادرانجام ماموریتش کامیاب می‌سازد (پیدا ۲۴:۷، ۴۰). درقسمتی دیگر، عملکردوخدمت اورادرحق یعقوب مشاهده می‌کنیم (پیدا ۳۱:۱۱، ۴۸:۱۵-۱۶). اودربوتهٔ آتش به موسی ظاهرمی‌گرددواورابرای رهبری قوم فرامی‌خواند (خروج ۳:۲). فرشتهٔ خدادرستون ابروآتش حرکت می‌کندوقوم رادربیابان بسوی سرزمین موعودهدایت می‌نماید (خروج ۱۳:۲۱، ۱۴:۱۹، ۲۳:۲۰-۲۳، ۳۲:۳۴، ۳۳:۲، اعداد ۲۰:۱۶، اشعیاء ۶۳:۹). اوبه بلعام هشدارمی‌دهد (اعداد ۲۲:۲۲-۳۵)؛ همچنین به قوم اسرائیل اخطارداده، آنهارا داوری می‌کند (داور ۲:۱-۴)؛ جدعون توسط فرشته بعنوان رهبرواورقوم اسرائیل دعوت، وماموری‌گردد (داور ۶:۱۱-۲۴). یک باب کامل ازکتاب مقدس به فرشتهٔ یهوه وملاقات اوبااولیاء شمشون اختصاص داده شده است (داور ۱۳:۳-۲۳). اعتقادعمومی به اینکه فرشتهٔ یهوه خودخدامی‌باشد، درگفتگوهای بسیاری ازاشخاص عهدعتیق کاملا آشکاراست: زنی که به حضورداودحاضرمی‌شود (دوم سمو ۱۴:۴-۲۰)؛ مفیبوشت (دوم سمو ۱۹:۲۷)؛ ونبوکدنصر (دان ۳:۲۸).

فرشتهٔ یهوه راهمچنین به هنگام مجازات گناه داوددرسرشماری اسرائیل (دوم سمو ۲۴:۱۴-۱۷، اول توا ۲۱:۱۱-۳۰)، وکشتار ۱۸۵۰۰۰ ازلشکریان آشور (دوم‌پاد ۱۹:۳۵، اش ۳۷:۳۶)، بعنوان داورعادل می‌بینیم. توجه ومراقبت دقیق فرشتهٔ یهوه، دررفتارش باایلیانمایان است (اول پاد ۱۹:۵-۷). وی ایلیارادرمجادله‌اش بااخزیاو داوری فرستادگان اوراهنمایی می‌کند (دوم پاد ۱:۱-۱۶). اگردرنسبت دادن این قسمتها به فرشتهٔ یهوه اشتباه نکرده باشیم، بایدگفت که حافظ دانیال نیزاوبوده است (دان ۳:۲۸، ۶:۲۲). اومکشوف کنندهٔ اسراردرنبوتهای زکریا می‌باشد (زکریا ۱:۹).

ترکیب والحاق این شهادتها نشان می‌دهدکه پسرخدادرعهدعتیق فوق العاده فعال بوده است. داوری گناه، رساندن کمک به نیازمندان، هدایت درطریق اراده خدا، حفاظت قوم ازدشمنان، وبطورکلی به موقع اجراء گذاشتن عنایت الهی، تشکیل دهندهٔ این فعالیت می‌باشدکه بخوبی دراین قسمتها تصویرگردیده است. اشارات فوق کاملا" روشن می‌کنندکه خدمت وعملکردمسیح درعهدعتیق مقطعی یااستثنایی نبوده، بلکه خدمت وعملکردعمومی ومستمرخدارانسبت به قومش تشکیل می‌داده است. مکاشفهٔ پسرخدا چنانکه دراین شهادات عرضه گردیده، کاملا" بامکاشفهٔ عهدجدیدهماهنگ می‌باشد. شهادت کتاب مقدس دراین موردچنان قطعی وکامل می‌باشدکه عموما" محققینی که الهامی ومصون ازخطابودن کتاب مقدس رامی‌پذیرند، اتفاق نظردارندکه فرشتهٔ یهوه، مسیح عهدعتیق است. نه تنهامتالهین مسیحی بلکه محققین یهودی نیزبه این نتیجه‌رسیده‌اند که فرشتهٔ یهوه بیش ازیک فرشته معمولی است. این امردرآن واحدمکاشفه‌ای ازشخصیت وکارماقبل تجسم مسیح می‌باشدودلیل محکمی بر "پیش - موجودیت" والوهیت اومحسوب می‌شود.

صوردیگری ازتئوفانی نیزدرعهدعتیق وجوددارد، هرچندکه تعدادآنهاکم است. درپیدایش ۱۸:۱-۳۳، یهوه بصورت یک مردظاهرمی‌شود، درحالیکه دومرددیگرنیزکه احتمالا" فرشته هستنداوراهمراهی می‌کنند. باتوجه به مکاشفه حاصله ازسایرتئوفانی‌ها شکی نیست‌که این تئوفانی هم ظهوری ازمسیح است. تجربهٔ یعقوب درکشتی گرفتن باخدا (پیدا ۳۲:۲۴-۳۲)، درهوشع ۱۲:۴ بعنوان زمانی توصیف‌شده که یعقوب "بافرشته مجاهده نموده غالب آمد". ظاهرشدن خدابه مشایخ اسرائیل به احتمال قوی بایدتئوفانی دیگری ازمسیح باشد (خروج ۲۴:۹-۱۱). ابرخداوند، جلال خداوند (خروج ۴۰:۳۸) و ستون ابر (خروج ۳۳:۹-۲۳)، همه رابایدتجلیات مسیح درعهدعتیق بشمارآورد، هرچندکه خصوصیات آنها ازلحاظ صوری باصورت معمول تئوفانی یعنی فرشتهٔ یهوه تفاوتهایی دارد. بنابرین بااطمینان کافی می‌توان نتیجه گرفت‌که درعهدعتیق همه تجلیات مرئی خدابصورت مادی، نحوه‌ای ازظهورخداوندماعیسی مسیح می‌باشد. "سردارلشکر خداوند" (یوشع ۵:۱۳-۱۵)، "منظرشباهت جلال یهوه" (حزقیال ۱:۱-۲۸)، وتجلیات مشابه دیگر، زمانی به بهترین نحوتوجیه وتفسیرمی‌شوندکه آنهارابعنوان تئوفانی مسیح در نظرآوریم. ولی ماهیت برخی ازاین تجلیات همچنان بحث انگیزباقی می‌مانند، مثل ظهورفرشته‌ای به دانیال (دان ۱۰:۱-۲۱). آن دسته ازتئوفانی هایی که درموردشان هیچ جای سئوالی وجودندارد، یکی ازصورعمدهٔ مکاشفهٔ خدارادرعهدعتیق تشکیل می‌دهند. پذیرش این امرکه دراین تئوفانی ها، پسرخداظاهرشده، درآن واحد، هم بدعت آریوس مبنی برمخلوق بودن مسیح، وهم انحراف سوسینیانیست ها ویگانه‌انگاران را درموردشخصیت مسیح ردمی‌کند. برای هرکسی که کتاب مقدس رادرمفهوم آشکارآن بپذیرد، تصویرکاملا روشنی ازمسیح درتئوفانی‌های عهدعتیق یافت می‌شود *.

---

* شهادت پدران اولیه کلیسادرخصوص تئوفانی‌های مسیح درعهدعتیق، کامل وقطعی‌است. ژوستین شهیدچنین می‌گوید: " بعلاوه، اجازه بده تاازکتاب خروج به تونشان دهم که همین شخص‌که درآن واحدهم فرشته بود، هم خدا، هم خداوندوهم انسان، ونیزبر ابراهیم واسحق به شکل انسانی ظاهرشد، چگونه درشعله آتش دریک بوته ظاهرشد. وباموسی تکلم فرمود" (کتاب مکالمات باتریفو).

ایرینیوس می‌نویسد: " ... زیراپسرخدادرسراسرنوشته‌های اومشهوداست: یکباربه هنگام صرف غذا، باابراهیم سخن گفت. باردیگربانوح تکلم نمودوابعادکشتی رابه اوداد. زمانی دیگردرجستجوی آدم‌بود. درجای دیگر، مردم سدوم رامکافات رساند. درموقعیت‌های دیگر، بصورت قابل رویت یعقوب رادرطول سفرهدایت‌کردوازبوته با موسی سخن گفت" (کتاب علیه ارتداد).

ترتولیان اظهارمی‌دارد: " بنابرین، این همان پسراست‌که بعنوان خداوندازخداوند، ازهمان ابتدامجازاتهارابه اجرادرمی‌آورد، آن برج مغروررانابودمی‌سازد، زبانها رامشوش می‌کند، تمام جهانراباآبهای خروشان مکافات می‌رساندوبرسدوم وغموره‌کبریت وآتش می‌باراند. این اوست‌که درهمه زمانهانزول می‌فرمودتاباانسانهاسخن براند، ازآدم گرفته تاپاتریارخهاوانبیا، چه درروياچه درخواب وچه باصدایی ازمیان تاریکی‌ها. اوازهمان ابتدابنیادمشیت خودراقراردادومصمم بودآن راتابه آخربه اجراء درآورد. لذااوکه همواره‌بعنوان خداباانسان تکلم می‌فرمود، همان کلمه‌ای بود که می‌بایست جسم بپوشد (کتاب علیه پراکسیاس).

درموردخصوصیات دقیق نقشهٔ نجات خداکه درعهدعتیق مکشوف شده، مباحثات زیادی صورت گرفته است. متالهین مدرنیست کوشیده‌اند مکاشفهٔ عهدعتیق را با الگویی تکاملی منطبق گردانندکه بموجب آن محبت ورحمت خدا فقط دراواخردوران عهدعتیق آشکار می‌شود. ازسوی دیگر، متالهین ارتدوکس رحمتهای آشکارخدارا ازپیدایش تاملاکی مورد اشاره وتاکیدقراردادهاند. چندموضوع مهم دیگرنیزموجب بروزاغتشاشات فکری شده است. تفسیرعهدعتیق بدون اثرپذیری نابجا ازعهدجدید کماکان یکی ازمشکلات عمده برای دانشجوی الهیات عهدعتیق می‌باشد. دیگران درموردرابطهٔ نقشهٔ نجات بادوران های متفاوت عهدعتیق دچارابهام وسردرگمی هستند. دراینجابدون آنکه بکوشیم بحث وبررسی کاملی ازهمهٔ این جوانب مهم عرضه داریم، به برخی واقعیتهای برجسته‌ای که عناصر تشکیل دهنده نجات درعهدعتیق می‌باشنداشاره می‌کنیم.

نجات درعهدعتیق اغلب بصورت رهایی جمعی وگروهی به چشم می‌خورد، نه به عنوان یک موضوع فردی وشخصی. درمواردبسیاری خدابرای رهانیدن قومش ازخطریاظلم دشمنان واردعمل گردیده، واین بعنوان مرحله‌ای ازنجات تلقی شده است. همچنین به نجات، ازنظرگاه آخرشناختی (ESCHATOLOGICAL) وبعنوان عملی که به هنگام آمدن مسیح جامهٔ عمل می‌پوشد، می‌نگریستند. ولی نجات برای کسانی که درهمان زمان می‌زیستندنیزصورت می‌گرفت، کمااینکه بسیاری درعهدعتیق می‌توانستندبه نجات شخصی خودشهادت دهند. رهاننده‌ای که درموردآمدنش درآینده پیشگویی شده بود، امیدمقدسین عهدعتیق را تشکیل می‌داد، چنانکه دراین جمله ازکتاب ایوب نمایان می‌باشد: " ومن می‌دانم که‌ولی من زنده‌است ودرایام آخربرزمین خواهدبرخاست " (ایوب ۱۹:۲۵). بسیاری ازقسمتهای کتاب مقدس، نجات دهندهٔ عهدعتیق رابه نجات دهندهٔ عهدجدیدمربوط می‌سازند.

یکی ازمشکلات عمده‌ای که درمباحث مربوط به آموزهٔ نجات درعهدعتیق وجود دارد حملهٔ بی امان مدرنیسم ونظریهٔ تکاملی، به تعالیم عهدعتیق می‌باشد. اگرمذهب اولیهٔ انسانهای نخستین، اعتقادبه‌خدایان متعدد (چندخداباورانه POLYTHEISTIC) یاعالم ارواح، بت پرستی وتوتم پرستی بوده باشد، واضح است‌که هرگونه جستجویی برای دست یابی به مکاشفهٔ حقیقی نجات بیهوده خواهدبود. کتاب مقدس درنقطهٔ مقابل عقایدفوق صریحا " بیان می‌داردکه ازهمان زمان آدم‌وحوا، همواره مکاشفه‌ای مقدماتی وکاملا مشخص ومعین ازنجات حقیقی خداوجودداشته است. قبول هرنظردیگری تنهابا انکارصحت کتاب مقدس امکان پذیرمی‌باشد. خیلی جالب است‌که محققین مدرنیست ابتدا بخشهای نخستین کتاب مقدس راکه مخالف نظریهٔ تکامل است، جعلی ودستخورده اعلام می‌دارندوسپس آنچه راکه ازکتاب مقدس باقی می‌ماندبعنوان دلیل وشاهدی برنظریات خودعلم می‌کنند. اگرمصون ازخطابودن کتاب مقدس رابپذیریم، بایدادعان کنیم که آموزه نجات مکاشفه‌ای دیرهنگام انبیاء نبوده، بلکه مکاشفه بنیادین واولیه خداست به نخستین انسان ونسل های بعدازاو.

مکاشفهٔ گناه ومحکومیت همگانی

درشرح سقوط وهبوط آدم درباب سوم کتاب پیدایش، هیچ چیزروشن ترازاین واقعیت نیست‌که انسان باارتکاب گناه، زیرمحکومیت قرارگرفته است. این امردر

بود. ازهمان باغ عدن دونظام وورویهٔ متضاد آغازگردید ـ یکی براساس نظرمطروحه توسط مارمبنی براینکه انسان طبیعی می‌تواندخویشتن وزندگی خودرا ترقی وبهبود بخشد، ودیگری مبتنی برمکاشفهٔ خدادرموردگناه، تباهی، وبیچارگی انسان جدا ازنجات الهی. اینجاست آن تفاوت وتضادبنیادینی که بین مسیحیت کتاب مقدسی وانسان گرایی بت پرستانه چنانکه درتفکربشری تابه امروزمنعکس است، وجوددارد. چنانکه خدا آشکارابه آدم وحوافرمود، جزای گناه مرگ است، هم مرگ روحی وهم مرگ جسمی. بنابرین نیازکاملا روشنی به نجات وجودداشت، وآدم وحوا ازاین نیازآگاه بودند.

مکاشفهٔ ظهورنجات دهنده آتی

این مکاشفهٔ زیبا وباشکوهی ازرحمت ومحبت الهی است که خدا ـ ودراینجا ممکن است خودپسرخدا باشد ـ درهمان باغ عدن قبل ازاینکه مجازات آدم وحوارا اعلام دارد وعده دادکه ذریه زن سرماررا خواهدکوبید (پیدا ۳:۱۵). اینجابودکه پرتوامید در ظلمت گناه وقصورانسان تابیدن گرفت. خداطریقی برای نجات درنظرداشت. اشاره‌ای که به ذریه زن شده، درواقع پیشگویی تولدپسرخدا می‌باشد. نکتهٔ اصلی درنسب نامه انجیل لوقا نیزهمین است (م.ک. غلا ۴:۴). نجات دهندهٔ آینده می‌بایست ذریه زن ـ یعنی انسان ـ باشد، ودرعین حال این واقعیت که اوذریهٔ مردخوانده نشده، اشاره‌ای به تولدمسیح خداوندازباکره می‌باشد (اش ۷:۱۴، متی ۱:۲۱-۲۲). برای آدم کاملا" روشن شده بودکه امیدودرهمین فرزندآینده زن قراردارد، واینکه این طفل نجات خدارابه ارمغان خواهدآورد. خدارحمت خودرانسبت به آدم وحوابا اخراج آنها ازباغ عدن نشان داد، عملی که هرچندبدون شک مجازات گناه آنها نیزبود، ولی درعین حال ازرحمت خدانیزحکایت می‌کردزیرا مانع می‌شدکه آنها ازدرخت حیات هم بخورندوبرای همیشه دربدنهای گناه آلودووضعیت هبوط کرده خویش باقی بمانند.

مکاشفهٔ طریق نجات

اینکه خداعلاوه برآنچه درکتاب مقدس گزارش گردیده، چه چیزهای دیگری رابه آدم مکشوف ساخت، برای همیشه موضوعی برای خیال پردازی باقی خواهدماند. میزان نزول مکاشفه دردوران قبل ازنگارش کتابمقدس، خیلی ناچیزانگاشته شده است. بررسی کتاب ایوب، که بسیاری آنرا ازنخستین کتب نوشته شدهٔ کتاب مقدس می‌دانند وبه دوره‌ای که خیلی قبل ازخروج است مربوط می‌شود، نمایانگریک سیستم پیشرفته علم الهی است که برمبنای مکاشفهٔ مستقیم خداقراردارد. دانش وسیعی که ازالهیات به معنای اخص (THEOLOGY PROPER)، انسانشناسی، گناه شناسی (HAMARTIOLOGY)، نجات شناسی، وحتی آخرشناسی درکتاب ایوب یافت می‌شودواقعا" شایان توجه است. مابایدبپذیریم‌وباورکنیم که خدادرخصوص معرفتی که برای نیل به نجات ضروری می‌باشد، جهان رادرظلمت محض و غفلت کامل باقی نگذاشته بود.

درهمان واقعیات وحقایق مقدماتی که کتاب پیدایش اززندگانی آدم وحوا و فرزندانشان به ما عرضه می‌دارد، شهادت کاملا روشنی ازآگاهی آنها ازطریق نجات وجود دارد. بلافاصله پس ازروایت هبوط، ماجرای هدایای تقدیمی قائن وهابیل تصویرکننده

گسترهٔ معرفت آنها می‌باشد. هدیهٔ قائن که فاقدخون بود، موردقبول خدا قرارنگرفت، وبه قائن گفته شدکه یک قربانی گناه بردرقراردارد (برای ترجمهٔ تحت‌الفظی "گناه" ر.ک. پیدا ۴:۷). درواقع به قائن صریحا" گفته می‌شودکه طریق آمرزش، تقدیم یک قربانی خونی است. هدیهٔ هابیل که ازنخستزادگان گلهٔ اوبود، (پیدا ۴:۴) مقبول گردید. بی شک هدایای فوق منعکس‌کنندهٔ وضعیت روحانی تقدیم کننده آنها بود، ولی نکتهٔ رونشگری که دراینجا وجوددارد آنست که رفتارخدا باقائن برمبنای مکاشفه‌ای بود که قبلا" به آنها داده شده بود. هابیل وقائن هردومی‌دانستندکه قربانی تقدیمی برای گناه بایدیک حیوان بخصوص یعنی بره باشد، آن هم برهٔ بخصوص یعنی نخستزاده، وقسمت بخصوصی ازگوشت بره یعنی پیه آن. چنین دانشی تنها می‌توانست ازمکاشفه‌نشئت بگیرد.

سئوال مربوط به شرط نجات درعهدعتیق اغلب موردبحث وبررسی قرارگرفته‌است. اگرفیض خدادرزمان حاضرهدیه‌ای است برای همهٔ آنانی که به مسیح ایمان می‌آورند، شرط خاص نجات درعهدعتیق چه بوده است؟ برخی ازمحققین باغیرتی نابجاکوشیده‌اند یگانگی نقشهٔ نجات خدارا اثبات کنندبدون آنکه تمایزات موجودمیان دوره‌های مختلف کتاب مقدسی را درنظربگیرند، که این امرموجب شده که بحث وجدل درپیرامون موضوع فوق شدت بی موردی پیداکند. کاملا" روشن است که مقدسین عهدعتیق به همان شیوه وباهمان درک وفهم مومنین عهدجدیدبه مسیح ایمان نداشته‌اند، ودلیل این امر نیزبسادگی این است که آنها ازدانش واطلاعات ایمانداران عهدجدید درموردمسیح برخوردارنبوده‌اند. درواقع بایدگفت که ماهیت ایمان عبارتست ازپذیرفتن وایمان داشتن به مکاشفهٔ خدا تاآن حدی که داده شده است.

ازطرف دیگر، برای نجات دوطریق متفاوت وجودندارد. نجات خدابطورکامل از نجات دهندهٔ جهان، عیسی مسیح خداوند، وکاراوبرروی صلیب نشئت می‌یابد. این هم کاملا واضح است که نجات هرفردانسانی مستلزم ایمان است. حتی خدای فیاض ورحیم نیزنمی‌تواندروحی راکه درحالت بی ایمانی واردابدیت گردیده، نجات بخشد. دوجزء ضروری نجات، ازنجات آدم گرفته تانجات آخرین انسانی که خدادرآینده نزدخودفرا خواهدخواند، کماکان بدون تغییرباقی می‌ماند. ازاین دوجزء، ایمان شرط نجات ومرگ مسیح بنیادآن است.

ولی مشکل اصلی به تعریف دقیق این دوجزء مربوط می‌شود. ایمان به چه چیز؟ ماهیت آنچه که ایمان به آن تعلق می‌گیردچیست؟ انجیل فیض بعنوان مکاشفه‌ای تازه به پولس داده شد (رومیان ۱:۲-۴). خدا ازمقدسین عهدعتیق انتظارنداشت که درقبال مکاشفه‌ای مسئول باشندکه درعهدجدیدا عطاگردیده است. ایمان بعنوان شرط نجات آشکارا به معنی اعتمادواطمینان به وعده‌های خداست تاآن جایی که مشکوف گردیده‌اند. برای آدم وحوا، ایمان عبارت بودازاطمینان به وعدهٔ خدامبنی براینکه ذریهٔ زن سر مارا خواهدکوبیدونجات رابرای انسان هبوط کرده به ارمغان آورده، وسوسه کننده را مغلوب خواهدساخت. ازآنجایی که وجوه مشخصه دقیق نجات دهنده وکارا وتنها بتدریج درعهدعتیق پدیدارمی‌گردد، بنابرین ایمان دردوره فوق بصورت اعتمادبه خودیهوه درمی‌آیدبدون اینکه لازم باشدبطوردقیق طریقهٔ فراهم آمدن نجات توسط یهوه رادانست.

دردوره پاتریارخها ، اززمان آدم تاموسی تعیین گردید ، وهمچنین ایمان به نظام موسی که پس ازآن آمد . به چه معنا قربانیهای فوق شرط ضروری نجات بود؟ آیا این به معنی نجات ازطریق اعمال بود؟

حتی عهدجدیدنیزتاکیدمیکندکه "همچنین ایمان نیزاگراعمال نداردردرخودمرده است" (یعقوب ۱۷:۲). به عبارت دیگر، ایمان صرفکه به اعمال منتهی نگردد، به هیچ وجه یک ایمان واقعی نیست. هیچ تناقضی میان باب دوم رسالهٔ یعقوب و باب چهارم رسالهٔ رومیان وجودندارد. موضوع مطرح شده توسط یعقوب اینستکه آیا ایمان شخص یک ایمان حقیقی وزنده است یا نه. درحالیکه موضوع موردنظرپولس عادل شمرده شدن انسان درحضورخدا میباشد. اصلی که وجوددارد اینستکه نجات بوسیلهٔ ایمان بدست میآید، ولی ایمان فوق اگرواقعی واصیل باشد، تجلیات خاصی هم خواهدداشت. همین اصل درموردعهدعتیق هم صادق است.

خدادرنظام قربانیها ، وسیلهای ظاهری برای جلوه نمایی ایمانی باطنی فراهم آورد. ولی قربانیهای فوق به خودی خودنمیتوانستند موجب نجات گردند، زیراشخص بی ایمانی که قربانی تقدیم میکرد، کماکان زیرمحکومیت باقی میماند. ازطرف دیگر، شخص مومنی که حقیقتا" به یهوه اعتمادمیکردوبراوتوکل مینمود، میتوانست با اطمینان قربانیهای خودرا تقدیم نماید. قربانیهای فوق اگرچه به منزلهٔ اعمالی نبودند که بعنوان پایه واساس نجات مقبول خدا واقع شوند، ولی درهرحال اعمالی بودندکه ایمان صیل راثابتکرده ونمایان میساختند. بنابرین ایمان درعهدعتیق تجلی ظاهری خاص معینی پیدا میکرد. درتقدیم قربانی، شخص تقدیم کننده اطمینان مییافتکه عمل او اکی ازبرسمیت شناختن خدا بعنوان نجات دهندهٔ خویش ومخصوصا بازشناسی وعده خدا رموردآمدن ذریهٔ زن، یعنی خودپسرخدا میباشد. اعطای عهدموسی، طریق نجات راتغییر دادبلکه شیوهٔ تقدیم قربانی رابطرزدقیقتری مشخص کرد. بعلاوه عهدفوق قانون فصل تری رابرای زندگانی افرادقوم فراهم آورد. قانونی که به آنها میآموخت چگونه ابطه ومشارکت خودرا باخدا حفظ کنند، وآنها راموظف می ساخت بعنوان شرط دریافت برکت زندگی خود، ازخدا واحکام اواطاعت نمایند. نجات کماکان کاری بودکه خدابرای نسان انجام میداد نه بالعکس.

رپسرخدادرنجات

گشوده شدن وآشکارگردیدن نقشهٔ خدابرای نجات بشرپس ازآدم، حکایت مکاشفهٔ ریجی خدا میباشد. نسل بشرازمکاشفهٔ داده شده دورافتادودرظلمت وگناه غوطهور طی نسلهای متمادی، بقیتی ایمان خودرابه خداحفظ کردندوکماکان ازاونور یافت داشتند. نوح وخانوادهٔ اوازنابودی رهایی یافتند، ونوح بلافاصله پس از فان قربانیهای خودرا تقدیم خدانمود. ابراهیم "بخداوندایمان آوردواوینرابرای عدالت محسوبکرد" (پیدا ۶:۱۵). هرچندعادل شمرده شدن ابراهیم تاحدی باعادل دگی مسیحی که درمسیح وتوسط تعمیدروح القدس است تفاوت دارد، وی درهرحال بخاطر انش به یهوه وبه وعدههای اودرموردنسلش، نزدخدا عادل ونیک محسوب گشت. در جدیدراجع به ساره گفته شده که او "وعده دهنده راامین دانست" (عبر ۱۱:۱۱).

درموردموسی نیزگفته شده که اویک ایمان شخصی به مسیح داشت وبراساس همین ایمان، مصررا ترک گفت :" عار (وزحمت برای) مسیح رادولتی بزرگترازخزائن مصرپنداشت " (عبر ۱۱:۲۶). مزامیرپراست ازاظهارایمان واعتمادبه یهوه برای نجات. این ایمان وتوکل اغلب درقالب پناه گرفتن دریهوه تصویرگردیده است :" ای خدارحمت توچه ارجمند است. بنی آدم زیرسایهٔ بالهای توپناه میبرند" (مزمور ۳۶:۷). "بچشیدوببینید که خداوندنیکوست. خوشابحال شخصیکه بدوتوکل میدارد (دراوپناه میگیرد)" (مزمور ۳۴:۸). ومزمور ۲:۱۲ بطورخاص جالب توجه است :" خوشابحال همهٔ آنانیکه براوتوکل دارند". متن وزمینهٔ آیه فوق حاکی ازآنستکه "او" دراینجابطورخاص اشاره به "پسر" میباشد. همان اعتمادواطمینانی نسبت به یهوه اعمال شده، نسبت به مسیح نیز اعمال گردیده است.

کارپسرخدادرنجات انسانها، صرفا به نجات ازجرم ومحکومیت گناه خلاصه نمیشود. دربسیاری ازمواردنجات یهوه درکاربردفعلی اش درآن زمان توصیف گردیده، یعنی بصورت رهانیدن مومنین ازدست مردمان شریروبی دین. دراین موردنیزمیتوانیم بعنوان نمونه به مزامیراشاره کنیم: "نجات صالحان ازخداوندست ودروقت تنگی اوقلعهٔ ایشان خواهد بودوخداوندایشانرااعانت کرده نجات خواهدداد، ایشانرااز شریران خلاص کرده خواهد رهانید. زیرابراوتوکل دارند (مزمور ۳۷:۳۹-۴۰). مزمور معروف ۲۳ نیزبیان همین واقعیت درتجربهٔ داودمیباشد. داودباگفتن اینکه "خداوندشبان من است" (مزمور ۲۳:۱) درواقع اطمینان واعتمادخودرابه پسرخدا (درایام ماقبل تجسمش)، که همان شبان نیکو است، ابرازمیدارد، اطمینان ازمراقبت وی ازخودش، چنانکه یک شبان ازگوسفندان خودمراقبت میکند. داودایمان داشتکه رحمتهای خدادرزمان حاضر، باساکن شدن او" در خانهٔ خداوند" تاابدالاباد، به اوج خواهدرسید (مزمور ۲۳:۶).

شرح کامل کارنجات پسرخدادرعهدعتیق، طولانی ترازآنستکه بتوان آنرادربحث مختصرومحدودی خلاصه کرد. همینقدرکافی استکه بگوییم نجات فراهم آمده توسط پسرخدا، نجاتی کامل بود. این نجات به شخص ایماندارحیات جاودانی واطمینان وآرامش قلبی میبخشید. نجات فوق همچنین زندگی شخص رادگرگون میساخت هرچندکه فاقدبرخی از قدرت های روحانی مهیاشده برای ایماندارامروزی بود. نجات شامل آمرزش، عادل شمردگی مثل موردابراهیم، رهایی ازشرارت وبدی، وعملکردکامل عنایت وتوجه الهی نسبت به آنانی بودکه به وی تعلق داشتند. واقعیت بسیارمهمی که برجسته ترازهمه است، اینستکه نجات دهندهٔ عهدعتیق همان نجات دهندهٔ عهدجدیدمیباشد. اوفعالانه دست اندرکارفراهم آوردن نجات به وسیع ترین مفهوم آن برای کسانی بودکه بروی توکل میداشتند. تصویرکامل پسرخدادروضعیت ماقبل تجسم او، معمولا مبحث غنی نمونه شناسی وهمچنین بررسی نبوتهای مسیحایی موجوددرعهدعتیق رانیزشامل میگردد. دردوفصل بعدی این دومبحث رامورد توجه قرارخواهیم داد.

مسیح در نمونه شناسی عهد عتیق

گنج بزرگی از حقایق در مورد مسیح شناسی، در قالب نمونه های کتاب مقدس در عهد عتیق نهفته است. نمونه شناسی همواره دچار ناتوانیهای خاصی بوده و بسیاری به آن با بی اعتمادی و بدگمانی نگریسته اند، چیزی که سایر شاخه های الهیات از آن مصون بوده است. به همین دلیل و دلایل مشابه دیگر، نمونه شناسی بطور غیرمنصفانه ای در بحث و بررسیهای علم الهی، مورد غفلت و بی توجهی واقع شده است. "پاتریک فیربیرن" (PATRICK FAIRBAIRN) در شروع اثر کلاسیک خود، راجع به نمونه شناسی چنین می نویسد:

> نمونه شناسی کتاب مقدس، رشته ای از علم الهی است که بیش از همه مورد بی توجهی قرار گرفته است. رشتهٔ فوق همواره در معرض شک و تردید قرار داشته و هنوز هم بسیاری معتقدند که این رشته بنا به ماهیت خود، قابلیت بحث و بررسی رضایتبخش را ندارد و اصولا نمی توان در این زمینه، دست به کاری زد که نتایج مطمئن و ملموسی ببار آورد.

مشکل در اینجاست که نمونه شناسی بنا به ماهیت خود، بیشتر از تفسیر متعارف آیات، در معرض عقاید و سلیقه های شخصی مفسر قرار دارد. این روش غالبا با تفسیر تمثیلی کلام اشتباه می شود و نتایج بدست آمده از آن کمتر با تعالیم سایر قسمتهای کتاب مقدس برای تایید، مقایسه و به محک زده می شود. کار نمونه شناسی در وهلهٔ اول استفاده از یک واقعیت تاریخی است برای توضیح یک حقیقت روحانی. بنا به تعریف لغت نامه وبستر، نمونه "تصویر یا بازنمود چیزی است که قرار است رخ دهد". بنابرین نمونه، از مشخصه ای نبوتی برخوردار است و می توان انتظار داشت که در شکل گیری آموزه مسیح، کمک شایان توجهی عرضه دارد. بحث نمونه شناسی در مسیح شناسی شامل بررسی حدود پنجاه نمونه مهم درباره مسیح می باشد، چیزی که تقریبا نصف کل نمونه های مورد قبول در سرتاسر حوزهٔ نمونه شناسی است.

در عهد جدید دو واژه یونانی که برای بیان مفهوم نمونه بکار رفته، یکی TYPOS و دیگری HYPODEIGMA می باشد. چنانکه LEWIS SPERRY CHAFER اظهار داشته:

> TYPOS به معنی نقشی است که می توان از آن بعنوان قالب یا الگو استفاده کرد، و آنچه در عهد عتیق جنبهٔ نمونه ای (TYPICAL) دارد، در واقع قالب یا الگوی آن چیزی است که بعنوان اصل (ANTITYPE) در عهد جدید یافت می شود.

(اصل وریشهٔ واژهٔ فوق TYPOS ـ درفارسی به چندکلمه برگردانده شده‌است : "مثل" در اول قرن ۱۰:۱۱، "نمونه" در فیل ۳:۱۷، "صنم" دراعمال۷:۴۳، "مثال" درروميان ۵:۱۴، "جای میخ ها" دریوحنا ۲۰:۲۵). DEIGMA به‌معنی "نمونه" و "سرمشق" است ووقتی با HUPO ترکیب‌شودبه چیزی اشاره داردکه بروشنی درمقابل انظارانسانها نشان داده شده است. HYPODEIGMA توسط دوواژه فارسی برگردانده شده است : "نمونه" در یوحنا ۱۳:۱۵، عبر۸:۵، یعقوب ۵:۱۰، و "مثل ها" عبر ۹:۲۳).

نمونه شناسی بعنوان شاخه‌ای ازمکاشفهٔ کتاب مقدسی، ازبنیادمستحکمی درخود کتب مقدسه برخوردار است‌که مواردمتعدداستفاده ازآن درعهدجدیدگواه براین مدعاست. آنچه دراینجا موردبررسی قرارمی‌گیردنمونه شناسی بعنوان یک مبحث‌کامل نیست بلکه سهمی است‌که بحث‌فوق درمسیح شناسی دارد.

در مطالعه نمونه‌شناسی، ازدوافراط بایدپرهیزکرد. گرایشی که دربعضی ها وجود داردایننست‌که نمونه شناسی رابه‌موارد ی که بروشنی درعهدجدیدمطرح گردیده ومورد تاییدقرارگرفته، محدودسازند. ولی کاملا روشن است‌که مواردذکرشده درعهدجدید صرفا" جنبه گزینه دارندوشامل همه نمونه‌های موجودنمی‌شوند. درواقع بایدگفت‌که برخی ازنمونه‌هایی که به آنها اشاره شده (بعنوان مثال نمونهٔ دوپسرابراهیم، غلا ۴:۲۲-۳۱)،اگرتاییدعهدجدیدرا باخودنداشتند، احتمالا خیلی افراطی تلقی می‌شدند. ازطرف دیگر، بعضی ها بدون درنظرگرفتن تفسیرمتعارف اولیه، تقریبا درهمه وقایع وموقعیتهای عهدعتیق، نمونه‌هایی پیدا می‌کنند. تفسیرنمونه‌ای می‌تواندقلمروووسیعی را، ازآن چیزهایی که مستقیما وبطورصریح جنبهٔ نمونه دارندتاآنهایی که صرفا می‌توان تقارن وتوازی (PARALLELISM) بشمارآورد، دربرگیرد. بایدتاکیدکردکه آندسته ازنمونه‌هایی راکه ازتاییدصریح کتاب مقدس برخوردارنیستند، نمی‌توان بعنوان دلیل وبرهانی برای مسائل تعلیمی مورداستفاده قرارداد، بلکه تنها می‌توان ازآنها بعنوان مثالهایی برای روشن کردن بیشترموضوعات بهره جست.

چنانکه نویسندگان بسیاری خاطرنشان ساخته‌اند، نمونه‌شناسی به (۱) شخصیت های نمونه‌ای، (۲) وقایع نمونه‌ای، (۳) اشیاء نمونه‌ای، (۴)نهادهای نمونه‌ای، و (۵) مراسم نمونه‌ای، می‌پردازد. کاملا" آشکاراست‌که گردآوردن گنجینه عظیمی ازمکاشفه الهی که درقالب نمونه‌های مسیح درعهدعتیق عرضه گردیده، وگنجانیدن آن دربحثی بسیارمختصرکاملا ناممکن می‌باشد. ولی مابه جای ازقلم انداختن این بحث مهم، سعی کرده‌ایم نمونه‌های مهم وسهم نبوتی آنهارابطورخلاصه دراین فصل مطرح سازیم.

شخصیت های نمونه‌ای

هارون

کتاب مقدس، خصوصا کتاب عبرانیان، پایه واساس محکمی رابرای این اعتقاد که هارون یک نمونهٔ راستین مسیح می‌باشد، عرضه می‌دارد. هارون به مقام مقدس کهانت منصوب گردیده بود. (عبر ۵:۴) همچنانکه مسیح نیزبه مقام کهانتی خویش

(عبر ۵:۵-۶). هارون برای خدمت درحوزهٔ زمینی تعیین شده بودچنانکه مسیح برای خدمت درحوزهٔ آسمانی (عبر ۸:۱-۵). هارون خدمتگزار وادارهکننده عهدقدیمی موسی بود، درحالیکه مسیح خدمت عهدجدیدرا میکرد (عبر ۸:۶). هارون تعیین شده بود تا روزانه قربانیهایی راتقدیم خدانماید، درحالیکه مسیح یکبار برای همیشه خود را بعنوان قربانی گذرانید (عبر ۷:۲۷). نمونهٔ هارون، مسیح رادرکارکهانتی و در انسانیت واقعی اش مکشوف میسازد. همچنانکه هارون حتی وقتیکه بعنوان شفیع و میانجی خدمت میکرد، هنوزجزئی ازاسرائیل بود، مسیح نیزانسانیت خودراحقیقتا حفظ میکند، چه روی زمین درچشیدن رنجها، شناختن ضعفها، برخورداری ازمحدودیتها، و مبادرت به جدوجهدها، مثل هارون، وچه درآسمان که درآنجا نیزکماکان انسانیت واقعی خودراحفظ مینماید. درعین حال که عبرانیان تقابل وتباین موجودمیان هارون ومسیح راعیان میسازد، بایدگفت که درکهانت هارون وشخصیت خودهارون، سایهای ازمقام و شخصیت مسیح کاملا هویدا میباشد. شفاعت هارون تصویری ازشفاعت مسیح است.

هابیل

دراین نمونه، مسیح رابعنوان آن شبان حقیقی مشاهده میکنیم که دراطاعت از فرمان خدا، قربانی خونی مقبولی رابه اوگذرانید. همانطورکه هابیل بوسیله قائن که نماینده دنیای هبوط کرده بودبه قتل رسید، مسیح نیزهمچنین کشته شد. همچنانکه قربانی هابیل موردپذیرش خداقرارگرفت، مسیح نیزدرقربانی تقدیمی خویش مقبول خداواقع گشت. این واقعیت که قربانی هابیل بخاطرایمان اومورد قبول قرارگرفت (عبر ۱۱:۴)، خصوصیت ویژهٔ آنراازمیان نمیبرد. هابیل ازآنجایی که به مکاشفهٔ داده شده درمورد قربانیها ایمان داشت، برهای رادرنقطهٔ مقابل هدیهٔ قائن که فاقدخون بود، به خداتقدیم کرد. بنابراین اودرزندگی خودبعنوان یک شبان،درقربانی تقدیمی خود، ونیزدرمرگ خودنمونهٔ مسیح میباشد.

آدم

یکی ازنمونههای مهم مسیح که درکتاب مقدس نیزموردشناسایی قرارگرفته، آدم است. آدم سرورئیس خلقت کهنه است، درحالیکه مسیح سرخلقت تازه میباشد. رومیان ۵:۱۴ بوضوح ازاین حقیقت حکایت میکند: "بلکه ازآدم تاموسی موت تسلط میداشت برآنانی نیزکه برمثال تجاوزآدم که نمونهٔ آن آینده است گناه نکرده بودند". آدم ومسیح هردوازطریق یک عمل خاص الهی واردجهان گردیدند. هردوبی گناه به جهان آمدند؛ وهردودرنظرخدانماینده عدهای بودند واعمال این دوبحساب این عده نیز گذاشته میشد. گناه آدم درنقطهٔ مقابل عمل مبتنی براطاعت مسیح نهاده شده است. بحثی که درکتاب مقدس پیرامون این موضوع وجوددارد، هیچ جای شکی درموردعناصر و اجزاء اصلی این نمونه باقی نمیگذارد (روم ۵:۱۲-۲۱). درموردآدم ومسیح صریحا دو اصطلاح "آدم اول" و "آدم آخر" وبیاناتی مشابه، بکاربرده شده است (اول قرن ۱۵:۴۵-۴۷). آدم بعنوان شوهرحوانیزنمونه دامادرزابطهاش باکلیسا یعنی عروس میباشد.

بنیامین

درتباین وتضادموجودمیان دواسم بنیامین، دوجنبه ازشخصیت مسیح نمایان است ـ رنجهای اووجلال متعاقب آنها. راحیل هنگامیکه آخرین نفس های خودرا میکشید، پسرنوزادخودرابن اونی نامیدیعنی "فرزند غم". ولی یعقوب اورابنیامین خواند یعنی "پسردست راست من". مسیح بعنوان بن اونی، فرزندغم برای مادرخودبود (لوقا ۳۵:۲)، کسی که بعنوان مردغمها ومرگ، رنج وعذاب بسیارشدیدی راچشید. ولی بعنوان بنیامین، مسیح "پسردست راست من" برای خدای پدراست، کسی که درنبرد علیه گناه ظفریافت، همچنانکه بنیامین بعنوان قبیلهای جنگجووجنگاورهمواره پیروزمندبود.

داود

پیوندتاریخی ونبوتی موجودمیان داودومسیح عموما موردتصدیق قراردارد، ولی اهمیت داودبعنوان نمونه، اغلب موردبی توجهی واقع شده است. داودبعنوان کسی که اول چوپان وبعدپادشاه است، نمونهٔ مسیح میباشد. داودازجانب خدافراخوانده شد، ازسوی برادران طردشد، چون به مقام پادشاهی مسح شده بود، زندگی اش دائما" درخطر بود، وطی ایام هجران، زنی ازامتهاراکه نمونهٔ کلیسااست به همسری گرفت. بعدها وی درقدرت وحاکمیت کامل برقوم اسرائیل فرمان راند. اهمیت نمونهای این وقایع، واتفاقات جزئی دیگردرزندگی او، دراینست که سایهای ازمسیح درآنها دیده میشود.

اسحق

درعهدجدیداسحق بعنوان نمونهای ازکلیساکه ازفرزندان روحانی ابراهیم تشکیل میشود (غلا ۲۸:۴) وهمچنین بعنوان نمونهای ازطبیعت تازهٔ که ازروح مولودمیگردد تلقی گردیده است، درنقطهٔ مقابل طبیعت کهنهای که اسماعیل نمونه آن بشمارمیرود (غلا ۲۹:۴). خیلی جالب است که اسحق دردوآیهٔ متوالی ازعهدجدیدبعنوان نمونهٔ دو چیزمختلف تلقی گردیده.

درشخصیت اسحق حقایق نمونهای بسیاری درارتباط بامسیح نهفته است، حقایقی که درعهدجدیداشارهای به آنها وجودندارد. هردوی آنها ازطریق دخالت مافوق طبیعی خداومعجزهٔ اومتولدگردیدند. هردوباوعدهٔ نجاتی که نخست به حوادادہ شد مرتبط هستند. تولدآنها سالها قبل ازاینکه جامهٔ عمل بپوشد، توسط خداوعده داده شدهو پیش بینی گردیده بود. هردو، پسرحبیب پدرخودهستند ودرموردهردوی آنهاکلمهٔ "یگانه" بکاربرده شده است (یوحنا ۱۶:۳، عبر ۱۷:۱۱) بااینکه اسماعیل قبل ازاسحق متولد گردیده بود؛ وهمه ایمانداران نیزدرمسیح خدارا پدرخطاب میکنند. درپیدایش ۲۲، قربانی اسحق برکوه موریا نمونه وسایهای ازمرگ مسیح میباشد. نمونه یعنی اسحق در آخرین لحظات رهایی یافت وجانشینی برای اومهیاشد. برای اصل یعنی مسیح که اوهم براستی توسط پدرقربانی میگردید، هیچ جانشینی نمی توانست وجودداشته باشد. در واقع بایدگفت که اسحق زنده ماندچون مسیح مرد. درداستان زیبای پیدایش باب ۲۴ جستجوومهیاشدن عروس برای اسحق، درقالب نمونه، تصویری نبوتی ازروح القدس است که عروسی رابرای مسیح مهیا میسازد، عروسی که ازهرحیث کامل میباشد. زندگی اسحق

در مجموع، نسبت بند شرسخصیت دیگری قبل از وی در کتاب مقدس تصویر و نمونه‌ای کامل‌تر از مسیح را به ما عرضه می‌دارد.

یوسف

هرچندکه درهیچ جای عهدجدیدصریحا " یوسف را نمونه‌ای از مسیح معرفی نمی‌کند ولی خصوصیات متعددزندگی اوکه به این نتیجه اشاره می‌کند، حاکی ازاین واقعیت می‌باشدکه یوسف کاملترین نمونهٔ مسیح درعهدعتیق است. هم یوسف وهم مسیح ازطریق مداخله خاص خدا متولدگردیدند (پیدا ۳۰:۲۲-۲۴، لوقا ۱:۳۵). هردوبطورخاصی مورد محبت پدرخودبودند (پیدا ۳۷:۳، متی ۳:۱۷، یوحنا ۳:۵۵)، هردومورد انزجار برادران خودقرارداشتند (پیدا ۳۷:۴، یوحنا ۱۵:۲۴-۲۵)، هردوبخاطربرتری ونقش رهبری بر برادران خود، توسط آنها ردگردیدند (پیدا ۳۷:۸، متی ۲۱:۳۷-۳۹، یوحنا ۱۵:۲۴-۲۵)، رداهای هردوی ایشان غصب گردید (پیدا ۳۷:۲۳، متی ۲۷:۳۵)، هردوی آنها دردام توطئه برادران خودافتادندودرسیاهچال مرگ افکنده شدند (پیدا ۳۷:۱۸، ۲۴، متی ۲۶:۳-۴، ۲۷:۳۵-۳۷)، هردودرمقابل نقره فروخته شدند (پیدا ۳۷:۲۸، متی ۲۶:۱۴-۱۵)، هر دو غلام گردیدند (پیدا ۳۹:۴، فیل ۲:۷)، هردوبا اینکه بی گناه بودند محکوم شدند (پیدا ۳۹:۱۱-۲۰، اشعیا ۵۳:۹، متی ۲۷:۱۹، ۲۴). یوسف همچنانکه ازنظرخوار وحقیر شدن، نمونهٔ مسیح است، درسرافرازشدن وجلال یافتن نیزنمونه اومی‌باشد. هردوی آنها توسط قدرت خدا ازخواری وکوچکی به جلال وبزرگی نائل گردیدند. فرعون حتی یوسف را کسی می‌دانست که روح خدادروی است (پیدا ۴۱:۳۸)، ومسیح نیزدرقوت قیامتش ازمردگان بعنوان پسرواقعی خدا ظاهرگردید. هردوی آنها طی ایامی که به جلال می‌رسند، ولی هنوز مطرودبرادران خودقرارداردند، عروسی ازامتها برای خودمی‌گیرندوبرکتی برای امتها می‌باشند (پیدا ۴۱:۱-۴۵، اعمال ۱۵:۱۴، رومیان ۱۱:۱۱-۱۲، افس ۵:۲۵-۳۲). وقتی دوره امتها به پایان می‌رسد، هردوبوسیلهٔ برادران خودپذیرفته شده، بعنوان منجی ورهاننده شناخته می‌شوند (پیدا ۴۵:۱-۱۵، رومیان ۱۱:۱-۲۷). هردو، برادران خود را به امنیت واحترام بسیارزیادمی‌رسانند (پیدا ۴۵:۱۶-۱۸، اشعیاء ۶۵:۱۷-۲۵).

یوشع

دروهلهٔ اول توجه ما به یوشع بخاطرنام اوجلب می‌شود. زیرا این اسم به معنی "یهوه نجات می‌دهد" می‌باشد. این نام درعهدعتیق معادل واژه یونانی است که برای مسیح بکارمی‌رود (JESUS = یسوس). اهمیت یوشع بعنوان نمونهٔ مسیح، نخست ازاین جهت است که اوجانشین موسی می‌باشد، همچنانکه مسیح نیزجانشین موسی وشریعت است (یوحنا ۱:۱۷، روم ۸:۲-۴، عبر ۷:۱۸-۱۹، غلا ۳:۲۳-۲۵). یوشع نیزمثل مسیح به ظفری دست یافت که موسی نتوانست آنرا بدست آورد (روم ۸:۳-۴). درزمان کشمکش وشکست، یوشع ومسیح هردوبرای خاصان خودشفاعت کردند (یوشع ۷:۵-۹، لوقا ۲۲:۳۲، اول یوحنا ۲:۱). میراث اسرائیل توسط یوشع تقسیم گردید، همچنانکه مسیح نیزهدایا وپاداشهایی را به خاصان خودمی‌بخشد (یوشع ۱۳ به بعد).

خویشاوند ـ رهاننده

درسرتاسرعهدعتیق پیوسته به "خویشاوند ـ رهاننده" (به عبری جعل ـ GAAL) اشاره شده است. کاملا آشکاراست که این موارد، سایه ونمونه‌ای ازمسیح بعنوان رهاننده‌ٔ ما می‌باشند. قانون کلی فدیه ورهایی درعهدعتیق کاملا روشن است. رهاننده یافدیه کننده بایدیک خویشاوندباشد، یعنی نسبتی باشخص یا میراثی که‌رهایی داده می‌شودداشته باشد (لاو ۲۵:۴۸-۴۹، روت ۳:۱۲-۱۳، عبر ۲:۱۴-۱۵). مسیح با انسان شدن وبرداشتن بارگناه جهان، اینرا تحقق بخشید. رهاننده‌ٔ عهدعتیق می‌بایست توانایی فدیه کردن راداشته باشد، همچنانکه درموردمسیح نیزدرعهدجدیدچنین بود (روت ۴:۴-۶، یوحنا ۱۰:۱۱،۱۸، اول پطر ۱:۱۸-۱۹، غلا ۳:۱۳). کل نظام مربوط به فدیه درعهدعتیق تصویری نمونه‌ای ازمسیح می‌باشدکه آمدتا ازطریق قربانی خویشتن، فدیه‌ٔ گناه بشررا بپردازد.

ملکیصدق

درپیدایش باب ۱۴ ملکیصدق، پادشاه سالیم، بعنوان کاهن خدای تعالی نان وشراب آوردوابراهیم راپس ازبازگشتش ازجنگ باگروه متحدی ازچندپادشاه، برکت داد. کتاب مقدس می‌فرمایدکه ابراهیم ازهرچیزبه ملکیصدق ده یک داد. بعدها در مزمور ۱۱۰:۴ درموردمسیح پیشگویی شده که اوتابه ابدکاهن خواهدبودبرتبه‌ٔ ملکیصدق. این دوقسمت ازکتاب مقدس زمینه‌ٔ بحث عبرانیان بابهای ۵ تا ۷ راتشکیل می‌دهند. دراین بابها اعلام شده که مسیح طبق پیشگویی مزمورفوق، کاهن می‌باشد. باترکیب عناصرواجزاء مختلفی که دراین قسمتها یافت می‌شود، کاملا" واضح می‌گرددکه بنابرتایید کتاب مقدس، ملکیصدق نمونه‌ای ازمسیح است.

نام اوبسیارحائزاهمیت است زیراچنانکه بسیاری خاطرنشان ساخته‌اند، ملکیصدق ترکیبی است ازدوواژه به معانی "پادشاه" و "عادل"، که وقتی درکناروا‌ژه‌ٔ سالیم ـ یعنی "صلح" ـ می‌آید، نمونه‌ای ازمسیح راارائه می‌دهدکه پادشاه وکاهن ونیزسرور صلح می‌باشد. ازآنجایی که اوبه ابراهیم نان وشراب تقدیم کرد، برخی اظهار داشته‌اندکه نمونه‌ٔ فوق بطورخاص به مسیح قیام کرده اشاره دارد. درعهدجدید از موضوع ملکیصدق برای اثبات ابدی بودن کهانت مسیح وبرتری آن نسبت به کهانت لاویان استفاده شده است. استدلال فوق براین حقیقت استواراست‌که لاوی ازطریق جدخود ابراهیم به ملکیصدق ده یک داد (م.ک. عبر ۵:۶،۱۰ ، ۶:۲۰ ، ۷:۱۷،۲۱).

موسی

هیچ عجیب نیست‌که موسی نیزبعنوان یکی ازانبیاء ورهبران بزرگ عهدعتیق نمونه‌ای ازمسیح باشد. موسی براساس مکاشفه‌ای که ازیهوه دریافت‌داشته بود، این پیشگویی رابرای قوم کردکه درآینده برای ایشان نبی ای مثل اوبرخواهدخاست‌که باید به اوگوش فرادهند (تثنیه ۱۸:۱۵-۱۹). ولی اینکه موسی نمونه‌ای ازمسیح است دردرجه اول برخاسته ازوقایع زندگی اومی‌باشد، که آشکاراسایه‌ای ازظهورمسیح است. موسی نیزمانندمسیح درایام نوزادی، درخطرمرگ قرارداشت ودردوره‌ای بدنیاآمدکه قوم‌اسرائیل تحت‌ظلم دشمن بسرمی‌بردند. براساس انتخاب مختاروخداوندگارانه‌ٔ الهی، هردوبرگزیده

[illegible] قوم برگشت (خروج ۳:۷-۱۰، اعمال ۷:۲۵). هردوتوسط برادران خودردشدند (خروج ۲:۱۱-۱۵، یوحنا ۱:۱۱، اعمال ۷:۲۳-۲۸، ۱۸:۵-۶). هردودرایام هجران خود امتها راخدمت نمودندوعروسی ازمیان آنها برای خودگرفتندکه نمونه کلیسا است (خروج ۲:۱۶-۲۱، دوم قرن ۱۱:۲، افس ۵:۲۵-۳۳). پس ازاینکه دورهٔ جدایی بپایان رسید، موسی بازگشت تا اسرائیل رابرهاند، همچنانکه درموردمسیح نیزپیشگویی شده که برای رهانیدن اسرائیل بازخواهدگشت. هردوی آنها به هنگام بازگشت ثانوی خودتوسط اسرائیل پذیرفته میشوند (خروج ۴:۱۹-۳۱، رومیان ۱۱:۲۴-۲۶، اعمال۱۵:۱۴، ۱۷). مثل مسیح، موسی نیزنبی (اعداد ۳۴:۱-۲، یوحنا ۱۲:۱۹، متی ۱۳:۵۷، ۲۱:۱۱، اعمال ۳:۲۲-۲۳)، کاهن بعنوان پشتیبان (خروج ۳۲:۳۱-۳۵، اول یوحنا ۲:۱-۲)، شفیع (خروج ۱۷:۱-۶، عبر ۷:۲۵)، وپادشاه یافرمانده (تثنیه ۳۳:۴-۵، یوحنا ۱:۴۹) است. موسی نیزهمانندمسیح میبایست قبل ازاینکه قوم اسرائیل بتوانندبه سرزمین موعود واردشوند ـ که نمونه‌ای ازمیراث مسیحی است ـ رحلت کند. درزندگی موسی نیزمانند زندگانی اسحق و یوسف، نمونه‌های مهمی که سایهٔ زندگی وخدمت مسیح میباشد مشاهده میکنیم.

درکل، بایدگفت که نمونه شناسی شخصیتها، ظاهرکنندهٔ این حقیقت است که در عهدعتیق نیزمسیح، محوراصلی بوده ودرواقع هدف عمده آن ارائه سایه‌ای ازشخصیت و کارمسیح میباشد. این مبحث، زمینه‌ای بسیارغنی برای مطالعات روحانی میباشد، مبحثی که متاسفانه به میزان زیادی موردغفلت وبی توجهی قرارگرفته است.

وقایع نمونه‌ای

تعدادوقایع عهدعتیق که میتوان آنهارا ازنقطه نظرنمونه‌ای موردمطالعه قرار داد، آنقدرزیاداست که ارائه بررسی جامعی ازاین حوزه ازنمونه‌شناسی مسیح شناختی ناممکن میباشد. ولی تعدادی نظرات معدودرا میتوان درارتباط باویژگیهای این حوزه ازمکاشفهٔ الهی مطرح ساخت.

پوشش برای آدم وحوا

درست دروسط خرابی وویرانی ناشی ازگناه انسان،وداوری خداکه درپی آمد هبوط آدم‌وحوا بوقوع پیوست، کتاب مقدس عمل فیض‌آمیزخدارادرحق بشریت هبوط کرده بیان مینماید. درپیدایش ۳:۲۱ آمده است: " وخداوندخدارختهابرای آدم وزنش ازپوست بساخت وایشانرا پوشانید". البته خدانیازجسمانی به پوشاک رابرآورده ساخت ولی واضح است که معنی عمیق تری دراینجانهفته است. خدادرواقع این حقیقت رابه‌ایشان میآموخت که اوآن چیزی راکه عریانی گناه راخواهدپوشانید، فراهم خواهدنمود و از طریق مرگ مسیح جامهٔ عدالت رابدیشان خواهدپوشانید، اندیشه‌ای که بارهاوبارها درکتب مقدسه مطرح گردیده است (ایوب ۱۴:۲۹، مزمور ۹:۱۳۲، اش ۱۰:۶۱، ۶:۶۴، روم ۲۲:۳، مکاشفه ۸:۱۹).

حفاظت درکشتی

واقعهٔ جالب دیگری که در اوایل تاریخ نژاد بشری بوقوع پیوست، صیانت از نوح وخانواده‌اش درکشتی بود. درست در وسط داوری عمومی الهی، خدا صالحان را جدا ساخت وایشان را صیانت وحفاظت نمود. این واقعه بطورکلی نشان دهنده کار رهایی بخش خداست که درآن صالحان را از داوری می‌رهاند، چیزی که وجه عمده‌ای از کار نجات دهنده را تشکیل می‌دهد. به گفته پطرس، خدا نوح را وقتیکه "طوفان را بر عالم بیدینان آورد" (دوم پطر ۵:۲) نجات بخشید و همچنین "لوط عادل را ... (از سدوم) رهانید" (۷:۲). براساس این وقایع، پطرس نتیجه می‌گیرد که "پس خداوند می‌داند که عادلان را از تجربه رهایی دهد و ظالمان را تا بروز جزا در عذاب نگاه دارد" (۹:۲). ولی این رهایی، چنانکه درتجربهٔ پولس به آن اشاره شده (دوم تیمو ۱۸:۴)، امکان شهادت را از میان نمی‌برد.

رهایی از مصر

تمامی ماجرای رهایی اسرائیل از مصر و عبور آنها از طریق تجربیات بیابان تا به سرزمین موعود، قسمت عمده‌ای را در نمونه‌شناسی تشکیل می‌دهد، که نموداری از کار نجات بخش مسیح می‌باشد. عناصر عمدهٔ این رهایی، بلایا، وضع آیین فصح، ونجات اسرائیل از دریای سرخ، همه از مسیح سخن می‌گویند. بلایای فوق با زنمود داوری خدا برجهان شریر می‌باشند و بصورت نمونه به رهایی قوم اسرائیل از مصیبت عظیم اشاره دارند. آیین فصح، نمونهٔ بسیار گویایی است از مرگ مسیح بعنوان تنها جایی که شخص مومن می‌تواند در آن از داوری و مرگی که برجهان عارض می‌گردد در امان بماند. در دریای سرخ، اسرائیل از میان همان آبهایی عبور کرد که مصریان را هلاک ساخت. و این نمونه‌ای است از مرگ مسیح وقدرتی که در آن برای رهایی از دنیای گناه آلود وجود دارد. تجربه اعطای نان "من" که خدا از آسمان به بنی اسرائیل بخشید (خروج ۴:۱۶)، از مسیح بعنوان نان حیات سخن می‌گوید، و آبی که از صخره جاری شد (خروج ۶:۱۷) حاکی از اینست که مسیح مضروب گردید تا ما حیات پیدا کنیم. و موارد بسیار دیگر نیز از کار مسیح برای پیروانش سخن می‌گوید.

ورود به سرزمین موعود

عبور از رود اردن و متعاقب آن تسخیر سرزمین کنعان، بعنوان واقعیت نمونه‌ای شناخته شده است، هرچند که تعابیر مختلفی در مورد آن وجود دارد. بهتر است کنعان را نمونه‌ای از آسمان تلقی نکنیم بلکه آنرا حوزه فعلی کشمکش و برکات شخص مومن بدانیم. عبور از اردن با آبهایی که به روی هم انباشته می‌شد، حاکی از مرگ مسیح بعنوان وسیله نیل به پیروزی، ونمونه‌ای از دخول ما به قلمرو بهره‌گیری از میراثی است که در مسیح از آن ما گردیده است. فرشته یهوه، که مسیح می‌باشد، پیشاپیش قوم حرکت می‌کرد، وتسخیر سرزمین کنعان به قوت وقدرت او صورت می‌گرفت. تجربیات یوشع مشابه با تجربیات مندرج در افسسیان در عهد جدید می‌باشد. مومن با ایمان به مسیح، مصلوب شدن با مسیح، وتوسط قدرت عظیم خدا، از میراث روحانی خود برخوردار می‌گردد.

اشیاء وامور نمونه‌ای

این یکی ازمفروضات اساسی خدا باوری است که خلقت مکشوف کننده خالق است. جهان مادی آشکارا طوری طرح شده که نمایشگر امورروحانی باشد. عناصرواجزائی چون زندگی ومرگ، نوروظلمت، خورشید، ماه، وستارگان ـ وبه عبارتی هم جهان میکروسکوپی وهم دنیای ماکروسکوپی ـ ازمفاهیم وایده‌های مشابه ومتناظری درجهان روحانی حکایت می‌کنند. اگربررسی خودرابه نمونه‌های بارزترمحدودسازیم، دوحوزه ازنمونه شناسی در مقابل ما قرارخواهدگرفت: قربانیهای عهدعتیق وخیمهٔ اجتماع. هردوی اینها توسط خودخدا وبی تردیدبرای این مقصودطرح ومکشوف گردیدکه نمونه وتصویری ازحقایق روحانی باشند. علاوه براینها، تعدادمعدودی اشیاء نمونه دیگرنیزبطوربرجسته درعهدعتیق وجوددارند، مثل عصای هارون، ماربرنجی، وصخره‌ای که ازآن آب جاری شد.

قربانی های عهدعتیق

کاملا واضح است که مقصودازقربانیهای عهدعتیق این بوده که نمونه وسایه‌ای ازقربانی مسیح باشند. تقریبا همهٔ جوانب موجوددرمرگ مسیح ازپیش درقربانیهای فوق طرح گردیده است. مسئله اصلی درقربانیها، ریختن خون می‌باشدکه نمونه‌ای از قربانی مسیح است. توضیحی که درعهدعتیق برای این موضوع ارائه شده اینست که ریختن خون برای کفاره کردن گناه است: "زیراکه جان جسددرخون است ومن آنرا بر مذبح به شما داده‌ام تابرای جانهای شما کفاره کندزیراخون است که برای جان کفاره می‌کند" (لاویان ۱۱:۱۷). این حقیقت اصلی، نمونه‌شناسی قربانیها راتوصیف می‌کند.

درمیان قربانیها، قربانی بره ازهمه رایج تربود. اینکارحتی قبل ازشریعت موسی نیزانجام می‌شد (م.ک. پیدا ۴:۴، ۷:۲۲). به هنگام وضع آیین فصح،بنی اسرائیل ازقربانی بره برای برگزاری آن استفاده نمودند. بنابرقوانین وآیین های لاویان، هرصبح وعصربره‌ای بعنوان قربانی ذبح وتقدیم می‌گردیدودرروزسبت این تعدادد‌وبرابر می‌شد. برهٔ تقدیمی می‌بایست حتما بی عیب باشدوخون آن ریخته شود. عهدجدید بروشنی بیان می‌داردکه همه این قربانیها، تصویری از"برهٔ خدا" بودکه "گناه جهان رابرمی‌دارد." (یوحنا ۲۹:۱). بره ازپاکی مسیح (اول پطر ۱۹:۱)، ملایمت واطاعت اواز اراده خدا (اعمال ۳۲:۸، اول پطر ۲۱:۲-۲۳)، ومرگ نیابتی او ـ یعنی حمل گناهی که متعلق به خودش نبود ـ سخن می‌گوید. درکتاب مکاشفه، عنوان "بره" بارها وبارها به مسیح داده شده است.

البته ازسایرحیوانات هم برای قربانی استفاده می‌شد، مثلا ازگاونردرقربانی سوختنی (لاویان ۵:۱، اعداد ۸۷:۷-۸۸، دوم سمو ۲۲:۲۴، دوم توا ۶:۵، ۵:۷) ودرقربانی گناه (لاویان ۱۴،۳:۴). گاونرقربانی، به مسیح بعنوان کسی که "تابه موت مطیع گردید" وبارگناه دیگران رامتحمل شد، اشاره می‌کرد.

حیوان دیگری که درقربانیها اغلب مورداستفاده قرارمی‌گرفت، بز بود. قربانی کردن بزنیزمثل بره پیش ازشریعت موسی هم معمول بود (خروج ۵:۱۲). ازاین حیوان بعنوان قربانی سوختنی (لاویان ۱۰:۱)، قربانی گناه (لاویان ۲۴:۴، اعداد ۲۷:۱۵)، و هدیهٔ سلامتی (اعداد ۱۷:۷) استفاده می‌شد. یک موردخاص، استفاده ازدوبزدرروزکفاره بودکه یکی ازآنها کشته می‌شدودیگری رها می‌گردید (لاو۱۶:۵-۱۰). استفاده ازبزظاهرا "در

همهٔ موارد بمنظور جانشینی بود چنانکه درزبان انگلیسی رایج نیز واژه "بز" (GOAT) حاوی مفهوم "SCAPEGOAT" یا حیوانی است که تقصیر دیگران را برخود حمل می‌نماید. این درواقع پیش بینی آمدن مسیح بعنوان حامل گناه برای همهٔ انسانها می‌باشد. بزرها شدهٔ باب ۱۶ لاویان نمایانگر این واقعیت است که مسیح گناهان ما را از نظر خدا دور می‌سازد. واین درواقع همان کار فعلی مسیح است بعنوان شفیع وپشتیبان ما، در مقابل کار تمام شده او برصلیب جلجتا. هدیهٔ مخصوص "گاوسرخ" برای رفع نجاست پیش بینی شده بود (اعداد ۱۷:۱۹). قربانی فوق حکایت از آن داردکه مسیح ازطریق قربانی خویشتن، مومن را از نجاست گناهش طاهر می‌سازد.

قربانیهای دیگرنیزصرفا" همین حقایق نمونه‌ای را بسط وتفصیل می‌دهند. قربانی فاخته یا جوجه کبوترهدیه‌ای بودکه فقرا تقدیم می‌کردندوبطورخاص به این واقعیت اشاره داشت که مسیح فقیرشدتا ما دولتمندگردیم (دوم قر ۹:۸). کبوتربعنوان قربانی سوختنی (لاویان ۱۴:۱)، قربانی گناه (لاویان ۷:۵)، قربانی جرم (لاو ۷:۵) وبرای مراسم مختلف طهارت موردقبول بود (لاویان ۸،۶:۱۲ ، ۲۲:۱۴-۳۳، ۳۰-۳۱، ۱۳:۱۵-۱۴، ۲۹-۳۰). معمول این بودکه یک کبوتررا بعنوان قربانی گناه وکبوتردیگری را بعنوان قربانی سوختنی تقدیم نمایند. آنچه بطورخاص توجه را جلب می‌کنداین واقعیت است که مریم هنگامیکه طبق دستور لاویان ۶:۱۲و۸ برای طهارت خودقربانی می‌گذرانید، هدیهٔ فقراء را تقدیم نمود (لوقا ۲۴:۲). درمراسم طهارت جذامی نیز ازدوکبوتراستفاده می‌شد (لاو ۴:۱۴-۷) که درآن یکی ازکبوترها کشته می‌شدودومی درخون اولی فروبرده شده رها می‌گردید، چیزی تقریبا شبیه آنچه که درموردبزها درروزکفاره انجام می‌شد. ما باردیگردراین قربانی،دوجنبهٔ کارمسیح را برای گناهکاران مشاهده می‌کنیم - یعنی مرگ وکار فعلی اش را.

این قربانیها درکل،به قربانی یگانهٔ مسیح که برای همیشه گناه را محوساخت اشاره می‌کنند. آنها مرگ مسیح را بعنوان جزء ضروری ازکارنجات بخش خدا مکشوف می‌سازند وازعمیق ترین حقایق ومکاشفهٔ کتاب مقدس سخن می‌گویند.

خیمه اجتماع

درمیان همهٔ اشیاء نمونه‌ای عهدعتیق، بی تردیدخیمهٔ اجتماع کاملترین بازنمودونمونه ازحقایق روحانی می‌باشد. کاملا عیان وآشکاراست که مقصودخدا ازطرح این خیمه تنها این نبودکه عبادتگاهی برای بنی اسرائیل درایام سرگردانی شان مهیا سازدبلکه تاسایه‌ای ازشخصیت وکارمسیح باشد، آنهم تاحدی که هیچ شی دیگری دراین موردبا آن برابری نکند.

درکل،همه قسمت های خیمهٔ اجتماع ازمسیح سخن می‌گویند. دراین خیمه تصویری ازشخصیت، قربانی، شفاعت، واعلام ظهورمنجی برای آنانی که بوی اعتماد می‌کنند، یافت می‌شود. درواقع بایدگفت که خیمهٔ اجتماع نگاره ونموداری بسیارجالب ازانجیل می‌باشدوبی تردیدبرای ایماندارد‌وره عهدجدیدازمعنی بس غنی تری نسبت به مقدسین عهدعتیق برخوردار است، زیرادرک آنها ازاین عناصرنمونه‌ای تاروشن بود. خیمه اجتماع برای همیشه گنجینه بی پایانی ازنگاره‌های حقایق روحانی درارتباط با پسر خدا خواهدبود.

اشیاء نمونه دیگر

تعداد زیادی اشیاء نمونه‌ای دیگر را می‌توان در عهدعتیق نام برد. عصای هارون که شکوفه آورد، نمونهٔ رستاخیز مسیح از مردگان می‌باشد (م.ک. اعداد ۱۷، عبر ۹:۴). خود مسیح اظهار داشت که مار برنجین اعداد ۲۱:۵-۹ یک نمونهٔ بسیار مهم است (یوحنا ۳:۱۴-۱۶). صخرهٔ خروج ۱۷:۵-۷ نیز که از آن آب جاری شد، نمونه مسیح است (اول قر ۱۰:۴). صخرهٔ فوق نمایانگر این حقیقت است که مضروب و مصلوب شدن مسیح، آب حیات و نجات را که انسان را کاملا" سیراب می‌کند، مهیا ساخته است. کشتی نوح برای قوم خدا در همهٔ اعصار نمایشگر کار خدا در رهانیدن مومنین از داوری می‌باشد. عهدجدید در ارتباط با موضوعات مختلف به کرات بدان اشاره می‌نماید (متی ۲۴:۳۷-۳۸، لوقا ۱۷:۲۶-۲۷، عبر ۱۱:۷، اول پطر ۳:۲۰، دوم پطر ۲:۵-۹). این نمونه‌ها گلچینی هستند از بسیاری دیگر که می‌توانستند مورد اشاره واقع شوند.

سنن و مراسم نمونه‌ای

علاوه بر شخصیتها، وقایع، و اشیاء نمونه بسیاری که در عهدعتیق سایه‌ای از شخصیت و کار مسیح را تشکیل می‌دهند، مراسم و سنن نمونه هم وجود دارند. از آنجایی که عیسی مسیح موضوع مرکزی مکاشفهٔ خداست، هیچ عجیب نیست که اکثر نمونه‌ها آشکارا از وی سخن بگویند، چیزی که در مورد نمونه‌های مورد بررسی در این قسمت نیز صادق است. بسیاری از نمونه‌هایی که قبلا هم ذکر گردید با سنن و مراسم نمونه در ارتباط می‌باشند.

سنن و نهادها و مراسم نمونه مهم عبارتند از نهاد کهانت در عهدعتیق، قربانیها، عیدهای یهوه، شهرهای پناهگاه، و سبت. اینها صرفا گزیده‌ای از این حوزه می‌باشند و پرتوی دیگر از زیبایی‌های شخصیت و کار مسیح را برما می‌افکنند.

قربانیها

در اینجا لازم است صرفا تذکر دهیم که قربانیهایی نیز که قبلا تحت عنوان اشیاء نمونه مورد مطالعه قرار گرفتند، از سنن نمونه بشمار می‌روند. قربانی گناه، قربانی جرم، هدیهٔ آردی، قربانی سلامتی، و قربانی سوختنی در این قسمت، از مرکزیت برخوردارند. اینها به همراه سایر قربانیها، بخش اساسی از آئین های مذهبی لاویان را که توسط خدا مکشوف و مطالبه شده بود تشکیل می‌داد. همهٔ قربانیها چنانکه عهدجدید روشن می‌گرداند، به شخصیت و کار مسیح اشاره می‌کنند. این قربانیها نشان می‌دهند که ریخته شدن خون، جزء ضروری و لاینفک نقشهٔ نجات خدا برای انسان گم شده و برای مقدسی که مرتکب خطا شده است می‌باشد.

کهانت عهدعتیق

نظام و نهاد کهانتی هارون و ملکیصدق هردو نمونهٔ کهانت مسیح می‌باشند. قدیمی ترین نوع کهانت در عهدعتیق، از الگوی آباء قوم یهود (پاتریارخها) تبعیت می‌کرد. در این نظام، پدر یا رئیس هر خانواده‌ای، کاهن آن نیز محسوب می‌شد. حتی این نظام کهانتی نیز بطور کلی مسیح را مدنظر داشت ولی در کهانت هارون و ملکیصدق، مکاشفه‌ای غنی و مفصل یافت می‌شود.

ازنقطه نظررتبهٔ کهانتی، ملکیصدق بعنوان نمونهٔ مسیح، این حقیقت راآشکار میسازدکه کهانت مسیح ازهمهٔ نهادهای کهانتی دیگربرتراست واساسا رتبه‌ای کاملا نورادرکارکهانتی ایجادمیکند ؛ واینکه کهانت اوابدی است یعنی هیچ جانشینی نداشته ، بدون آغازوانجام میباشد ؛ اینکه کهانت فوق به کس دیگری منتقل نشده و اساسا غیرقابل انتقال است (عبر ۲۴:۷) ؛ واینکه کهانت اوبرپایهٔ رستاخیزش ازمردگان استوارمیباشدکه درنان وشراب بعنوان عناصریادگاری بازنموده شده است . اهمیت این مکاشفه وقتی آشکارترخواهدشدکه به بررسی کهانت مسیح برسیم .

جزئیات کهانت هارون، کارمسیح بعنوان کاهن وشرایط وویژگیهای روحانی او برای این مقام راروشن میسازد . کهانت هارون چه ازلحاظ تشابه وچه ازلحاظ تباین وتضاد ، سایه‌ای ازکهانت مسیح میباشد : چنانکه هارون درقلمروی زمینی خدمت مینماید، مسیح خادم قلمروی آسمانی است (عبر ۸:۱-۵) ، وبنیانگذارعهدی تازه بودنه خدمتگزار عهدموسی (عبر ۸:۶) . مسیح درقربانی خویشتن، به جای تقدیم قربانی روزانه ، یکبار برای همیشه قربانی نهائی وکامل راتقدیم خدانمود (عبر ۷:۲۷) . اودرهمهٔ اینها ، آنچه راکه هارون نمونهٔ آن بود ، بطور کامل تحقق بخشید . شباهتهای زیادی هم بین آنها وجوددارد . مسیح نیزمثل هارون درامورالهی ومقدس خدمت میکرد (عبر ۵:۱) وتوسط خودخدابه مقام کهانت دست یافت (عبر ۵:۴-۱۰) . اویک شفیع وواسطهٔ حقیقی بود (اول تیمو ۲:۵) وبعنوان آدم دوم ، جزئی ازبشریت بودچنانکه هارون نیزجزئی ازاسرائیل. اوقربانی به خدا تقدیم کرد ، وبراساس قربانی،شفاعت نمود (عبر ۷:۲۵) . هیچ تردیدی وجودنداردکه کهانت هارون نه فقط یک نظام واسط بودکه خدابرای مدتی براساس آن با قوم عمل مینمود ، بلکه برای این نیزطرح شده بودکه بصورت نمونه ، تصویرکننده کهانت مسیح وآنچه که اوانجام دادباشد .

اعیاد یهوه

اهمیت فوق العاده اعیادیهوه درحیات دینی قوم اسرائیل، نیازی به تاکید ندارد . این هفت عید ، که درلاویان باب ۲۳ فهرست وارذکرشده ودرجاهای دیگرمورد بررسی بیشترقرارگرفته‌اند ، استخوانبندی نظام لاویان راتشکیل میدهند . اغلب آنها ازمعنی نمونه‌ای خاص ومعینی درارتباط با مسیح شناسی برخوردارند .

عیدفصح، نخستین وازبعضی لحاظ مهمترین عیدبود . این عیدنشانگررهایی از داوری نازل شده برمصریان بودودرماه اول سال برگزارمیشد . بره ذبح شده درمراسم فوق آشکارانمونه‌ای ازمسیح میباشد . بنابه اظهارعهدجدیدمسیح معنی روحانی فصح را تحقق بخشیدوکسانی که درامنیت خون ریخته شدهٔ اوپناه میگیرندبه یک زندگی مقدس فراخوانده میشوند (اول قر ۵:۷، اول پطر ۱:۱۵-۱۹) .

عیددوم که عیدفطیربودوبلافاصله بعدازفصح برگزارمیشد ، ازمسیح بعنوان نان حیات سخن میگویدوبیانگرسلوک مقدس ایمانداربس ازنجات وشراکت واتحاداوبامسیح است . عدم وجودخمیرمایه ، بصورت نمونه ، بیانگربی گناهی مسیح وشراکت ایماندار در این تقدس میباشد . ممنوع بودن کارطی این عیدنشاندهندهٔ این واقعیت است که سلوک مقدس ایماندارنیزمثل نجات او ، نتیجهٔ تلاش انسانی وی نیست بلکه تدارکی الهی میباشد .

درعیدنوبرها ، برداشت محصول جدیددرسرزمین موعودونیزرهایی ازمصرجشن گرفته میشد. حقیقت نمونه‌ای که دراینجاوجوددارددبه رستاخیزمسیح مربوط میشود :" لیکن بالفعل مسیح ازمردگان برخاسته ونوبرخوابیدگان شده است . لیکن هرکس برتبهٔ خود. مسیح نوبراست وبعدآنانیکه دروقت آمدن اوازآن مسیح میباشند " (اول قر۱۵:۲۰،۲۳). عیدفوق در "فردای بعدازسبت" برگزارمیگردید (لاویان ۲۳:۱۱)، یعنی درروزاول هفته، درست همانطوریکه مسیح نیزدرروزاول هفته ازمردگان برخاست . مانندعیدنوبرها ، رستاخیزمسیح نیزحصادی راکه بدنبال میآید، یعنی قیامت مقدسین را، تصویرمیکند.

عیدنان جنبانیدنی که درست پنجاه روزپس ازعیدنوبرها برگزارمیگردید، بیتردید سایه‌ای ازروزپنطیکاست است که درآن، دوقرص که نمونهٔ امتهاواسرائیل میباشند، دریک بدن یعنی کلیسا باهم متحدمیشوند (افس ۲:۱۴). ولی این عیدازاهمیت خاص مسیح شناختی برخوردارنیست مگربعنوان نتیجه‌ای ازکارمسیح. عیدکرناها نیزکه ازگردآمدن مجدداسرائیل درسرزمینشان سخن میگفت ، بطورخاص به مسیح اشاره نمیکند.

عیدمربوط به روزکفاره درابعادوسیعی، بیانگرکارمسیح برصلیب است . البته قربانیها ومراسم مربوط به آماده شدن کاهن اعظم درموردمسیح لازم نبودولی قربانیها ومراسمی که برای قوم انجام میگردید، بی شک سایه‌ای ازکارمسیح میباشد. روزکفاره برکارکاهن اعظم متمرکزبود، درست همانطوریکه کارنجات برمسیح متمرکزاست . کاهن اعظم که بطرزشایسته‌ای آماده میشدولباس مخصوص برتن میکرد، بعنوان نماینده قوم مراسم لازم رااجراء مینمود. نخست قربانی گناه یعنی یک بزتقدیم میگردید. بزکشته وخون آن به قدس الاقداس آورده شده برتخت رحمت پاشیده میشد (لاو ۱۶:۱۵). آنگاه کاهن اعظم درحالیکه دستهای خودراروی سربزدوم میگذاشت ، گناهان قوم رااعتراف میکردوسپس بزدربیابان رها میگردید. تمامی این برنامه ازمسیح بعنوان کسی که همچون جانشین ما ، مرگ راچشیدسخن میگوید. اوباخون پاشیدهٔ خودگناهان مارا پاک نمودوآنها راچنانکه توسط بزرها شده بازنموده شده ، ازحضورخدابیرون برد. خون مسیح راه ورودبه قدس الاقداس رامیگشایدوکاراوتخت تابوت عهدرا ـ که بیانگرقدوسیت الهی است ـ به تخت رحمت مبدل میسازد. این اندیشه آشکارادرعهدجدیدبیان گردیده است (روم ۳:۲۵، عبر ۹:۷-۸، ۲۳-۲۸). سایرجنبه‌های روزکفاره نیزازکارمسیح سخن میگویند. بزقربانی گناه به بیرون لشکرگاه برده شده، درآنجاسوزانیده میشد، درست همانطوریکه مسیح دربیرون دروازهٔ اورشلیم قربانی گردید (عبر ۱۳:۱۱-۱۳). علاوه برقربانی گناه یک قربانی سوختنی نیزتقدیم میشد (لاو ۱۶:۲۴) که ازاطاعت وسرسپردگی مسیح درمرگش سخن میگفت ، چیزی که زمینه وبنیادشایسته شمرده شدن ایمانداریعنی عادل شمردگی اوراتشکیل میدهد. چیزی که حائزکمال اهمیت است ، تبایی است که میان کاهن اعظم نظام هارون وایمانداردعهدجدیدوجوددارد که ازمقام کهانت برخوردارمیباشد. کاهن اعظم درنظام هارون ، میتوانست سالی یکبار به قدس الاقداس داخل شودحال آنکه ایماندار عهدجدیداجازه دخول ودسترسی دائمی به حضورخدارادرقدس آسمانی اویافته است. بنابرین روزکفاره صرفا فراهم آورنده یک شیوه پرستشی موقت برای اسرائیل نبوده، بلکه نمونه‌ای زیبا وپرباراست ازعجایب کارمسیح برصلیب جلجتا.

به نظرمیرسدکه عیدخیمه‌ها ازمعنی دوگانه‌ای برخوردارباشد. این عیدبه‌رهایی اسرائیل ازمصراشاره میکردولی درضمن گردآمدن مومنین درسلطنت هزارساله مسیح رانیز

پیشگویی می‌کند (زکریا ۱۴:۱۶-۱۹).

شهرهای ملجاء

شریعت موسی برای حفاظت از جان کسانی که بطور غیرعمد مرتکب قتل شده بودند، پیش بینی هایی کرده بود. شش شهر ملجا - در هر طرف رود اردن سه شهر - تعیین و به لاویان سپرده شده بود (اعداد ۳۵، تثنیه ۱۹:۱-۱۳، یوشع ۲۰). اگر مشخص می شد که متهم مرتکب قتل عمد نشده است، می‌توانست تا زمانیکه در شهر ملجاء باقی می‌ماند، از دست انتقام گیرنده در امان بماند. او می‌توانست پس از مرگ کاهن اعظم، ولی نه قبل از آن، به خانه و کاشانه خود باز گردد. شهرهای ملجاء آشکارا نمونه‌ای پناه گرفتن در مسیح می‌باشد که شخص گناهکار می‌تواند در آنجا از مجازات گناه رهایی یابد و با مرگ کاهن اعظم به آزادی دست پیدا کند. در عهد عتیق بارها و بارها از خدا بعنوان ملجاء و پناهگاه سخن رفته (مزمور ۴۶:۱، ۱۴۲:۵، اش ۴:۶) و این در مورد عهد جدید نیز صادق است (روم ۸:۳۳-۳۴، عبر ۶:۱۸-۱۹). هرچند خدا همواره پناهگاه مقدسین خود بوده، ولی تا مرگ کاهن اعظم که در مسیح تحقق یافت، هنوز آزادی کامل فراهم نشده بود.

موضوع اصلی مراسم و آیین های برجستهٔ عهد عتیق، در کل، شخصیت و کار خداوند ما عیسی مسیح می‌باشد. بنابرین در حیات مذهبی مقدسین قبل از مسیح، عناصر اصلی مکاشفه عهد جدید در مورد مسیح نهفته شده است. نمونه‌های فوق با تمام زیبایی شان، در مقابل اصل آن حقیقتی که نمایشگر آن هستند، جلوه‌ای ناچیز دارند؛ وجانهای سرسپرده می‌توانند با اشتیاق تمام انتظار آن ظهور و مکاشفهٔ کامل را در آینده بکشند، انتظار روزی را که اورا روبرو ببینند.

مسیح در پیشگوییهای عهد عتیق

عهدعتیق از پیدایش تا مکاشفه، پر است از اشارات وپیشگویی هایی درموردظهور مسیحای اسرائیل. نبوت های متعددی درموردتولد، زندگی، مرگ ورستاخیرمسیح وجود داردکه درعهدجدیدتحقق یافته است. پیشگوییهای دیگری ازجلال غایی اوسخن میگویند. هرچنددراینجا صرفا" بطورمختصروفهرست واربه این پیشگویی ها اشاره میشود، ولی هیچ موضوع نبوتی دیگری درعهدعتیق ازنظرحجم مطالب ومیزان اهمیت، با مکاشفهٔ گستردهای که به عیسی مسیح اختصاص یافته، قابل مقایسه نمیباشد.

درادبیات معاصر، مطالعه وبررسی نبوتهای مسیحایی براثرتمرکزیافتن تمام توجه برعهدجدید، تاحدودزیادی موردغفلت قرارگرفته است. دراین مورد WILBUR M. SMITH چنین اظهارداشته:

> طی قرن نوزدهم، کلیسای مسیح ازبرکت وجودتعدادی آثار بزرگ درموردنبوتهای مسیحایی عهدعتیق برخوردارگردید، آثاری که توسط محققینی چون DELITZSCH، HENGSTENBERG، KURTZ، وRIEHM درآلمان، وDAVID BARON، R. PAYNE SMITH، EDERSHEIM وSAPHIR درانگلستان پدیدآمده بود، که سه نفرآخرمسیحیان یهودی نژادبودند. ولی درقرن بیستم، لااقل تاچندسال اخیر، آثارمنتشره درموردنبوتهای مسیحایی درخارج ازمجامع دانشگاهی بسیارناچیزبوده است. آنچه که ارائه گردیده، عمدتا عبارت بوده ازمجموعه های ناقص وناپیوسته ازقطعات نوشته شده توسط نویسندگان قرون قبلی، که باتوضیحات تفسیری قابل توجه وباارزش نیزهمراه نبوده است.

وقتی خداوندقیام کرده، درراه عمواس باآن دوشاگردگفتگومیکرد، لوقا اظهار میداردکه مسیح "ازموسی وسایرانبیاء شروع کرده اخبارخودرادرتمام کتب برای ایشان شرح فرمود" (لوقا ۲۴:۲۷). این گفتگوی چندساعته بطورتلویحی حاکی ازآن است که زندگی، مرگ، ورستاخیزمسیح ازموضوعات اصلی پیام انبیاء درعهدعتیق بوده است.

وجودنبوتهایی درچنین مقیاس گسترده درموردمسیح قبل ازتولدش، حائزکمال اهمیت میباشد. زیرا هیچ شخصیت دیگری درجهان یافت نمیشودکه درموردا واینچنین پیشگویی شده باشدویااینکه درچنین نبوتهای مفصلی، قدرت وصفات الهی به اونسبت داده شود. چنین نبوتی، بخودی خودیک معجزه است وبرشخصیتی مافوق طبیعی شهادت میدهد، شخصیتی که ادعاهای اومارابه پرستش واطاعت ازاوفرامیخواند.

ویلیام تامسون، دراین زمینه چنین توضیح می‌دهد:
یک پیشگویی حقیقی، درواقع چیزی کمتر از یک معجزه نیست زیرا با اندک استدلالی می‌توان نشان دادکه چنین نبوتی‌چنان تفاوتی اساسی با پیش بینی‌های انسانی دارد که تنها یک موردواحدوغیرقابل انکار از یک چنین نبوتی، بنیان بی ایمانی وشکاکیت نوین را متزلزل خواهدساخت. پیش بینی انسانی هرگز چیزی بیشتر از حدس وگمان درموردنتایج یا پی آمدهای امری درزمان حال یا در گذشته نیست. یک چنین حدس وگمانی تماما ازتجربه برمی‌خیزدونمی‌تواند برای مقدمات خودبرهیچ بنیاد دیگری استوار باشد، زیرا بشرهمانقدرازنظر زمانی به زمان حال وابسته است که ازنظرمکانی به سطح کره زمین. ولی نبوت هیچگونه رابطه‌ای باتجربه ندارد وتوسط آن مشروط نیزنمی‌گردد زیرا دربردارنده دانش ومعرفتی قبلی است نسبت به چیزی که هیچ انسانی نمی‌تواندبدون کمک گرفتن ازمنابع الهی، چیزی درموردش بداند، همچنانکه نمی‌تواندبدون مددگرفتن ازوسایل دیگر، ازسطح زمین بلندشود. حال رسولان مسیح دقیقا" به همین معجزهٔ نبوت الهی استنادمی‌کردندوقتی اعلان می‌نمودندکه خداجهان رابرای ظهورمسیح آماده کرده است. آنها این حقیقت رابراین دلیل استوارمی‌ساختندکه همهٔ انبیاء برمسیح شهادت داده اند و بطرق مختلف نه تنها آمدن او، بلکه نحوه، زمان، وهدف آنرا پیشگویی نموده‌اند تاآنجایی که حتی یک واقعیت هم که به هدف فوق مربوط می‌شده، درنبوتهای مربوطه ازقلم نیفتاده است. ولی اگرزندگی مسیح با همه پری وغنایی که ازنظروقایع، مقصود، ونتایج داشت، حقیقتا ازقبل درکتب مقدسهٔ یهودپیشگویی شده، دراین صورت اخذاین نتیجه که انجیل مسیح حقیقت دارد، بدیهی‌تراز آن خواهدبودکه اندیشهٔ این عصریا هرعصردیگری تاب مقاومت دربرابرآنرا داشته باشد. زیرا زندگی اودراین صورت چیزی نبوده است که بتواندساخته وپرداخته قوه ابداع بشری باشد.

نام مسیح ماخوذازشکل آرامی واژه عبری ماشاخ MASHACH به معنی "مسح(تدهین) کردن" می‌باشد. بنابرین معادل آن درعهدجدیدیعنی "کریستوس" به معنی "مسح شده" است. عهدعتیق حاوی اشارات مکرری است به مسح کردن کاهنان که دراین مورداین کلمه بصورت صفت بکاربرده شده (لاو ۴:۳،۵،۱۶ ، ۶:۲۲) ودرمواردی که به مسح کردن پادشاهان اشاره شده، این کلمه بصورت اسم بکاررفته است (شاول دراول سمو۲۴:۶،۱۰، داود در دوم شمو ۱۹:۲۱، ۲۳:۱ ، پادشاهی که اسم اوگفته نشده، احتمالا صدقیا در مراثی ۴:۲۰). اصطلاح "مسح شده" که برگردان مسیح دردانیال ۹:۲۵-۲۶ می‌باشد علامت مشخصه‌ای برای آمدن عیسی مسیح بعنوان منجی ورهانندهٔ موعودبوده ویهودیان آنرادرزمان تجسم مسیح برای بیان این اندیشهٔ رایج نبوتی، بسیاربکارمی‌بردند (یوحنا ۱:۴۱ ، ۴:۲۵). امیدقوم اسرائیل برظهوراین شخصیت متمرکزبودکه می‌بایست بعنوان پادشاه وکاهن مسح شود، کسی که اسرائیل رهایی خودرا ازگناه وهمچنین ازظلم وستم امتها دراوجستجومی‌کرد. بنابرین، امیدآمدن مسیح برای اسرائیل به مرکزانتظار آخرشناختی مبدل گردیده بود.

انواع اصلی نبوت های مربوط به مسیح

درعهدعتیق دونوع اصلی نبوت درموردمسیح یافت می‌شود. نخست، نبوتهای عمومی مسیحایی، یعنی نبوتهایی که طرزبیان آنها طوری است که تنها یک "مسیح" می‌تواند بدانها تحقق بخشد. نمونه‌ای ازاین نبوت را می‌توان دراول سموئیل ۳۵:۲ یافت: "کاهن امینی به جهت خودبرپا خواهم داشت که موافق دل وجان من رفتار خواهدنمودوبرای او خانهٔ مستحکمی بنا خواهم کردوبحضورمسیح من پیوسته (برای همیشه) سلوک خواهد نمود"... هرچندتحقق آنی این نبوت را می‌توان درشخص سموئیل مشاهده کرد، ولی‌پیشگویی فوق ازاین فراتررفته وتحقق نهایی آنرا درمسیح پیش بینی می‌کند. هم کهانت وهم تبارکهانتی سموئیل خاتمه پذیرفت، ولی کهانت دائمی وابدی که دراین نبوت پیشگویی شده، درمسیح به تحقق کامل خواهدرسید.

نوع دوم، نبوتهای "شخصی" درموردمسیح است که درعهدعتیق بسیار یافت می‌شودو آنها را می‌توان ازروی کاربردواژه یا اصطلاحی خاص موردشناسایی قرارداد. بعنوان نمونه، دراشعیاء ۱۴:۷ مسیح توسط واژهٔ غیرمعمول عمانوئیل یا "خدا با ما" معرفی شده است. قسمت فوق صرفا وبطورخاص به مسیح موعودمی‌پردازد.

خصوصیات کلی نبوتهای مسیحایی

بسیاری ازنبوتهای مربوط به مسیح کاملا واضح هستند، مخصوصا وقتی که از نظرگاه مکاشفهٔ عهدجدیدبدانها نگریسته شود، زیرادراین صورت تحقق نبوتهای فوق روشنایی بیشتری برمحتوای آنها درعهدعتیق می‌افکند. ولی درنبوتهای مسیحایی با مسائل مکنون زیرمواجه هستیم:

۱ ـ زبان وطرزبیان نبوتهای مسیحایی اغلب مبهم می‌باشد. مقصودخدا ازاین بهام آنست که تنها ایمانداران حقیقی خداکه ازروح‌القدس تعلیم می‌گیرندودرنتیجه نادربه تشخیص قسمتهای مربوط به پیشگوییهای حقیقی مربوط به مسیح می‌باشند، نبوتهای فوق را درک کنند. بسیاری ازقسمتهای فوق را نمی‌توان جزدرپرتوکل محتوای کلام خدا تفسیرکرد.

۲ ـ درنبوتهای مسیحایی اغلب زبان کنایی وتمثیلی بکاربرده شده است. یعنی ومفهوم نبوتهای فوق لزوما نامشخص ومبهم نیست، زیرا غالبا تمثیل بکاربرده شده حاوی ایدهٔ بسیارروشنی می‌باشد، هرچندکه قسمت مربوطه ممکن است نیازمندتفسیر باشد. بعنوان مثال وقتی درکتاب مقدس با این نبوت روبرومی‌شویم که "نهالی ازتنه یسی بیرون آمده شاخه‌ای ازریشه‌هایش خواهدشکفت" (اش ۱:۱۱)، کاملا روشن است که نبوت فوق به مسیح بعنوان کسی که ازنسل یسی خواهدبوداشاره می‌نماید. هرچندزبان تمثیلی دراینجا بکاربرده شده، حقیقت عرضه‌شده کاملا روشن است.

۳ ـ درپیشگوییهای مسیحایی، آینده غالبا بعنوان گذشته یا حال تلقی می‌گردد زبان عبری درپیشگوییها، غالبا اززمان کامل استفاده می‌نماید. بعنوان مثال نبوتهای بزرگ اشعیاء ۵۳ عمدتا دراین زمان کامل نبوتی عرضه گردیده‌اند. چنانکه A. B. DAVIDSON خاطرنشان می‌سازد: "این کاربرددرطرزبیان متعالی انبیاء بسیار رایج می‌باشد زیرا ایمان وقوه خیال آنها چنان واقعه یا صحنهٔ پیشگوئی شده را روشن

وآشکار درمقابلشان به تصویر می‌کشدکه وقایع فوق تحقق یافته به نظرمی‌رسند. امورفوق جزئی ازقصدوبرنامه خدا می‌باشندوبه همین جهت درمقابل چشمان روشن بین انبیاء، چنان قطعی ویقینی به نظرمی‌رسندکه گویی قبلا واقع شده‌اند". بنابرین زمان کاملی که‌در این مواردرعهدعتیق بکاربرده می‌شود، بیانگراین حقیقت است که تحقق وقایع پیشگویی شده، کاملا قطعی است هرچندکه به آینده، نه به گذشته، مربوط می‌شود.

۴ ـ نبوتهای مسیحایی نیزمانندسایرنبوتها، اغلب بطورافقی نه به طورعمودی دیده می‌شوند. به عبارت دیگرهرچندکه ترتیب وقایع نبوتی غالبا درکتاب مقدس مکشوف می‌گرددولی یک نبوت لزوما دربردارنده همه گامهای میانی بین وقایع بزرگ موردنظرنمی‌باشد. چنانکه عموما گفته می‌شود، قله‌های بزرگ نبوتها غالبا بدون اشاره به دره‌های موجودمیان آنها مکشوف می‌گردند. بنابرین، نبوت عهدعتیقی می‌تواند ازموضوع زحمات مسیح به جلال اوجهش کند، بدون آنکه زمان موجودبین این دوامررا چنانکه تاریخ شاهدبرآنست، موردبررسی قراردهد.

این واقعیت که نبوت مسیحایی همیشه گذرزمان رامیان وقایع درنظرنمی‌گیرد، درنقل قول مسیح ازاشعیاء ۶۱:۱ـ۲ درلوقا ۴:۱۸ـ۱۹ نمایان گردیده است. قسمت فوق درکتاب اشعیاء، آمدن اول ودوم مسیح رابدون هیچگونه اشاره‌ای به فاصلهٔ زمانی بین آندو، به هم وصل می‌کند. تاریخ تاامروزنشان داده است که لااقل بیش ازنوزده قرن می‌بایست بین دوواقعهٔ فوق سپری شود. مسیح درنقل قول خودبه جوانب مربوط به آمدن نخستش اشاره می‌کند، ولی بدون هیچگونه اشاره‌ای به "یوم انتقام خدای ما" که به داوری مربوط به آمدن ثانویه اومربوط می‌شد، نقل قول خودرا بپایان می‌برد. این مسئله درتفسیرنبوتهای مربوط به مسیح اگربخوبی درک شوددشواریهای زیادی را سبب نمی‌گردد، ولی البته شخص مفسررااز اخذنتایج عجولانه برحذرمی‌دارد. هرنبوت منفردی لزوما ناقص است وبایدبرای فهم دقیق مقصودنویسنده، توجه ودقت زیادی مبذول داشت.

تبار مسیحایی

درعهدعتیق، خط سیرروشنی ازپیشگوییهای مربوط به آمدن نجات دهنده فراهم آمده است. این خط سیرازآدم وحواشروع می‌شودوهرچه جلوترمی‌رودمتمرکزترمی‌گرددتا اینکه همهٔ علل وعوامل مهم بتدریج مکشوف گردند. نجات دهندهٔ موعود، ذریهٔ زن (پیدا ۳:۱۵)، ازنسل شیث (پیدا ۴:۲۵)، ازطریق نوح (پیدا ۶:۹)، وازنسل ابراهیم (پیدا ۱۲:۱ـ۳) خواهدبود. مکاشفات بعدی، تبارواراازطریق اسحق (پیدا ۱۷:۱۹)، یعقوب (پیدا ۲۸:۱۴)، یهودا (پیدا ۴۹:۱۰)، وازطریق بوعز، عوبید، یسی و داود (دوم سمو ۷:۱۲ـ۱۳) دنبال می‌کنند. ازاینجابه بعدبایدبه نسب نامه‌های عهدجدیددرمتی ۱:۲ـ۱۶ و لوقا ۳:۲۳ـ۳۸ استنادکرد.

داستان تبارنجات دهندهٔ موعود، تجلی آشکاری ازقصدخداوندگارانه وقطعیت اراده خدا می‌باشد. ازطرف دیگر، عملکردمخرب ومفسد شیطان درسرتاسرتاریخ تبار مسیح، درهمه جادیده می‌شود. شیطان کارفاسدکردن نسلی راکه خدابتازگی خلق کرده بود، باهدایت کردن آدم وحوابه وسوسه هبوط آغازمی‌نماید (پیدا ۳:۶). خدابه آدم وحوای هبوط کرده نخستین وعده انجیل (PROTENAGELIUM) را می‌بخشد، یعنی نخستین اشاره

او به این نقشه که پسرخودرا بعنوان نجات دهنده بشربه جهان خواهدبخشید. ذریهٔ زن سرمارا خواهدکوبید (پیدا ۳:۱۵). ادامه کاروفعالیت شیطان درقتل هابیل وفساد واقع شده بوسیلهٔ عمل قائن، آشکار می‌شود (پیدا ۴:۸). خدادرتولدشیث نسل نوینی‌را به‌وجودمی‌آورد (پیدا ۴:۲۵).

تبارمسیح رادرعهدعتیق بایددرکل آن درنظرگرفت. این اظهارکلی که "ذریهٔ زن" سرمارا خواهدکوبید روشن نیست مگراینکه آنرادرپرتونبوتهای بعدی تفسیرکنیم. چنانکه J. BARTON PAYNE گفته است:

> هرچندفردیت مسیح هنوزآشکارا مکشوف نشده، ولی نفی نیزنگردیده است. مکاشفهٔ پیشرونده وتکاملی، مکاشفات قبلی رابی اعتبارویا اصلاح نمی‌کند، بلکه هدف آن روشن کردن بیشترمکاشفات قبلی می‌باشد. بنابرین نحوه ترکیب کلمات درپیدایش ۳:۱۵ تحت کنترل وعنایت روح القدس طرح گردیده است: آیهٔ فوق خیلی ساده است، ولی درعین حال باتحقق آن درآینده درشخص واحدی که مسیح خداوندباشد، کاملا منطبق وهماهنگ است.

فاسدشدن نسل بشرو همراه باآن، فسادتبارمسیحایی تاایام نوح ادامه پیدا می‌کند. دراینجاخدابانابودی همهٔ نسل بشربه جزنوح وخانواده او، نژادبشری را تصفیه کرده، ذریت خداترس راباقی نگاه می‌دارد (پیدا ۶-۹). ولی فسادوانحراف کماکان ادامه می‌یابدوخداکارخودرابا انتخاب ابراهیم ازسرمی‌گیرد (۱۲:۱-۳)، کسی که ازطریق اونقشهٔ خدادرارتباط با مسیح ادامه پیدا می‌کند. کتاب پیدایش خط سیرتبار مسیح راازطریق نسل ابراهیم دنبال می‌کند، خط سیری که رفته رفته محدودمی‌شود: اسحق (پیدا ۱۷:۱۹)، یعقوب (پیدا ۲۸:۱۴)، ویهودا (پیدا ۴۹:۱۰). ادامهٔ ضدیت شیطان باتباربرگزیدهٔ خدا، درتغویق تولداسحق، بی تفاوتی عیسوانتخاب یعقوب به جای او، ودرفسادا خلاقی یهودا جلوه‌گرمی‌شود. بااین وجود، خدادرفیض خداوندگارانه ومختارخویش، اظهارمی‌داردکه "عصاازیهودادورنخواهدشد" (پیدا ۴۹:۱۰). پیشگوئی یعقوب، هرچندطوری بیان شده که تاحدودی مبهم است، ولی مفهوم ومقصوداصلی آن روشن می‌باشد - یعنی اینکه مسیح ازقبیله یهودابرخواهدخاست. هنگشتنبرگ (HENGSTENBERG) اثرکلاسیک خودرادرزمینه مسیح شناسی، بااین جمله آغازمی‌کند: " درنبوتهایی که راجع به مسیح درکتاب پیدایش وجوددارد، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای ازنظروضوح صراحت مشاهده می‌شود. نخستین پیشگویی مربوط به مسیح که بلافاصله پس ازهبوط آدم ارائه گردید، مبهم ترین آنها نیزمی‌باشد". آنچه که درابتداودربیان مقدماتی‌اش مبهم بود، با جلوتررفتن مکاشفهٔ عهدعتیق، روشن ترومشخص ترمی‌گردد.

داستان روت وبوعزنمونه دیگری ازطرح خداوندگارانه الهی درارتباط باتبار مسیح می‌باشد. کاملا آشکاراست‌که خداطوری اموررا ترتیب می‌دهدکه تبارداودپادشاه به یهودا منتهی شود. درکمترکتابی ازکتاب مقدس آموزهٔ عنایت وحاکمیت الهی بر امور، روشن ترازکتاب روت جلوه‌گرشده است.

درعهدعتیق، تصویرتباربرگزیده، ازاودتا مسیح به هیچ وجه کامل نیست. ولی نسبت نامه‌های عهدجدیدبین نقیصه راکاملا برطرف می‌سازند. آنچه بطورخاص جلب توجه می‌کند، تبارروگانهٔ یوسف ومریم می‌باشدکه به داودمنتهی می‌شود. بهترین شیوه

تبیین این نسب نامه‌ها آنست که نسب نامهٔ متی را به یوسف ونسب نامهٔ لوقا را به مریم مربوط بدانیم. بنابراین تفسیر،تبار یوسف ازطریق سلیمان وپادشاهان یهودا به داود منتهی میگردد. حال آنکه ارتباط مریم با داود ازطریق پسرداود، ناتان، برقرار میشود. این جزئیات، تحقق تکان دهنده‌ای ازپیشگوییهای عهدعتیق را دربردارند. خدا به داود وعده دادکه هم نسل اووهم تاج وتختش تا ابدبرقرارخواهدماند (دوم سمو ۷:۱۲-۱۶). ولی به سلیمان، پسرداود، وعده دادکه فقط تاج وتخت اوازتداوم همیشگی برخوردارخواهدگردید، وراجع به پایدارماندن نسل سلیمان کاملا سکوت میکند. این امردرپرتوارتداد متعاقب پادشاهان یهودا روشن ترمیشود. یهویاقیم، پادشاه یهودا، بخاطرارتکاب گناه زیرلعنت قرارمیگیردوکتاب مقدس دربارهٔ اوچنین میگوید: "بنابرین خداوندد‌رباره یهویاقیم پادشاه یهودا چنین میفرمایدکه برایش کسی نخواهد بودکه برکرسی داودبنشیندولاش اوروزدرگرما وشب درسرما بیرون افکنده خواهدشدوبراوو ذریتش وبربندگانش عقوبت گناه ایشانرا خواهم آورد" (ارمیا ۳۶:۳۰-۳۱). یهویاکین، پسراو، به هنگام سقوط اورشلیم به اسارت برده میشودوسلسلهٔ پادشاهان یهودا باوی خاتمه پیدا میکند (م.ک. ارمیا ۲۲:۳۰). مسئله‌ای که پیش میآیدکاملا روشن است: اگراین تبارمنقطع میگردد، خداچگونه میتواندوعدهٔ خودرا به داودتحقق بخشد؟ پاسخ این است که تبارپادشاهی مسیح نه ازطریق سلیمان ونسل اوبلکه ازطریق ناتان حفظ میشود. بنابرین درعهدجدیدحق قانونی تاج وتخت داودی ازطریق سلیمان و یهویاقیم به یوسف وفرزندقانونی او، مسیح، میرسد. ولی نسل واقعی (بدنی) ازطریق ناتان ومریم به مسیح میرسد. بنابرین وعده‌های خدا به داودوسلیمان، هردوبطورکاملا واقعی ومطابق با معنای لغوی وتحت الفظی آنها ازطریق عیسی مسیح تحقق یافته‌اند. این درعین حال، هم نمونهٔ تکان دهنده‌ای ازصحت دقیق کلام نبوتی میباشدکه طی آن خدا انحراف وقصورپادشاهان یهودا ولعنت شدن آنها را پیش بینی میکند، وهم تاییدی است برتولدمسیح ازباکره. اگرعیسی حقیقتا ازصلب یوسف بود، لعنت یهویاقیم باعث میشدکه اونتواندمسیح موعودباشد.

بنابرین، گزارشات کتاب مقدس درموردا ینکه مسیح واجدشرایط وخصوصیات لازم برای به میراث بردن وعده‌های داودمیباشد، کاملا دقیق وغیرقابل بحث میباشند. محققین انجیلی توافق دارندکه مسیح پیش بینی ها وانتظاراتی راکه دراین نبوتها مکشوف گردیده است، برآورده میسازدوحتی یهودیانی نیزکه به انجیل معتقدنیستندانتظاردارندکه مسیح موعوداین پیشگوییها راتحقق بخشد. نسب نامه‌های یهودیان البته درواقعه ویران شدن اورشلیم در ۷۰ میلادی ازمیان رفت. گزارشات عهدجدیدتنها اسنادی هستندکه نسب نامه‌های معتبری رابرای شناسایی مسیح عرضه میدارند.

پیشگوییهای مربوط به تولد مسیح

نبوت های مربوط به تولدعیسی مسیح درزمره پیشگوییهای واضح ترعهدعتیق قرار دارند. نبوتهای مربوط به تبارنجات دهنده موعود، بخودی خودتولداورانیزپیشگویی میکنند. محل تولداوبروشنی درمیکاه ۵:۲ مکشوف گردیده است. این قسمت ازچنان وضوحی برخوردارا ستکه مردم آن روزگارعموما میدانستندکه بیت لحم بعنوان محل تولد مسیح موعودمقررشده است. وقتی مجوسیان به منظوراخذراهنمایی درموردپادشاه

یهودیان نزد هیرودیس آمدند، کاهنان وکاتبان سریعا پادشاه را از این واقعیت در مورد محل تولد مسیح مطلع ساختند.

سایر جوانب تولد مسیح نیز در عهد عتیق مکشوف شده است. اشعیا پیشگویی کرد که تولد او آیتی خواهد بود: "بنابرین خود خداوند به شما آیتی خواهد داد اینک باکره حامله شده پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند" (اشعیا ۷:۱۴). در اینجا هم بعد انسانی تجسم، یعنی حامله شدن باکره و تولد مسیح، و هم بعد الهی - "عمانوئیل" یا "خدا با ما" - بروشنی مکشوف گردیده است.

به نظر می‌رسد که تاریخ تولد مسیح نیز تا حدودی مکشوف شده باشد. بنابر پیدایش ۴۹:۱۰ مسیح می‌بایست قبل از تلاشی کامل حکومت یهود بدنیا بیاید. این به نظر می‌رسد همان ویران شدن اورشلیم در هفتاد میلادی و خاتمه پذیرفتن هرگونه حکومت یهودی در فلسطین برای قرون متمادی باشد. همچنین نشان داده شده است که پیشگویی دانیال ۹:۲۵ - اینکه شصت و نه هفته (هر هفته ۷ سال) بایستی قبل از منقطع شدن مسیح سپری شود - واقعا در مرگ مسیح به انجام می‌رسد. هرچند که در مورد تفسیر این قسمت از دانیال بحث و اختلاف نظر زیادی وجود دارد، ولی بسیاری از محققین توافق دارند که تفسیر این قسمت بر اساس نص صریح آن، ما را به حدود سالهای زندگی مسیح می‌رساند. هر چند قبلا به این مکاشفه پی برده نشده بود ولی این انتظار در میان نسل معاصر عیسی شایع بود که مسیح باید بزودی بیاید.

بنابرین پیشگوییهای عهد عتیق، با دقت هرچه تمامتر به عناصر اصلی موجود در تولد مسیح اشاره می‌کنند: محل تولد، زمان تولد، تبار، وخصیصه مافوق طبیعی قرارگرفتن او در رحم مریم وتولدش از باکره.

پیشگوییهای مربوط به شخصیت مسیح

از روی پیشگوییهای عهد عتیق می‌توان نتایج معینی را در مورد شخصیت مسیح اخذ نمود. در یک کلام باید گفت که یک شهادت کاملا کافی در مورد انسانیت و همچنین الوهیت او در این پیشگوییها یافت می‌شود. البته این مکاشفهٔ عهد عتیقی به اندازه مکاشفه عرضه شده در عهد جدید، از وضوح وقوت برخوردار نیست، ولی در هرحال اجزاء وعناصر عمده آن روشن می‌باشد.

انسانیت نجات دهندهٔ موعود تقریبا در همهٔ قسمتهایی که به مسیح اشاره دارند مستتر است. از پیدایش ۳:۱۵ که در آن مسیح بعنوان ذریهٔ زن معرفی می‌شود، تا پیشگوییهای انبیاء متاخر عهد عتیق، انسان بودن مسیح اذعان گردیده است. شهادت مربوط به تبار او، پیوندش با اسرائیل، تولد پیشگویی شده‌اش در بیت لحم و برخورداریش از عنوان "پسر"، همه وهمه هیچ جای تردیدی در مورد مقصود مکاشفه انسانیت او باقی نمی‌گذارد. انتظار همگانی یهودیان این بود که رهانندهٔ موعود، یک انسان خواهد بود که از یک مادر یهودی زاده خواهد شد.

ولی جنبهٔ بسیار جالب ومهم این پیشگوییها، تکرار شهادت مربوط به الوهیت او می‌باشد. بنابر اشعیاء ۷:۱۴، وی می‌بایست از باکره متولد شود. هرچند منتقدین به معارضه جویی با این پیشگویی مبادرت ورزیده‌اند، ولی نفی آن مستلزم قبول وقوع

اشتباه درروایات متی ولوقا، ونیزتفسیرنادرست اشعیاء ۱۴:۷ می‌باشد.

PAYNE پس ازبررسی کامل تفسیر آشعیا ۱۴:۷، تفسیردرست آنرا اینطورخلاصه می‌کند:

> تولدعمانوئیل صریحا بعنوان یک OTH، یعنی یک آیت مافوق طبیعی و معجزه‌آسا تعریف گردیده است (۱۴:۷)، وهیچ واقعهٔ معاصری رانمی‌توان بطور رضایتبخش با این معجزه انطباق داد. بعلاوه آحازپادشاه تظاهربه‌خداترسی می‌کردوبه این ترتیب خشم خدارابرانگیخته بود، طوریکه مقصودازاین OTH یاآیت، نه یک وعده بلکه یک تهدیدبود. بعلاوه، این تهدیدصرفا متوجه آحازنبودبلکه متوجه تمام خاندان داودبود (آیه ۱۳). به عبارت دیگر، وقتی مسیح متولدمی‌شد، می‌بایست "کره‌وعسل" بخورد، که این امرنشان وجود سرزمینی فقیروتحت سلطه بود (این سلطه، چنانکه تاریخ نشان می‌دهدتوسط رومی‌ها اعمال می‌گردید)، چیزی که حاوی این معناست‌که خاندان داودی قدرت خودرا ازدست‌خواهدداد. آنگاه این آیت (مسیح) خودش برای همیشه جایگزین همه پادشاهان انسانی خاندان آحازخواهدگردید.

منظوراصلی قسمت‌فوق، اظهاراین امراست‌که اوبایدبدون یک پدرانسانی دررحم شکل گیرد. اگرمعجزه‌ای درکارنبوده وزن فوق حقیقتا "باکره نباشد، پیشگویی تولد یک انسان ازیک زن، چرابایدچیزجالب وخارق العاده‌ای باشد؟

دراشعیا ۱۴:۷، مسیح شایستهٔ عنوان عمانوئیل ـ "خدابا ما" ـ شمرده شده است. دراشعیاء ۶:۹ـ۷ طفل مولودبعنوان "خدای قدیر، پدرسرمدی، وسرورسلامتی" توصیف گردیده است. درمیکاه ۲:۵ پیشگویی تولدمسیح با این توصیف همراه شده که "طلوعهای اوازقدیم وازایام ازل بوده است". این جمله، قوی ترین طرزبیان ممکن، برای وجودازلی اوقبل ازتولدش می‌باشد. مجموع شهادت این قسمتها وهمچنین قسمتهای دیگری ازاین قبیل، هیچ جای شکی دراین موردباقی نمی‌گذاردکه مسیح موعودوقتی بیاید دریک شخصیت واحد، هم خداوهم انسان خواهدبود.

پیشگوییهای مربوط به زندگی مسیح

تصویرجالبی اززندگانی مسیح دربسیاری ازپیشگوییهای مربوط به اوارائه‌گردیده است‌که بیانگرخصوصیات زندگی اومی‌باشد. قبل ازاینکه اوخدمت عمومی مهم خود را آغازکندرسول وپیام آوری می‌بایست دراسرائیل ظاهرگردد. "اینک من رسول خودراخواهم فرستادواوطریق راپیش روی من مهیاخواهدساخت وخداوندیکه شما طالب اومی‌باشیدناگهان به هیکل خودخواهدآمدیعنی آن رسول عهدیکه شما ازاومسرورمی‌باشیدهان اومی‌آید. قول یهوه صبایوت این است" (ملاکی ۱:۳). قبلا اشعیاز "صدای نداکننده‌ای دربیابان" سخن گفته بودکه ندامی‌کند "راه خداوندرامهیاسازیدوطریقی برای خدای مادرصحراراست نمایید" (اش ۳:۴۰). هیچ جای تردیدی نمی‌تواندوجودداشته باشدکه هردوی این قسمتها به یحیای تعمیددهنده اشاره می‌کنند (م.ک. متی ۳:۳، ۱۰:۱۱، مرقس ۲:۱، لوقا ۲۷:۷)، وهمهٔ اناجیل تحقق این نبوتها راگزارش می‌کنند.

مسیح موعودمی‌بایست درزندگی خود، ازهرسه مقام نبی،کاهن، وپادشاه برخوردار باشد. موسی ظهورچنین نبی‌ای راپیشگویی کرده بود (تثنیه ۱۸:۱۵ـ۱۸)؛ وعهدجدیدبطور

خاص به تحقق آن درمسیح اشاره می‌کند (یوحنا ۱:۲۱، ۴:۲۹، ۵:۴۶، ۶:۱۴، ۸:۲۸، ۱۴:۲۴، اعمال ۳:۲۰-۲۳). درکل نظام کهانتی که توسط مکاشفه داده شده بود، کهانت مسیح نیزپیش بینی شده بود. نخست درنظام کهانت پاتریارخی ودوم درکهانت لاویانی. پیشگویی موجوددراول سمو ۲:۳۵ تنها درمسیح می‌تواندبطورکامل تحقق یابد، هرچنداگر بطورنسبی درسموئیل نیزجامه عمل پوشیده باشد. پیشگویی مزمور ۱۱۰:۴، که در عبرانیان ۵:۶ نقل گردیده وبطورمفصل درآن رساله موردبحث قرارگرفته است، بوضوح درمسیح تحقق پیداکرد. زکریادرپیشگویی خود، مقامهای کهانتی وملوکانه راباهم ترکیب می‌کند: "پس اوبرکرسی اوجلوس نموده حکمرانی خواهدکردوبرکرسی اوکاهن خواهد بود" (زکریا ۶:۱۳). زمینهٔ آیهٔ فوق نشان می‌دهدکه اشاره آن به مسیح است.

مقام پادشاهی مسیح جای نخست رادرنبوتها دارابوده ودرپیشگوییهای عهدعتیق ازهمه برجسته تراست. ازهمان زمان ابراهیم، خدامکشوف ساخته بودکه ازنسل ابراهیم پادشاهانی بوجودخواهندآمد. تبارملوکانه درپیدایش ۴۹:۱۰ به نسل یهودا منتهی می‌گردد. اشاره کوچکی که درپیدایش ۴۹:۱۰ به یک پادشاه بخصوص وجوددارد، دراعداد ۲۴:۱۷ مشخص ترمی‌شود. یک مکاشفهٔ عمده نیزدرپیشگویی داده شده به داود درقسمت کلاسیک دوم سموئیل ۷:۱۲-۱۶ یافت می‌شود. دراینجاکشف گردیده که خاندان داودی درمسیح موعودکه تخت سلطنتش تاابدبرقرارخواهدبود، تداوم همیشگی خواهد یافت. محققین انجیلی توافق دارندکه تحقق این پیشگوییها تنها درمسیح یافت می‌شود. این تفسیرالبته موردتاییدعهدجدیدقراردارد (لوقا ۱:۳۱-۳۳)، واین موضوع درسرتاسربقیهٔ عهدعتیق دنبال می‌گردد.

درمزمور۲، یهوه اظهارمی‌داردکه پسرخودرادرصهیون برتخت خواهدنشانید. سلطه وحاکمیت این پادشاه درمزمور ۱۱۰ پیشگویی شده است. پیشگویی حکومت اوبرزمین از اجزاء اصلی نبوت مسیحایی است (اش ۲:۱-۴، ۴:۱-۶، ۴۹:۷، ۵۲:۱۵). دراشعیا ۹:۶-۷ این موضوع صریحا" بیان شده است:

> "زیراکه برای ماولدی زاییده وپسری به مابخشیده شدوسلطنت بردوش اوخواهد بودواسم اوعجیب ومشیروخدای قدیروپدرسرمدی وسرورسلامتی خوانده خواهد شد. ترقی سلطنت وسلامتی اورابرکرسی داودوبرمملکت وی انتها نخواهدبودتا آنرابه انصاف وعدالت ازالان تاابدالاباد ثابت واستوارنماید".

اینجادریک جمله، پیشگوییهای مربوط به تجسم، الوهیت، وابدیت مسیح، حکومت صلح آمیزآیندهٔ اوبرزمین، راستی وعدالت پادشاهی او، واین واقعیت که پادشاهی فوق وعده‌های خدابه داودرا تحقق خواهدبخشید، باهم گردمی‌آیند. وعده‌های داده شده به‌داود وپیشگویی حکومت زمینی مسیح، یکی هستند. سرتاسرباب ۱۱ کتاب اشعیاء تصویری از حکومت این پادشاه است.

ارمیاء همین جوانب عمدهٔ حکومت آیندهٔ مسیح راتکرارمی‌کند:

> خداوندمی‌گوید ایامی می‌آیدکه شاخهٔ عادل برای داودبرپامی‌کنم وپادشاهی سلطنت نموده به فطانت رفتارخواهدکردوانصاف وعدالترادرزمین مجراخواهد داشت. درایام وی یهودانجات خواهدیافت واسرائیل باامنیت ساکن خواهد شدواسمیکه به آن نامیده می‌شوداین است یهوه صدقینو (یهوه عدالت ما).
> (ارمیا ۲۳:۵-۶)

این نبوت توجه خودرا به سرنوشت خاص اسرائیل معطوف می‌سازد. زکریا از پادشاهی سخن می‌گویدکه بعنوان منجی ورهاننده قوم خویش خواهدآمد: "ای دختر صهیون بسیاروجدبنماوای دخترا ورشلیم آوازشادمانی بده. اینک پادشاه تونزدتو می‌آید. اوعادل وصاحب نجات وحلیم می‌باشدوبرالاغ وبرکره الاغ سوار است" (زکریا۹:۹). اینجا ما مسیح را بعنوان پادشاه درآمدن نخستش می‌بینیم، درحالی که درقسمت های قبلا" نقل شدند، به پادشاهی اوپس ازآمدن دومش اشاره می‌شد. قسمت نقل شده اززکریا، درعهدجدیدتحقق پیدا می‌کند (متی ۲۱:۴-۹، مرقس ۱۱:۹-۱۰، لوقا ۱۹:۳۷-۳۸). بنابرین سیمایی که عهدعتیق ازمسیح بعنوان پادشاه ارائه می‌کند، هم شامل آمدن نخست اووهم پادشاهی استقراریافته اوپس ازظهوردومش می‌باشد.

اینکه مسیح می‌بایست یک منجی ورهاننده باشد، دربسیاری ازقسمتهای عهدعتیق پیش بینی شده که اولین آنها مژدهٔ اولیه پیدایش ۳:۱۵ می‌باشد. حتی ایوب، که احتمالا قبل ازنوشته شدن عهدعتیق می‌زیسته، ازامیدظهوریک منجی باخبربوده‌است (ایوب ۱۹:۲۵). تقریبا همهٔ قسمتهایی که مربوط به مسیح هستند، ازاین جنبهٔ کار اوسخن می‌گویند. البته قسمت کلاسیکی که کارنجاتبخش مسیح را پیشگویی می‌کند، اشعیاء باب ۵۳ است.

یکی ازصورمهم پیشگویی درموردآمدن مسیح موعود، درتصویرعرضه شده ازمسیح بعنوان سنگ زاویه وبنیادیافت می‌شود. متن اصلی عهدعتیق دراین مورد، اشعیا ۲۸:۱۴-۱۸ است. ولی قسمتهای زیادی درتشکیل کل این مکاشفه سهم دارند (پیدا ۴۹:۲۴، اول پاد ۷:۱۰-۱۱، مزمور ۱۱۸:۲۲، اش ۸:۱۴، زکریا ۴:۷، م.ک. با این قسمتها ازعهدجدید اعمال ۴:۱۱، روم ۹:۳۳، ۱۱:۱۱، افس ۲:۲۰، اول پطر ۲:۶-۸). اندیشه‌ای که دراین قسمتها وجوددارد، اینست که مسیح امنیت رابرای اسرائیل به ارمغان می‌آورد.

درعهدعتیق به مسیح بعنوان خادم (بنده) یهوه توجه قابل ملاحظه‌ای شده‌است. قسمتهای مهمی که به این حقیقت می‌پردازندعبارتنداز اشعیا ۴۲:۱-۷، ۴۹:۱-۷، ۵۲:۱۳ تا ۵۳:۱۲. عهدجدید بطورمکرردرارتباط با مسیح به این پیشگوییها استناد می‌کند (متی ۸:۱۷، ۱۲:۱۷-۲۱، لوقا ۲۲:۳۷، یوحنا ۱۲:۳۸، اعمال ۳:۱۳، ۲۶، ۴:۲۷، ۳۰، ۸:۳۲، روم ۱۰:۱۳، ۱۵:۲۱، اول پطر ۲:۲۲-۲۴). اصطلاح "خادم یهوه" چنانکه درعهدعتیق یافت می‌شودگاهی به اسرائیل، گاهی به بقیت مطیع اسرائیل، بعضی اوقات بطورخاص به مسیح، ودراشعیا ۳۷:۳۵ به داوداشاره می‌نماید. اندیشه اصلی موجوددراین پیشگوییها اینست که مسیح خادم مطیع وسرسپرده‌ای می‌باشدکه ازطریق زحمات ومرگ خویش، قوم خودرافدیه ورهایی می‌بخشد.

درارتباط با نبوتهای مربوط به پادشاهی آیندهٔ مسیح، مکشوف شده است که او معجزات بزرگ زیادی انجام خواهدداد. شهادتی که درموردا ین امرداده شده همواره بطورخاص وصریحا به مسیح اشاره نمی‌کندبلکه بعنوان توصیف ایام ظهوراوارائه می‌گردد. بدین ترتیب، دراشعیا ۳۵:۵-۶ آمده است که "آنگاه چشمان کوران بازخواهدشدوگوشهای کران مفتوح خواهدگردید. آنگاه لنگان مثل غزال جست وخیزخواهند نمودوزبان گنگ خواهدسرایید". با اینکه آیهٔ فوق دروهلهٔ اول به حکومت مسیح می‌پردازد، درعین حال توصیفی ازشرایط وخصوصیاتی است که مسیح بایدحائزآنها باشد. خودمسیح نیزتوجه مارا به کارهای معجزه‌آسای خودبعنوان شهادتی درموردخویش جلب

می‌کند (یوحنا ۳۶:۵).

عهدعتیق ، درکل ، تصویربسیارجالب وقابل ملاحظه‌ای ازمسیح موعودرابه‌ما عرضه می‌دارد. بطورخلاصه ، درموردا وگفته شده که رسولی آغازخدمتش راا علام خواهدکرد ، او منجی ورهاننده‌ٔ قومش خواهدبود ، درهرسه مقام نبی، کاهن، وپادشاه خدمت خواهدکرد ، یک بنیادوسنگ زاویه بوده ، انتظاراسرائیل رادرموردآمدن خادم مطیع یهوه که قوم خودرافدیه خواهدکردتحقق خواهدبخشید ، وکارهای نیکوومعجزات زیادی انجام خواهد داد. درکارها وتعالیم اوبایدقوت روح یهوه جلوه‌گرشود (اش ۱۱:۲-۳).

پیشگوییهای مربوط به مرگ مسیح

تصویری که عهدعتیق ازمرگ مسیح ارائه می‌کندعمدتا درمزمور۲۲ واشعیاباب ۵۳ یافت می‌شود ، هرچندکه قسمتهای متعددیگری نیزدرشکل گرفتن این آموزه سهیمند. اشعیا باب ۵۳ که درآن زحمات خادم یهوه نموده شده است ، بیشترجزئیات مهم مربوط به مرگ مسیح رامکشوف می‌سازد. اوبطرزی بی رحمانه مضروب گردیده (اش ۵۳:۵)،زحمات اوسلامتی وشفابه ارمغان می‌آورند (اش ۵۳:۵). اومانند گوسفندی که برای ذبح می‌برند، نزدجفاکنندگان خودساکت خواهدبود. جان اوقربانی گناه خواهدشد (اش ۵۳:۱۰). او باشریران خواهدمردولی باثروتمندان مدفون خواهدگردید (اش ۵۳:۹). زحمات اوازگناه خودوی نشئت نخواهدگرفت زیرا "هیچ ظلم نکردودردهان اوحیله‌ای نبود" (اش ۵۳:۹). حداقل آنچه بایدگفت اینست که دراشعیا ماگزارش درست ومفصلی ازرحمات ومرگ مسیح را بادلائل الهیاتی آنها دراختیارداریم ـ اوبرای گناهان دیگران وبه جهت فراهم آوردن خشنودی ورضایت الهی نسبت به شخص گناهکارجان خواهدسپرد. حتی یک نگاه گذراوسطحی به گزارش عهدجدیدنیزنشاندهندهٔ تحقق همه جزئیات این پیشگویی می‌باشد.

خودمسیح وقتی روی صلیب بودازمزمور۲۲ نقل قول کردوبدین ترتیب توجه مارابه پیشگویی های ارائه شده دراین مزمورجلب نمود. مسیح موعودمی‌بایست توسط خدا واگذاشته شود (مزمور ۲۲:۱)، موردتمسخرواستهزاء قرارگیرد (آیات ۶-۸)، اندوه غیر قابل بیانی رامتحمل گردد (آیات ۱۴-۱۶)، استخوانهایش ازهم گسیخته شود (آیه ۱۴)، تشنگی بکشد (آیه ۱۵)، دستهاوپایهایش سوراخ شود ـ که پیش بینی مصلوب شدن اوبود (آیه ۱۶)، لباسهای اوتقسیم گرددوبرای ردای اوقرعه افکنده شود(آیه ۱۸)، وبالاخره بمیرد (آیه ۱۵). بدین ترتیب مزمورفوق تصویربسیارپرآب ورنگی راازرحمات ومرگ مسیح روی صلیب عرضه می‌نماید، تصویری که تمام جزئیات آن دروقایع گزارش شده در عهدجدیدتحقق یافته است.

اشارات پراکنده دیگری که درعهدعتیق درموردمرگ مسیح وجوددارد، تصویراین نبوت راکامل می‌نماید. اومی‌بایست توسط یک دوست تسلیم شود (مزمور ۴۱:۹)، بدروغ مورداتهام قرارگیرد (مزمور ۳۵:۱۱) وآب دهان برویش انداخته شود (اش ۵۰:۶)، و استخوانهای اونمی‌بایست شکسته شود (مزمور ۳۴:۲۰).

نه فقط عهدجدیدتحقق این پیشگوییها راگزارش می‌کندبلکه خودمسیح نیزتصویر نبوت مربوط به مرگ خودراکامل می‌نماید. اوبارهاوبارهادرموردمصلوب شدن خود پیشگویی کرده بود (متی ۱۲:۳۸-۴۲، ۱۶:۲۱، ۱۷:۲۲-۲۳، ۲۰:۱۸-۱۹، ۲۶:۳۱، مرقس ۸:۳۱، ۹:۳۱، ۱۰:۳۲-۳۴، لوقا ۹:۲۲، ۴۴، ۱۸:۳۱-۳۳، یوحنا ۱۲:۳۲-۳۳). کمترواقعه‌ای ازیک

چنین تصویرنبوتی کامل ومفصلی درکتب مقدسه برخوردار بوده‌است . با این اطمینان می‌توان گفت که نقطهٔ مرکزی کل کلام نبوتی، زحمات ومرگ مسیح می‌باشد .

پیشگوییهای مربوط به رستاخیزمسیح ازمردگان

درحالیکه قسمتهای متعددی ازعهدعتیق ، به رستاخیزمسیح اشاره می‌کنند، ولی تنها تعداد خیلی کمی ازموارد فوق، واضح ومشخص هستند . ازاینها ، مهمترازهمه مزمور ۱۰:۱۶ است :" زیراجانم رادرعالم اموات ترک نخواهی کردوقدوس خودرانخواهی گذاشت که فسادرا ببیند". این البته شیوهٔ معمول برخی ازمحققین است که عنصرمسیحایی رادرعهدعتیق به حداقل برسانندوهرجاکه امکانش باشد، آنرا حذف نمایند. بعنوان مثال، OEHLER معتقداست که درمزمور ۱۰:۱۶ هیچ اشاره‌ای به مسیح وجود ندارد. A. B. DAVIDSON دراثرخودراجع به نبوت درعهدعتیق، حتی زحمت بحث وبررسی آنرا به خودنمی‌دهد. ولی عهدجدیدبرای همه آنانی که قصورناپذیری کتب مقدسه راقبول دارند، واضح می‌گرداند که مزمور ۱۰:۱۶ بطورخاص به مسیح اشاره می‌کند. پطرس پس ازنقل قول این قسمت طی موعظهٔ خوددرروزپنطیکاست ، آشکارا اظهارمی‌داردکه آیهٔ فوق نه به داودبلکه به مسیح اشاره می‌کند (اعمال ۲:۲۵-۳۱). پولس نیزطی موعظهٔ خوددرانطاکیه پیسیدیه دقیقا همین تفسیررابیان می‌دارد (اعمال ۱۳:۳۴-۳۷)، بنابرین دراینجاما با تفسیری سروکارداریم که بوسیلهٔ تعلیم الهامی پولس وپطرس موردتاییدقرارگرفته‌است. درحالیکه داودجان سپردوبدنش نیزفاسدگردید،مسیح هم مردولی ازمردگان برخاست .

رستاخیزمسیح البته درهمهٔ نبوتهایی که پیروزی مسیح رابرگناه وقدرتهای شیطانی بیان می‌دارند، پیش‌بینی شده است . آیات معدودی صرفا بطورضمنی رستاخیز اورادربردارند. مزمور ۲۲:۲۲ که درعبرانیان ۱۲:۲ نیزنقل گردیده، می‌گویدکه" نام ترابه برادران خوداعلام خواهم کرد ودرمیان جماعت ترا تسبیح خواهم خواند". زمینه هردوقسمت فوق ازپیروزی برمرگ سخن می‌گوید. مزمور ۱۱۸:۲۲-۲۴ ازسنگی سخن می‌گوید که معماران آنرا ردکردندولی همان سرزاویه شده است . این قسمت نیزباردیگرازقیام پس ازردشدن حکایت می‌کند. به نظرمی‌رسدکه اشعیا ۵۳:۱۰ نیزحاکی ازرستاخیزمسیح از مردگان باشد. پس ازاشاره به مرگ بنده یهوه، قسمت فوق چنین ادامه می‌دهد: "آنگاه ذریت خودرا خواهددیدوعمرا ودرازخواهدشدومسرت خداونددردست اومیسرخواهدبود". تصوراینکه پس ازمرگ مسیح چیزی جزرستاخیزابتواندتحقق عینی این پیشگویی بشمار آید، دشوارمی‌نماید.

درحالیکه شهادت عهدعتیق، بجزآنچه که درمزمور ۱۰:۱۶ آمده، تاحدودی غیر مستقیم وتلویحی است ، عهدجدیدبطورمکررستاخیزمسیح راپیشگویی می‌کند. این قسمتها که توسط خودمسیح بیان گردیده‌اند، کامل بودن نبوت ها رادراین موردنشان می‌دهند: متی ۱۲:۳۸-۴۰، ۱۶:۲۱ ، ۱۷:۹،۲۳ ، ۲۰:۱۹، ۲۶:۳۲ ، ۲۷:۶۳ ، مرقس ۸:۳۱ ، ۹:۹،۳۱ ، ۱۰:۳۳-۳۴ ، ۱۴:۵۸ ، لوقا ۹:۲۲ ، ۱۸:۳۳ یوحنا ۲:۱۹-۲۱). رستاخیزمسیح نیزمانند زحمات ومرگ او، ازلحاظ تحقق نبوت کتاب مقدسی، مکاشفهٔ پرجلالی ازمقاصدخداوندگارانه ومسلط خدامی‌باشد.

پیشگوییهای مربوط به جلال یافتن او

عهدعتیق پراست ازاشاراتی به مجدوجلال خدا. بسیاری ازاینها قابل اطلاق به تثلیثندولی تعدادی دیگرپیشگوییهایی درموردمسیح هستند. نبوتهای زیادوزنجیره‌ای که درعهدعتیق راجع به پادشاهی پرجلال آینده وجوددارد، به خودی خودشهادتهایی بر جلال پادشاه آن می‌باشد. یکی ازمقاصدعمدهٔ پادشاهی هزارساله، تجلی جلال خدا و جلال پسراومی‌باشد. بعنوان مثال، مزمور۲۴، آمدن پادشاه جلال راپیش‌بینی می‌کندو زمینه آیات نشان می‌دهدکه مطلب فوق بطورخاص اشاره به پسرخدااست. مزمور ۷۲ که دیدگاهی کلی رادرموردپادشاهی آینده ارائه می‌نماید، بایک برکت(BENEDICTION)خاتمه می‌پذیرد: " متبارک بادنام مجیداوتاابدالاباد. وتمامی زمین ازجلال اوپربشود. آمین وآمین ". اشعیا پیشگویی می‌کندکه "درآنروزشاخهٔ خداوندزیباوجلیل ... خواهد بود" (اش۴:۲). اشاره به "شاخه" آشکاراشاره‌ای به مسیح است. اشعیااین سئوال رامطرح می‌کندکه "این کیستکه ازادوم بالباس سرخ ازبصره می‌آید. یعنی اینکه به لباس جلیل خودملبس است ودرکثرت قوت خویش می‌خرامد؟" (اشعیا ۶۳:۱). زمینهٔ فوق اشاره آنرابه مسیح بروشنی نشان می‌دهد. دانیال دراین موردتصویرجامعی رابه‌ما ارائه می‌کند: "وسلطنت اوسلطنت جاودانی وبی زوال است وملکوت اوزایل نخواهد شد" (دان ۷:۱۴).

این اشارات متعددبه جلال مسیح، درنقطهٔ مقابل زحمات او، فرصت رابرای اشاره پطرس به این مسئله مهیا می‌سازد :" درباره این نجات انبیایی که ازفیضی که برای شما مقرربوداخبارنمودند، تفتیش وتفحص می‌کردند ودریافت می‌نمودندکه کدام وچگونه زمان است‌که روح مسیح که درایشان بودازآن خبرمی‌داد، چون اززحماتیکه برای مسیح مقرربودوجلالهائیکه بعدازآنها خواهدبودشهادت می‌داد" (اول پطر ۱:۱۰-۱۱). به‌عبارت دیگر، خودانبیایعهدعتیق درحالیکه پیشگوییهای دوگانه مربوط به زحمات وجلال مسیح رامورد‌شناسایی قرارمی‌دادند، قادربه هماهنگ‌کردن این تناقض ظاهری نبودند.

عهدجدیدتاییدمی‌کندکه پس اززحمات، جلال ظاهرخواهدشد. مسیح باصعودنمودن نزدپدربه جلال خویش بازگشت. برتخت‌نشستن پرجلال اودرآسمان، غالبا مورداشاره کتاب مقدس است (مرقس ۱۶:۱۹، لوقا ۲۴:۵۱، عبر ۴:۱۴، ۹:۲۴، اول پطرس ۳:۲۲). وی ازاین وضعیت پرجلال، برای بردن کلیسابه زمین بازخواهدگشت (یوحنا ۱۴:۱-۳، اول قر ۱۵:۵۱-۵۲، اول تسا ۴:۱۳-۱۸). پس ازاینکه کلیسابه جلال بالابرده شود، توسط مسیح مورددداوری قرارخواهدگرفت (اول قر ۳:۱۲-۱۵، ۹:۱۶-۲۷، دوم قر ۵:۸-۱۰،مکاشفه ۳:۱۱). این امر، بازگشت پرجلال مسیح رابه دنبال خواهدداشت (متی ۲۶:۶۴، لوقا ۲۱:۲۷، اعمال ۱:۱۱). پس ازپایان حکومت مسیح برزمین، وضعیت ابدی آغازخواهدشد (اول قر ۱۵:۲۴-۲۸). ولی ازهمان لحظهٔ صعودبه آسمان، مسیح دروضعیت جلال یافته خوداستقرارمی‌یابدوهمهٔ کارهاوتجلیات اوبااین جلال انطباق دارند. عهدجدیدجزئیات زیادی رابه این نبوتها می‌افزاید، ولی واقعیت جلال مسیح نیزمثل سایرحقایق مربوط به اوموردشهادت عهدعتیق قراردارد.

فصل ۶

تجسم پسر خدا

تجسم خداوندعیسی مسیح، حقیقت مرکزی مسیحیت می‌باشد. تمامی روبنای الهیات مسیحی براین بنیاد قرار می‌گیرد. به یک معنی، تمامی بقیهٔ مبحث مسیح شناسی درواقع پردازش وتقویت حقیقت تجسم است. ولی دراین فصل توجه ما بیشتربه خودواقعیت تجسم معطوف می‌شودتا به مسائل الهیاتی وانتقادی مربوط به آن. آنچه بطورخاص موردنظر ما خواهدبود، تصویری است که درارتباط بااین موضوع دراناجیل به ما عرضه می‌گردد. شایدبتوان گفت که هیچ قسمتی ازکتاب مقدس بیش ازچهارانجیل موردکنکاش وبررسی قرارنگرفته وموضوع مباحثات الهیاتی نبوده است، زیرااین اناجیل تولدوزندگی خداوندعیسی مسیح رابه ما عرضه می‌دارند. تفسیرمکاشفهٔ اناجیل، ناگزیرپایه‌واساس همه تفاسیردیگرخواهدبود.

رشته‌های مختلف علوم الهی، خصیصهٔ اصلی تعلیم کتابمقدس درباره تجسم پسر خدارا موردشناسایی قرارداده‌اند. کسانی که سعی دارنداین تعلیم راحفظ کنندکه عیسی فقط یک انسان بوده است، ازهرفرصتی برای زیرسئوال قراردادن واقعیات عرضه شده درکتاب مقدس استفاده کرده وتولدمسیح راازباکره موردانکارقرارمی‌دهند. بعضی حتی تاآنجاپیش رفته‌اندکه تاریخیت عیسی ناصری رابعلت اندک بودن اشاراتی که دراسناد تاریخی خارج ازکتاب مقدس، به واقعیات تولداووجوددارد، انکارمی‌کنند.

چنانکه B. B. WARFIELD اشاره می‌کند، خارج ازکتاب مقدس،اشارات نسبتا کمی درنوشته‌های کهن، به زندگی مسیح وجوددارد:

> ظهورمسیحیت خیلی کمترازآن اهمیت داشت که توجه جهانیان رابه خودجلب نماید. تنهازمانی مسیحیت توانست توجه برآشفته دنیای اطراف رابه خود جلب کندکه حاضرنشدباریخته شدن‌خون بنیانگذارش تسلیم نابودی شودوباسر برآوردن ازمحدودهٔ کوچک استان گمنامی که ازآن بپاخاسته بود، موجودیت خودرادرمراکزتراکم جمعیت محسوس گردانید. آنچه توجه این نویسندگان بت پرست رابه خودجلب می‌کرد، خودنهضت بود، نه بوجودآورندهٔ آن ولی در سخنان آنها دربارهٔ نهضت چیزهایی هم درموردبنیانگذارآن یافت می‌شودواین چیزها، هرچندانندک، ولی به هیچ وجه کم اهمیت نیستند. ازگفته‌های فوق به نظرمی‌رسدکه اویک "مسیح" بخصوص بوده باشدکه درایام حکومت طیبریوس (۱۴–۳۷ میلادی) دریهودیه می‌زیسته وبدست پنطیوس پیلاطس مجازات اعدام را

متحمل گردیده است (م.ک. "سالنامه‌ها" ۱۵:۴۴ نوشتهٔ تاسیتوس TACITUS).
اهمیت و میزان تاثیر شخصیت او بر نهضتی که بنیانگذارش بود از همین واقعیت پیداست که اسم او بر نهضت فوق قرار گرفته است و نه نام کس دیگری. ولی خود اسمی نیز که او بدان شناخته می‌شد جالب توجه می‌باشد. در تمام نوشتجات این نویسندگان بت پرست، اسم فوق "مسیح" است و نه "عیسی".

"وارفیلد" اشاره یوسفوس را به "عیسی" نقل می‌کند ولی اعتبار آنرا مورد سئوال قرار می‌دهد ولی اشارات SUETONIUS و TACITUS و PLINY را معتبر می‌داند. چنانکه وارفیلد نتیجه می‌گیرد "مورخین غیر مسیحی بیش از این واقعیتهای عمده، اطلاعات قابل توجه دیگری در مورد بنیانگذار مسیحیت به ما نمی‌دهند".

اهمیت الهیاتی واقعیتهای مربوط به تجسم، بدون تردید علت اصلی ایمان و همچنین بی ایمانی بوده است. بنابرین برای دانشجوی آموزهٔ تجسم، حائز کمال اهمیت است که با دقت آنچه را که کتاب مقدس در این مورد تعلیم می‌دهد مورد کنکاش و بررسی قرار دهد و اطمینان حاصل کند که آیا تعلیم فوق از انسجام و سازگاری درونی برخوردار است و آیا بر اعتقاد محققین ارتدوکس مبنی بر اینکه این حقیقتا تعلیم کتب مقدسه الهامی و مصون از خطا است، صحه می‌گذارد یا نه. هرچند هیچیک از چهار انجیل بعنوان دفاعیه‌ای برای ایمان مسیحی نوشته نشده‌اند ولی انا جیل متی و لوقا واقعیتهای تاریخی را مطابق با موضوع و دیدگاهی که از آن برخوردارند عرضه می‌نمایند. توجه متی بطور خاص به تبیین این واقعیت معطوف است که عیسی حقیقتا پادشاه اسرائیل و مسیح موعود می‌باشد. لوقا بیشتر به شرح تاریخی می‌پردازد و واقعیتها را با این مقصود که صحت زمینهٔ تاریخی مسیحیت را به اثبات برساند، بیان می‌نماید. با توجه به اهدافی که این کتاب دنبال می‌کند (که ماهیتا دفاعیه‌ای نیستند) این فرض پذیرفته شده است که انا جیل، تاریخ را بطور واقعی و صحیح عرضه می‌دارند، فرضی که بطور متعارف در الهیات ارتدوکس مورد قبول است. بنابرین، نظریات مختلف و متضاد نقادی کتاب مقدس (HIGHER CRITICISM) که تمایل دارد صحت روایت کتاب مقدسی را مورد سئوال قرار دهد، در اینجا مورد بحث قرار نگرفته‌اند.

مسیح و نبی پیشرو او

یحیی تعمیددهنده نقش خاص یک پل نبوتی را میان انبیای عهد عتیق و جدید بازی می‌کند. لوقا جزئیات تولد او را بعنوان موضوع مکاشفهٔ خاص خدا به پدرش زکریا، گزارش می‌نماید. در ترتیب وقایع، باب اول لوقا، اعلام خبر مربوط به تولد مسیح به مریم، سه ماه قبل از تولد یحیی تعمیددهنده اتفاق می‌افتد. بنابرین تولد متعاقب مسیح، در زمینه و چارچوب کار نبوتی آماده کنندهٔ الهی برای تحقق کار عظیم و قریب الوقوع خدا، ارائه شده است. بعدها یحیی تعمیددهنده در خدمت عمومی خود می‌بایست پیشروی برای مسیح باشد، بدین معنا که به قوم اسرائیل هشدار داده، ایشان را از لحاظ روحانی برای آمدن مسیح آماده سازد. کار مقدماتی و آماده‌کننده یحیی، در تعمید دادن مسیح و هدایت شاگردانش نزد خداوند عیسی به اوج رسید. جزدر صورت انکار ما فوق طبیعه، هیچ دلیل دیگری برای تردید در مورد گزارش ارائه شده توسط لوقا که وقایع تاریخی بعدی نیز آنرا تایید می‌کنند، وجود ندارد.

اعلام خبربه مریم

درروایتهای انجیل، تنهالوقااست که اعلام خبربه مریم رانقل میکند. وی با سادگی وحزم واحتیاط بجا، این واقعهٔ تماشایی راکه ممکن است آنرا اززبان خودمریم شنیده باشد، نقل مینماید.

این اعلام خبر، مشابه پیام جبرائیل فرشته به زکریا میباشد. درشرح اعلام خبربه مریم، باردیگربه جبرائیل اشاره میشود. اوقبلا هم با مکاشفات خاصی نزد دانیال نبی فرستاده شده بود. شادباش های اوبه مریم با اظهاراین واقعیت آغازشد که اومورداطف زائدالوصف الهی قرارگرفته وبرگزیده شده تا ازافتخاربسیاربزرگی برخوردارگردد: یعنی برای بدنیاآوردن پسری که میبایست اوراعیسی نام بگذارد. این پسربه پسرحضرت اعلی مسمی خواهدشدوخداوندخداتخت پدرش داودرابه وی عطاخواهد کرد. اوبرای ابدبرخاندان یعقوب فرمانروایی خواهدکردوحکومت اوهرگزپایان نخواهد پذیرفت.

درپاسخ به سئوال کاملا طبیعی مریم، مبنی براینکه این چگونه انجام خواهد شدزیراکه اوهنوزمردی رانشناخته است، فرشته پاسخ دادکه "روح القدس برتوخواهدآمد وقوت حضرت اعلی برتوسایه خواهدافکندازآنجهت آن مولودمقدس پسرخداخوانده خواهد شد" (لوقا ۱:۳۵).

مریم بوسیلهٔ این عبارات روشن که درموردمعنی شان هیچ ابهامی وجودنداشت، اطلاع یافت که پسراوبدون پدرانسانی بدنیاخواهدآمد، واینکه آن طفل حقیقتا پسر خداخواهدبودکه وعده های خدابه داودرادرموردپسری که تاابدبرخاندان اوحکومت نماید، تحقق خواهدبخشید. درتاییداین وعدهٔ غیرعادی وبعنوان دلیل ومدرکی برقدرت مافوق طبیعی خدا، به مریم اطلاع داده شدکه خویشاوندالیصابات نیزدرسن کهولت پسری را دررحم خوددارد که جلوه‌ای پرشکوه ازقدرت الهی میباشد.

مریم باسرسپردگی کامل به این خبرحیرت انگیزفرشته پاسخ داد: "اینک کنیز خداوندم. مرابرحسب سخن تووواقع شود" (لوقا ۱:۳۸). سادگی چشمگیراین روایت، پرهیزازگزافگویی واجتناب ازجزئیات حیرت آور، وسیرکاملا طبیعی گفتگوی انجام شده میان مریم وفرشته، برصحت ووثاقت این قسمت ازکتاب مقدس شهادت میدهدوبه اینا ستنتاج الهیاتی منجرمیگرددکه عیسی مسیح حقیقتا ازیک باکره متولدشده است. درشکرگزاری مریم که درلوقا ۱:۴۶-۵۵ نقل گردیده، ایمان خداترسانه مریم بطرزشیوایی ابراز گردیده است وتاحدی نشان میدهدکه چراخداا ورابرای این کارپرافتخاربرگزید.

اعلام خبر به یوسف

این کاملا بااهداف انجیل متی هماهنگی داردکه انجیل فوق ونه انجیل لوقا، اعلام خبربه یوسف رانقل نماید. روایت متی باحق قانونی مسیح درتکیه زدن برتخت سلطنت داودی سروکاردارد. اعلام خبربه یوسف ظاهرا بعدازملاقات مریم باجبرائیل بوقوع پیوست. وفاصلهٔ زمانی بین این دواعلام بدون شک آزمایش ایمان هم‌برای مریم وهم برای یوسف بود. وقتی یوسف ازاین واقعیت آگاه شدکه نامزداومریم طفلی را در بطن خوددارد، هرچندبنابراظهارانجیل متی شخص صالحی بود، ولی نخواست مسئله راعلنی کندبلکه تصمیم گرفت مخفیانه ازنامزدخودجداشود. چون اواین فکررادرسرمیپرورانید،

فرشتهٔ خدا درخوابی بروی ظاهرشده، چنین گفت: " ای یوسف پسرداود ازگرفتن زن خویش مریم مترس زیراکه آنچه دروی قرارگرفته است ازروح القدس است" (متی ۱:۲۰). فرشته درادامهٔ سخنانش چنین توضیح داد: "واوپسری خواهدزائیدونام اوراعیسی خواهدنهاد زیراکه اوامت خویش راازگناهانشان خواهدرهانید" (آیه ۲۱). سپس فرشته به یوسف خاطرنشان ساخت که این امرتحقق پیشگویی گزارش شده دراشعیا ۱۴:۷ خواهدبود: "اینک باکره حامله شده پسری خواهدزائیدونام اوراعمانوئیل خواهدخواند". یوسف مطابق باراهنمایی فرشته، مریم رابه زنی خودگرفت وبدین ترتیب ازبی آبروشدن او جلوگیری نمودودرعین حال پسرفوق راازحق قانونی تکیه زدن برتخت داودی برخوردار ساخت.

تولد عیسی مسیح

هرچندپولس رسول بارهااشاره کردکه ازواقعیت وچگونگی تولدعیسی مطلع می‌باشد (اعمال ۲۳:۱۳، روم ۳:۱، غلا ۴:۴، فیلیپیان ۶:۲-۷، اول تیمو ۱۵:۱)، تنهامتی و لوقاگزارش دقیق تولداوراعرضه میدارند. متی بیشتربه این واقعیت می‌پردازدکه مسیح دربیت لحم چشم به‌جهان گشود، درحالیکه لوقابطورمفصل تر، جزئیات واقعه راشرح میدهد. اینجانیزباردیگر، مثل سایرجنبه‌های روایت فوق، سادگی گزارش یکی ازدلایل وشواهدمهم برموثق بودن آن می‌باشد.

لوقاتاذکرجزئیات مربوط به تاریخ تولدعیسی پیش می‌رودوواقعه فوق رابافرمانی که ازطرف اگستوس قیصر، به هنگام ولایت کیرینیوس برسوریه صادرگردید، ارتباط میدهد (م.ک. لوقا ۱:۲-۲). بنابراین فرمان، یوسف می‌بایست برای سرشماری به بیت لحم برودومریم نیزدراین سفروی راهمراهی نمود.

شرح تولدمسیح تنهادردوجمله ارائه گردیده است. لوقاچنین گزارش میکند: "ووقتیکه ایشان درآنجابودندهنگام وضع حمل اورسیده پسرنخستین خودرازائیدواورادر قنداقه پیچیده درآخورخوابانیدزیراکه برای ایشان درمنزل جای نبود" (لوقا ۶:۲-۷). درست درنقطهٔ مقابل مقام والای پسرخداوجلال یافتن نهایی اوبعنوان شاه شاهان ورب الارباب، تولد مسیح درحقیرترین وضع بوقوع پیوست. برخی تصورمی‌کنندکه این واقعه دریکی ازساختمانهای بیرون میهمانخانه که برای نگاهداری گاووگوسفندمورد استفاده قرارمی‌گرفت، اتفاق افتاده است. وبرخی دیگرمعتقدندکه تولدفوق دریکی ازغارهای اطراف که آنهم بعنوان طویله مورداستفاده قرارمی‌گرفته، واقع شده است. کتاب مقدس نشان میدهدکه طفل نوزادرادستهای پرمهرمریم، درقنداقهٔ خشن وفقیرانه‌ای خوابانیده ودرآخورگذارد. ولی دیری نپاییدکه گمنامی اوباظهورفرشتگان برشبانانی که درمراتع اطراف بودند، خاتمه پذیرفت. بنابرگزارش لوقا، "ناگاه فرشته خداوند برایشان ظاهرشدوکبریایی خداوندبرگردایشان تابیدوبغایت ترسان گشتند" (۹:۲). فرشته به شبانان گفت: "مترسیدزیرااینک بشارت خوشی عظیم به شما میدهم که برای جمیع قوم خواهدبودکه امروزبرای شمادرشهرداودنجات دهنده‌ای که مسیح خداوندباشد متولدشدوعلامت برای شما اینست که طفلی درقنداقه پیچیده درآخورخوابیده خواهیدیافت" (آیات ۱۰-۱۲). بنابرگزارش لوقا، چون فرشته پیام خودرابه شبانان داد، ناگهان فوجی ازفرشتگان درآسمان ظاهرشدندکه خدارا تسبیح خوانده میگفتند: " خدارادراعلی

علیین جلال وبرزمین سلامتی ودرمیان مردم رضامندی باد" (آیه ۱۴). شبانان تحت تاثیراین تجربهٔ مهیج، بدون اتلاف وقت به بیت لحم رفته، مریم ویوسف وهمچنین طفل رادرحالیکه درآخورخوابیده بود، یافتند.

طفولیت مسیح

هم لوقا وهم متی، جزئیاتی رادرموردسالهای نخست زندگی پسرتجسم یافته خدا برزمین گزارش میکنند. نخستین واقعه‌ای که پس ازدیدارفرشتگان گزارش گردیده است، برگزاری آئین ختنه (لوقا ۲:۲۱) است که هنگامی انجام گرفت که طبق دستورفرشته پیش ازتولد، نام عیسی رابراومی‌نهادند (متی ۱:۲۱). درهمان زمان، قربانیهایی که بنابه دستورشریعت می‌بایست به هنگام انجام آئین ختنه تقدیم گردد، اهداء شد (لاویان ۱۲:۶). درحالیکه خانوادهٔ مقدس درهیکل بودند، شمعون شهادت داده، خدارا متبارک خواندوگفت: "الحال ای خداوندبندهٔ خودرا رخصت میدهی بسلامتی برحسب کلام خود. زیراکه چشمان من نجات ترادیده است که آنرا پیش روی جمیع امتها مهیا ساختی، نوری که کشف حجاب برای امتهاکندوقوم تواسرائیل راجلال بود" (لوقا ۲:۲۹-۳۲). در همین موقعیت شمعون برای مریم نیزپیشگویی کرده گفت: "اینک این طفل قراردادهشد برای افتادن وبرخاستن بسیاری ازآل اسرائیل وبرای آیتی که بخلاف آن خواهندگفت و درقلب تونیزشمشیری فروخواهدرفت تاافکارقلوب بسیاری مکشوف شود" (لوقا ۲:۳۴-۳۵). شهادت حنای نبیه نیزبرسخنان شمعون افزوده شد. وی درشهادت خودخدارابرای مهیا کردن این نجات برای قومش، سپاس گفت.

اعتقادعمومی براین است که به احتمال زیاددیدارمجوسیان مشرق زمینی (متی ۲:۱-۱۲)، چندی بعدازتولدمسیح ونه بلافاصله بعدازآن بوقوع پیوسته است. فاصلهٔ زمانی لازم برای مسافرت مجوسیان پس ازمشاهدهٔ ستارهٔ مربوطه، مستلزم سپری شدن حداقل چندهفته بود. آلفورد بعدازیک بحث مفصل درموردستارهٔ فوق وترتیب زمانی مربوط به این واقعه، نتیجه میگیردکه فاصله زمانی موجودتنها چهل روزبوده ونه چنانکه برخی دیگرگمان میکنند، دوسال. متی ظهورمهیج مجوسیان رادراورشلیم وتحقیق آنها رادراین موردکه پادشاه یهوددرکجا بایدمتولدشود، گزارش مینماید. وقتی هیرودیس ازرئیس کاهنان وکاتبان دراین موردتحقیق میکند، آنها به وی اطلاع میدهند که پادشاه یهودیان بایددربیت لحم متولدگردد. بنابرین هیرودیس به مجوسیان میگویدکه طفل راجستجوکنندوچون اورایافتندبرگشته وی رانیزخبردهندتارفته اورا پرستش نماید. البته قصدهیرودیس این بودکه به محض یافتن طفل اورابه قتل برساند. بنا برمتی ۲:۹، ستاره مجددا ظاهرمیشودومجوسیان راتابیت لحم هدایت میکند، کهدرآنجا طفل رابامادرش مریم درخانه‌ای مییابند. آنها هدایای خودراکه شامل طلا، مروکندر بود، تقدیم طفل مینمایندوالوهیت اوراتشخیص داده وی راپرستش میکنند. دراین حین مجوسیان درخواب هشدارمییابندکه بدون مطلع ساختن هیرودیس، به سرزمین خودبازمیگردندویوسف نیزدرپیروی ازهدایت خداوند، برای اینکه طفل راازآتش کینه‌توزی هیرودیس درامان نگاه دارد، به مصرمیگریزد. متی نبوت هوشع ۱:۱۱ راکه تاجدی بارهایی اسرائیل ازمصرتحقق یافته بود، نقل مینمایدبااین اعتقادکه درمسیح به‌تحقق کامل خودمیرسد. چندی بعد، یوسف، مریم، وعیسی کوچک به اسرائیل بازگشته درناصره

ساکن می‌شوند، چون با مرگ هیرودیس دیگرخطری جان آنها را تهدیدنمی‌کرد. عیسی دوران کودکی خودرا درشهرناصره سپری می‌کند.

مسائل انتقادی

هرچندبسیارسعی شده که اعتباروثاقت شروح مربوط به تولدمسیح تضعیف گردد، هیچ دلیل ومدرک قابل قبولی دراسنادتاریخی موجودیافت نمی‌شودکه براین طرزبرخورد باگزارش اناجیل صحه بگذارد، امری که درصوروانواع مختلف نقادی کتابمقدس معمول است. گزارشات کتاب مقدسی، که خیلی ساده وسرراست ارائه گردیده‌اند، وعاری از همه عیوب ونواقصی است که ممکن است دریک گزارش ساختگی بروزکند، خودشان درکمال روشنی وسادگی، واقعیتهای تاریخی مربوط به تولدمسیح رابیان می‌نمایند. زمانی که اناجیل برای نخستین بارنوشته شدند، آنانی که دریافت‌کنندگان آنها بودند، هیچ دلیلی برای زیرسئوال قراردادن نگرش لوقا بعنوان یک پژوهشگردقیق نداشتند. دقت خارق العاده‌ای که لوقادرارائه گزارشات خودبه خرج داده است، بخودی خود ضامن صحت گزارشات اومی‌باشد. البته شروح مربوط به تولدمسیح، صرفا بربنیاد اعتبارخودشان تکیه ندارند، بلکه پشتوانه آنها، زندگی، مرگ، ورستاخیزآکنده ازمعجزهٔ خداوندعیسی مسیح است. واقعیت سترگ کلیسای عهدجدید، تبدیل وتحول روحانی آنانی که به مسیح ایمان داشتند، وپذیرفته شدن آشکاراین حقایق توسط هزاران نفری که معاصربا عیسی بودندومی‌توانستندخودشان صحت وسقم اموررا موردتحقیق قراردهند، همه وهمه دست به دست هم داده برصحت واستحکام این نتیجه گیری صحه می‌گذارند. یک طرزبرخوردمبتنی برعدم باوروبی ایمانی، غالبا باعدم تمایل به خشوع درمقابل عیسی مسیح بعنوان خداوندونجات دهنده ارتباط دارد، نه بادستیافتن به واقعیتهای مستندی که برخلاف گزارش اناجیل باشد.

با این وجود، بعضی معضلات نیزدرگزارش اناجیل وجوددارد، مخصوصا درارتباط بانسب نامه‌ها. متی انجیل خودرابا ارائه کتاب نسب نامهٔ عیسی مسیح آغازمی‌کند، وباشروع ازابراهیم، خط سیرتیارموردنظررا تایوسف، شوهرمریم، دنبال می‌نماید. مقصوداصلی ازارائه این نسب نامه برای هرفردیهودی کاملا عیان وآشکاربود، زیرا مسیح موعودمی‌بایست ازنسل داودباشدوبدون داشتن دلایل مستند، هیچکس نمی‌توانست ادعای آن راداشته باشدکه پسرداوداست واکرامی راانتظارداشته باشدکه شایسته چنین کسی است. بررسی دقیق نسب نامهٔ فوق نشان می‌دهدکه اسامی ارائه شده درآن انتخابی می‌باشندونسب نامهٔ مزبورلزوما شامل همهٔ اسامی متعلق به تبارفوق نیست. بنا بردسته بندی متی، چهارده نسل ازابراهیم تاداود، چهارده نسل ازداودتااسارت، و چهارده نسل ازاسارت تامسیح ذکرگردیده است. اسامی حذف شدهٔ قابل توجه عبارتند ازاسامی سه پادشاهی که دراول تواریخ ۳:۱۱-۱۳ به آنهااشاره می‌شودیعنی اخزیا، یوآش، وامصیا. دلیل این حذف، ظاهرا این بوده است‌که درهردسته چهارده نسل گنجانیده شود. اسامی گزارش شده درمتی ۱:۱۳-۱۵ نیزملحقات عهدجدیدی هستندو در عهدعتیق یافت نمی‌شوند. این اسامی ممکن است ازنسب نامه‌های ثبت شده خانواده‌های زمان مسیح استخراج شده باشند.

مقایسهٔ نسب نامهٔ متی با نسب نامهٔ لوقا ۳:۲۳-۳۸ نیزموجب بروزبحث‌های

زیادی شده است. لوقا درنقطهٔ مقابل متی، نسب نامهٔ خودرا تا آدم پیش می‌برد. بسیاری معتقدندکه ازقلم افتادگیهایی نیزدرقسمت مربوط به آدم تا ابراهیم وجود دارد. بعلاوه، این مسئله هم وجوددارد که اسامی ارائه شده توسط لوقا، باآنچه که درمتی وعهدعتیق یافت می‌شود، تفاوتهایی هم دارد. درپیدایش ۱۲:۱۱ اشاره‌ای به "قینان" که درلوقا ۳۶:۳ آمده، نشده است. ولی حذف اسامی درنسب نامه ها معمول بوده است، چنانکه درنسب نامهٔ عزرا ۱:۷-۵ کاملا آشکارمی‌باشد. دراین نسب نامه اسامی سه نسل ازکاهنین حذف شده است. این بایدکاملا روشن گرددکه نسب نامه ها لزوما کامل نیستندومقصوداصلی ازآنها نشان دادن نسب درست می‌باشد نه گنجانیدن همه اسامی.

ولی معضل اصلی نسب نامهٔ لوقا اینستکه تبارکاملا متفاوتی راازداودتا یوسف ارائه می‌نماید، بطوریکه نسب یوسف نه ازطریق سلیمان بلکه ازطریق ناتان پسردیگر داوددنبال می‌گردد. رایج ترین تبیینی که دراین موردوجوددارد، ظاهرا بهترین آنها نیزمی‌باشد، وآن اینستکه یوسف بعنوان دامادعیلی وازطریق ازدواج بامریم در نسب اوقرارداده شده وبنابرین تبارارائه شده به مریم تعلق داردونه به یوسف.

این تفسیر، لااقل بخوبی باپیشگویی ارمیا، مبنی براینکه هیچ فردی ازنسل یهویاکین برتخت پادشاهی تکیه نخواهدزد (م.ک. ارمیا ۳۰:۲۲، ۳۰:۳۶)، تناسب دارد. بنابرین هرچندحق قانونی تکیه زدن برتخت پادشاهی داود، ازطریق یوسف پدرقانونی عیسی به وی می‌رسد، ولی تبارحقیقی اوبخاطرهمین لعنتی که برنسل یهویاکین قرار داشت، نمی‌توانستازطریق یوسف به داودبرسد. بنابرین گزارش لوقادرپی آنستکه تبارحقیقی مسیح راازطریق مریم تاآدم اول دنبال نمایدوبدین ترتیب مسیح را با پیشگویی مربوط به ذریت زن مربوط سازد. هرچندبرخی بااین تفسیرمخالف هستندولی دلایلی که برله آن وجوددارد خیلی بیشتروقوی ترازدلایل موجودبرعلیه آن می‌باشدواین دلایل موافق، تبیین معقولی رابرای وجوددوتبارازداودتا مسیح، عرضه می‌دارند.

یکی ازمهمترین مجادلاتی که درموردتولدمسیح وجوددارد، برآن قسمتهایی از کتاب مقدس متمرکزاستکه تولداورا ازباکره بیان می‌دارند. درمخالفت بااین ادعا اظهارشده استکه چنین چیزی هم غیرطبیعی وهم نامحتمل می‌باشدودرنتیجه درمورد آن بایدگفتکه یک ابداع انسانی است نه یک واقعیت استوارتاریخی. می‌توان اذعان داشتکه اگرپیشگوییهای ارائه شده درموردشخصیت وکارمسیح چنان بودکه ازظهوریک نبی معمولی سخن می‌گفت، شایددلایل موجهی برای زیرسئوال قراردادن تولداوازباکره می‌داشتیم. ولی چنانکه درپیشگوییهای عهدعتیق درموردخداوهمچنین انسان بودن مسیح وتحقق آنها درعهدجدیدمشاهده می‌شود، تمامی طرزبیان وطرزبرخوردکتاب مقدس بااین موضوع، تولد مسیح ازباکره را، به تبیینی الهی برای این مسئله مبدل می‌سازد، که موضوع بدون تبیین فوق لاینحل می‌ماند. چگونه ممکن بودکسی که هم خدا وهم انسان است، ازوالدینی کاملا انسانی برخوردارباشد؟ بنابرین تولدمسیح از باکره بجای اینکه یک ابداع نامعقول باشد، تبیینی مناسب برای چگونگی واقعیت یافتن تجسم توسط قدرت مافوق طبیعی خدااست.

دربخش عمده‌ای ازمجادلات مربوط به تولدمسیح ازباکره، بسادگی وبی هیچ چون وچرایی، چنین فرض می‌شودکه می‌توان گزارش کتاب مقدس راکه کلمه به کلمه آن بادقت

تمام نوشته شده است ، بسادگی نادیده گرفت . HELMUT THIELICKEدرپاسخ به این سئوال که آیا اعتقاد به تولدازباکره برای ایمان مسیحی ضروری است یا نه ، اظهار میداردکه واقعیت تولدمعجزه‌آمیزمسیح وآبستن شدن مافوق طبیعی مریم ، ازضروریات ایمان مسیحی است ولی خوددا ستان تولدازباکره میتواندصرفا یک تبیین وتوجیه انسانی باشد . نظرTHIELICKE ، که ازنقادی فرم های ادبی (FORM CRITICISM) برمیخیزد ، تاریخیت روایات مربوط به تولدمسیح را موردانکارقرارمیدهد . بایدتوجه داشت‌که نه تنها لوقا گزارشی دقیق ازواقعهٔ فوق عرضه میدارد ، گزارشی که درآن با بیانی بسیاررروشن وصریح گفته شده که مسیح ازیک باکره بدنیاآمده ، بلکه گزارش متی نیزکه توسط نویسندهٔ دیگری نوشته شده وازدیدگاه متفاوتی هم برخورداراست ، بر تبیین فوق صحه میگذارد . درسرتاسربقیه عهدجدیداین حقیقت بطورثابتی مفروض انگاشته شده که مسیح حقیقتا پسرخدامیباشدوازیک زن ولی نه ازیک مردنیز ، مولود شده است . تعلیم پولس درغلاطیان ۴:۴ ونقطهٔ نظرگزارش نبوتی مکاشفه ۱۲:۱-۲ نیز میباشد . آیت وعده داده شده دراشعیا ۱۴:۷ درموردا ینکه "باکره پسری خواهدزاید که عمانوئیل خوانده خواهدشد" ، وتوصیف این طفل بعنوان کسی که عنوان خدای قدیر دراشعیا ۶:۹ به وی داده شده است ، دلیل ومدرک بیشتری برصحت آموزه فوق میباشد .

اگرقدرت مافوق طبیعی خدابرای انجام چنین عملی موردقبول باشد ، هیچ دلیل منطقی ومعقولی برای عدم پذیرش منظورصریح ومفهوم روشن این قسمتهای کتاب مقدس که ازموضوع بزرگ فوق سخن میگویند ، وجودنخواهدداشت . حکیم ترین ودانا ترین محققین ، وهمچنین ساده ترین ومتواضع ترین مومنین ، درمقابل این آخورسرفرود آورده واذعان داشته‌اندکه طفل خوابیده درآن که ازباکره متولدگردیده ودرقنداقه پیچیده شده است ، خداوندونجات دهندهٔ آنها میباشد ، خداوندی که دروی تمامی صفات خدای نامتناهی وجوددارد .

فصل ۷

شخصیت مسیح مجسم شده

مطالعهٔ شخصیت مسیح، یکی ازدقیق ترین وپیچیده‌ترین مباحثی است که یک عالم الهیات کتاب مقدس، می‌تواندبدان دست یازد. کتابهای متعددی که دراطراف این موضوع نوشته شده *، خوددلیل وشاهدی براهمیت بی حدموضوع فوق می‌باشد. تامل درموردشخصیت مسیح، گنجی بی پایان ازالهیات وموعظه زنده رابه ارمغان می‌آورد و همچنین قلب هرسرسپردگی وعبادت راستین نسبت به منجی است. هرالهیات منتظمی که شایستهٔ برخورداری ازعنوان فوق باشد، بایدتوجه خودرابه نحوشایسته‌ای به موضوع شخصیت مسیح مجسم شده معطوف سازد.

شخصیت ماقبل تجسم مسیح

بهترین روش برای شناخت شخصیت مسیح مجسم شده، مقایسهٔ آن باشخصیت اوقبل ازتجسم می‌باشد. درهربیان ارتدوکسی ازآموزهٔ تثلیث، اقنوم دوم برخورداراز تمامی صفات الهی تعریف می‌گرددوبعنوان اقنوم دوم درمقابل اقانیم اول وسوم، وبعنوان پسرازلی خدادرمقابل خدای پدرروح‌القدس گذاشته می‌شود. اظهاراتی چون عبرانیان ۸:۱۳ روشن می‌سازندکه این صفات ازمتعلقات ازلی وابدی مسیح می‌باشندکه حتی در وضعیت تجسم یافته اونیزکماکان به وی تعلق دارند. بااین وجود، مسیح قبلاز تجسمش نیزازخصوصیات وعملکردهای خاصی برخورداربودکه اورا ازخدای پدروخدای روح‌القدس متمایزمی‌ساخت. اوطبق نقشهٔ خدامعین گردیده بودتارهاننده‌ٔ آینده‌باشد. درعهدعتیق وی بطورمکرردرقالب فرشتهٔ یهوه وسایرتئوفانی ها ظاهرشده است. ولی شخصیت اوقبل ازمجسم شدن شامل هیچیک ازصفات ذاتی انسان یافرشتگان نبود ودر تئوفانی‌ها هیچ تغییری درطبیعت اواتفاق نمی‌افتادوهیچ چیزی نیزبرآن افزوده‌نمی‌گشت. بطورکلی، شخصیت ماقبل تجسم مسیح فاقدهرگونه پیچیدگی بود، وآن نوع معضلاتی که در ارتباط باتجسم بروزمی‌کنند، درموردآن وجودنداشت.

---

* مثل کتاب عالی B. B. WARFIELD بنام THE PERSON AND WORK OF CHRIST
ویاکتاب پنج جلدی J. A. DORNER بنام THE DOCTRINE OF THE PERSON OF CHRIST

را موردسئوال قرارنداد. حتی محققین لیبرال جدیدنیزبا اذعان به اینکه اصطلاحات "پسرخدا" و "خداوندونجات دهنده" به مسیح اطلاق میگردند، به این امرمعترف هستند. بدون تردیدموضوع الوهیت مسیح، موضوع بسیارمهم وحساسی درالهیات کتاب مقدسی است وهرگونه بی توجهی یا چون وچرادرموردا ین آموزهٔ مرکزی کتاب مقدس، ناگزیربه هرج ومرج درکل الهیات منجرمیگردد.

انسانیت مسیح مجسم شده

هرچندآموزهٔ الوهیت مسیح عموما بعنوان اصل اساسی وگریزناپذیرمسیح شناسی شناخته شده است، با این وجودآموزهٔ مربوط به انسانیت واقعی اونیزازاهمیت مساوی برخوردارمیباشد. واقعیت مرگ اوبرصلیب، صحت ادعای اومبنی براینکه مسیح موعود قوم اسرائیل است، تحقق وعدهٔ داده شده به داودمبنی براینکه کسی ازنسل اوبرتخت پادشاهی وی تکیه خواهدزد، وبالاخره مقامهای نبوتی وکهانتی او، همگی برحقیقت انسانیت وی استوارهستند. آنانی که مانندپیروان "علم مسیحی" نوین (CHRISTIAN SCIENCE)، انسانیت واقعی مسیح راانکارمیکنند، به اندازه منکرین الوهیت وی، درتخریب ایمان مسیحی موثرهستند. کتاب مقدس همانقدرکه شاهدبرالوهیت مسیح است، برانسانیت راستین اونیزشهادت میدهدوانکاراین جنبه ازشخصیت تجسم یافته اونیز، نفی وانکارخودکتب مقدسه رالازم میگرداند. به همین دلیل است که آموزه انسانیت واقعی مسیح همواره بخشی ازایمان ارتدوکس مسیحی راتشکیل داده است.

انسانیت مسیح قبل ازهمه دراین واقعیت آشکاراست که اوازیک بدن واقعی که از گوشت وخون تشکیل میشدبرخوردارربود. بدن اوبه استثناء خصوصیاتی که ازگناه وقصور انسانی ناشی میشوند، عینا مثل بدن سایرمردم بود. ظاهرا دلایل وشواهدی که در موردبدن انسانی اودرکتاب مقدس یافت میشوند، حتی ازدلایل وشواهدالوهیت اوقوی تر میباشند.

بنابرتعلیم کتاب مقدس، مسیح ازمریم باکره متولدگردیدودراین واقعهٔ تاریخی بسیارمهم که به تجسم اومربوط میشد، همه آنچه راکه ازیک تولدانسانی انتظار میرفت وهرآنچه راکه درپیش بینی انسانیت راستین او، درعهدعتیق پیشگویی شده بود، تحقق بخشید.

زندگی مسیح پس ازتولدش دربیت لحم همان رشدوبلوغ عادی انسانی رادارابود. بنابرلوقا ۵۲:۲، "عیسی درحکمت وقامت ورضامندی نزدخداومردم ترقی میکرد". رشد بدنی اوهمانندرشدطبیعی سایراطفال بود. آنچه درکش دشوارتراست، اینست که او در حکمت یا معرفت نیزرشدمیکرد. اینرا معمولا اشاره به انسانیت اوتلقی میکنندنه اشاره به خودـ آگاهی (شعور ـ وجدان) الهی او. سایرجوانب تجربهٔ اونیزباتجربیات متعارف بشری مطابقت دارد. اودرزندگی خود، احساسات ومحدودیتهایی راهمانندآنچه سایرانسانها ازآن برخوردارند، تجربه میکردوحرکات بدنی اوبایک طبیعت وبدن واقعا انسانی مطابقت کامل داشت. اوبنابراظهارکتاب مقدس، قادربوددرد، تشنگی، گرسنگی، خستگی، لذت، استراحت، مرگ، ورستاخیزازمردگان راتجربه کند. وی راهم قبل وهم بعداززنده شدنش ازمردگان میشد دیدوبدن اومانندبدن سایرانسانها قابل لمس بود. به نظرنمیرسدکسی هرگزدراین موردکه اوقبل ازمرگش ازیک بدن حقیقی برخوردارنبوده، شک کرده باشد، وحتی پس ازقیامش نیزاوبطرق مختلف سعی دراثبات حقیقی بودن بدن خود

داشت. جزء مافوق طبیعی معجزاتی چون راه رفتن روی آب، هرچندحقیقتا درورای قدرت وتوانایی انسانی قرارداشت، ولی خصیصه ذاتی بدن اورابه هیچ وجه تغییر نمی‌داد، همچنانکه درموردپطرس نیزکه روی آب راه رفت همینطوربود.

انسانیت حقیقی مسیح مجسم شده درعناوین انسانی که درکتاب مقدس به وی داده شده نیزموردشناسایی قرارگرفته است، درعناوینی چون "پسرانسان"، "انسانی که مسیح عیسی باشد"، "عیسی"، "پسرداود"، "صاحب غمها" (یا "مردغمها") وغیره. کتاب مقدس بطورخاص براین واقعیت شهادت می‌دهدکه بدن اودارای گوشت وخون بود (عبر۲:۱۴، اول یو۴:۲-۳). بنابرین اگربخواهیم انسانیت اورا انکارنماییم، باید این قسمتهای بسیارمهم ازکتاب مقدس رانیزکه ازاجزاء اصلی مکاشفهٔ عهدجدیددرمورد شخصیت مسیح مجسم شده هستند، انکارکنیم.

کتاب مقدس نه فقط برخصوصیات جسمانی بدن انسانی مسیح مجسم شده شهادت می‌دهد بلکه بطورخاص ازاین واقعیت نیزسخن می‌گویدکه اوازیک نفس وروح انسانی برخوردار بوده است. بنابرمتی ۲۶:۳۸ مسیح به شاگردان خودگفت: "نفس من ازغایت الم مشرف به موت شده است". اینرابه سختی می‌توان به طبیعت الهی اونسبت داد، بنابرین بایدآنرااشاره‌ای به این واقعیت دانست که وی ازیک نفس انسانی برخوردار بوده است. بیان مشابهی دریوحنا ۱۳:۲۱ درموردروح انسانی اووجوددارد. دراینجا آمده است که "چون عیسی اینرا گفت درروح مضطرب گشت". این آیات وآیاتی شبیه به اینها، کاملا نشان می‌دهندکه مسیح ازانسانیتی واقعی برخوردار بوده است، نه فقط ازلحاظ خصایص مادی بدن فیزیکی‌اش، بلکه ازلحاظ خصوصیات غیرمادی نفس وروحی که دارا بود. بنابرین کافی نیست تصدیق نماییم که عیسی مسیح بعنوان پسرخدادارای یک بدن انسانی بوده بلکه ضرورتا بایداورابرخوردارازیک طبیعت کامل انسانی که شامل جسم، نفس، وروح است تلقی کنیم.

بخش عمده الهیات معاصر، انسانیت واقعی مسیح رامورد تصدیق قرارداده است هرچندبعضی اوقات الوهیت اورا مشروط شمرده یابکلی منکرشده است. نه لیبرالیسم‌نو ونه نوارتدوکسی، هیچیک انسانیت واقعی مسیح رابطورجدی موردسئوال قرارنداده‌اند. "علم مسیحی" نوین تنها جنبشی است که انسانیت اورازیرسئوال قرارداده، ولی‌الهیات معاصرنظریات این فرقه رازیادجدی نمی‌گیرد. برای آنانی که حجیت ووثاقت کتاب مقدس رامی‌پذیرند، دراین موردکه عیسی مسیح حقیقتا یک انسان بوده است، هیچ سئوالی نمی‌تواندوجودداشته‌باشد.

این مجادله که آیا مسیح ازهردوطبیعت واقعی الهی وانسانی برخوردار بوده است یانه کماکان مسئله مرکزی الهیات معاصررا تشکیل می‌دهد. G. C. BERKOUWER بحث خودرادرموردشخصیت مسیح بافصلی طولانی بنام "بحران درآموزهٔ مربوط به دوطبیعت" آغازمی‌کند. وی معتقداست که شلایرماخر و ریچل درقرن نوزدهم، موجب بروزانحرافی درتعلیم کلیسای اولیه درموردشخصیت مسیح شده‌اند. این انحراف ازیک زمینه تفکر سوسینی برخاسته بودوتوسط HARNACK، NITZSCHL، HEGEL، STRAUSZ ونظریهٔ کنوسیس متعلق به THOMASIUS دامن زده شد.

این افول ازارتدوکسی، نهایتا به نظریات بولتمان منجرگردیدکه توسط BERKOUWER چنین ارزیابی شده است:

بولتمان ارزش آنچه راکه دراعتقادات رسمی کلیسا بعنوان اعمال خدادرتاریخ تلقی گردیده، تاحدیک خیالپردازی مذهبی پایین آورد. الهیات نمی‌تواند ازاین بیشترافول کند. شهادت کتاب مقدس وآن اصول اعتقادی که برآنها بنا شده است، کنارگذاشته می‌شودوصلیب به واقعیت غیرعقلانی تصمیمی که در آن انسان خودرا می‌شناسدمبدل می‌گردد.

نتیجه گیری BERKOUWER درپایان فصل طولانی فوق حائزکمال اهمیت است.

امروزاین حقیقت ازهروقت دیگری روشنترشده است که مومن واقعی به مسیح، درمیان همه خطراتی که بطورمداوم اوراتهدیدمی‌کنند، خوانده شده که‌دراین ساعت سردرگمی واغتشاش فکری، یک شاهدباشد، شاهدارزش واعتبارشخصی سئوالی که درقیصریهٔ فیلیپی مطرح گردید: شهادت بدهدکه بحران آموزه مربوط به دوطبیعت مسیح، صرفا یک موضوع نظری وتئوریک نیست بلکه حقیقتا یک بحران دینی است.

اتحاد طبیعت های الهی وانسانی

دلایل وبراهین بسیارزیادی که برای الوهیت وانسانیت واقعی مسیح وجوددارد، بخودی خودنشان می‌دهدکه درشخص اواین دوطبیعت که ازلحاظ صفات تفاوت زیادی باهم دارند، دریک اتحادشخصی که برای همیشه ادامه خواهدداشت باهم جمع آمده‌اند. هرچندمسیح گاه درحوزهٔ انسانیت خودودرمواقع دیگردرحوزهٔ الوهیت خود،دست به عمل زده ولی درهمه موارد، آنچه راکه حقیقتا بوده وانجام داده می‌توان به شخص واحد اونسبت داد. هرچندکاملا عیان است که دروی دوطبیعت وجودداشته، ولی اوهرگز برخوردارازیک شخصیت دوگانه تلقی نشده است. ضمایرمعمولی "من"، "تو"، و "او" بطورمکرردرموردا وبکاربرده شده است.

اتحادذاتی یاشخصی طبیعت های انسانی والهی درمسیح لااقل درهفت قسمت از کتاب مقدس صریحا مکشوف گردیده است (فیل ۲:۶-۱۱، یوحنا ۱:۱-۱۴، روم ۱:۲-۵،۹:۵، اول تیمو ۳:۱۶، عبر ۲:۱۴، اول یوحنا ۱:۱-۳). این قسمتهاکه درارتباط باسایر آموزه‌ها بررسی شده‌اند، کاملا آشکارمی‌سازندکه پسرسرمدی خدا، طبیعتی کاملا انسانی رابرخودگرفت وانسان شد. عمل تجسم، ترتیبی موقتی نبودکه بامرگ وقیام مسیح خاتمه پیداکند بلکه چنانکه کتاب مقدس روشن می‌سازدطبیعت انسانی اوبرای همیشه تداوم می‌یافت، چنانکه بدن زمینی اوکه روی صلیب درگذشت، به بدن قیام کرده‌ای که برای حضورپرجلال اودرآسمان مناسب بودمبدل گردید. تداوم انسانیت اودرقسمتهایی ازکتاب مقدس مثل متی ۲۶:۶۴ منعکس شده است. دراین قسمت اظهارگردیده که مسیح برتخت جلال خودخواهدنشست وبعنوان پسرانسان به زمین بازخواهدگشت: " بعدازاین پسرانسان راخواهیددیدکه بردست راست قوت نشسته برابرهای آسمان می‌آید" (م.ک. مرقس ۱۴:۶۲، لوقا ۲۲:۶۹-۷۰). ظهورات مسیح پس ازقیامش نیز، برتداوم انسانیت اوصحه می‌گذارد. وقتی زنان، مسیح راملاقات نموده به پرستش اوپرداختند، درمتی ۲۸:۹ آمده که "پیش آمده به قدمهای اوچسبیده اوراپرستش کردند". مریم مجدلیه طبق یوحنا ۲۰:۱۷ ازشادی دیدن مسیح پس اززنده‌شدنش ازمردگان عملا به اوچسبید.

دلایل وشواهدبیشتری برای این موضوع درمواردیگرظهورمسیح درخدمت پس از قیامش وهمچنین درواقعیت صعودجسمانی اوبه آسمان، یافت می‌شود (مرقس ۱۶:۱۹، لوقا ۲۴:۳۰-۳۱، ۳۹-۴۳، ۵۰-۵۳، یوحنا ۲۰:۲۲، ۲۷-۲۸، اعمال ۱:۱-۱۱، ۷:۵۶). بنابر فیلیپیان ۲:۱۰ نام عیسی، که یک نام انسانی بود، درارتباط باداوری نهایی جاودانه می‌شود. همچنین به نظرمی‌رسدکه انسانیت اوبرای کاروساطت ومیانجیگری‌اش ضرورت داشته باشد. بنابراول تیموتاوس ۲:۵، "زیراخداواحداست ودرمیان خدا و انسان یک متوسط (میانجی یاواسطه) است یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد". عنوان "پسرانسان" که خودمسیح آنرادرمتی ۲۶:۶۴ درتوصیف سلطنت آسمانی اش بکارمی‌برد، درمکاشفه ۱:۱۳و۱۴:۱۴ نیزبکاررفته است.

هرچندبرخی ازجوانب کاروساطت اوطبق اول قرنتیان ۱۵:۲۵-۲۸ خاتمه می‌پذیرد، ولی درهیچ کجای کتاب مقدس اشاره‌ای حاکی ازاینکه انسانیت اوخاتمه خواهدپذیرفت، یافت نمی‌شود. یک شخصیت انسانی بنابرماهیت خودیکبارکه بوجودآمددیگرهرگزازمیان نخواهدرفت وآنچه درموردتجربهٔ متعارف انسانی حقیقت دارد، یقینا درموردمسیحی نیزکه انسان شدصحت خواهدداشت. ادامه یافتن وجودانسانی اوتاابدبه نظرمی‌رسدکه تداوم بدن انسانی اورانیزدربرداشته باشد. دلیل این امر، نخست دررستاخیزمسیح از مردگان یافت می‌شودکه درآن بدن اوازمیان مردگان برخاست وبرای آسمان آماده شد؛ دوم درواقعیت صعوداوکه یک صعودجسمانی بود؛ سوم دراین واقعیت‌که اوجسما به زمین بازخواهدگشت؛ وچهارم دراینکه بدن اونمونه والگویی است‌برای بدن مومنینی که ازمردگان قیام کرده ویامتبدل می‌گردند. بنابرین دلایل خیلی زیادی برای اعتقاد به اینکه انسانیت مسیح تاابدادامه خواهدیافت، دراختیارداریم.

درمیان متالهین ارتدوکس، واقعیت اتحادهیپوستاتیک طبایع الهی وانسانی در مسیح، کاملا پذیرفته شده است. مشکل درپذیرفتن واقعیت این اتحادنیست بلکه در رابطهٔ موجودمیان دوطبیعت مسیح، ماهیت خودـ آگاهی او، وارتباط دوطبیعت باارادهٔ وی، می‌باشد. مباحث بعدی مابه همین مسائل مربوط می‌شوند.

رابطهٔ دوطبیعت مسیح با یکدیگر

کمترموضوعی درقلمروی الهیات، مشکل تراز تعریف رابطهٔ موجودمیان دوطبیعت مسیح مجسم شده بوده است. اینجا متالهین با مسئله ارائه تعریفی دقیق مواجه هستند. کلمهٔ "طبیعت" دراینجا برگردان واژه لاتین NATURA است‌که معادل واژه یونانی PHYSIS می‌باشد (م.ک. روم ۲:۱۴، غلا ۲:۱۵، ۴:۸، افس ۲:۳، دوم پطر ۱:۴). درتاریخ اصول اعتقادات مسیحی، واژهٔ "طبیعت" مواردا ستعمال متفاوت ومتغیری داشته است، ولی درحال حاضربرای اشاره به اجزاء الهی وانسانی شخصیت مسیح بکار می‌رود. درالهیات،اصطلاح "جوهر" رانیزبکارمی‌برندکه برگردان واژهٔ لاتین SUBSTANTIA است‌که معادل واژهٔ یونانی OUSIA می‌باشد. همه این واژه‌ها برای تعریف آن جوهرواقعی،وبه عبارت دیگرآن خصوصیات درونی که درپس تجلیات بیرونی وجوددارد، بکاربرده می‌شوند. درارتباط باموضوع شخصیت مسیح، "طبیعت" بعنوان مجموعه همه صفات ورابطهٔ آنهاباهم تلقی می‌گردد. چنین صفاتی لزوما بایدبا طبیعت مربوط به خودسازگارباشند ونتیجتا نمی‌توانندبه جوهریاطبیعت دیگری انتقال

داده شوند. اگراین اصل رادرتعریف انسانیت والوهیت مسیح بکاربندیم، واژه طبیعت وقتی درموردانسانیت مسیح بکارمی‌رودشامل همه آن چیزهایی است‌که به انسانیت او تعلق داردودراستعمالش برای الوهیت مسیح، شامل همه چیزهایی می‌گرددکه به الوهیت وی متعلق می‌باشد. بدین ترتیب متالهین ازدوطبیعت سخن می‌گویند، یعنی طبیعت انسانی والهی، که هریک صفات خاص خودرادارا هستند.

دراوایل تاریخ کلیسا، اغتشاش فکری زیادی پیرامون این مسئله بوجودآمده‌بود که چگونه یک چنین طبیعت های ناسازگاری، می‌توانندد‌ریک شخص واحدبه هم بپیوندند بدون اینکه هیچیک ازآنها برخی ازخصائص ذاتی خودراازدست بدهند. ولی بحث به این بیان ارتدوکس انجامیدکه دوطبیعت فوق بدون ازدست دادن هیچیک ازصفات ذاتی خود، به هم می‌پیوندندوهردوی آنها هویت متمایزخودراحفظ می‌کنند. ازطریق تجسم مسیح، دوطبیعت فوق بطرزجدایی ناپذیری چنان به هم پیوندخوردندکه هیچگونه اختلاط یا فقدانی درهویت های متمایزآنها روی نداده‌وهیچ یک ازخصوصیات یا صفات آنها نیزبه‌یکدیگر منتقل نشد. بنابرین پیوندیا اتحادایجادشده یک اتحادشخصی یا ذاتی (هیپوستاتیک) می‌باشد، بدین معناکه مسیح یک شخص واحداست ونه دوشخص متمایز، ودرعین حال پیوند واتحادی ابدی است‌که باخصیصهٔ ابدی بودن طبایع انسانی والهی فوق ملازمه دارد.

برهان مربوط به این حقیقت‌که دوطبیعت مسیح، هویت مجزای خودراکاملا حفظ می‌کنندد‌رعین حال که دریک اتحادشخصی به هم می‌پیوندند، برمقایسه‌ای میان صفات طبیعت انسانی وطبیعت الهی استواراست. این بایدکاملا روشن باشدکه صفات الهی، بایستی به طبیعت الهی متناظروصفات انسانی به طبیعت انسانی متناظرشان تعلق داشته باشند، هرچندکه صفات هردوطبیعت الهی وانسانی به شخص مسیح تعلق دارند. ازآنجایی که صفات هردوطبیعت متعلق به مسیح است، بنابرین مسیح ازنظرشخصیت THEANTHROPIC (هم خدا ــ هم انسان) می‌باشد ولی صحیح نیست‌که طبایع اورا THEAN THROPIC بدانیم زیرا هیچگونه اختلاطی میان دوطبیعت انسانی والهی صورت نگرفته است، طوریکه یک طبیعت نوع سوم بوجودآمده باشد. طبیعت انسانی همیشه انسانی باقی می‌ماندوطبیعت الهی همیشه الهی. بنابرین مسیح هم خداوهم انسان است. نه انسانیت اوازالوهیتش می‌کاهدونه الوهیت وی ازانسانیتش.

الهیات کالونی، عموما معتقداست‌که دوطبیعت مسیح بدون هیچگونه انتقال صفات، باهم اتحاددارند. درست همانطوریکه هرماهیتی ازمجموعهٔ صفات خودورابطه آنها بایکدیگرتشکیل می‌شود، هرگونه تغییری درصفات مستلزم تغییرماهیت است. بعنوان مثال نامحدودیت رانمی‌توان به محدودیت منتقل کرد، ذهن به ماده قابل انتقال نیست والوهیت رانمی‌توان به انسانیت منتقل کرد، ویابرعکس. سلب تنها یکی ازصفات طبیعت الهی موجب ازبین رفتن الوهیت اوخواهدگردیدوسلب تنها یکی از صفات طبیعت انسانی موجب انحلال انسانیتی حقیقی خواهد شد ــ به همین دلیل است‌که حتی یکی ازصفات دوطبیعت مسیح قابل سلب یاانتقال نیستند.

تغییرقابل توجهی دراین آموزه، درتعلیم لوتری مبنی برحضوربدن انسانی مسیح درهمه جادرآن واحد (UBIQUITY)، یافت می‌شود. درارتباط باآموزهٔ لوتری شنام خداوند، این اعتقادوجوددارد‌که هرچندنان وشراب به بدن مسیح مبدل نمی‌گردد، ولی آنرا شامل می‌شود. این تصوروجوددارد‌که مفهوم فوق توسط این تعلیم‌که بدن مسیح در

همه جا هست تقویت می‌گردد. درحفظ این آموزه وتمسک به آن، متالهین لوتری چنین اندیشیده‌اندکه حضورمطلق خدا راچنانکه به طبیعت الهی خدا مربوط می‌شود، می‌توان بطرزقابل قبولی ازصفات بدن انسانی مسیح نیزبشمارآورد. کالونی ها این تعلیم لوتری را عمدتا بخاطرفقدان دلایل وشواهدکتاب مقدسی برای آن وهمچنین تناقض موجود درمفهوم بدنی که درهمه جاحضوردارد، موردانتقادومعارضه جویی قرارداده‌اند. در حالیکه برای الهیات کاملا عادی است که مسیح رادرطبیعت الهی اش حاضرمطلق بداند، ولی به نظرمی‌رسدکه انسانیت مسیح همواره مفهومی وابسته به مکان معین داشته‌باشد. ودرموردمسیح اینطورکشف شده است که اواکنون بردست راست خدای پدردرآسمان نشسته است.

درتجسم، هیچیک ازصفات طبیعت الهی مسیح دچارتغییروتبدیل نشدند، هرچند تغییری درتجلی آنها اتفاق افتاد. به این موضوع‌گهگاه تحت عنوان آموزه "کنوسیس" یا این حقیقت که مسیح خودراخالی کرداشاره می‌شود. این کاملا روشن است که ازمسیح زمانی که درحالت تجسم خودروی زمین بسرمی‌برد، جزدرمواقع معدودی جلال الهی ساطع نمی‌گردید. ولی اوهیچیک ازصفات الهی خودرا ازدست نداده بود. مسیح هنوزهرآنچه را که خدابود، درخودداشت هرچندکه خودش با ارادهٔ مختاروخداوندگارانه خویش، اینرا برگزیده بودکه مراحل خاصی ازفعالیت خودرابه حوزهٔ انسانی محدودسازد. بنابرین حتی درموردوران حقارت وی نیزنیازی نداریم این تعلیم اساسی راکه هردوطبیعت الهی وانسانی وی، همه خصوصیات ذاتی خودراحفظ می‌کنند، محدودومشروط گردانیم.

این دوطبیعت متحدمسیح، نه تنهابرصفات مربوط به یکدیگرتاثیرنمی‌گذارند، بلکه آنها دریک شخص واحدبه هم پیوسته‌اند. این اتحادرانبایدچنین تعریف کردکه انسانیت درتسخیروتملک الوهیت قرارگرفته، زیرادراینصورت انسانیت حقیقی اوشان ومقام بایستهٔ خودرا ازدست خواهدداد. ازطرف دیگرچنین نیست که انسانیت صرفا توسط الوهیت موردسکونت قرارگرفته باشد. تفاوت مسیح باسایرانسانها صرفا درمیزان تاثیرونفوذ الهی دروی نبودچنانکه لیبرالهای جدید گاهی بیان می‌دارند. وی در شخصیت منحصربفردخودازدوطبیعت برخورداربودیکی ابدی والهی، دیگری انسانی وتولید شده درزمان. اتحاداین دوطبیعت صرفا برمبنای همفکری یا هماهنگی اراده وعملکرد نبوده است. الهیات ارتدوکس این اتحادراشخصی وساختاری تلقی می‌کند. چنانکه چارلزهاج گفته است: " پسرخداخویشتن رابایک شخص انسانی متحدنساخت، بلکه بایک طبیعت انسانی".

یکی ازجوانب صعب الفهم ودشواررابطهٔ بین دوطبیعت مسیح اینستکه درعین حال که صفات یکی ازآندوهرگزبه طبیعت دیگرنسبت داده نمی‌شود، بااین وجودصفات هر دوطبیعت را می‌توان بطرزبایسته‌ای به شخص اونسبت داد. بدین ترتیب مسیح درآن واحد دارای خصوصیات متناقضی می‌گردد. اومی‌تواندضعیف وقادرمطلق، درحال رشدازنظرعلم‌و معرفت ودانای مطلق، محدودودرعین حال نامحدودباشد. البته خاستگاه هریک ازاین خصوصیات را می‌توان درطبیعت مربوط به آنها جستجوکرد، ولی بااین وصف پردازش های مختلفی رابنابرآنچه درکتاب مقدس ارائه شده است می‌توان موردملاحظه قرارداد. لااقل هفت طبقه بندی ازاین جنبه ازحقیقت را می‌توان درآنچه که مشارکت (COMMUNION) صفات خوانده می‌شودمشاهده کرد، بصورت زیر:

۱ ـ برخی ازصفات درموردتمامیت شخصیت اوصادق هستندمانندعناوین رهاننده، نبی، کاهن، وپادشاه. بعنوان رهاننده، مسیح هم انسان وهم خداست، یعنی هر دو طبیعت اوبرای این کارکردضروری میباشند. لذااین صفت یاخصیصه درموردتمامیت شخصیت اوصادق میباشد.

۲ ـ برخی ازصفات اوتنهابه الوهیت تعلق دارند، ولی تمامیت شخص اوعامل و فاعل آنهااست. دربعضی مواردشخص مسیح باصفتی مربوط میگرددکه بطورخاص متعلق به طبیعت الهی است. بعنوان مثال مسیح گفت:" قبل ازاینکه ابراهیم پیداشودمن هستم" (یوحنا ۵۸:۸). دراینجاتمامیت شخص اونهادیافاعل جمله است، ولی صفت ازلیت تنهامیتواندبه طبیعت الهی اونسبت داده شود. بااین وجودمیتوان درموردمسیح تجسم یافته گفت که شخصیت اوازلی وابدی میباشد، هرچندکه انسانیت درزمان بدان افزوده شده است.

۳ ـ برخی ازصفات،تنهادرموردانسانیت صادقند، ولی تمامیت شخص اوعامل و فاعل آنهااست. درنقطهٔ مقابل یوحنا ۵۸:۸، دربعضی مواردبه صفاتی که تنهادر موردانسانیت اوصادقنداشاره میشود، ولی تمامیت شخص اودرمدنظرقراردارد. روی صلیب، مسیح گفت:"تشنه ام" (یوحنا ۲۸:۱۹). جمله فوق تنهامیتواندبه طبیعت انسانی منسوب باشدولی تمامیت شخص اودرآن مدخلیت دارد. ازاین نوع اشارات، پس ازقیام وصعودمسیح که آزادی اورااز محدودیتهای زندگی زمینی به همراه داشتند، دیگر اثری نیست.

۴ ـ شخص مسیح ممکن است بنابرطبیعت الهی توصیف شود، ولی به صفتی متعلق به طبیعت انسانی موصوف گردد. گاهی اوقات این تناقض ظاهری به چشم میخوردکه شخص مسیح برحسب طبیعت الهیاش توصیف میگرددولی آنچه به اونسبت داده میشودصفتی متعلق به طبیعت انسانی اوست. نمونه‌ای ازاین مورددرمکاشفهٔ جلال مسیح درکتاب مکاشفه ۱:۱۲-۱۸ یافت میشودکه درآن الوهیت مسیح کاملا عیان وآشکاراست وبااین وجودمسیح بعنوان کسی مکشوف میگرددکه "مرده شد" (آیه ۱۸)، کیفیتی که تنهابرای انسانیت مسیح ممکن میباشد.

۵ ـ شخص اوممکن است بنابرطبیعت انسانی توصیف شودولی به صفتی متعلق به طبیعت الهی موصوف گردد. دریوحنا ۶:۶۲این جمله پراهمیت یافت میشودکه "پس اگر پسرانسان رابینیدکه بجایی که اول بودصعودمیکند چه؟". عنوان "پسرانسان" مسیح رابرحسب طبیعت انسانی اش توصیف میکند، ولی فعل "صعودکردن به جایی که اول بود" تنهامیتواندبه طبیعت الهی اواشاره داشته باشد.

۶ ـ شخص مسیح ممکن است بنابرطبیعت الهی توصیف شودولی صفات وعملکردهای هردوطبیعت به وی اطلاق گردد. بنابریوحنا ۲۵:۵-۲۷ مسیح بعنوان پسرخدابه آنانی که ازلحاظ روحانی مرده اندتکلم میکندوآنانی که کلام اورامیشنوندزنده میشوند. با این وجودگفته شده است که مسیح داوری رادرآینده اجراخواهدنمود. بنابرین مسیح بعنوان پسرخدا توصیف شده ولی فعل تکلم کردن قابل اطلاق به هردوطبیعت اومیباشد، چنانکه ازاین واقعیت آشکاراست که طبیعت انسانی اوبطورخاص درارتباط باداوری آینده درمدنظرقراردارد.

۷ ـ شخص او ممکن است بنا بر طبیعت انسانی توصیف شود ولی صفات و عملکردهای هردو طبیعت به وی اطلاق گردد. طبق یوحنا ۵:۲۷ که در بالا بدان اشاره شد، مسیح بعنوان کسی که از هردو طبیعت الهی و انسانی برخوردار است جهان را داوری خواهد کرد. یک نمونهٔ دیگر در متی ۲۷:۴۶ یافت می‌شود که در آن مسیح می‌گوید: "الهی الهی مرا چرا ترک کرده‌ای؟". مسیح در فریاد نبوتی خود که در آن پدر خود را بعنوان خدا مخاطب قرار داد، از نظرگاه طبیعت انسانی خود سخن می‌گفت ولی به نظر می‌رسد که ضمیر "من" به هردو طبیعت او اشاره داشته باشد یعنی به تمامیت شخصیت او. مسیح تحت داوری الهی بخاطر حمل گناه جهان، تنها واگذاشته شده بود. این امر، چنانکه برخی معتقدند صرفاً ترک شدن طبیعت انسانی بوسیله طبیعت الهی نبود.

رابطهٔ طبیعت های مسیح با خودآگاهی او

اندیشه پردازیهای زیادی پیرامون مسئله خودآگاهی شخص منحصربفردی چون مسیح صورت گرفته است. آیا او درخودآگاهی خود همواره از الوهیت و انسانیت خویش آگاهی داشته است؟ متالهین لیبرال گرایش داشته‌اند که تشخیص و نیل به هرگونه خودآگاهی الهی را در مسیح تا یک موقعیت زمانی خاص از خدمت عمومی او به تعویق اندازند. آموزه ارتدوکس در این مورد لزوماً مشتمل بر اینست که مسیح درخودآگاهی الهی خود در همه زمانها از الوهیت خویش آگاه بوده است. در زندگی مسیح هیچ لحظه‌ای وجود نداشته که او در آن ناگهان از خدا بودن خودآگاه شده باشد. خودآگاهی الهی وی هنگامی که او نوزادی کوچک در بیت لحم بود، همانقدر فعال بود که هنگام رسیدن او به بلوغ کامل. ولی دلایل و شواهدی مبنی بر رشد طبیعت انسانی او و همراه با آن، به ظهور رسیدن یک خودآگاهی انسانی وجود دارد. با توجه به صور مختلف و متنوع ظهور و جلوه‌نمایی دو طبیعت الهی و انسانی مسیح، می‌توان این نتیجه را اخذ کرد که او از دو خودآگاهی یعنی خودآگاهی الهی و انسانی برخوردار بوده و این دو هرگز در تضاد و کشمکش نبوده‌اند، و اینکه مسیح بعضی وقتها در حوزهٔ خودآگاهی الهی و برخی اوقات دیگر در حوزهٔ خودآگاهی انسانی فکر می‌کرده، سخن می‌گفته، و عمل می‌کرده است.

وینسنت تیلور (VINCENT TAYLOR) در یک بحث طولانی، اهمیت خودآگاهی الهی عیسی را کاملا عیان می‌سازد. او در خاتمه چنین می‌اندیشد که خودآگاهی الهی فرع و نتیجهٔ طبیعی طبیعت الهی او می‌باشد، اما در عین حال باید انسانیت مسیح را نیز در نظر داشت، زیرا انسانیت او دانای مطلق نبود و بنابرین خودآگاهی مربوط به آن نیز محدود بود. با این اوصاف تیلور نتیجه می‌گیرد که:

> دلایل و شواهد موجود ما را به اخذ این نتیجه سوق می‌دهد که آگاهی مسیح از پسرخدا بودنش، کلید تصویری می‌باشد که از عیسی در همه اناجیل ترسیم گردیده است. آگاهی الهی او هم در سخنان و هم در اعمال او جلوه‌گر شده است. این آگاهی در پس شان والای نقش او بعنوان پسر انسان قرار دارد و پیش فرض مقابله او را با شریر در تجربهٔ مرگ تشکیل می‌دهد. همین آگاهی است که اطمینان استوار او را در گفتن "اما من به شما می‌گویم"، و احساس او را مبنی بر اینکه حامل روح القدس است، و عزم او را در قبول ماموریت خادم رنجبر خداوند، تبیین می‌کند. همه اینها در مورد او حقیقت دارد، زیرا او کاملا می‌دانست که پسرخدا است.

ادوارد جی. یانگ (EDWARD J. YOUNG) پنج جزء مهم درخودآگاهی عیسی مسیح می‌یابدکه آنها را ازروی بررسی GERHARDUS VOS چنین خلاصه می‌نماید: (۱) آگاهی اوبه اینکه پادشاه است (۲) آگاهی اوبه اینکه تحقق امیدآخرشناختی عهدعتیق می‌باشد (۳) آگاهی اوبه قدرت مافوق طبیعه (۴) آگاهی اوبه اینکه نجات دهندهٔ بشر است (۵) آگاهی اوبه الوهیت خویش

رابطهٔ دو طبیعت مسیح با اراده او

باتوجه به دوطبیعت الهی وانسانی کاملی که درمسیح وجوددارد، این سئوال مطرح گردیده که آیا هریک ازاین دوطبیعت، ازاراده (خواست) مختص به خودبرخوردارند یانه. یکی ازعلل بروزاین مسئله، ابهامی است که درکلمهٔ "اراده" (خواست) وجود دارد. اگرمنظورازاراده یاخواست "میل" باشد، کاملا روشن است که تمایلات متضادی می‌توانندد‌رطبایع الهی وانسانی مسیح وجودداشته باشند. ولی اگرمنظورازاراده، آن تصمیم اخلاقی ناشی ازآن باشد، بایدگفت که یک شخص واحدتنها می‌تواندیک خواست یا اراده داشته باشد. درموردمسیح این خواست ،همواره خواست خدابود. بنابرین وقتی مسیح درباغ جتسیمانی دعاکرد:" ای پدرمن، اگرممکن باشداین پیاله ازمن بگذرد، لیکن نه بخواهش من بلکه به ارادهٔ تو" ، دراینجانیز، مانندهمهٔ مواردیگر، اراده نهایی ومختارمسیح این بودکه ارادهٔ پدررابه انجام برساند. برای طبیعت انسانی اوکاملا طبیعی بودکه خواهان پرهیزازصلیب باشد، چنانکه باطبیعت الهی او نیزانطباق داشت که ازهرگونه تماسی باگناه، که مرگ نیابتی اومشتمل برآن بود، پرهیزنماید. بااین وجوداراده‌ٔ خدااین بودکه مسیح بمیردومسیح نیزاینرااز روی میل انجام داد. بنابرین سخن گفتن ازدواراده‌ٔ مسلط درمسیح همانقدرنادرست است که‌اعتقادبه وجوددواراده دریک ایماندارمعمولی که دارای یک طبیعت گناه آلودویک طبیعت تازه می‌باشد. کشمکش بین خواهشها وامیال را نبایدباکشمکش مربوط به تصمیم اخلاقی مساوی دانست.

نتایج مهم اتحاددوطبیعت درمسیح

تجسم مسیح چنان نقش بزرگی رادرآموزه شخصیت مسیح بازی می‌کندکه نتایج حاصله ازآن آشکارا ازاهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است. لااقل هفت نتیجه حاصله‌ازاتحاد دوطبیعت فوق درمسیح بقرارزیرمکشوف گردیده است:

۱ ـ اتحاددوطبیعت فوق درمسیح رابطه‌ای کارسازوحیاتی بااعمال اوبعنوان یک شخصیت تجسم یافته داشت. هرچندطبیعت الهی اوتغییرناپذیربود، طبیعت انسانی اومی‌توانست رنج وزحمت رامتحمل گرددوازطریق تجربه به آموخته‌های جدیددست یابد، بااین نتیجه‌گیری که درموردتمامیت شخصیت اومی‌توان گفت که می‌توانست ازتجربیات جدیدی برخوردارشود. به همین ترتیب بودکه مسیح ازطریق رنج وزحمت، چیزهایی را آموخت (عبر ۵:۸). بطرزی مشابه، عمل فدیه کننده ورهایی بخشی که مسیح درآن خود رابعنوان یک قربانی برای گناه گذرانید، درواقع فعل وعمل تمامیت شخصیت اوبود. این عمل اوازهردوطبیعت وی نشات می‌گرفت، نه صرفا ازطبیعت انسانی ونه فقط از طبیعت الهی. مسیح بعنوان انسان می‌توانست بمیرد، ولی تنها بعنوان خدابودکه مرگ

او می‌توانست از آن ارزش بی نهایتی برخوردار گردد که برای فدیه کردن گناه تمام جهان لازم بود. بدین ترتیب است که خون انسانی مسیح، از ارزش بی نهایت و ابدی برخوردار می‌شود زیرا بعنوان خون شخصی برزمین ریخته شد که هم خدا و هم انسان بود.

۲ ـ کهانت ابدی مسیح نیز براتحاد ذاتی (هیپوستاتیک) فوق استوار می‌باشد. برای مقام کهانتی وی ضرورت داشت که او هم خدا و هم انسان باشد. او از طریق تجسم انسان شد و بدین ترتیب توانست بعنوان کاهنی که انسان است عمل نماید. بعنوان خدا، کهانت او می‌توانست از رتبهٔ ملکیصدق و نیز همیشگی باشد، و او بطرز بایسته‌ای قادر می‌گشت بین خدا و انسان وساطت کند. بعلاوه، کهانت او بخاطر طبیعت انسانی‌اش می‌توانست یک همدردی انسانی را شامل شود (عبر ۴:۱۵)، و بعنوان پسر خدا این اطمینان را داشت که خدای پدر او را می‌شنود.

۳ ـ هرچند در موارد عادی، یک نبی نیازی نداشت دارای طبیعت الهی باشد، از بررسی مقام کهانتی مسیح کاملا آشکار می‌شود که این مقام او با عمل تجسم در ارتباط است. اگرچه خدا قادر بود از آسمان سخن بگوید چنانکه در موارد بسیاری در کتاب مقدس همین کار را کرده بود، ولی این بار مقصود خدا این بود که خود را از طریق یک انسان مکشوف سازد و لازمهٔ تحقق این هدف عمل تجسم بود. بنابرین، لوگوس ابدی، کلمه خدا، با انسان شدن خود، طبیعت خدا را آشکار کرد (یوحنا ۱:۱۸).

۴ ـ مقام پادشاهی مسیح برهر دو طبیعت الهی و انسانی او تکیه داشت و جدا از تجسم ممکن نمی‌گردید. هرچند برای خدا امکان دارد که بعنوان خدا فرمانروایی کند، ولی این یکی از عملکردهای مسیح بود که نه فقط به معنای الهی بلکه بعنوان پسر داود و درجهت تحقق عهد داودی و هدف آن مبنی براینکه ذریه داود بر تخت او بنشیند، پادشاهی نماید (دوم سمو ۷:۱۶). بنابرعهد داودی، می‌بایست نسلی از داود تا ابد بر تخت پادشاهی اسرائیل تکیه بزند، و در مورد خاندان، حکومت، و تخت پادشاهی او گفته شده بود که برای همیشه برقرار خواهند ماند (م.ک. لوقا ۱:۳۱-۳۳). بنابرین برای تحقق مقام پادشاهی او ضرورت داشت که وی از تولدی انسانی برخوردار گردد که او را با داود مرتبط گرداند. و همچنین می‌بایست طبیعتی الهی داشته باشد که تضمین کنندهٔ کیفیت جاودانی تخت پادشاهی و حکومت او باشد.

۵ ـ شخصیت تجسم یافته مسیح بعنوان خدای حاکم و مسلط برهمهٔ امور، مورد پرستش قرار می‌گیرد. وی در دوره زندگی‌اش روی زمین، حتی زمانی که جلال ابدی‌اش مخفی داشته شده بود، مورد پرستش واقع می‌گشت، و اکنون بسیار در خور تر و بایسته‌تر است که او را بعنوان آن "خدا ـ انسان" جلال یافته، بپرستیم. تشخیص الوهیت و خداوندگاری او بر امور، با حاکمیت و تسلط وی بعنوان آدم دوم در ارتباط است. در آفرینش اولیه خدا، به آدم اول تسلط و حاکمیت بخشیده شد و خدا قصد خود را مبنی براینکه انسان برجهان خلقت حکومت نماید، صریحا اعلام داشته بود. هرچند آدم بخاطر ارتکاب گناه این امتیاز را از دست داد، امتیاز فوق بحق متعلق به مسیح مجسم است که برزمین، مخصوصا در پادشاهی هزار ساله، فرمان خواهد راند.

۶ ـ در صعود مسیح تجسم یافته به آسمان، نه فقط طبیعت الهی او موقع و مقام پر جلال نخستین را بازیافت، بلکه طبیعت انسانی نیز جلال پیدا کرد. اکنون او بعنوان

"خدا ـ انسان" بردست راست خدای پدرنشسته است. این ثابت می‌کندکه جلال بی‌نهایت وانسانیت قابل جمع هستند، چنانکه درشخص مسیح نمایان گشته است. این به مقدسین اطمینان می‌بخشدکه هرچندآنها گناهکارانی هستندکه به فیض خدانجات یافته‌اند، ولی می‌توانندامیدبرخورداری ازجلال خدارادرابدیت داشته باشند.

۷ ـ اتحاددوطبیعت الهی وانسانی درمسیح، درعین حال که روی صفات ذاتی هیچیک ازدوطبیعت تاثیرنمی‌گذاشت، ولی مستلزم ظهورویژگیهای خاصی چون فقدان یک طبیعت گناه‌آلود، آزادی ازعمل گناه، ونداشتن یک پدرانسانی بود. این البته‌درمورد آدم نیزقبل ازهبوطش صادق بودوبنابرین باانسانیت ذاتی مسیح تناقضی نداشت. هر چنداین خصوصیات پس ازهبوط آدم، هیچ مصداق دیگری درنژادبشری نداشتندولی دلیلی هم برای نفی انسانیت حقیقی خداوندما محسوب نمی‌گردند.

ضرورتا بسیاری چیزها درموردشخصیت مسیح کماکان تفحص ناشدنی ومافوق فهم‌و درک ما باقی می‌مانند. برای یک عالم علم الهی، مسئله این نیست‌که همه چیزرابطور کامل درک کند، بلکه اینست‌که واقعیتهای مکشوف درکتاب مقدس راطوری بیان نمایدکه حرمت وجلال کامل راازآن مسیح گرداند. تصاویری که ازمسیح درچهارانجیل ارائه گردیده وهمچنین مکاشفهٔ فزونتری که دربقیهٔ عهدجدیدعرضه شده، کاملا برنظریه الهیاتی ارتدوکس درموردشخصیت مسیح ورابطهٔ دوطبیعت اوباهم، صحه می‌گذارد. آنها ایمانداربه مسیح رامحق می‌گردانندکه پسرخدارابخاطر اینکه دارای همهٔ صفات الهی است، موردپرستش قراردهدوفرزندخدارا ترغیب می‌کنندکه باطمینان کامل به اینکه‌خدا می‌تواندهمدردوهم فکروی باشد، به حضوراوتقرب جوید. این همدردی وهم فکری از طبیعت وتجربهٔ انسانی مسیح سرچشمه می‌گیرد.

فصل ۸

زندگی مسیح بر روی زمین

مطالعه تاریخی زندگی مسیح، بسیاری ازمطالبی راکه درموردشخصیت وکارمسیح در عهدجدیدنقل شده، دربرمی‌گیرد. هرچنددست زدن به مطالعه‌ای پیرامون اناجیل، مقصود اصلی واولیه الهیات منتظم (سیستماتیک) راتشکیل نمی‌دهد، ولی زندگانی مسیح بر زمین، زمینه قبلی ضروری برای تعالیم مهم مربوط به شخصیت وکاراومی‌باشد. درهیچ دوره دیگری ازتاریخ کتاب مقدس، به اندازه سالهای انگشت شمارخدمت عمومی مسیح، چنین مکاشفه دقیق وحاوی جزئیات وجودنداردد.

زندگی نامه ها

هرچندهریک ازاناجیل تصویرکاملی ازشخصیت مسیح راعرضه می‌دارندولی درهریک ازآنها تاکیدخاصی راهم می‌توان مشاهده کرد. انجیل متی عمدتا متوجه این هدف است که مسیح رابعنوان پادشاه، یعنی همان‌نسلی ازداودکه برخاندان اسرائیل حکومت خواهدکرد، معرفی نماید. به همین خاطراست که درانجیل فوق، روی نسب نامه‌ها وشرایط احرازمقام پادشاهی تاکیدمی‌شودوتعالیم مفصلی نیزدرپیرامون موضوع ملکوت درموعظه سرکوه وگفتاربباب ۱۳ ارائه می‌گردد. انجیل مرقس، انجیل عمل است ومسیح وکاراورا بعنوان خادم یهوه نشان می‌دهد. درانجیل فوق به سابقه وزمینهٔ قبلی زندگانی او توجه کمی‌شده وتاکیدبردلایل وشواهدی است که نشان می‌دهداوحقیقتا رهانندهٔ موعود اسرائیل می‌باشد. انجیل لوقا برجنبهٔ انسانی شخصیت وزندگی مسیح تاکیدمی‌نمایدوبه همین سبب به جزئیات مربوط به تولداوپرداخته، مسیح رابعنوان انسان کاملی که از مریم باکره متولدگردید،معرفی می‌کند. تاکیدانجیل یوحنا برالوهیت مسیح است ودرآن به دلایل وشواهدی پرداخته که ثابت می‌کنداوحقیقتا پسرخدامی‌باشدوکسانی که به‌او ایمان آورند، حیات جاودانی خواهندیافت.

این واقعیت که تاکیدهای مختلفی درچهارانجیل وجوددارد، دلیل براین نیست که میان آنها تناقض هست. بلکه حقیقت اینست که چهارتصویرمختلف ازیک شخصیت واحد ترسیم گردیده، وهرچندمیان آنها تفاوتهایی وجوددارد‌ولی هیچکدام ازآنها تصویری نادرست ومعوج اززندگانی اوراعرضه نمی‌دارند. انجیل لوقادرعین حال که برانسانیت مسیح تاکیدمی‌کند، دلایل وشواهدی کافی نیزدراثبات پسرخدابودن اوعرضه می‌دارد. بنابرین ازادغام این چهارزندگینامهٔ مختلف، تصویرکاملی بدست می‌آید. البته از

مقایسهٔ گزارشات چهار انجیل، گاهی مسائل ومعضلاتی واقعی نیزبروزمی‌کندولی محققین ارتدوکس اتفاق نظردارندکه هیچ تناقضی دراناجیل وجودنداردوهریک ازروایاتی که نقل گردیده موثق وملهم ازروح‌القدس می‌باشد.

دربررسی وتحلیل زندگانی مسیح ازاصول مختلفی استفاده شده است. رایج ترین ومفیدترین آنها ترکیب تقسیم بندیهای تاریخی وجغرافیایی مربوط به زندگی اومی‌باشد. بااستفاده ازاین روش، تقسیم‌بندی نه‌گانه زیرامکان پذیرمی‌گردد:

تولد مسیح

جزئیات مربوط به تولدمسیح دردوانجیل متی ولوقاارائه شده است. درمتی این واقعیت مرکزی که مسیح پادشاه موعوداسرائیل ونسل موعوددا ودا ست عرضه گردیده، و نسب نامه اوازطریق سلیمان ویهویاکین دنبال شده است. چنانکه درمباحث قبلی اشاره شد، متی نسب نامهٔ قانونی مسیح راعرضه می‌دارد، درحالیکه بنظرمی‌رسد لوقا تبارمسیح راازطریق ناتان ومریم، مادرعیسی، به داودرسانیده، وتاآدم دنبال کرده باشد.

انجیل متی قسمتهای مربوط به یوسف، شرح دیدارمجوسیان، وسایرجزئیاتی راکه ثابت می‌کنندعیسی پسرداودا ست ارائه می‌نماید. انجیل لوقابه عناصرانسانی تر داستان می‌پردازد. تولدیحیی تعمیددهنده ووقایع مربوط به آن، شرح آنچه برمریم گذشت وشکرگزاری معروف او، جزئیات تولدمسیح دربیت‌لحم ودیدارشبانان وهمچنین سخنان شمعون وحنا، همه وهمه بایک سادگی بسیارعمیق، جزئیات تولدمسیح رابه دست می‌دهند.

سی سال سکوت (متی ۲، لوقا ۲)

جزئیات نسبتا کمی درموردزندگانی مسیح قبل ازآغازخدمت عمومی‌اش ارائه شده است. انجیل متی پس‌ازنقل ماجرای فرارمه مصروبازگشت‌به ناصره، بلافاصله به ایام خدمت یحیی تعمیددهنده که معرفی کننده مسیح بود، می‌پردازد. این تنهاانجیل لوقاست‌که به آنچه مسیح درسن دوازده سالگی درهیکل انجام داد، اشاره می‌کند. در این روایت، دلایل وشواهدی ازدوران نخست زندگی مسیح درخصوص آگاهی اوازمسیح بودن خودونیزدرخصوص علم مطلق والهی اومی‌یابیم. عیسای نوجوان، حکمای زمان خودرا با درک وفهم خودوپاسخهایی که به سئوالهای ایشان می‌داد، حیرت‌زده کرد. پس‌ازنظری کوتاه به نوجوانی مسیح، لوقانیزتوجه خودرابه خدمت یحیی تعمیددهنده که طی آن مسیح معرفی می‌گردد، جلب می‌کند. ازاین روایت‌کوتاه ومختصرکاملا آشکاراست‌که روح خداهیچ تمایلی به ارضای کنجکاوی آنان که خواهان دانستن جزئیات زندگی مسیح قبل ازآغازخدمت علنی وی هستند، ندارد. همین نگاههای کوتاه وگذرایی که براین بخش اززندگانی مسیح افکنده شده، شهادتی کافی درموردشخصیت مسیح می‌باشدوزمینه‌ای قبلی رابرای خدمت عمومی مسیح فراهم می‌آورد.

شروع خدمت عمومی مسیح (متی ۱:۳ تا ۱۱:۴، مرقس ۱:۱-۳ ، لوقا ۱:۳ تا ۱۳:۴ ، یوحنا ۱۹:۱ تا ۱۲:۲)

اناجیل همنظر وهمچنین انجیل یوحنا ، رسالت وخدمت یحیی تعمیدهنده ، پیغام او درموردتوبه ، وتعمید مسیح بدست اورا ، بعنوان مقدمه وپیش درآمدخدمت مسیح گزارش می‌نمایند. هرسه انجیل همنظر، وسوسه شدن مسیح دربیابان راکه مدت چهل روز طول کشید ، ذکرمی‌کنند ، هرچندگزارش مرقس دراین موردبسیارکوتاه است . انجیل یوحنا روی پیروان اولیه مسیح وکلام مسیح برای آنها تاکیدمی‌نماید. جزئیات دعوت مسیح از اندریاس ، یوحنا ، پطرس ، فیلیپس ، و نتنائیل سریعا وبترتیب بیان می‌گرددوبه دنبال آن شرح نخستین معجزهٔ مسیح درباب دوم انجیل یوحنا می‌آید ، معجزه‌ای که درآن مسیح آب رادرقانای جلیل به شراب تبدیل کردوخدمتی کوتاه نیزدرکفرناحوم داشت .

خدمات اولیه مسیح دریهودیه (۱۳:۲ تا ۴۲:۴)

فقط انجیل یوحنا است که خدمات اولیه مسیح رادریهودیه گزارش می‌کند. در یوحنا ۱۳:۲-۳۵ نخستین پاکسازی هیکل به هنگام دیدارمسیح ازاورشلیم دراولین فصح، گزارش شده است . نخستین پیشگویی درموردمرگ اونیزدرهمینجا یافت می‌شود. انجیل یوحنا سپس گفتگوی مسیح با نیقودیموس وگزارش متباین توبهٔ زن سامری راعرضه می‌دارد (یوحنا ۱:۳ تا ۴۲:۴). هردوی این وقایع با موضوع انجیل یوحنا هماهنگی دارندومسیح رابعنوان نجات دهنده نشان می‌دهند.

خدمت مسیح درجلیل (متی ۱۲:۴ تا ۳۵:۱۸ ، مرقس ۱۴:۱ تا ۵۰:۹ ، لوقا ۱۴:۴ تا ۵۰:۹ ، یوحنا ۴۳:۴ تا ۵۹:۸)

مسیح پس ازترک اورشلیم، یعنی جایی که درآن نخستین فصح رانگاه داشت ، وبا انتخاب کفرناحوم بعنوان شهرمحل زندگی خودپس ازطردشدن ازناصره ، خدمت گسترده خود رادرجلیل آغازنمود (لوقا ۱۶:۴-۳۰). خدمت مسیح درجلیل یک دورهٔ یکسال ونه ماهه راشامل می‌شودوطی این دوره مسیح ازاورشلیم فقط هنگام شفای آن مردمفلوج درکنار حوض بیت حسدا واحتمالا دردومین فصحی که درارتباط با خدمت عمومی اوگزارش گردیده، دیدارنمود. خاتمه خدمت اودرجلیل باسفرش به اورشلیم درزمان عیدخیمه‌ها ، مصادف گردید. این موضوع دریوحنا ۱:۷-۵۲ گزارش گردیده وبدنبال آن یک دوره خدمات تعلیمی آغازمی‌گردد (یوحنا ۵۳:۷ تا ۵۹:۸).

معمولا خدمت مسیح رادرجلیل به سه بخش تقسیم می‌کنند: (۱) دورهٔ قبل از انتخاب حواریون (متی ۱۲:۴-۲۳، ۱:۸-۴، ۱:۹-۱۷، ۱:۱۲-۱۴، مرقس ۱۴:۱ تا ۶:۳، لوقا ۱۴:۴ تا ۱۱:۶)؛ (۲) دوره‌ای که باانتخاب حواریون آغازوباترک کفرناحوم ورفتن به نقاط شمالی جلیل خاتمه می‌پذیرد (متی ۲۳:۴ تا ۱:۸، ۵:۸-۳۴، ۱۸:۹ تا ۳۰:۱۱، ۱۵:۱۲ تا ۲۱:۱۵، مرقس ۷:۳ تا ۲۳:۷، لوقا ۱۲:۶ تا ۱۷:۹، یوحنا ۱:۶-۷۱)؛ (۳) دوره انزوادرجلیل شمالی تاترک نهایی جلیل ورهسپارشدن بسوی اورشلیم (متی ۲۲:۱۵ تا ۳۵:۱۸، مرقس ۲۴:۷ تا ۵۰:۹، لوقا ۱۸:۹-۵۰، یوحنا ۱:۷ تا ۵۹:۸).

طی دوره اول، برای نخستین بارازحواریون جهت خدمت دعوت به عمل آمد، معجزات

بزرگ مسیح درکفرناحوم ونقاط دیگربوقوع پیوستند، ومخالفتهای اولیه باخدمات او شروع شد.

دردورهٔ دوم،حواریون بطوررسمی انتخاب شدند، موعظه سرکوه که حاوی اصول حاکم برملکوت بودا یرادگردید، معجزهٔ مهم زنده کردن پسرآن بیوه زن درنائین بوقوع پیوست، ومسیح درحالیکه مخالفت با اوهرروزشدیدترمی‌شدکاتبان وفریسیان را تقبیح نمودومثلهای باب ۱۳ متی راعرضه داشت. هرچه به پایان این دوره نزدیک می‌شویم، مخالفت با مسیح شدیدترمی‌شود. معجزهٔ غذادادن به پنج هزارنفرردمی‌شود وگفتاراودربارهٔ نان حیات بابی ایمانی زیادی مواجه می‌گردد. دورهٔ دوم باتوبیخ کاتبان وفریسیانی بپایان می‌رسدکه ازاورشلیم آمده بودندتادرمسیح خطایی درتجاوز ازسنتهای دیرینهٔ قوم بیابند.

دورهٔ سوم شامل سفربه صوروصیدون ونخستین شفای یک غیریهودی است. درنقطهٔ مقابل بی ایمانی روزافزون، پطرس سخنگوی شاگردان درایمانشان به مسیح شد. مسیح بطورمکررمرگ وقیام خودرا پیشگویی کرد، واین سایهٔ ظلمت درنقطه مقابل تبدیل هیئت اوقراردارد. طی دوره سوم، درحالیکه اوازجلیل وکفرناحوم دوری گزید، برای دیداری کوتاه مجددا به جلیل وسپس به کفرناحوم برگشت. این دوره بادیدارمسیح ازاورشلیم درپائیزهمان سال خاتمه پیداکرد. دراین موقعیت، وقایع وگفتارموجوددریوحنا ۱:۷ تا ۵۹:۸ واقع شد.

خدمت مسیح دربیریه (متی ۱۰:۱۹ تا ۳۴:۲۰، ۶:۲۶-۱۳، مرقس ۱:۱۰-۵۲، ۳:۱۴-۹، لوقا ۵۱:۹ تا ۲۸:۱۹، یوحنا ۱:۹ تا ۱۱:۱۲)

دوره خدمت خداوندمادربیریه به زمانی مربوط می‌شودکه اوپس ازترک جلیل، از بیریه عبورنمودودرحالیکه طی طریق می‌کردبه خدمت هم مشغول بود، وپس ازرسیدن به اورشلیم مجددا ازکارمیان مردم دست‌کشیدوتاچندروزقبل اززحمت کشیدنش، دربیریه توقف نمود. چون مسیح جلیل راترک گفت هفتادتن ازشاگردانش رابه ماموریت فرستاد (لوقا ۱:۱۰-۲۴). بیان مثل سامری نیکو ووقایع بابهای ۹و۱۰، طی خدمت مسیح در بیریه بوقوع پیوست. پس ازجشن تقدیس دراورشلیم، برخی ازبیانات مهمترمسیح گزارش گردیده است. بعدازززنده شدن ایلعازروبدنبال آن افزایش مخالفت وضدیت با مسیح، وی مجددا به افرایم کناره گرفت. ولی اوتازمان ورودمظفرانه‌اش به‌اورشلیم درآغازهفتهٔ زحمات خود، بی کارومنفعل نبود. کتاب مقدس طاهرکردن ده جذامی، گفتگوباحاکم جوان ودولتمند، وصرف غذابازکی رادرهمین ایام گزارش می‌نماید. مسیح دربیت عنیاتوسط مریم تدهین گردید. دورهٔ خدمت اودربیریه ازپاییزمذکورآغازوتا بهارآخرین سال زندگی مسیح ادامه می‌یابد.

هفته زحمات (متی ۱:۲۱ تا ۵:۲۶، ۱۶:۲۶ تا ۶۶:۲۷، مرقس ۱:۱۱ تا ۲:۱۴، ۱۰:۱۴ تا ۴۷:۱۵، لوقا ۲۹:۱۹ تا ۵۶:۲۳، یوحنا ۱۲:۱۲ تا ۴۲:۱۹)

ترتیب دقیق وقایع هفتهٔ زحمات قابل بحث است وبستگی به این داردکه نظرمان درموردزمان مصلوب شدن اوچه باشد. سه نظریه دراین مورداراثه گردیده است:

(۱) اینکه مسیح روزچهارشنبه مصلوب شده (۲) اینکه اوپنجشنبه مصلوب شده (۳) نظرسنتی مبنی براینکه اوجمعه مصلوب گردید. بازسازی وقایع هفته فوق بستگی به این داردکه کدام نظررا بپذیریم. با این وجودبایدگفت که ترتیب وقایع به اندازه کافی روشن است هرچنداگرروزوقوع برخی ازآنها نامشخص باشد.

هفتهٔ زحمات مسیح با ورودمظفرانه اوبه اورشلیم آغازگردید، که شش روزقبل ازعیدفصح بوقوع پیوست. اگرمسیح روزچهارشنبه مصلوب شده وروزفصح سه شنبه بوده باشد، دراین صورت روزورودا وبه اورشلیم شنبه بوده است واگرمسیح روزپنجشنبه یا جمعه مصلوب شده باشد، این روزیکشنبه بوده است. عیسی دراین ورودمهیج وتماشایی به اورشلیم، زکریا ۹:۹ رادرمقابل انظارعمومی تحقق بخشید. G. CAMPBELL MORGAN معتقد است که این واقعه ممکن است دریکی ازروزهای متوالی که مسیح واردا ورشلیم شد، روی داده باشد. روزبعدازورودمظفرانه، دومین پاکسازی هیکل بوقوع پیوست. اگر ترتیب سنتی رابپذیریم، آخرین پیامهای مسیح به مردم بایستی روزسه شنبه ارائه شده باشند. اودراین روزبه آنها درموردعواقب ردکردن خودش هشدارداد، به سئوالات مخالفین پاسخ داده ایشان راساکت نمود، برفریسیان "وای" فرستادوخطابهٔ کوه‌زیتون راایرادنمود. نظرسنتی مبنی براینست که هیچ گزارشی درموردوقایع روزچهارشنبه وجودندارد، که بنابراعتقاد CALLAWAY مسیح درآنروزمصلوب شده است. عقیده رایج اینست که مسیح پنجشنبه شب شاگردان خودرابرای صرف شام آخرگردهم جمع نمود. برخی اعتقاددارندکه این همان شام فصح بوده است، وبرخی دیگرمعتقدندکه این یک شام مقدماتی بوده که قبل ازعیدفصح صرف شده است. بنابراین نظر، عیدفصح دوروزبعدو پس ازمرگ مسیح نگاه داشته شده. برخی معتقدندکه درهمان شب، دوشام یکی بعد از دیگری صرف شده است که دومی شام فصح واقعی بوده. درعین حال که درموردجزئیات واقعه، مجادلات واختلاف نظرهایی وجوددارد، با این وجودزیبایی لحظات آخربسربردن مسیح باشاگردان همچنان باقی است. ودراین حین، سخنان بسیارمهم مسیح دربالاخانه که در یوحنا بابهای ۱۳ تا ۱۶ گزارش شده، بخش عمدهٔ مکاشفه الهی راتشکیل می‌دهد.

ترتیب وقایع بعدازدستگیری مسیح درباغ جتسیمانی جاکی ازآنست که شش محاکمه مجزای زیردرموردا وانجام شده که سه تای آنهادرمقابل روسای یهودوسه تای دیگر در حضورحکام رومی صورت گرفته است:

۱ ـ محاکمه‌ای که درحضورحنا، پدرزن قیافا، انجام شد، بلافاصله بعدازدستگیری مسیح صورت گرفت (یوحنا ۱۸:۱۲-۲۴). مسیح درپاسخ به سئوالاتی که ازوی می‌شد، بدیشان گفت که ازآنانی که تعالیم اوراشنیده‌اندسئوال کنند. محاکمهٔ فوق برخلاف شریعت وقانون یهوددرشب انجام گردیدوکاملا غیرقانونی بود، هیچ دادخواستی آماده نشده بود، هیچ شهودی برای شهادت فراخوانده نشدندوهیچ شورایی هم برای دفاع ازمتهم تشکیل نگردید ـ چیزهایی که تماما ازنظرقانون یهودضروری بودند.

۲ ـ محاکمه‌ای که درحضورقیافا انجام شد، بلافاصله پس ازمحاکمهٔ قبلی صورت گرفت (متی ۲۶:۵۷-۶۸، مرقس ۱۴:۵۳-۶۵). دراین محاکمه شهودکذبه‌ای فراهم آمدندولی شهادت آنها باهم مطابقت نداشت. دراین محاکمه، مسیح به سئوال صریح آنهادراین موردکه آیا اومسیح است یانه، پاسخ مثبت دادوبراساس همین اقرارخودمحکوم گردید.

۳ ـ محاکمه سوم احتمالا به دلیل ضرورت قانونی پیروی از شریعت یهود، صبح روز بعد انجام شد (متی ۲۷:۱-۲، مرقس ۱۵:۱، لوقا ۲۲:۶۶-۷۱). بنا بر شریعت یهود، محاکمه‌ها می‌بایست در روز انجام شود. در این محاکمه از مسیح سئوال شد که آیا وی پسر خدا است یا نه. چون وی الوهیت خویش را تصدیق نمود، بر این اساس که کفر گفته است، محکوم شد و برای اجراء حکم تحویل رومی‌ها گردید.

۴ ـ چهارمین محاکمه در حضور پیلاطس انجام شد (متی ۲۷:۱۱-۱۴، مرقس ۱۵:۱-۵، لوقا ۲۳:۱-۷، یوحنا ۱۸:۲۸-۳۸). مسیح در این محاکمه متهم گردید که مردم را از دادن مالیات به قیصر باز می‌دارد، قوم را منحرف می‌سازد و ادعای پادشاهی بر یهودیان را دارد.

۵ ـ محاکمه در حضور هیرودیس تنها در یکی از ناجیل گزارش گردیده است (لوقا ۲۳:۸-۱۲). در این محاکمه، مسیح در مقابل همه سئوالات سکوت اختیار کرد و پس از اینکه توسط سربازان مورد تمسخر قرار گرفت، نزد پیلاطس باز گردانده شد.

۶ ـ در محاکمهٔ نهایی که در حضور پیلاطس انجام شد، مسیح بار دیگر بی گناه اعلام گردید و پیلاطس پیشنهاد کرد که او را تازیانه زده رها نماید (متی ۲۷:۱۵-۲۶، مرقس ۱۵:۶-۱۵، لوقا ۲۳:۱۸-۲۵، یوحنا ۱۸:۲۹ تا ۱۹:۱۶). پیشنهاد دیگر پیلاطس مبنی بر اینکه با رابا س شریر را رها کرده، مسیح را مصلوب نماید توسط یهودیان پذیرفته شد ـ این پیشنهاد به این امید واهی طرح شد که قوم اجازه رهایی مسیح را بدهند، ولی نتیجه عکس بدست آمد و پیلاطس مطابق میل یهودیان مسیح را محکوم کرد. در این سخریه عدالت، خداوند ما به مرگ محکوم گردید و روانه شد تا مصلوب شود.

مسیح در راه جلجتا، صلیب خود را بر دوش حمل می‌کرد، تا اینکه دیگر قدرت انجام این کار را از دست داد. پس شخصی بنام شمعون قیروانی را مجبور کردند که صلیب را برای او حمل نماید. به محض رسیدن به محل اجرای حکم، بی درنگ مسیح را در میان دو دزد به صلیب کشیدند. بالای سر او مکتوبی قرار داده شده بود که متن کامل آن احتمالا چنین بود: " این است عیسای ناصری، پادشاه یهود".

ترتیب وقایع مصلوب شدن مسیح از این قرار است:

(۱) چون مسیح به فراز تپهٔ جلجتا رسید، شراب ممزوج به مر به وی داده شد تا با خوردن آن درد را کمتر حس کند (متی ۲۷:۳۳-۳۴، مرقس ۱۵:۲۲-۲۳، لوقا ۲۳:۳۳، یوحنا ۱۹:۱۷).

(۲) مسیح پس از اینکه از خوردن شراب ابا نمود، بین آن دو دزد به صلیب کشیده شد (متی ۲۷:۳۵-۳۸، مرقس ۱۵:۲۴-۲۸، لوقا ۲۳:۳۳-۳۸، یوحنا ۱۹:۱۸-۲۴).

(۳) نخستین ندای مسیح روی صلیب: " ای پدر اینها را ببیامرز زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند" (لوقا ۲۳:۳۴).

(۴) سربازان لباس او را بین خود تقسیم کرده، بر ردای او قرعه افکندند و بدین ترتیب پیشگویی کتاب مقدس را تحقق بخشیدند (متی ۲۷:۳۵، مرقس ۱۵:۲۴، لوقا ۲۳:۳۴، یوحنا ۱۹:۲۳-۲۴).

۵ ـ روسای کاهنان و کاتبان و همچنین جماعت قوم، عیسی را مسخره کردند (متی ۲۷:۳۹-۴۴، مرقس ۱۵:۲۹-۳۲، لوقا ۲۳:۳۵-۳۸).

۶ ـ یکی از آن دودزدبه وی ایمان آورد (لوقا ۲۳:۳۹-۴۳).

۷ ـ ندای دوم روی صلیب: "امروزبا من درفردوس خواهی بود" (لوقا ۲۳:۴۳).

۸ ـ ندای سوم: "ای زن اینک پسرتو"، وبه یوحنا: "اینک مادر تو" (یوحنا ۱۹:۲۶-۲۷).

۹ ـ سه ساعت ظلمت (متی ۲۷:۴۵، مرقس ۱۵:۳۳، لوقا ۲۳:۴۴).

۱۰ـ ندای چهارم: "خدای من، خدای من، چرا مرا واگذاشتی" (متی ۲۷:۴۶-۴۷، مرقس ۱۵:۳۴-۳۶).

۱۱ـ ندای پنجم: "تشنه‌ام" (یوحنا ۱۹:۲۸).

۱۲ـ ندای ششم: "تمام شد" (یوحنا ۱۹:۳۰).

۱۳ـ ندای هفتم: "پدربه دستهای توروح خودرا می‌سپارم" (لوقا ۲۳:۴۶).

۱۴ـ عیسی روح خودرا تسلیم کرد (متی ۲۷:۵۰، مرقس ۱۵:۳۷، لوقا ۲۳:۴۶، یوحنا ۱۹:۳۰).

این صحنهٔ تکان دهنده مرگ خداوندمتبارک ما برصلیب که برای بخشایش گناهان تمامی جهان جان خودرا فداکرد، از اهمیت الهیاتی تخمین ناپذیری برخوردار می‌باشد. مسیح چنان زیست که هرگزکسی مثل او نزیسته وچنان مردکه هرگزکسی اینچنین نمرده است.

رستاخیزمسیح ازمردگان

زنده شدن عیسی مسیح یکی ازوقایع بسیارمهم وحساس زندگی اوبرروی زمین می‌باشدکه معنی واهمیت زندگی ومرگ اوتماما بدان وابسته است. قیام اونخستین واقعه ازوقایعی متوالی است که مسیح درآنها عظمت وجلال می‌یابد. این واقعه همچنین تحقق پیشگویی مزمور ۱۶:۱۰ ونیزانجام پیشگوییهای خودمسیح درموردقیامش می‌باشد (متی ۱۶:۲۱، ۲۰:۱۹، ۲۶:۳۲، مرقس ۹:۹، ۱۴:۲۸، یوحنا ۲:۱۹).

ترتیب وقایع مربوط به دفعات متعددظهورمسیح پس ازرستاخیزش ازمردگان، چنانکه درکتاب مقدس ارائه گردیده بقرارزیرمی‌باشد:

۱ ـ نگهبانان شاهدغلتانیده شدن سنگ قبربوسیله فرشته خدابودند (متی۲۸:۲-۴).

۲ ـ رسیدن زنها، مریم مجدلیه، مریم مادریعقوب، وسالومه ودیگران برسرقبر (متی ۲۸:۱، ۵-۷، مرقس ۱۶:۱-۱۱، لوقا ۲۴:۱-۱۰، یوحنا ۲۰:۱).

۳ ـ مریم مجدلیه رفت تا به شاگردان خبردهددرحالیکه سایرزنها به آهستگی در عقب اومی‌آمدند (متی ۲۸:۸، مرقس ۱۶:۸، لوقا ۲۴:۸-۱۰، یوحنا ۲۰:۲).

۴ ـ مریم مجدلیه همراه پطرس ویوحنا بازگشت وقبرخالی را دید (یوحنا ۲۰:۲-۱۰).

۵ ـ نخستین ظهورمسیح اتفاق افتادبدین ترتیب که مریم مجدلیه پس ازرفتن پطرس ویوحنا نزدقبرباقی ماندومسیح را ملاقات کرد (یوحنا ۲۰:۱۱-۱۷، م.ک.مرقس ۱۶:۹-۱۱).

۶ ـ مریم مجدلیه بازگشت تا درموردظهورمسیح به شاگردان خبردهد (یوحنا ۲۰:۱۸).

۷ ـ سایرزنها بازگشتندومسیح را ملاقات کردند (متی ۲۸:۹-۱۰). بهترین نسخه ها فاقدعبارت "هنگامیکه به جهت اخبارشاگردان اومی‌رفتند" هستند. آنها درواقع درحال بازگشت به باغ محل قبربودند.

۸ ـ گزارش نگهبانانی که برای مراقبت ازقبرگماشته شده بودند (متی۲۸:۱۱-۱۵).

۹ ـ سومین ظهورمسیح که طی آن دربعدازظهرهمان روزخودرا به پطرس ظاهرکرد (لوقا ۲۴:۳۴، اول قر ۱۵:۵).

۱۰ـ چهارمین ظهورمسیح که درراه عمواس واقع گردید (مرقس ۱۶:۱۲-۱۳، لوقا ۲۴:۱۳-۳۵).

۱۱ـ پنجمین ظهورمسیح که درآن خودرابرده تن ازحواریون ظاهرکرد (مرقس ۱۶:۱۴، لوقا ۲۴:۳۶-۴۳، یوحنا ۲۰:۱۹-۲۳). هرچندمرقس به یازده نفراشاره می‌کند، چنانکه پیداست دراینجا فقط ده شاگردحضورداشتند. به نظرمی‌رسدکه اصطلاح "آن یازده" بطرزنه چندان دقیق، برای گروه حواریون بکاربرده شده باشد.

۱۲ـ ششمین ظهورمسیح که طی آن بریازده شاگردخودظاهرشد (یوحنا ۲۰:۲۶-۲۹).

۱۳ـ هفتمین ظهورمسیح که طی آن برهفت تن ازشاگردان خوددرکناردریای جلیل ظاهرگردید (یوحنا ۲۱:۱-۲۳).

۱۴ـ هشتمین ظهورمسیح که درآن برپانصدنفرظاهرشد (اول قر ۱۵:۶).

۱۵ـ نهمین ظهورمسیح، که درآن بریعقوب برادرخداوندظاهرگردید (اول قر۱۵:۷). این نشان می‌دهدکه چرایعقوب‌که قبل اززنده شدن مسیح اززمره ایمانداران نبود (یوحنا ۷:۵)، بلافاصله پس ازرستاخیزمسیح ازمومنین محسوب می‌شود (اعمال۱:۱۴، غلا ۱:۱۹).

۱۶ـ دهمین ظهورمسیح که درآن خودرابه آن یازده برروی کوهی درجلیل ظاهر کرد (متی ۲۸:۱۶-۲۰، مرقس ۱۶:۱۵-۱۸).

۱۷ـ یازدهمین ظهورمسیح که درزمان صعوداوواقع گردید (لوقا ۲۴:۴۴-۵۳).

همهٔ مواردظاهرشدن مسیح پس ازصعودش، درعین حال که رویدادهایی واقعی بودند، نسبت به ظهوراوقبل ازصعودخصیصه‌ای متفاوت داشتند، بدین صورت‌که بیشتربه یک رویاشبیه بودندوواقعیت جسمانی کمتری داشتند. اگرظهورات مسیح پس ازصعودش به آسمان، تنها مواردی بودندکه نقل شده بودند، شایدمی‌توانستیم استدلال کنیم که چنین ظاهرشدنهایی نمی‌توانددلیل قطعی بررستاخیزجسمانی مسیح باشد. ولی وقتی آنها رابه مواردمتعددظهوراوقبل ازصعودمی‌افزاییم، دلیل قابل قبولی راتشکیل می‌دهند. استدلال پولس دراول قرنتیان ۱۵:۴-۸ که درآن به ظهورات مسیح قبل ازصعودش وهمچنین به ظهوراوبرپولس پس ازصعودش اشاره شده است، اعتباراین طرزبرخوردبا مسئله‌راتایید می‌کند.

مسیح شش بارپس ازصعودش خودراظاهرکرده است‌که عبارت بوده‌اند از:

۱ ـ دوازدهمین ظهورمسیح، که درآن براستیفان ظاهرگردید (اعمال ۷:۵۵-۵۶).

۲ ـ سیزدهمین ظهورمسیح که درآن برپولس درراه دمشق ظاهرشد (اعمال۹:۳-۶، ۲۲:۶-۱۱، ۲۶:۱۳-۱۸).

۳ ـ ظهورمسیح برپولس درعربستان که چهاردهمین ظهوراوراتشکیل میدهد. این ظهورتاحدی جنبه حدس وگمان دارد (اعمال ۲۰:۲۴، ۲۶:۱۷، غلا ۱:۱۲-۱۷).

۴ ـ پانزدهمین ظهورمسیح که درآن برپولس درهیکل ظاهرشد (اعمال ۹:۲۶-۳۰، ۲۲:۱۷-۲۱).

۵ ـ شانزدهمین ظهورمسیح، برپولس درزندان (اعمال ۲۳:۱۱).

۶ ـ هفدهمین ظهورمسیح، بریوحنای رسول (مکاشفه ۱:۱۲-۲۰).

بنابرین واقعیت رستاخیزمسیح ازمردگان ازموثق ترین وقایع تاریخ باستان میباشدکه درموردآن دلایل وشواهدتاریخی بسیارزیادی وجوددارد. این واقعه ازشان ومقام بسیارمهمی نیزدرمطالب ارائه شده درکتاب مقدس برخوردارمی باشد. بحث وبررسی درموردا همیت رستاخیزمسیح رابعدا ادامه خواهیم داد.

صعود مسیح (مرقس ۱۶:۱۹-۲۰، لوقا ۲۴:۴۹-۵۳، اعمال ۱:۸-۱۱)

هرچندتعدادا شاراتی که درکتاب مقدس به صعودمسیح وجوددارد کمترازززنده شدنش میباشد، با این وجودگزارشاتی که دراین موردارائه گردیده، ثابت میکندکه مسیح جسما زمین راترک گفت وبه آسمان صعودنمود. علاوه برگزارشاتی که دراین مورد در مرقس، لوقا، وکتاب اعمال یافت میشود، رسالات نیزبه صعودمسیح بعنوان یک واقعیت اشاره میکنند (عبر ۴:۱۴، اول پطر ۳:۲۲). رسیدن مسیح به آسمان نیزبطورمکرردر بیش ازچندقسمت ازکتاب مقدس مورداشاره واقع شده است (م.ک. اعمال ۲:۳۳-۳۶).

این نقطهٔ اوج بسیارمناسبی برای زندگی مسیح برروی زمین بودوتحقق اظهار خودوی، مبنی براینکه نزدپدربازخواهدگشت، محسوب میشود. حقایق تاریخی مربوط به تولد، زندگی، مرگ، ورستاخیزمسیح، درصعوداوبه دست راست خدای پدربه اوج میرسندوبنیادی مستحکم برای بررسی شخصیت وکارمسیح ازنظرعلم الهی بدست میدهند. روایات تاریخی کاملا بانتایج الهیاتی اخذشده ازآنهادررسالات هماهنگ ومنطبق میباشند. ایمان مسیحی ماوامیدمان به زندگی آینده براین واقعیتها استواراست.

حوزه های عمده زندگی زمینی مسیح

اگرچه خصیصه تاریخی بودن اناجیل،درک مطالب آنها راسهل وآسان میگرداند، تعبیروتفسیرالهیاتی آنهابه هیچ وجه ساده نیست. کمترقسمتی ازکتاب مقدس تااین حداحتیاج به تحلیل هوشیارانه وتفسیردقیق دارد. دلیل امرفوق این نیستکه روایت مزبورپیچیده میباشدبلکه دلیلش این استکه وقایع گزارش شده بیش ازتاریخ صرف هستند. آنها مکاشفه ای ازخداواهداف اوراتشکیل میدهند.

یکی ازعلل دشواربودن تفسیراناجیل اینستکه مسیح درسه حوزه وقلمروی عمده

زندگی می‌کرده است وتعالیم اونیزمانندزندگی‌اش با هرسه درارتباطند. درک درست این واقعیت نه فقط برای تفسیرصحیح اناجیل ضرورت داردبلکه کلیددرک تمام عهدجدید رانیزبدست می‌دهد.

حوزه شریعت یهود

شریعتی که ازطریق موسی برای قوم اسرائیل وضع گردید، درسرتاسرایام زندگی مسیح هنوزبه قوت خودباقی بودوبه یک معنا می‌توان گفت که تاقبل ازمرگ مسیح هنوز خاتمه نپذیرفته بود (غلا ۳:۲۳-۲۵، ۴:۵). مسیح درقسمتهای زیادی ازتعالیم خود شریعت موسی راتصدیق نمودولزوم تحقق تمامی آنرا اعلام داشت (متی ۵:۱۷-۱۹). درمورد زندگی مسیح می‌توان گفت که اوزیرشریعت زندگی کردوتعالیم اوتفسیری عمده برآن بود. وی همچنین آنرا بطورکامل نگاه داشت (دوم قر ۵:۲۱). مسیح درموقعیتهای زیادی تعلیم مرسوم رادرباره شریعت نفی نمود. علاوه براین اوبرکاربردعملی شریعت در رابطه با مسائل وموضوعات روحانی زمان خود، برخلاف طفره کاهنان ازاعمال راستین شریعت، تاکیدمی‌کرد. وی همچنین بعنوان پسرخدا این آزادی راداشت که شریعت را با اقتدار ومرجعیت تمام تفسیرنمایدودربعضی موارددتعلیم خودرادرمقابل تعالیم موسی قراردهد.

مسیح تاکیدکردکه نگاه داشتن ظواهرشریعت موسی کافی نمی‌باشد. فقط کسانی می‌توانندشریعت موسی رابشایستگی نگاه دارندکه به تفسیر اعلای آن که درمحبت نسبت به خدا ومحبت نسبت به همسایه تمرکزمی‌یابد، نائل گردند. مسیح نشان دادکه شریعت موسی دربعضی مواردنمایانگرتحمل ومدارای خدامی‌باشدبدین معناکه اوبه هنگام اعمال خواست خود، ضعف انسان رانیزدرنظرمی گیرد، چنانکه درموردتعلیمش راجع به موضوع طلاق این امرصادق است. مسیح بارهابه شریعت عالی ترخدا استنادمی‌کرد، شریعتی که قوانین موسوی،بیان وجلوهٔ خاصی ازآن بودند.

حوزه ملکوت

مقدارزیادی ازتعالیم مسیح مستقیما به آموزهٔ ملکوت مربوط می‌شود. اناجیل این دسته ازحقایق رابطورخاص به مکاشفهٔ عهدعتیق درموردپادشاهی خدا ربط می‌دهند که می‌بایست بوسیلهٔ قدرت مسیح برزمین مستقرگردد. انجیل متی درهمان بخش آغازین خود، مسیح رابطورخاص به داودمربوط می‌سازد بدین ترتیبکه اورابعنوان کسی معرفی می‌کندکه عهدداودی راتحقق خواهدبخشید. انجیل لوقا پیشگویی فرشته راگزارش می‌کند که به مریم وعده دادکه پسراوبرتخت داودتکیه خواهدزدوتاابدبرخاندان اسرائیل فرمانروایی خواهدنمود.

دربخش آغازین انجیل متی، خصوصیاتی که این پادشاه می‌بایست ازآنها برخوردار باشدذکرگردیده وظهورنشانه‌های پیشگویی شده درموردآمدن اوگزارش شده است. مسیح مطابق رابطه‌ای که با این ملکوت داشت، اصول روحانی حاکم برآن رادرموعظه سرکوه خودبیان داشت وکاربردفعلی این اصول رادرارتباط باموقعیت خاصی که درآن قرار

داشتند ارائه نمود. وی همچنین در این گفتار خود که جنبه نبوتی هم داشت خصائص و ویژگیهای روحانی پادشاهی هزار ساله خود را پیشگویی نمود. در بیانات درکوه زیتون، نبوتهای خاصی درمورد مصیبت بزرگ ارائه شده است. این دوره، قبل از آمدن ثانوی مسیح و استقرار تخت پادشاهی او برزمین واقع خواهد گردید.

با اینکه آموزهٔ عهدجدیدی ملکوت، ضرورتا بربنیاد عهدعتیق استوار است، گرایش برخی از محققین به محدودساختن تعالیم مسیح به یک مرحله یا مرحله دیگر از برقراری ملکوت را می‌توان موردسئوال قرارداد. بررسی آنچه که مسیح درباره ملکوت برزبان آورد باید روشن سازد که سخنان او در بعضی موارد به اقتدار و حاکمیت کلی خدا و فرمانروایی او برجهان هستی مربوط می‌شد. در برخی موارد دیگر، او به حکومت خدا بر قلبها اشاره می‌کرد که یک حکومت روحانی بود. و باز در موارد دیگر، سخنان او به وعده خدا درمورد حکومت داودی مربوط می‌گردید. بنابرین اشتباه است که تعالیم او را چنان محدودسازیم که همه پیامهای او درباره ملکوت به دوره سلطنت هزار ساله مربوط شوند. از طرف دیگر، به همین اندازه اشتباه است که تعالیم فوق را به ملکوتی روحانی که قبل از بازگشت ثانوی خداوند ما تحقق خواهد یافت منحصرگردانیم.

مبانی تعالیم مربوط به ملکوت، درعهدعتیق یافت می‌شوند و ملکوت تا حدی از ویژگی های شرعی وقانونی این دوره برخوردار می‌باشد. با این وجود، سلطنت هزار ساله چنانکه درتعالیم مسیح نمودار گشته است، یک حوزهٔ متمایز حکومتی چه از نظر محتوا وچه از نظرکاربرد است، و باید آنرا درنقطهٔ مقابل عصرحاضرکلیسا یا دوره گذشته شریعت قرارداد.

حوزهٔ کلیسا

علاوه برتعالیم عیسی درباره شریعت موسوی و ملکوت، درتعالیم او نبوتهایی نیز راجع به کلیسا وجوددارد. نخستین مورد از اینها درمتی ۱۸:۱۶ یافت می‌شود که بدنبال ردشدن مسیح بعنوان پادشاه و مخالفت با پیام او راجع به اصول روحانی حاکم برملکوت می‌آید. قبل از این، درباب سیزدهم متی، تمامی عصرواسط بین دوظهورمسیح (INTERADVENT AGE) تحت لوای هفت سرملکوت آسمان مکشوف شده است. کلیسا از لحاظ ترتیب تاریخی با بخش عمده‌ای از تحولات این دوره که درباب ۱۳ متی مکشوف گردیده، منطبق ومصادف می‌باشد.

با این وجود، مکاشفهٔ عمده درباره کلیسا در انجیل یوحنا ودرگفتار بالاخانه یافت می‌شود. اینجا ظاهرا برای اولین بار اصول اساسی ومهم مربوط به مقصودوبرنامه خدا برای این عصرواسط بین دوظهور، کشف شده است. اصول اساسی روحانی دریوحنا ۱۳ ارائه گردیده است. درباب ۱۴ این واقعیت که مسیح طی عصرفعلی درمنزل پدرخواهد بود، وروح القدس را خواهدفرستاد تا درشخص ایماندارساکن شود، بیان شده است. تاک وشاخه‌ها درباب ۱۵ از اتحاد ارگانیک ایماندار ومسیح وصمیمیت موجوددردوستی با عیسی، واین واقعیت که ایمانداران برگزیده شده‌اندومقررگردیده‌اندتا میوه آورند، سخن میگوید. درهمین باب مخالفت وجفایی نیزکه از ویژگیهای عصرفعلی کلیسا خواهدبود، درنقطهٔ مقابل حفاظت مقدسین درسلطنت هزار ساله، کشف گردیده است. یکی از تعالیم

عمده‌ای که درباب ۱۶ عرضه شده، به کار روح‌القدس درارتباط باجهان وایمانداران مربوط می‌شود. اهداف بزرگ خداکه درکلیسا تحقق خواهندیافت، درشفاعت مسیح درباب ۱۷ نیزمستترمی‌باشد. این واقعیت‌که شخص ایماندارکاملا با خدا متحدخواهدگردید و اینکه اودرمسیح خواهدبودومسیح دراو، مرکزمکاشفه خدارادراین قسمت تشکیل می‌دهد.

بنابرین، بررسی چهارانجیل ثابت می‌کندکه سه حوزهٔ عمده ازمکاشفه وجود دارد. ولی اگرانا جیل راشریعت بپنداریم، یاآنها راصرفا مربوط به کلیسا یا ملکوت بینگاریم، دست به اظهارنظرکلی وعجولانه‌ای زده‌ایم. بلکه بایدبپذیریم که مسیح در هریک ازاین سه حوزه تعلیم داده است وهریک ازگفته‌های اورا بایددرمتن وزمینه خاص ومحتوای ویژهٔ هرکدام ازآنها فهمید.

" مقام های مسیح "

مسیح بعنوان نبی

بدون تردید، مسیح بزرگترین انبیاء است. تعالیم اوچنانکه درچهارانجیل گنجانیده شده‌اندنسبت به هرآنچه که درگزارشات مربوط به انبیاء عهدعتیق یافت می‌شوند،نشاندهندهٔ تنوع بیشتری ازمطالب، گستره وسیعتری ازنبوت، ومکاشفه‌ای جامعترهستند. تقریبا درهمهٔ ابعادمکاشفه الهی، مسیح سهم مشخص وممتازی‌داشته است.

مسیح برخلاف همه انبیای‌دیگر،خدارانه فقط درتعالیم خودبلکه درزندگی و شخصیت خودمکشوف ساخت. مسیح بعنوان "کلمه" یوحنا،ازازل منبع معرفت، حقیقت، حکمت ونوربود. درواقع وقتی مسیح انسان شد، درجسم وطبیعت انسانی خودنشان داد که خداچگونه است (یوحنا ۱:۴-۱۸). مسیح درزندگی، مرگ، وقیام خویش بیش ازهرنبی دیگری قبل ازخودش مکاشفه‌ای ازخدابود. مسیح حتی پس ازرستاخیزش نیزبه انجام خدمت نبوتی‌اش ادامه دادوآنچه راکه برای انطباق شاگردانش با عصرجدیدی که درحال دخول بدان بودند لازم بود، بدیشان آموخت. بااین وجود، پس ازصعوداوروح‌القدس فرستاده شدتاکارنبوتی راادامه داده، حقایقی راکه مسیح می‌خواست آنها بدانند، به ایشان تعلیم دهد (یوحنا ۱۶:۱۲-۱۵).

مقام کاهن

مسیح همچنانکه مقام وخدمت نبوتی رابه اعلادرجه تحقق بخشید، حائزشرایط مقام کهانت اعظم نیزبوده، تبلورهرآنچه که درکهانت عهدعتیق پیش بینی شده،می‌باشد. وی بعنوان یک کاهن، تعریف اولیه واصلی کاهن راتحقق بخشید: " کسی که مقررشده است تا ازجانب دیگران وبه نمایندگی ازآنها دراموری که مربوط به خدااست عمل نماید". مسیح نه تنها درشخصیت خودبلکه درکارخویش نیزمقام وخدمت کاهن راتحقق بخشید، یعنی باتقدیم هدایا، قربانیها، وشفاعت. اوبعنوان یک واسطه ومیانجی راستین،بین خدا وانسان عمل نمود. بنابررساله به عبرانیان، مسیح پنج شرط لازم برای کهانت را تحقق بخشید: (۱) اوشرایط لازم برای احرازاین مقام راداشت (عبر ۱:۳، ۳:۱-۶)،

(۲) وی ازطرف خدا بعنوان کاهن مقررگردیده بود (عبر ۵:۱-۱۰)، (۳) رتبه کهانتی مسیح ازهارون بالاتر بود - کهانت مسیح برتر ازکهانت هارون بودچنانکه کهانت هارون نیزبرتر ازنظام کهانتی پاتریارخها بود (عبر ۵:۶، ۱۰ ، ۷:۱ تا ۸:۶)، (۴) همه کارکردهای کهانت توسط مسیح انجام گردید (عبر ۷:۲۳-۲۸، ۹:۱۱-۲۸، ۱۰:۵-۱۸) (۵) کهانت او ابدی است ، که نشان دهندهٔ برتری وغائیت آن می‌باشد (عبر ۷:۲۵). بررسی مفصلترکهانت مسیح دریکی ازفصول بعدصورت خواهدگرفت .

مقام پادشاه

یکی ازاهداف بنیادی خدادرتجسم ، تحقق بخشیدن به وعدهٔ زمینی خدادرعهد داودی بود . عهدعتیق آمدن پادشاهی راپیشگویی کرده بودکه وعدهٔ خدارابه داود تحقق می‌بخشید (دوم سمو ۷:۱۶، مزمور ۲، ۴۵،۷۲، ۱۱۰، اشعیا ۹:۶-۷، دانیال ۷:۱۳-۱۴، میکا ۵:۲، زکریا ۹:۹). وقتی مسیح آمد ، وی همه خصوصیاتی راکه این پادشاه می‌بایست دارا باشد ، درخودجمع داشت ، هرچندکه مکاشفهٔ کامل کاراوبعنوان پادشاه برای آمدن ثانوی اش باقی نگاه داشته شده است .

درمجموع، این سه مقام مسیح یعنی نبوت ، کهانت ، وپادشاهی، کلیدفهم مقصود خدارادرتجسم تشکیل می‌دهند . مقام نبوتی اوباکشف حقیقت خداسروکارداشت ، مقام کهانتی‌اش باکاراوبعنوان نجات دهنده وشفیع مربوط می‌گردید، ومقام پادشاهی وی حق حکومت براسرائیل وبرتمامی زمین راکه ازآن مسیح بود ، مدنظرداشت . هریک ازاین سه مقام ، درمسیح به شان ومرتبهٔ اعلای خودمی‌رسند .

خوارشدن مسیح

یکی ازملاحظات بسیارمهم دربیان الهیاتی تجسم ، روشن ساختن این مطلب است که تواضع وخوارشدن مسیح پس ازانسان شدن، چه چیزهایی رادربرداشت . چگونه خدای سرمدی می‌توانست محدودیتهای انسانی رابرخودبگیردودرعین حال الوهیت سرمدی خود را حفظ کند؟ متالهین ارتدوکس به سئوال فوق اینطورپاسخ داده‌اندکه خدابا انسان شدن، خدشه‌ای به الوهیت خودواردنساخت بلکه طبیعتی انسانی رابرطبیعت الهی خودافزود. اینکه این عمل چه اثری برطبیعت الهی اوگذاشت ، درقسمت کلاسیک فیلیپیان ۲:۵-۱۱ مورد بررسی قرارگرفته است . برخی بیان موجوددرآیات فوق رابدین معنا گرفته‌اند که مسیح برای اینکه انسان شود، ازبعضی لحاظ بخشی ازالوهیت خودرا ازکف داده است. ازآنجایی که یک چنین استنتاجی شدیدا آموزهٔ ارتدوکس الوهیت مسیح راخدشه دار خواهدساخت ، علمای علم الهی قسمت فوق ازفیلیپیان رابدقت موردبررسی وموشکافی قرارداده‌اندتاپاسخی برای این مسئله بیابندکه مسیح درانسان شدن خود، حقیقتا دست به چه کاری زده وچه چیزی راصورت بخشیده است .

بطورکلی، عمل پسرخدادرتجسم ، نخست بوسیلهٔ اصطلاح "CONDESCENSION" که به معنی تمکین وتواضع می‌باشد ، بیان می‌گرددبدین معناکه او، یعنی خدای سرمدی، برای انسان شدن تمکین وتواضع نموده است . سپس وی بعنوان انسان تسلیم مرگ صلیب گردید، چیزی که بوسیلهٔ اصطلاح HUMILIATION که به معنی خواروحقیرشدن است ، بیان می‌شود. مسیح پس ازتحمل زحمت وعذاب صلیب ، ازمردگان قیام کردوکمی بعدبه آسمان صعودنمود ،

جایی که جلال یافت وبردست راست خدای پدرنشست . بنابراین، این پرسش الهیاتی مطرح می‌شودکه آیا فرایندتواضع ، حقیرشدگی، وتجلیل، دربردارندهٔ هیچگونه تغییری در طبیعت الهی مسیح بوده است یا نه .

تفسیر موشکافانهٔ فیلیپیان ۲:۵-۱۱

قسمت موردنظردرفیلیپیان راجع به آموزهٔ KENOSIS یا این حقیقت که پسرخدا خودرا خالی کرد، هنگامی مطرح شد که پولس ایمانداران را به داشتن طرز برخوردمسیح تشویق وترغیب می‌کرد. عمل مسیح درفرایندترک جلال الهی به منظورانسان شدن وزحمت کشیدن برروی صلیب ، بعنوان نگاره ونموداری ازفکرمسیح ذکرگردیده . درتوضیحی که همراه مطلب فوق آمده ، پولس رسول یکی ازموجزترین بیانات الهیاتی تجسم راکه درکتاب مقدس یافت می‌شود، ارائه می‌نماید. نخست می‌گویدکه مسیح "درصورت خدا بود" (آیه ۶). واژه‌ای که دراینجا برای "بود" بکاربرده شده، فعل یونانی متداول ON (بودن) نبوده بلکه HYPARCHON است . این فعل بصورتی بکار برده شده است که هم برای زمان حال وهم برای وجه وصفی استمراری IMPERFEET PARTICIPE کاربرددارد، وحاوی مفهوم وجودمستمرمی‌باشد. اندیشه‌ای که دراینجا وجودداردا اینست که مسیح همواره درصورت خدا بوده است ، با این دلالت ضمنی که هم اکنون نیزخصیصه فوق راحفظ کرده است . اگرشکل دستوری فوق رادرزمان حال ونه دروجه استمراری تلقی نماییم، واژهٔ فوق حاوی این معنی خواهدبودکه مسیح درگذشته، یعنی قبل از تجسمش ، بعنوان خدا وجودداشته ، وهنوزهم درصورت خدا می‌باشد. این به معنی اظهارو تصدیق این امرخواهدبودکه الوهیت مسیح بدون اینکه براثرعمل تجسم کوچکترین تغییری کرده باشد، همچنان تداوم دارد. واگرآنرا بعنوان یک وجه استمراری ساده تلقی کنیم، به حالت اوقبل ازتجسم اشاره خواهدداشت بدون اینکه بطورصریح تداوم صورت خدارادرمسیح بیان دارد، هرچندکه دلالت ضمنی براین تداوم کماکان به قوت خودباقی خواهدبود.

چنانکه پولس رسول بیان می‌دارد، مسیح "چون درصورت خدا بودبا خدا برابربودن را غنیمت نشمردلیکن خودرا خالی کرده صورت غلامرا پذیرفت ودرشباهت مردمان شدوچون در شکل انسان یافت شد خویشتنرا فروتن ساخت وتا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید" (آیات ۶-۸). آن طرزفکروطرزبرخوردمسیح که ایمانداران نصیحت شده‌اند برآن چشم داشته باشند، اینست که اوبرابربودن با خدارا غنیمت نشمردوبه این مقام عالی خودنچسبید، چنانکه گویی بایدآنرا با تلاش وکوشش خودحفظ نماید. هرچندازازل درصورت خدا بود، مایل گردیدخویشتن راخالی کرده ، صورت یک غلام رابه خودبگیردونهایتا تا به موت مطیع گردد.

عمل تجسم بوسیلهٔ واژهٔ قوی EKENOSEN (درانگلیسی KENOSIS)به معنی "خالی کردن" که ازKENOO مشتق گردیده، بیان شده است (م.ک. باچهارموردديگری که این واژه درعهدجدیدبکاررفته است :روم ۱۴:۴، اول قر ۱۷:۱، ۱۵:۹، دوم قر ۳:۹) . وارفیلد ترجمهٔ "خودراخالی کرد" رااشتباه تلقی می‌کندوظاهرا ترجمهٔ قدیمی انگلیسی رابرآن ترجیح می‌دهد. این ترجمه می‌گویدکه مسیح "هرگونه عزت واحترامی

را ترک گفت" یعنی خویشتن را از مظاهر الوهیت خالی کرد. معمای تفسیر این قسمت بسیار مهم از رساله فیلیپیان، به تعریف عمل کنوسیس مربوط می‌شود. متالهین ارتدوکس خاطرنشان ساخته‌اندکه معنی واژهٔ فوق را باید در پرتو زمینهٔ آیهٔ فوق تفسیر کرد. قسمت فوق نمی‌گویدکه مسیح به موجودیت خوددرصورت خدا ادامه نداد، بلکه اظهار می‌دارد که او صورت غلام را برآن افزود. کلمهٔ MORPHEI که در اینجا "صورت" ترجمه شده‌است، از تجلی بیرونی یا ظاهر چیزی سخن می‌گوید. این کلمه در ارتباط با الوهیت سرمدی مسیح، به این واقعیت اشاره می‌کندکه مسیح در ایام ازل صفات الهی خودرا درظواهر خارجی خود متجلی می‌ساخت. این صرفا صورت یا ظاهر او نبودبلکه با حقیقت وجودسرمدی او انطباق وتناظر کامل داشت. وی درفرایند انسان شدن، صورت غلام را برخودگرفت یعنی ظواهر خارجی یک غلام وطبیعت انسانی متناظربا آنرا. علاوه براین، مفهوم فوق اینطورنیز بیان شده است که او شباهت (به یونانی HOMOIOMATI) انسان را ازخودظاهر می‌ساخت بدینترتیب که مثل یک انسان رفتار می‌کردوهمچون یک انسان به نظرمی‌رسید. قسمت فوق علاوه براین بیان می‌داردکه او" درشکل انسان یافت شد" (آیه ۸). کلمهٔ "شکل" (به یونانی SCHEMATI) به مظاهرزودگذرتر انسانیت همچون خستگی، تشنگی، وسایر محدودیتهای انسانی اشاره دارد. باتوجه به کل آیات فوق می‌توان گفت که هیچ چیزی حاکی ازاینکه ذره‌ای ازالوهیت مسیح کاسته شده باشدگفته نشده، بلکه به محدود شدن تجلی آن اشاره شده است. بدون شک ازسایراظهارات پولس رسول کاملا آشکاراست که اودریافته بودوکاملا اذعان می‌داشت که عیسی مسیح درجسم، همه آن چیزی بودکه خدا هست، هرچندکه بصورت انسان ظاهرشده بود.

قسمت مزبورازباب دوم رساله به فیلیپیان که به آموزه کنوسیس می‌پردازد، هر چندکه احتمالا هرگزبدین منظورنوشته نشده که بیان کاملی ازتجسم باشد، بعنوان یک دلیل کتاب مقدسی برتاییداین اندیشه تلقی شده است که مسیح درتجسم خویش خودرا از برخی صفات الهی مخصوصا حضورمطلق، علم مطلق، وقدرت مطلق خالی کرده است. ادعا شده است که آیات فوق تاییدی براین اندیشه می‌باشندکه یک تجسم حقیقی دربردارنده تسلیم برخی ازصفات الهی است واینکه نتیجتا مسیح درحوزهٔ تمکین وتواضع خودبر روی زمین، چیزی کمترازخدابوده است.

A. B. BRUCE دراثرش بنام "HUMILIATION OF CHRIST" (خوارشدن مسیح)، نظریات مختلف مربوط به آموزهٔ کنوسیس رابه چهاردسته تقسیم می‌کندکه متالهین ارتدوکس همه آنها را مردودمی‌شمارندزیرا معتقدندکه همه آنها به نفی الوهیت مسیح منجرمی‌گردند. "بروس" دراین مورد می‌نویسد:

> ولی خوشبختانه تاریخ آراء وعقاید ازما انتظارندارد که درتوضیح خودازدقت کامل ریاضی برخورداباشیم بلکه می‌توانیم به ارائه توضیحاتی درموردچهار نظریهٔ مختلف درباره آموزه کنوسیس اکتفاکنیم. این نظریات را می‌توان بطورقابل فهم، هرچندنه چندان زیبا، درچهاردستهٔ زیرازهم تمییز داد.
> (۱) نوع مبتنی بردوگانه انگاری مطلق (۲) نوع مبتنی بردگردیسی (تغییرماهیت) مطلق (۳) نوع مبتنی برشبیه دگردیسی مطلق، و (۴) نوع واقعی ولی نسبی. توماسیوس را می‌توان بطورمناسبی نمایندهٔ نظریه اول بشمارآورد، گس (GESS) رانمایندهٔ نظریه دوم، ابرارد (EBRARD) رانمایندهٔ نظرسوم، و مارتنسین (MARTENSEN) رانمایندهٔ نظریهٔ چهارم.

دسته نخست که بعنوان دوگانه انگاری مطلق توصیف گردیده، که بوسیله توماسیوس ودیگران بیان شده، می‌کوشد میان صفات اخلاقی یا درون ـ بودی خدا وصفات نسبی یا طبیعی (فیزیکی) او تمایز قائل شود. بنابراین نظریه، مسیح با انسان شدن خود، صفات نسبی وطبیعی الوهیت خویش را که شامل حضور مطلق، علم مطلق، وقدرت مطلق است، تسلیم نموده واز کف داده است. متالهین ارتدوکس درمخالفت با این نظر، بیان داشته‌اندکه خدا مثل هروجوددیگری نمی‌تواندبوسیلهٔ عمل ارادهاش،طبیعت خودرا تغییردهد. صفاتی که جزء جوهرشخصی وذاتی می‌باشند، قابل حذف یا ازدست رفتن نیستند. این درصفت تغییرناپذیری خدا مستتراست، صفتی که صریحا به مسیح نسبت داده شده است (عبر ۱۳:۸). بعلاوه، هرچندکه ازبرخی اظهارات کتاب مقدس درباره طبیعت انسانی مسیح، مسائلی بروزمی‌کند ولی دلایل وشواهدکافی مبنی براینکه مسیح حضورمطلق، علم مطلق وقدرت مطلق خویش را حتی روی زمین نیزحفظ کرده است، وجوددارد. بعلاوه، ازدست دادن برخی ازصفات الهی به این نتیجه منجرمی‌شودکه مسیح اصلا خدانبوده است، چیزی که با تعدادبیشماری از اظهارات کتاب مقدس ومخصوصا با انجیل یوحنا تناقض کامل دارد.

"بروس" همچنین به یک نظریهٔ دوم اشاره می‌کند که بعنوان نظریهٔ مبتنی بر دگردیسی مطلق شناخته شده و "گس" مدافع آن می‌باشد. این نظرنسبت به نظرقبلی رادیکال تراست وبنابرآن مسیح درعمل تجسم همه صفات الهی راازدست دادوانسان صرف شد هرچندکه "گس" بنابه گفته "بروس" اظهارمی‌داردکه مسیح "صرفا" یک انسان معمولی نبوده" بلکه یک "جزء مافوق آدمی" نیزداشته است. خودآگاهی الهی درمسیح کاملا ازبین رفته بودهرچندکه بعدهابتدریج آنرابازمی‌یابد، واین فرایندبازیافت باتجربه اودرهیکل درسن دوازده سالگی شروع می‌شود. این نظریه آنقدربه افراط رفته که‌نیازی به ارائه ردیه بوسیله کسانی که شهادت کتاب مقدسی را می‌پذیرند، نیست.

نظریه سوم که "بروس" آن رانظریهٔ مبتنی بر "شبه دگردیسی مطلق" توصیف می‌کند، بوسیله "ابرارد" بیان شده است وتلاش دیگری است برای سازش درموردالوهیت مسیح. بنابراین نظر، خصوصیات الهی درسیمایی دگرگونه وبصورت حالتی ازوجود انسانی ظاهرشده‌اند. حالت وجودی مسیح ازصورت خدابه صورت انسان، وازنحوه وجود ابدی به نحوهٔ وجودگذرا تغییرکرده است. مشکلی‌که درقبول این نظریه وجود دارد اینست‌که هرچندخودرا باظهورانسانی مسیح تطبیق داده ولی نتیجتا به انکاراینکه مسیح همزمان باتجربهٔ انسانی‌اش حقیقتا خدابوده، منجرگردیده است. این تصویری نیست‌که درکل عهدجدیدازمسیح ارائه شده است.

نظریهٔ چهارم که بعنوان نظریه "واقعی ولی نسبی" شناخته شده، ازاین لحاظ که خدابودن مسیح راتصدیق می‌داردبه حقیقت نزدیکتراست. ولی عقیدهٔ فوق تجربه مسیح رابه خودآگاهی انسانی اومحدودمی‌کندوصفات الهی رادرقالب خصوصیات طبیعت انسانی می‌ریزدوآنها راازاین طریق تغییرشکل می‌دهد. مسیح درتجربهٔ دانایی خود محدودبوده هرچندکه علم مطلق داشته است، ودرتجربهٔ قدرت نیزمحدودبوده است. ولی این واقعیت‌که مسیح هرچنددرطبیعت انسانی خودمحدودبود، ولی آگاهی الهی او کماکان دارای علم مطلق، وارادهٔ الهی‌اش دارای قدرت مطلق بوده است، نظریه فوق رانقض می‌کند. مشکل همه این نظریات‌که درنسبت دادن الوهیت کامل به مسیح قصور می‌ورزند، آنست‌که می‌کوشندازباب دوم فیلیپیان چیزهایی رابرداشت‌کنندکه درآن وجود

ندارد و در عین حال قسمتهای زیاد دیگری از کتاب مقدس را که الوهیت کامل را به مسیح در ایام زندگی‌اش روی زمین نسبت می‌دهند، نقض نمایند.

بنابرین رای ونظر ما اینست که توضیحات وتعابیر متالهین کنوتیک (KENOTIC) چه بعنوان تبیینی برای خودتجسم وچه بعنوان تفسیر مکاشفهٔ موجود در باب دوم فیلیپیان غیرکافی می‌باشد. ایراداتی که برنظریات آنها وارداست، خیلی جدی تر ازمشکلی است که نظریه نادرست کنوسیس سعی درحل آن دارد.

نخست اینکه ازدست دادن یک صفت بدون بروز تغییر در خصایل ویژهٔ ذاتی که صفت فوق بدان تعلق دارد، امکان پذیر نیست. اگر هریک ازرنگهای مختلف موجود در نور آفتاب را ازآن بزداییم آنچه باقی می‌ماند دیگر آفتاب نخواهد بود چونکه خصایل ویژه آنرا تغییر داده‌ایم. اگرحتی یکی ازصفات خدا را ازوجود او بزداییم، الوهیت اورا ازبین برده‌ایم. بنابرین اگرمسیح دارای همه صفات الوهیت نباشد، نمی‌توان گفت که حقیقتا خدا است. ازآنجایی که صفات هرچیزبه ذات آن تعلق دارد، پس نمی‌توان بدون تغییر دادن خصایل ویژهٔ ذات الهی حتی یکی ازصفات آنرا حذف نمود. این مسئله بس جدی تر ازمشکلی است که درخوارشدن مسیح با آن مواجه هستیم.

دوم اینکه تلاش برای قائل شدن تمایزبین صفات نسبی ومطلق خدا ازنظر اهمیت کاملا غیرموجه است، زیرا هردودسته ازصفات به یک میزان لازمهٔ ذات او می‌باشند. صفات مطلق خدا برلزوم صفات نسبی او دلالت ضمنی دارند، وهرچندبه نظرمی‌رسدکه تفکیک الهیاتی قابل قبولی هم برای آنها وجودداشته باشدولی هیچیک ازاین دودسته صفات را نمی‌توان برای ذات الهی ضروری ترازدیگری دانست.

سوم اینکه نظریهٔ نادرست کنوسیس درتناقض آشکار با قسمتهایی ازکتاب مقدس قراردارد که علم مطلق مسیح را تایید می‌کنند (یوحنا ۲:۲۴، ۱۶:۳۰)، حضورمطلق اورا تصدیق می‌دارند (یوحنا ۱:۴۸) وقدرت مطلق اوراچنانکه درمعجزات زیادش مکشوف شده است، ثابت می‌نمایند. هدف انجیل یوحنا بطورخاص این بوده است که الوهیت مسیح را درایامی که اوروی زمین می‌زیسته ثابت کند. بنابرین بطورخودکار این اندیشه راکه مسیح درحوزهٔ خوارشدن، کمترازخدا بوده است نفی می‌نماید.

آموزه درست کنوسیس

اگراین درست باشدکه مسیح با انسان شدن خودهیچیک ازصفات یا خصائص ذاتی الوهیت را ازدست داد، حال چگونه می توان عمل اورا مبتنی برخالی کردن خویش تعریف کرد.

نخست می توان گفت که خوارشدن مسیح درحکم پوشانیده شدن ودرحجاب رفتن جلال ماقبل تجسم اوبود. برای اینکه اوصورت انسان را به خودبگیردلازم بودکه جلوه‌های ظاهری الوهیت را ازدست بدهد. درپاسخ به دعای مسیح نزدپدر، ظهوروتجلی جلال وی در خاتمه خدمتش روی زمین، به وی بازگردانیده شد. چنانکه ازمکاشفهٔ اوبعنوان خداوند جلال یافته برکوه تبدیل هیئت آشکاراست، وی هرگزاین جلال را به معنای مطلق ازدست نداد. همچنین می‌توان بطورضمنی استنباط کردکه جرقه‌ای ازجلال درباغ جتسیمانی نیز

درمسیح ظاهرشده باشدهنگامیکه گفت "من هستم" ودستگیرکنندگان وی "برگشته برزمین افتادند" (یوحنا ۶:۱۸). ازاین مواردچنین برمی‌آیدکه جلال مسیح هرچندلزوما مخفی داشته شده بودتا اوبتواندبین انسانها زندگی کند، ولی اوواقعا آنرا ازدست نداده بود. درعهدعتیق نیزکه درآن مسیح بصورت فرشتهٔ یهوه ظاهرمی‌گردیدوضعیت عینا همینطوربود، ودربعضی مواردظاهرپرجلال اوازچشم انسانها مخفی داشته می‌شدتا اوبتواند درمیان آنها ظاهرشودوبا ایشان گفتگوکند. مسیح پس ازصعودش هرگزجزدرحالت جلال یافته خوددیده نشده است.

دوم اینکه اتحادویکی شدن مسیح باانسانیتی که جلال نیافته بود، بدون شک تمکین وتواضع الهی رادربرداشت وعاملی ضروری درخوارشدن غایی اوبرروی صلیب بود. خوارشدن، اولین قدم درتجسم نبودبلکه جزئی ازکل برنامهٔ خداراکه به مرگ ننگین اوبرروی صلیب منجرگردید تشکیل می‌داد. انسانیتی که مسیح باآن متحدشده بود، یک انسانیت جلال یافته نبودبلکه درمعرض وسوسه، خستگی، ضعف، درد، غم ومحدودیت قرار داشت. پس ازبازگشت اوبه جلال، انسانیت وی نیزجلال یافت ولی درهرحال اتحاداوبا انسانیت بی جلال، جزء لاینفک کنوسیس می‌باشد.

سوم اینکه هرچنددرست نیست که بگوییم مسیح درتجسم خودصفات نسبی حضورمطلق، قدرت مطلق وعلم مطلق راازدست دادولی بایدگفت که اوبرنامه‌ای راآغازکرده بودکه برای اجرای آن لازم بوداوداوطلبانه تصمیم بگیردکه ازاین صفات درجهت رسیدن به اهداف خوداستفاده نکند. به نظرنمی‌رسدکه مسیح هرگزصفات الهی‌اش رابه نفع خود بکارگرفته باشدهرچندکه آنها بفراوانی درمعجزات وی به نمایش گذاشته شده‌اند. این واقعیت که علم مطلق درخدمت نبوتی‌اش به ظهوررسیده، تاحدی اظهارنظربالارا مشروط می‌گرداند، ولی اوازدانش الهی خودبرای آسان ترکردن راهش استفاده نکرد. اوهمهٔ ناملایمات زمانه خودرا متحمل گردید، هرچندکه درعلم مطلق الهی خودازهمهٔ وسایل وتدابیرانسانی قابل تصوربرای فراهم آوردن راحتی انسان اطلاع کامل داشت. وی ازلحاظ طبیعت انسانی خود، درعلم ومعرفت ترقی می‌کرد، ولی اینرانبایدباعلم مطلق اودرتناقض دانست. محدودیتهای اودردانش ومعرفت وهمچنین درقدرت، به طبیعت انسانی وی مربوط می‌گردیدنه طبیعت الهی‌اش. قدرت مطلقهٔ اوبطرق مختلف درمعجزات زیادی که به انجام رسانیدبه ظهوررسیده است. اودربرخی ازاین معجزات باقوت روح‌القدس عمل می‌کردودربرخی دیگربراساس کلام مقتدری که ازدهان خودوی صادرمی‌گردید. دراینجانیزاوازقدرت مطلقهٔ خودبرای آسان ترکردن راهش استفاده نکرد. اوخستگی ناشی ازکارومسافرت باپای پیاده رابخوبی تجربه کرده بود. هرچنددرطبیعت الهی خودحضورمطلق داشت، ولی ازاین صفت برای پرهیزازمسافرتهای طولانی باپای پیاده استفاده نکردوهرگزهم درطول خدمتش برروی زمین دربیش ازیک محل دیده نشد. دریک جمله بایدگفت که اوفوایدناشی ازصفات الهی خودراتاآنجاکه به زندگی اش برروی زمین مربوط می‌شد، محدودساخت وداوطلبانه تصمیم گرفت ازقدرتهایی که دراختیارش بود برای ارتقاء خویشتن به سطحی بالاترازمحدودیتهای متعارف انسانی استفاده نکند.

چهارم اینکه دردوموقعیت خاص کلام خدامکشوف می‌سازدکه مسیح معجزاتی رابا قوت روح‌القدس به انجام رسانیده است (متی ۲۸:۱۲، لوقا ۱۴:۴-۱۸). دراین موارد، مسیح داوطلبانه تصمیم گرفت که برای انجام معجزات خود، برقدرت پدرروح‌القدس متکی باشد. باتوجه به این واقعیت که تنهادردوموردبه این امراشاره شده، درحالیکه او

صدها معجزه انجام داده، واضح به نظرمی‌رسدکه مسیح هروقت‌که خودش اراده می‌کرد از قدرت خودش برای انجام معجزات استفاده می‌نمود، بعنوان مثال درموردی که به فرمان خود امواج دریا را ساکت گردانیدوایلعازررا ازقبربیرون آورد. مسح روح‌القدس‌که بر مسیح بود (م.ک. لوقا ۱۸:۴) این نتیجه گیری راکه بسیاری ازمعجزات مسیح با قوت روح انجام می‌گرفت تقویت می‌نماید، ولی الوهیت اوهمچنان شامل قدرت مطلقه بود، قدرتی که درکنوسیس ازدست نرفته بود.

بنابرین کنوسیس راچنانکه درباب دوم فیلیپیان بیان گردیده است، می‌توان بطرزدرخوری بدین معنا تلقی کردکه مسیح هیچیک ازصفات الهی خودرا ازدست نداد بلکه استفادهٔ مستقل ازآنها رادا وطلبانه محدودکرد، واین منطبق با هدف اومبنی برزیستن درمیان انسانها وبا محدودیتهای آنها بود. درخلاصه‌ای که A. H. STRONG ازاین بحث ارائه می‌کند آموزه درست کنوسیس درقیاس با تعالیم نادرست عرضه گردیده است:

تعلیم ما درموردخوارشدن مسیح بهترفهمیده خواهدشداگرآنرا درحدفاصل بین دوزوج تعلیم نادرست قراردهیم، بطوریکه آموزه درست جای سوم را اشغال کند. فهرست بدست آمده ازقرارزیرخواهدبود (۱) "گس": لوگوس همهٔ صفات الهی راازدست داد (۲) "توماسیوس": لوگوس فقط صفات نسبی راازدست داد (۳) عقیده درست: لوگوس اعمال وبکارگیری مستقل صفات الهی راکنارگذارد (۴) ارتدوکسی قدیم: مسیح استفاده ازصفات الهی واگذارکرد (۵) آنسلم: مسیح طوری عمل کردکه گویی ازصفات الهی برخوردارنیست.

مصونیت مسیح نسبت به گناه

همه متالهین ارتدوکس اتفاق نظردارندکه عیسی مسیح هرگزگناهی مرتکب نشده است. به نظرمی‌رسدکه این فرع ونتیجه طبیعی الوهیت اوپیش نیازمطلق کارنیابتی‌اش برروی صلیب باشد. نسبت دادن هرگونه قصوراخلاقی به مسیح، مستلزم قبول آموزه‌ای در موردشخصیت اوست‌که ازبعضی لحاظ الوهیت کامل اورا انکارنماید.

بااین وجودسئوالی بوسیلهٔ متالهین ارتدوکس طرح گردیده است، بدین مضمون که آیا بی گناهی مسیح عینا همانندبی گناهی آدم قبل از هبوطش بودیا اینکه بخاطر حضورطبیعت الهی دراوخصایل ویژه‌ای داشته است. دریک جمله آیا پسرخدا می‌توانست همانطوریکه آدم وسوسه شد، وسوسه شود وهمانطورکه اومرتکب گناه گردید گناه کند؟ درحالیکه اکثرمتالهین ارتدوکس توافق دارندکه مسیح بخاطردارابودن یک طبیعت انسانی می‌توانست وسوسه شود، ولی درموردااینکه آیاتوانایی ارتکاب گناه رانیز در نتیجهٔ وسوسه داشت یانه بین آنها دوعقیده وجوددارد.

تعریف مصونیت نسبت به گناه

هردوگروه فوق توافق دارندکه مسیح گناه نکردولی آنانیکه مسیح رامصون از گناه نمی‌دانند، معتقدندکه اومی‌توانسته است گناه کند، درحالیکه گروه دیگرکه

مصونیت مسیح را نسبت به گناه می‌پذیرند معتقدند که مسیح بخاطر حضور طبیعت الهی در او نمی‌توانست گناه کند.

آموزهٔ مصونیت مسیح نسبت به گناه مخصوصا بسبب طرح این مسئله مورد سئوال قرار گرفته است که آیا شخصی که از گناه مصون می‌باشد می‌تواند به هیچ معنای قابل قبولی وسوسه شود. اگر مسیح از طبیعتی انسانی برخوردار بوده که در معرض وسوسه قرار داشته، آیا این خود دلیل براین نیست که او می‌توانسته گناه کند. نقطهٔ نظر آنانیکه معتقدند مسیح می‌توانسته گناه کند در خلاصه‌ای که چارلز هاج از این تعلیم بدست می‌دهد، بیان گردیده است:

> با این وجود بی گناهی خداوند ما به معنی مصونیت مطلق او از گناه نیست. اگر او یک انسان واقعی بود، می‌بایست قادر به گناه کردن باشد. اینکه او تحت قوی ترین تحریکات گناه نکرد، اینکه وقتی او را ناسزا می‌گفتند برکت می‌طلبید، وقتی زحمت می‌کشید تهدید نمی‌نمود، ومثل گوسفندی نزد پشم برنده‌اش بی زبان بود، بعنوان نمونه درمقابل ما قرار داده شده است. اگر ساختار شخصیت او چنان بود که برایش امکان گناه کردن وجود نداشت در این صورت وسوسه های او غیر واقعی وبی اثر می‌بودند و او نمی‌توانست با قوم خود همدردی کند.

مسئله‌ای که بوسیلهٔ هاج مطرح می‌شود، مسئله‌ای کاملا واقعی است، واگر بخواهیم براساس تجربیات خودمان قضاوت کنیم، وسوسه همواره با قابلیت ارتکاب گناه همراه است. با این وجود، هاج در استدلال خود نکاتی را مفروض می‌گیرد که می‌توان آنها را مورد سئوال قرار داد. برای حل این مسئله که آیا مسیح امکان ارتکاب گناه را داشته است یا نه، قبل از هرچیز باید خصایل ویژهٔ یک وسوسه را بیازماییم واطمینان حاصل کنیم که آیا قابلیت ارتکاب گناه درهروسوسه واقعی مستتر است یا نه، ودوم اینکه باید عامل منحصربفردی را که درمسیح وجود داشت روشن نماییم، یعنی اینرا که او از دو طبیعت برخوردار بود، یک طبیعت معصوم انسانی ویک طبیعت الهی.

آیا شخصی که فاقد قابلیت ارتکاب گناه است می‌تواند وسوسه شود؟ آنانیکه معتقدند مسیح مرتکب هیچ گناهی نشده، عموما توافق دارند که او فاقد یک طبیعت گناه آلود بوده است. بنابرین هروسوسه‌ای که ممکن بود به سراغ او بیاید می‌بایست از بیرون باشد نه از درون او. محرکات طبیعی یک طبیعت معصوم هرچه بوده باشند، محرکاتی که اگر تحت کنترل درنمی‌آمدند می‌توانستند به گناه منجر شوند، درهرصورت در مسیح طبیعتی گناه آلود وجود نداشت که از درون وی به گناه سوق دهد و زمینهٔ مساعدی را برای وسوسه بوجود آورد. هاج که منکر مصونیت مسیح از گناه است، باید بپذیرد که درهرصورت وسوسهٔ مسیح با وسوسهٔ انسانهای گناهکار تفاوت داشته است.

نه تنها در مورد این واقعیت که مسیح فاقد طبیعت گناه آلود بود، اتفاق نظر وجود دارد بلکه همچنین همه توافق دارند که او تا آنجایی که به شخصیتش مربوط می‌شود، وسوسه شده است. این موضوع در عبرانیان ۴:۱۵ صریحا بیان گردیده: "زیرا رئیس کهنه‌ای نداریم که نتواند همدرد ضعف های ما بشود بلکه آزموده شده درهرچیز بمثال ما بدون گناه".

این نیزکاملا روشن است که این وسوسه‌ها بموجب این واقعیت که مسیح ازیک طبیعت انسانی برخوردار بود، به سراغ او می‌آمدند. چنانکه یعقوب می‌گوید: "هیچکس چون درتجربه افتدنگویدخدا مرا تجربه می‌کند زیرا خدا هرگز ازبدیها تجربه نمی‌شودو او هیچ کس را تجربه نمی‌کند" (۱۳:۱). ازیک طرف، مسیح ازهرنظرتجربه شد، مگرازطریق یک طبیعت گناه‌آلود، وازطرف دیگرطبیعت الهی او نمی‌توانست وسوسه شودزیرا خدا وسوسه نمی‌شود. درحالیکه طبیعت انسانی اودرمعرض وسوسه قراردارد، طبیعت الهی او ازآن مصون می‌باشد. همه درموردا این نکات می‌توانندتوافق داشته باشند. پس سئوال این است که آیا شخصی مثل مسیح که ازدوطبیعت انسانی والهی برخورداراست، می‌تواند درصورت مصون بودن ازگناه، وسوسه شود.

جواب ما به این سئوال نبایدمثبت باشد. سئوال درواقع این است که آیا می‌توان دست به انجام کاری زدکه واقعا غیرممکن است. همه به این سئوال پاسخ مثبت خواهندداد. کاملا امکان داردکه بوسیلهٔ یک قایق کوچک به یک کشتی جنگی حمله کنیم، هرچندکه برای این قایق شکست دادن کشتی جنگی محال است. این تصورکه در قابلیت وسوسه شدن امکان تسلیم به آن مستتراست، تصوری نادرست می‌باشد. درحالیکه یک وسوسه می‌تواندکاملا واقعی باشد، امکان داردقدرت نامحدودی نیزبرای مقاومت در برابرآن وجودداشته باشدواگراین قدرت حقیقتا بی نهایت باشد، شخص موردنظرمصون ازگناه خواهدبود. یک شخصیت قوی می‌تواندبسهولت درمقابل وسوسه‌ای ایستادگی کند درصورتیکه همین وسوسه ممکن است شخص ضعیفی را به آسانی مغلوب سازد. خیلی کم احتمال داردکه وسوسه یک دائم‌الخمر، شخصی راکه ازالکل منزجراست به زانودرآورد، درحالیکه یک شخص الکلی به آسانی درمقابل آن ازراه بدرمی‌شود. وسوسه ممکن است درهردومواردیکی باشدولی قدرت مقاومت اشخاص وسوسه شده اختلاف زیادی باهم داشته باشد. بدین ترتیب ثابت می‌شودکه هیچ گونه ارتباط ضروری بین قابلیت وسوسه شدن وقابلیت ارتکاب گناه وجودندارد. بنابرین، نظرهاج مبنی براینکه وسوسه غیرواقعی خواهدبوداگرشخص وسوسه شده مصون ازگناه باشد، صحیح نیست.

چنانکه WILLIAM G. T. SHEDD خاطرنشان ساخته، قابلیت وسوسه شدن بریک آمادگی طبیعی برای قرارگرفتن درمعرض گناه استوارمی‌باشددرحالیکه مصونیت نسبت به گناه برارادهٔ‌ای کاملا توانا برای ایستادگی درمقابل گناه، مبتنی است. "شد" چنین می‌نویسد:

> ازآموزه مصونیت مسیح نسبت به گناه این ایرادگرفته شده که باقابلیت وسوسه شدن که درمسیح وجودداشت ناسازگارمی‌باشد. گفته شده شخصی که نمی‌تواندگناه کندنمی‌تواندهم وسوسه شود. این درست نیست. زیراعینا مانندا اینست که بگوییم چون ارتشی رانمی‌توان شکست دادنمی‌توان هم بدان حمله کرد. قابلیت وسوسه شدن بریک استعداد یاقابلیت طبیعی برای قرار گرفتن درمعرض گناه استوارمی‌باشد، درحالیکه مصونیت نسبت به گناه بر اراده متکی است. تاآنجایی که قابلیت طبیعی مسیح، چه ازلحاظ جسمی و چه ازلحاظ ذهنی، برای قرارگرفتن درمعرض گناه موردنظرباشد، بایدگفت که اودرمعرض همه انواع وسوسه انسانی قرارداشته است بجزآنهایی که ازشهوت یافسادطبیعت شخص ناشی می‌شوند. ولی قابلیت ارتکاب گناه دراو، یااین

امکان که وسوسه های فوق مغلوبش سازند، به میزان آن مقاومت ارادی بستگی پیدا می‌کردکه اوقادربودعلیه وسوسه های فوق بکارگیرد. آن وسوسه ها خیلی قوی بودند، ولی اگرعزم راسخ ارادهٔ قدوس اوقوی ترازآنهابود، دراین صورت امکان نداشت بتوانندا ورابه گناه سوق دهند، وبه عبارت دیگراواز گناه مصون می‌بود. وبااین وجودکاملا آشکاراست که قابلیت وسوسه شدن را داشت.

نمونه فرشتگان برگزیده این سئوال راکه آیا یک شخص مصون ازگناه می‌تواند وسوسه شود، روشن ترمی‌گردانند. نمونه فوق درادامه بحث "شد" درموردموضوع مصونیت ازگناه آمده است.

اینکه یک موجودمصون ازگناه می‌تواندوسوسه شودیانه، بوسیلهٔ نمونهٔ فرشتگان برگزیده ثابت می‌گردد. آنهابا حفظ مقام اولیه خوداکنون مصون ازگناه هستند، نه به قدرت طبیعی خودشان بلکه به قدرت خداکه بدیشان افاضه شده است. ولی بااینحال آنهاهم می‌توانندوسوسه شوند، هرچند دلیل کافی داریم براینکه دیگرموردوسوسه قرارنمی‌گیرند. قابلیت وسوسه شدن یکی ازمحدودیتهای ضروری ارواح متناهی می‌باشد. هیچ مخلوقی در فراسوی امکان وسوسه شدن قرارندارد، هرچندکه ممکن است درفراسوی امکان تسلیم به وسوسه قرارداشته باشد. تنهاوجودی که نمی‌تواندوسوسه شود خدا است (یعقوب ۱۳:۱). واین ازطبیعت یک وجودنامتناهی سرچشمه می‌گیرد. همه وسوسه‌ها ازنوعی جاه طلبی مایه می‌گیرند. وقتی مخلوقی وسوسه می‌شود، در واقع به اوپیشنهادمی‌شودکه بکوشد "مانندخدایان" گردد. اوتحریک می‌شود که برای دستیابی به مرتبهٔ وجودی بالاتری نسبت به آنچه هم اکنون درآن قراردارد، تقلا کند. واین البته قابل اطلاق به برترین وجودنیست. اوهم اکنون برهمه هستی خداست وتاابدالاباد متبارک می‌باشد. بنابراین تنهااوست که وسوسه شدنش مطلقا غیرممکن است.

آیا وسوسه‌های مسیح واقعی بودند؟ اگروسوسه شدن شخصی که مصون ازگناه است، ممکن انگاشته شود، آیادرموردمسیح می‌توان گفت که وسوسه هایش واقعی بوده‌اند؟ اگردردرون اوهیچ طبیعتی که درمقابل گناه واکنش مثبت نشان دهدوجودنداشت، آیا درست است که بگوییم اوحقیقتا وسوسه شده است؟

به این سئوال نیزبایدپاسخ مثبت داد. درموردنسل بشربه آسانی می‌توان واقعیت وسوسه راازروی میزان تکرارگناه ثابت کرد. هرچنداین درموردمسیح صدق نمی‌کند، درهرصورت آشکاراست که وسوسه های مسیح واقعی بوده‌اند. هرچندمسیح هرگز بن بست ناشی ازوقوع نزاع دائمی میان دوطبیعت راچنانکه درباب ۷ رومیان درمورد پولس بیان گردیده است تجربه نکرد، دلایل وشواهدزیادی وجوددارکه حاکی ازواقعی بودن وسوسه‌های اومی‌باشد. چهل روزی که اودربیابان بسربردودرپایان آن وسوسه‌شد، امتحانی بودکه بدن هیچ بشردیگری تاکنون درمعرض آن قرارنگرفته است. این وسوسه که سنگها رابه نان تبدیل کند، بازهم بیشترواقعیت داشت زیرااوقدرت انجامش را داشت. این وسوسه که خودراازبالای کنگرهٔ هیکل به زیرافکندوبااین عمل خود محافظت خدارااازخودش درمقابل انظارهمه به نمایش بگذاردنیزواقعی ترازهمه بود.

تاکنون شیطان به هیچ انسان دیگری همه شوکت وجلال جهان را پیشنهاد نکرده است ، ولی مسیح درمعرض این وسوسه قرارگرفت ولی گناه نکرد. هرچنددرست است که مسیح وسوسه هایی راکه ازطبیعت گناه آلود انسانی برمی‌خیزندتجربه نکرد ، ولی هیچ کس دیگر هم مثل او آزموده نشد. بعلاوه حساسیت مسیح ، نیزبرطبیعت خودوسوسه افزوده می‌گشت. بدن او چون بی گناه بوددرمقابل گرسنگی وبدرفتاری،حساسیت بیشتری درقیاس با دیگران داشت. با این وجود ، هرچندامیال وگرایشات فوق رابطورکامل تجربه کرد ، ولی کاملا برخودمسلط بود.

محک نهایی درموردواقعی بودن وسوسه های مسیح،درمکاشفهٔ مبارزه درونی او در باغ جتسیمانی ومرگش برروی صلیب یافت می‌شود. وسوسه مسیح، این شخصیت قدوس ، برای اجتناب ازمجازات شدن بخاطرگناه جهان، برای هیچ کس دیگری قابل درک وحتی تصور نیست. این وسوسه ، همانطورکه ازکیفیت مبارزه درونی وسرانجام پذیرش وتسلیم او پیداست ، بزرگترین وسوسه مسیح بود. همین وسوسه ، روی صلیب نیزدرگفتارتمسخرآمیز دشمنانش مبنی براینکه ازصلیب پایین بیا ، آشکاراست. مسیح داوطلبانه به تحمل رنج وعذاب ادامه دادودروقت مقررروح خودرا تسلیم کرد. هیچ قلمروبزرگتری ازوسوسه قابل تصورنیست. بنابرین هرچندوسوسه های مسیح همواره باوسوسه های ما درتقارن وتوازی نیستند، ولی اودرهمه قسمتهای وجودوزندگی خودهمچون ما وسوسه شد. ما می‌توانیم با این اطمینان نزداوبیاییم که اومی‌تواندنیروی وسوسه وگناه راکاملا درک کند ، زیرادرزندگی ومرگ خودش برآنها چیره شده است (عبر ۴:۱۵). بنابرین وسوسه های مسیح درعین حال که واقعیت کامل دارند ، به هیچ وجه ازمصونیت اونسبت به گناه نمی‌کاهند. بنابرین آموزه مصونیت مسیح ازگناه درشکل درستش ، واقعی بودن وسوسه های مسیح رابا توجه به برخورداری اوازیک طبیعت انسانی وسوسه پذیر ، تصدیق می‌دارد. اگرطبیعت انسانی مسیح همانندموردآدم،بوسیلهٔ یک طبیعت الهی نگاه داشته نمی‌شد ، کاملا روشن است که طبیعت انسانی مسیح نیزممکن بودگناه کند. ولی این امکان باحضورطبیعت الهی دراوکاملا ازمیان می‌رود.

برهان مصونیت مسیح ازگناه

راه حل نهایی برای مسئله مصونیت مسیح نسبت به گناه ، برابطهٔ بین طبیعت الهی وانسانی اوتکیه دارد. این توافق کلی وجوددارد که هریک ازدوطبیعت مسیح خواست یا بهتربگوییم تمایلات خاص خودرادارا بودند. ولی تصمیم نهایی شخصیت او بعنوان انتخاب یک ارادهٔ مختاروقدرتمند، همواره باتصمیم طبیعت الهی وی هماهنگی داشت. رابطهٔ این موضوع با مسئله مصونیت مسیح نسبت به گناه کاملا آشکاراست. طبیعت انسانی اوچون وسوسه پذیربود ، امکان داشت خواهان چیزی باشدکه خلاف ارادهٔخدا بود. ولی درشخصیت کامل مسیح، خواست وتمایل انسانی همواره مادون خواست و اراده الهی قرارداشت وهرگزنمی‌توانست مستقل ازآن عمل کند. همه می‌پذیرندکه اراده الهی خدانمی‌تواندگناه کند. ولی دراین صورت کیفیت فوق متعلق به تمامیت شخصیت مسیح خواهدبودواوازگناه مصون خواهدگردید.

" شد " نظر فوق رابصورت زیربیان کرده است :

باردیگر مصونیت مسیح نسبت به گناه با توجه به رابطهٔ بین دو اراده‌ای که درشخصیت او وجود داشت اثبات می‌شود. هریک از این دو طبیعت برای کامل بودن می‌بایست از اراده برخوردار باشند. ولی ارادهٔ محدود هرگز با اراده نامحدود به مخالفت برنمی‌خیزد بلکه همواره بطور کامل مطیع آن می گردد. اگر این حالت حتی برای یک لحظه از میان می‌رفت، درخودآگاهی مسیح نیز همان کشمکشی روی می‌داد که درمورد رسول وی پولس گفته شده است. در اینصورت او نیز می‌گفت "زیرا آن نیکویی را که می‌خواهم نمی‌کنم بلکه بدیرا که نمی‌خواهم می‌کنم پس چون آنچه را نمی‌خواهم می‌کنم من دیگر فاعل آن نیستم بلکه گناه که درمن ساکن است. وای برمن که مردشقی هستم" (روم۷:۱۹، ۲۰،۲۴). ولی هیچ سخنی مانند این برزبان آن خدا ـ انسان جاری نگردید. بلکه برعکس، مسیح درآرامش کامل سئوال می‌کند "کیست ازشما که مرا به گناهی ملزم سازد" (یوحنا ۸:۴۶) ویوحنای رسول با اطمینان کامل تصدیق می‌دارد که "دروی هیچ گناه نیست" (اول یوحنا ۳:۵). درگفته‌های مسیح مطلقا هیچ گونه اعتراف شخصی به گناه یافت نمی‌شود، نه درگفتگوها و نه در دعاهایش. در او هیچگونه حس گناهی که دردرون شخص ساکن باشد وجود نداشت. او نمی‌توانست تجربهٔ دینی خود را همانطوری توصیف کند که رسول او وقوم او وصف کرده‌اند: " خواهش جسم به خلاف روح است وخواهش روح به خلاف جسم" (غلا ۵:۱۷).

"شد" نیز مانند بسیاری از آبای نخستین کلیسا، تفاوت میان خواهش یا میل و اراده را روشن نمی‌سازد. اینکه طبایع الهی وانسانی مسیح می‌توانستند خواهشها یا تمایلات مختلفی داشته باشند، کاملا واضح است ولی یک شخصیت واحد بنا به ماهیت خود نمی‌تواند دو ارادهٔ تصمیم گیرنده داشته باشد. یک تصمیم می‌تواند محصول انتخاب میان تمایلات مختلفی باشد ولی دریک شخص واحد ممکن نیست دو ارادهٔ مختار و تصمیم گیرنده وجود داشته باشد، حتی درشخص منحصربفردی چون مسیح. همهٔ متالهین ارتدوکس توافق دارند که تصمیمات نهایی مسیح درهمهٔ موارد عبارت بوده‌اند از عمل ارادی شخصیت او که درآنها طبیعت الهی غلبه داشته است. ارادهٔ انسانی او هرگز نمی‌توانست از مرز میل وخواهش پا فراتر گذارد، اگر این میل موافق ارادهٔ الهی نبود.

بنابرین مسئله مربوط به مصون ازگناه بودن مسیح به این سئوال خلاصه می‌شود که آیا صفات الهی را می‌توان با این آموزه که مسیح امکان ارتکاب گناه را داشته است، سازگار کرد؟ آموزه فوق عمدتا با صفات تغییرناپذیری، قدرت مطلق، وعلم مطلق در ذات الهی تناقض پیدا می‌کند.

واقعیت تغییرناپذیربودن مسیح، نخستین عاملی است که او را مصون ازگناه می‌سازد. بنابرعبرانیان ۱۳:۸ مسیح "دیروز وامروز وتاابدالاباد همان است" وکمی قبل ازاین آیه درهمان رساله،مزمور ۱۰۲:۲۷ نقل شده است که می‌گوید "توهمان هستی وسالهای توتمام نخواهدشد" (عبر ۱:۱۲). همچنانکه مسیح ازازل قدوس بوده است، ضروری است که این صفت وهمینطور همهٔ صفات دیگر را تاابدبدون تغییرحفظ کند. بنابرین مسیح بایدمصون ازگناه باشدچونکه تغییرناپذیراست. اگر اینکه خدا بتواند درازل مرتکب گناه شود غیرقابل تصور باشد، پس این هم بایددرست باشدکه برای او

ارتکاب گناه درشخصیت مسیح مجسم شده نیزغیرممکن است . طبیعت شخصیت او امکان ارتکاب گناه را ازمیان می‌برد .

قدرت مطلقهٔ مسیح نیزارتکاب گناه را برای وی غیرممکن می‌سازد . درقابلیت گناه ، همواره ضعیف بودن شخص وسوسه شده مستتراست . ضعف او تا این حداست که می‌تواندمرتکب گناه شود . درموردمسیح چنین چیزی کاملا بی ربط است . درعین حال که طبیعت انسانی مسیح اگربه حال خودش واگذاشته می‌شد ، هم وسوسه‌پذیربودوهم‌قابلیت ارتکاب گناه راداشت ، بدلیل اینکه بایک طبیعت الهی قادرمطلق پیوندیافت ، منجر به این گردیدکه شخصیت اومصون ازگناه شود . بایستی بدقت میان قدرت مطلقه که از ویژگی نامتناهی بودن برخورداراست ودرنتیجه به مصونیت ازگناه منجرمی‌گردد ، ومفهوم قدرت یافیض کافی برای غلبه برگناه تمایزقائل شد . وقتی می‌گوییم کسی مصون ازگناه است بدین معنی است که اونمی‌تواندگناه کند ، درحالیکه مفهوم قدرت یافیض کافی بدین معناست که اومی‌تواندگناه نکند . یک مخلوق برخورداراز وجدان اخلاقی که بوسیله فیض الهی نگاه داشته می‌شود ، می‌تواندبه این تجربه اخلاقی نائل گرددکه بتواندگناه نکند ، چیزی که بعنوان نمونه درهرپیروزی شخص مومن بروسوسه درطول زندگی مسیحی اتفاق می‌افتد . همه ، حتی آنانیکه امکان ارتکاب گناه رابه مسیح نسبت می‌دهند ، قبول دارندکه اومی‌توانست گناه نکند . ولی دراینجا تقابل میان مفهوم قدرت کافی وقدرت مطلقه است . کیفیت نامتناهی قدرت مطلقه ، این تصدیق راکه مسیح مصون از گناه است ، موجه می‌سازد .

کوشش به منظورتعیین اینکه طبیعت انسانی مسیح چه می‌کرداگربا طبیعت الهی پیوندنیافته بود ، چیزی جزیک اندیشه پردازی احمقانه نیست . این حقیقت به قوت خودباقی می‌ماندکه طبیعت انسانی اوبا طبیعت الهی پیوند یافته بودودرعین حال که قلمروی خاص خودش کاملا انسانی بود ، نمی‌توانست شخصیت مسیح رابه گناه سوق دهد . پس براین اساس که مسیح قادرمطلق بودمی‌توان نتیجه گرفت که اونمی‌توانست گناه کند زیرابرای ایستادگی درمقابل وسوسه ،قدرتی نامحدودداشت .

علم مطلق مسیح نقش بسیارمهمی درمصونیت اوازگناه داشت . گناه معمولا از نادانی شخص وسوسه شده برای غلبه براو استفاده می‌کند . حوانیزهمینطورفریب خورد وگناه کردهرچندآدم درموردماهیت تجاوزی که بدان مبادرت ورزید ، فریب نخورده بود . درموردمسیح همه اثرات گناه همراه باهمه عوامل موثردرآن کاملا شناخته شده بودند . برای مسیح باعلم مطلقی که داشت محال بوددست به کاری بزندکه بخوبی می‌دانست صرفا به لعنت ابدی برای خودش وتمامی نسل بشرمنجرخواهدگردید . باحکمت نامحدودی که مسیح برای دیدن ماهیت حقیقی گناه داشت وباقدرت نامحدودی که برای مقاومت دربرابروسوسه دراختیاراوبود ، کاملا واضح است که اومصون ازگناه بوده‌است .

اینکه مسیح بتواندگناه کندعقلا غیرقابل تصوراست . کاملا روشن است که مسیح اکنون که درآسمانست باوجوداینکه ازانسانیت حقیقی برخوردارمی‌باشد ، نمی‌تواند مرتکب گناه شود . اگرمسیح درآسمان بخاطرآنچه که هست مصون ازگناه می‌باشد ، پس می‌بایست روی زمین نیزبخاطرآنچه که بودمصون ازگناه بوده باشد . هرچندبرای مسیح درایامی که درجسم بود ، تن دادن به محدودیتهایی که جنبهٔ اخلاقی نداشتندامکان پذیر بود ـ محدودیتهایی ازقبیل ضعف ، رنج کشیدن، خستگی، اندوه ، گرسنگی، خشم ، وحتی

مرگ ـ ولی هیچیک از اینها تاثیری برقدوسیت تغییرناپذیر او نداشتند. خدا می‌توانست از طریق طبیعت انسانی مسیح، همه این چیزهایی را که جزو تجربیات عمومی بشر هستند تجربه کند، ولی او نمی‌تواند حتی زمانی که با یک طبیعت انسانی پیوند می‌یابد، مرتکب گناه شود. اگر در زندگی مسیح گناه امکان پذیر بود، تمامی نقشه و برنامه عالم هستی به پی آمد وسوسه‌های او بستگی پیدا می‌کرد. آموزه حاکمیت الهی، قبول یک چنین وضعیت نامطمئن را مانع می‌گردد. بنابرین کافی نیست بپذیریم که مسیح گناه نکرد بلکه باید با قبول اینکه او نمی‌توانست گناه کند، حرمت و ستایش کامل را نثار شخص او نماییم. بنابرین در عین حال که شخص مسیح وسوسه پذیر بود، ولی امکان داخل شدن گناه به زندگی او که از ازل بعنوان بره بی عیب خدا مقرر شده بود، وجود نداشت.

فصل ۹

زحمات و مرگ مسیح

هیچ واقعه‌ای را، چه درزمان وچه درابدیت، نمی‌توان ازنظراهمیت با واقعهٔ مرگ مسیح برروی صلیب مقایسه کرد. اگرمسیح نمرده بود، سایربرنامه‌های مهم خدا مثل آفرینش جهان، تجسم مسیح، رستاخیزاو، آمدن ثانوی اش، وخلق آسمانها وزمین جدید، همه بی معنی می‌شدند. بنابرین، یک شاگردوفادار مسیح شناسی، ناگزیرازقبول این مسئولیت است که این آموزه رابدقت موردمطالعه وبررسی قراردهدزیرانه تنها قلب موعظهٔ انجیل است بلکه بدون آن سایرآموزه‌های مسیح شناسی اهمیت خودرا ازدست می‌دهند.

دربررسی زحمات ومرگ مسیح، انسان خودرا دریک قدس الاقداس می‌یابد، نزدتخت رحمتی که برآن خون پاشیده شده است وفقط کسانی که ازروح تعلیم یافته‌اند می‌توانند به آن نزدیک شوند. مسیح درمرگ خود، به عالیترین شکلی قدوسیت وعدالت خدا وهمچنین محبت اوراکه محرک قربانی فوق بود، مکشوف ساخت. بطرزمشابهی حکمت نامحدودخدا نیزدراین واقعه آشکارمی‌گرددزیراهیچ ذهن بشری هرگزقادرنبودیک چنین راه نجاتی راابداع کند، وفقط یک خدای نامتناهی ممکن بود حاضرشودپسرخودرا قربانی نماید.

مرگ مسیح نیزمثل سایرآموزه‌های مهم، توسط آنانی که مکاشفهٔ کتاب مقدسی را انکارمی‌کنندموردچون وچراواقع شده است. برخی ازلیبرالها تصدیق می‌دارندکه مسیح مردولی قبول نمی‌کنندکه اوواقعا وبه معنای متعارف ازمردگان زنده شده باشد. برخی دیگرمعتقدندکه مسیح واقعا نمرده بودوبنابرین فقط احیاء گردیدونیروی ازدست رفته رابازیافت. هردوی این عقایدکه زاییده بی ایمانی هستند، اعتبارمرگ یاقیام مسیح راموردسئوال قرارمی‌دهندوهردوبه یک میزان برای ایمان مسیحی مخرب هستند.

گزارش مرگ مسیح درکتابمقدس، هم ازنظرگاه نبوتی وهم ازنظرگاه تاریخی، یک برنامهٔ کامل راتشکیل می‌دهد. قسمتهای زیادی چه درعهدعتیق وچه درعهدجدید مرگ مسیح راپیشگویی می‌کنند، مثل مزمور ۲۲، اشعیا ۵۳، مرقس ۸:۳۱، لوقا ۲۲:۹ و آیات مشابه. اگرکسی شهادت کتاب مقدس راقبول کند، ناگزیراست واقعیت مرگ مسیح رانیز بپذیرد. همه اناجیل وهمه رسالات یاصریحا به مرگ اواشاره می‌کنند، یاآنرامفروض می‌گیرند (م.ک. متی ۲۷:۳۲–۶۶، مرقس ۱۵:۲۱–۴۷، لوقا ۲۳:۲۶–۵۶، یوحنا ۱۹:۱۶–۴۲، رومیان ۵:۶، اول قر۱۵:۳، دوم قر ۵:۱۵، مکاشفه ۵:۹).

ازلحاظ تاریخی، آموزه شخصیت وکارمسیح درکتابمقدس ، برای تبیین وجودکلیسا ضروری میباشد. بدون مرگ مسیح نه قربانی برای گناه ، نه نجات ، نه قیامت از مردگان ونههیچ یک ازاجزائی که ازابتدا محتوای ایمان مسیحی راتشکیل دادهاندباقی نخواهندماند. این واقعیت راکه کلیسای مسیح توانسته است قرنها زحمت وجفا را متحمل شودوقرنها بی توجهی ومخالفت راسپری کند، نمیتوان جدا ازآن سیستم الهیاتی که از ایمان به عیسی مسیح بعنوان پسرخدا ، وبه مرگ ، قیام ، وصعودواقعی اوبه آسمان، ناشی میشود ، تبیین کرد.

تعریف اصطلاحات

برای توضیح دقیق معنی مرگ مسیح، ناگزیرهستیم ازاصطلاحات الهیاتی متعدد ومهمی استفاده کنیم. تعدادی ازاین واژههای مهم عبارتند از:

کفاره (ATONEMENT)

درعهدعتیق کفاره به معنی "پوشاندن" است ، یعنی مخفی کردن وبرداشتن از معرض دید. این واژه جزدریک جا،درهیچ کجای دیگرعهدجدیدیافت نمیشود وذرآن یک موردنیز (رومیان ۱۱:۵) به غلط،کفاره ترجمه شده است ودرواقع باید "مصالحه" ترجمه شود. ازلحاظ ریشه لغت ، واژه فوق درانگلیسی،ترکیبی است ازسیلابهای "AT-ONE-MENT" به معنی "یکی شدن" یا "صلح یافتن". واژه فوق درانگلیسی امروزی بدین معنا بکارنمیرود. مفهوم واژه "کفاره" درالهیات مرسوم شامل همه آن چیزهایی میشودکه بوسیلهٔ مرگ مسیح تحقق یافت. آنچه این معنای فنی کفاره دربردارد، خیلی بیش ازمفهوم آن درعهدعتیق یا معنی لغوی آن میباشد.

تاوان (EXPIATION)

این اصطلاح هرچندیک واژه کتاب مقدسی نیست ، ولی مفهوم آن ، پرداخت جریمه ومجازات برای گناه است.

آمرزش (FORGIVENESS)

درکاربردعلم الهی، آمرزش عملی است ازجانب خداکه طی آن یک گناهکاربراساس ارضاء عدالت الهی، ازهمهٔ اتهاماتی که به حق علیه اووجوددارد، مبرا میگردد. این عمل ازبنیادی قضایی ونه عاطفی برخوردار است.

تقصیر (GUILT)

تقصیربعنوان یک لغت عام ، به معنی هرگونه اتهام بجا علیه یک گناهکار برای هرنوع گناه یا تخطی، بکارمیرود. این گناه میتواندرفتارنادرست ، زیرپاگذاشتن قانون، یک حالت ووضعیت گناه آلود ، یک طبیعت گناه آلودویا یک گناه اسنادی باشد. این واژه درمعنی رایج خود، اغلب تنها به معنی تخطی ازقانون اخلاقی تلقی میشود.

عدالت (JUSTICE)

این کلمه ازواژه لاتینی JUSTUS گرفته شده ومعنی آن "دادن حق کسی به او" می‌باشد. این اعادهٔ حق، یا بصورت پاداش برحق ویا مجازات برحق است.

عادل شمردگی (JUSTIFICATION)

عادل شمردگی درالهیات به معنی آن عمل قضایی خدا است که طی آن او با اسناد (به حساب گذاردن) عدالت به یک شخص گناهکار، اورا عادل ونیک اعلام می‌دارد. این یک عمل قضایی است، نه تجربی، یعنی درتجربهٔ درونی شخص توبه‌کار اتفاق نمی‌افتد، وهمه مومنین درمسیح به یک میزان ازآن برخوردارند.

جزا (PENALTY)

کلمه جزا یا تاوان دربردارندهٔ عواقب طبیعی یا قضایی گناه می‌باشدکه به عذاب کشیدن منجرمی‌شوند. این عذاب یا بصورت کیفردادن ویا بصورت تادیب شدن است. عذاب مسیح جنبهٔ قانونی یا دادگاهی داشت یعنی اوبه نمایندگی دیگران وبجای آنها عذاب می‌کشید، وارزش عذاب اوبی نهایت، وبرای دادن تاوان گناه تمامی جهان کاملا کافی بود.

ارضاء وتسکین (یا کفاره) (PROPITIATION)

واژهٔ فوق درکاربردعلم الهی، دربردارندهٔ ارضای همه مطالبات برحق خداد ر مورددداوری برشخص گناهکارمی‌باشد. ارضای فوق بوسیلهٔ عمل رهایی بخش مرگ مسیح صورت گرفته است.

فدیه (RANSOM)

واژهٔ فدیه آنطورکه درالهیات بکارمی‌رودبه معنی بهایی است که مسیح پرداخت تا ارضای الهی رافراهم آورد.

مصالحه (RECONCILIATION)

عمل مصالحه، درکارنجات یک ایماندار به مسیح، عبارت است ازکاربردنتیجه مرگ مسیح درموردفردمومن بوسیله قدرت روح القدس که موقع ومقام اورا ازمحکومیت به مقبولیت کامل نزدخدا تغییرمی‌دهد. این عمل با ارتقاء اخلاقی انسان به سطح مطلوب خدا، وی را با خدا آشتی می‌دهد. بنابرین آنچه دراین مورد اتفاق می‌افتد، بس عمیق تر ازصلح وآشتی انسانی است که درآن برای ایجادصلح وآرامی میان طرفین متخاصم، غالبا سازش صورت می‌گیرد.

رهایی (REDEMPTION)

این واژه وقتی درارتباط با مرگ مسیح بکارمی‌رود، به معنی پرداخت بهای مطالبه

شده ازجانب یک خدای قدوس برای رهایی مومن ازاسارت گناه واززیربارسنگین آن می‌باشد. پرداخت این بها به آزادشدن مومن ازمحکومیت واسارت گناه منجرمی‌شود.

زدودن (REMISSION)

این کلمه ازیک واژهٔ لاتینی به معنی "پس‌فرستادن" مشتق شده است وبه معنی "دورکردن" گناه به معنای آمرزش، بخشودگی، ورهایی ازمجازات آن می‌باشد. واژه فوق درعمل باآمرزش مترادف است.

عدالت (RIGHTEOUSNESS)

مفهوم بنیادین عدالت (راستی ودرستی)، "انطباق بایک معیاراخلاقی" مخصوصا با معیارعدالت خودخدا می‌باشد. ازطریق مرگ مسیح، عدالت به حساب ایمانداران گذاشته می‌شود، درعدالت نسبی ورفتارانسان دیده می‌شود وبصورت کارهای اخلاقی توسط روح‌القدس ایجادوبه منصه ظهورمی‌رسد.

تقدیس (SANCTIFICATION)

تقدیس درمعنای وسیعش، عبارتست ازآن عمل خداکه طی آن اوکسی یاچیزی رابرای یک استفاده مقدس جدا می‌نماید. تقدیس می‌تواندوضعی باشدیعنی به وضع ومقام شخص مسیحی درمسیح اشاره کند، یااینکه تجربی باشدیعنی ازعملکردقدرت روح‌القدس درزندگی یک مسیحی ناشی گردد، وبالاخره می‌تواندغائی باشدیعنی ازکاملیت ایمانداردرآسمان حکایت کند.

ارضاء (SATISFACTION)

این واژه با PROPITIATION مترادف است.

نیابت (VICARIOUS یا SUBSTITUTION)

این واژه به مرگ مسیح بجای شخص گناهکاراشاره دارد (یوحنا ۱:۲۹). مسیح به نیابت ازطرف گناهکاران، روی صلیب مردونجات رابرای آنانیکه اعتمادخودرابروی می‌نهندتحقق بخشید.

نظریه های کفاره

درتاریخ کلیسا،عقایدمختلفی درموردمعنی مرگ مسیح پدیدارگشته است. ریشهٔ این اختلاف آراء رابایددراین نقطهٔ نظرجستجوکردکه تصورمی‌کنندمرگ مسیح دروهله اول بیشتربخاطربرآوردن نیازشخص گناهکاربه عدالت ودرستی بوده است ونه بخاطرارضای عدالت الهی، که براساس این عدالت وقانون کلی الهی، گناه مستوجب مجازات است. نظریات عمده دراین موردعبارتند از:

کفارهٔ نیابتی (SUBSTITUTIONAL ATONEMENT)

این نظریه که بعنوان کفاره جزایی نیزشناخته شده، برآنست که کفاره مسیح بطورعینی معطوف به خدا وارضای شخصیت وانتظارات قدوس اودرموردشخص گناهکارمی‌باشد. این کفاره بدین معنا نیابتی است که مسیح بعنوان یک نایب وجایگزین، متحمل مجازاتی گردیدکه سزای به حق گناهکاران بود. جرم آنها بروی محسوب شدبطوریکه اوتوانست به نمایندگی ازطرف همهٔ انسانها، مجازات ایشان را متحمل شود. این با مفهوم کلی قربانی درعهدعتیق مطابقت داردودرعهدجدیدنیزصریحا تعلیم داده شده است (ر.ک. یوحنا ۲۹:۱، دوم قر۲۱:۵، غلا ۱۳:۳، عبر ۲۸:۹، اول پطرس ۲۴:۲). بکاررفتن حروف اضافه‌ای چون "برای" (PERI)، "به نمایندگی از" (HUPER)، و "بجای" (ANTI) نیز تاییدی برنظرفوق بشمارمی‌رود، زیرا درقسمتهای مختلف کتاب مقدس ایدهٔ جایگزینی الهی رادرشخص مسیح وبرروی صلیب تقویت می‌نماید. اشاره A. H. STRONG به "کفاره اخلاقی" که قدوسیت خدارا ارضاء می‌نمایدشبیه همین نقطه نظراست که بطورمفصل بوسیله LOUIS BERKHOF توضیح داده شده است.

نظریهٔ "پرداخت بها به شیطان"

یکی ازنظریاتی که بوسیلهٔ "اریجن" درکلیسای اولیه نشوونمایافته بودوبوسیله "آگوستین" وسایرآبای کلیسا تعلیم داده می‌شد، این بودکه مرگ مسیح بهایی بوده است که بصورت فدیه به شیطان پرداخت شده تا انسان راازچنگ اووهرادعایی که اوممکن بود برانسان داشته باشد، برهاند. هرچنددرکلیسای اولیه، کسان دیگری نیزدرکنار اریجن همین تعلیم راقبول داشتندولی عقیده فوق درطول تاریخ کلیسا، بتدریج ازمیان رفت ودیگرطرفداران عمده‌ای نداشت. درقرون جدیدتنها برخی ازفرقه‌های بدعت گذار بدان اعتقادداشته‌اند.

نظریهٔ تکرار (RECAPITULATION THEORY)

این نقطه نظرکه آیرینیوس (IRENAEUS) مدافع آن بود، بربنیاداین اندیشه قرارداشت که مسیح درزندگی ومرگ خودهمهٔ مراحل زندگی انسانی راتکرارنمود، چیزیکه شامل گناه شدن اودرمرگش برصلیب نیزمی‌شد. اوبااین کارش آنچه راکه آدم موفق به انجامش نشده بود، به شایستگی به انجام رسانید. آیرینیوس زحمات مسیح رابر روی صلیب بعنوان ارضای عدالت الهی نیزتلقی می‌کردولی اینراصرفا یک مرحله ازکل برنامه بشمارمی‌آورد.

نظریهٔ تجاری یا ارضاء کننده

یکی ازنخستین نظریات مربوط به کفاره که بخوبی منظم گردیده بود، نظریهٔ "آنسلم" بود که درقرن یازدهم ودراثرکلاسیک اوبنام "CUR DEUS HOMO?" ارائه گردید. تعلیم اوازاین مفهوم سرچشمه می‌گرفت که لزوم کفاره منبعث ازاین واقعیت است که حرمت واحترام خدا بوسیلهٔ گناه خدشه دارشده است. خدا برای ارضای حرمت خود، دو راه دارد. یا بایدگناهکاررامجازات کندویا اینکه جایگزین مناسبی برای آن بپذیرد.

ازآنجایی که اوخدای محبت ورحمت است ، بنابرین ازطریق فدای فرزندخود ، ارضای لازم رافراهم آورد . مسیح درزندگی اش برروی زمین، شریعت خدارا بطورکامل نگاه داشت ، ولی ازآنجایی که این درهرصورت ازاومطالبه میشد ، پس نمی‌توانست ارضای حرمت واحترام الهی رابرای گناهکاران نیزفراهم آورد . مسیح ازاین هم جلوترفت وبرای گناه بر روی صلیب جان داد ، کاری که نیازی نداشت آنرابرای خودش انجام دهد . ازآنجایی که این امر، کاری بیش ازانجام وظیفه بود ، نفع آن می‌توانست شامل حال گناهکارانی شودکه ازنیل به عدالت الهی قاصرآمده بودند . بدین ترتیب حرمت خدابه اوبازگردانده میشدوگناهکارنیزازمجازات گناه رهایی می‌یافت .

ایرادی که براین عقیده واردست ، عمدتا این است که درگناه انسان چیزی بیش ازاحترام خداخدشه دارشده ومورد تجاوزقرارگرفته است . درحالیکه آنسلم از خصوصیت نیابتی بودن مرگ مسیح پشتیبانی میکند ، ولی اینراکه مرگ اومشتمل بردادن یک تاوان وتحمل یک مجازات بود ، بدرستی تشخیص نمی‌دهدونظراوبه آموزه جبران که از اعتقادات کلیسای کاتولیک می‌باشد ، نزدیکتراست تاآموزهٔ کتاب مقدس درباره ارضای یک خدای عادل .

نظریهٔ تاثیراخلاقی (MORAL INFLUENCE THEORY)

این عقیده که درالهیات لیبرال جدیدمدافعین زیادی پیداکرده است ، نخست بوسیلهٔ " آبلار " ودرمخالفت بانظریهٔ تجاری آنسلم مطرح گردید . نظرفوق ازاین مقدمه میآغازدکه خدالزوما مرگ مسیح رابعنوان تاوانی برای گناه مطالبه نمی‌کرد بلکه دلیل انتخاب این وسیله ازجانب اواین بودکه محبت ، وهمچنین شراکت خودش رادررنجهای انسان نشان دهد . بنابرین مرگ مسیح دروهله اول ظاهرکنندهٔ محبت خداست تابدینوسیله گناهکاران رابسوی خودجذب کند . مرگ مسیح ارضایی برای قانون وشریعت الهی نبود ، بلکه قلب پرمحبت خدارانشان میدادکه حاضربودگناهکاران رامجانا ببخشاید .

متالهین لیبرال یانوارتدوکس ، امروزه به نحوی پیرونظریه تاثیراخلاقی آبلار هستند . درقرن بیستم درواقع هیچ نظریهٔ جدیدی درموردکفاره مطرح نشده است . همهٔ عقایدی راکه امروزه وجوددارد می‌توان به نحوی ازنظریات کلاسیک مطرح شده درقرن نوزدهم یاقبل ازآن استخراج کرد . بیرون ازارتدوکسی، گرایش عمومی این بوده است که مرگ مسیح راچیزی کمترازیک تاوان ونه یک عمل نیابتی به معنای دقیق کلمه قلمداد کنند . ولی مرگ مسیح ازیک طرف تجلی محبت خداوازطرف دیگرمکاشفهٔ نفرت خداتسبت به گناه است . لیبرالهای میانه رووومحققین نوارتدوکس ، متمایلندازنظریهٔ تاثیراخلاقی پیروی کنند ، درحالیکه لیبرالهای افراطی، مرگ مسیح راچیزی بیش ازیک سرمشق یاتاثیرعرفانی نمی‌انگارند .

مسیحیت ارتدوکس ، همواره بااین عقیده مخالف بوده وآنرابرای تبیین بسیاری ازقسمتهای کتاب مقدس ، که مرگ مسیح رابمنظورارضای عدالت خدای عادل وقدوس عرضه می‌دارند ، کافی نمی‌داند . این آیات نشان می‌دهندکه مرگ مسیح، برای اینکه خدا بتواندگناهکاری راعادل ونیک بشمارد، کاملا ضروری بوده است . اگرچه این مرگ

واقعا تجلی محبت خداست وبایستی قلوب مردم را نرم کند، ولی این را بندرت جدا از کارنجات بخش الهی صورت می‌بخشد.

نظریهٔ توماس اکوئیناس

نظریهٔ توماس اکوئیناس یکی از ترکیبات مختلف آراء آنسلم وآبلار می‌باشدکه اغلب بعنوان نظریهٔ استاندارد برای الهیات کلیسای کاتولیک رومی تلقی می‌شود. وی درمقابل این نظرکه کفاره برای خدا ضروری بوده است، اظهارداشت که خدا برای فراهم کردن کفاره زیرهیچ اجباری قرارنداشته ومی‌توانسته انسانها را نجات نیافته، به حال خودرها کند. با این وجودوی این واقعیت تاریخی را تشخیص می‌دهدکه خدادرمسیح، ارضایی را برای گناه فراهم آورده است وتاحدی با آنسلم توافق داردکه این قربانی برای آنانی که دراتحادعرفانی مسیح وکلیسایش به وی پیوندشده‌اند، کاملا کافی می‌باشدوآنها می‌توانندازنتایج وفوایدآن بهره‌مندشوند.

نظریهٔ دنس اسکوتوس

سهمی که دنس اسکوتوس درنظریات مربوطه به کفاره داشته، عمدتا طرح این نظربوده که باتوجه به طبیعت خدا، هیچ ضرورت مطلقی برای کفاره وجودنداردونیازبه فراهم آوردن کفاره‌ای برای گناه، تماما ازاراده وخواست خدا سرچشمه گرفته است. اومعتقدبودکه خدا مختاربوده است دروهلهٔ اول تصمیم بگیردکه آیاکفاره ضروری است یانه، وپس ازاینکه رای به ضروری بودن آن داد، می‌توانست فرشته یا انسان بی‌گناهی را برای فراهم آوردن قربانی گناهان برگزیند. برای اسکوتوس نکته اصلی اینجاست که خدا قربانی مسیح را بعنوان یک قربانی کافی پذیرفته است، چه کافی بوده باشد وچه نباشد. متالهین ارتدوکس که ترجیح می‌دهندضرورتی را برای کفاره گناهان نه در ارادهٔ الهی بلکه درطبیعت اوجستجوکنند، عموما نظر دنس اسکوتوس را بسیارناکافی قلمدادمی‌نمایند. درالهیات جدیدتعدادطرفداران نظریهٔ فوق، اگرواقعا طرفداری داشته باشد، بسیارمعدوداست.

نظریهٔ مبتنی برسرمشق بودن مسیح

این نظریه چنانکه ازعنوانش برمی‌آید، برآنست که مسیح درمرگ خودصرفا برای ما نمونه وسرمشقی گذاشته است. این نظریه نیزمانندنظریهٔ تاثیراخلاقی، منکرآنست که دراین عمل خدا، عدالت خواهی اوهیچ دخالتی داشته باشد، ودرنتیجه معتقداست که مرگ مسیح بعنوان کفاره گناه هیچ ضرورتی نداشته بلکه صرفا وسیلهٔ مکاشفهٔ الهی بوده است که ازویژگیهای اطاعت مسیح درمرگش برروی صلیب می‌باشد. معمولا سوسینی‌ها (SOCINIANS) راکه پیشروان یگانه انگاران جدیدبوده‌اند، بعنوان طراحان اولیه این نظریه بشمارمی‌آورند. نظریهٔ فوق مانندنظریهٔ تاثیراخلاقی با بسیاری ازقسمتهای کتاب مقدس که خلاف آنرا تعلیم می‌دهند، منافات داردودرواقع تعدادی ازبدعتهایی راکه به کلیسای اولیه هجوم آورده بودند، بطرزنوینی بازگومی‌نماید. این نظریه برتعالیم

---

* فرقه‌ای ازمسیحیت که مسئله تثلیث را نمی‌پذیرند.

یگانه انگاری مبتنی است وبرقابلیتهای انسانی تاکیدکرده، آموزه تباهی انسان را نفی می‌نماید. این نظریه درشکل یگانه انگاری‌اش، الوهیت مسیح رانیزانکار می‌کند. هرچنداین درست است که مسیح درمرگ خودازخیلی لحاظ، نمونه والگویی برای ماگذاشته است، ولی مقصودوفایده اصلی مرگ اورا تشکیل نمی‌دهد. این عقیده هیچ پایه واساس محکمی برای نجات مقدسینی که قبل ازمسیح درگذشته‌اند فراهم نمی‌آورد، همچنین درخودش قدرت رهایی وفدیه راکه منظورنظرکتاب مقدس است ندارد. این نظریه همچنین فرض می‌کندکه مسیح برای آنانی نیزکه هنوزنجات نیافته‌اند، یک الگوونمونه می‌باشد، درحالیکه کتاب مقدس صریحا بیان می‌داردکه الگوی مسیح فقط برای آنانی است که بوسیلهٔ مرگ اوفدیه شده ونجات یافته‌اند.

نظریهٔ تجربهٔ عرفانی

بعنوان یکی ازنتایج وپی آمدهای عرفان شلایرماخر، ریچل، ودیگران، این تعلیم نشوونمایافت که مرگ مسیح، شخص گناهکار را زیرتاثیرونفوذ عرفانی قرارمی‌دهد. هر چنداین نظریه تاحدی شبیه نظریهٔ تاثیراخلاقی است، ولی بنابرآن تاثیری که ازمرگ مسیح ناشی می‌شود، خیلی بیشترازیک تاثیرصرفا اخلاقی می‌باشد. مرگ مسیح، بشریت را به یک معنای کلی زیرتاثیرمثبت خودمی‌گیرد. برخی ازطرفداران این نظریه اعتقاد دارندکه خودمسیح نیزدارای طبیعت گناه آلودبوده است ولی به قوت روح‌القدس بر آن طبیعت غلبه یافته وازطریق تقدیس خودکه درمرگش به اوج رسید، به قدرت دگرگون کننده نسل بشرمبدل گردیده‌است.

همانندسایرتعالیم غلطی که دربارهٔ کفاره وجوددارد، نظریهٔ تجربهٔ عرفانی نیزقسمتهای زیادی ازکتاب مقدس رانادیده می‌گیرد، قسمتهایی که آشکاراوضعیت گناه‌آلودومایوس‌کننده انسان ونیازکامل اورابه عمل مافوق طبیعه خدابرای رهانیدن اوازمجازات عادلانهٔ گناه، نشان می‌دهند. این نظریه آن فیض وتوان بخشی الهی‌را که برای بیرون آوردن انسان ازحالت گناه آلودوقراردادن اودررابطه‌ای درست باخدا لازم است، عرضه نمی‌کند. همچنین حاوی عقیدهٔ نادرستی دربارهٔ شخصیت مسیح است ومعمولا کاملیت اورا ازلحاظ بی گناهی منکرمی‌شود. وهمانندنظریهٔ تاثیراخلاقی، هیچ راه نجاتی رابرای کسانی که درایام عهدعتیق می‌زیسته‌اند، بدست نمی‌دهد.

نظریهٔ حکومتی گروتیوس (GOVERNMENTAL THEORY OF GROTIUS)

دراین عقیده، سازشی میان نظریهٔ سرمشق بودن مسیح وعقیده ارتدوکس‌که مورد قبول اصلاح گران پروتستان می‌باشد، صورت پذیرفته است. طرفداران این نظریه، لزوم مرگ مسیح رادرحاکمیت خداجستجومی‌کنندنه دریک قانون انعطاف ناپذیرعدالت الهی. بنابراستدلال آنها، ازآنجاکه حاکمیت الهی خدا، محصول ارادهٔ اومی‌باشد، اومی‌تواند هرطورکه بخواهدآنرا تغییردهدولی بایددرآخر، اصل حاکمیت الهی رابرقراردارد. بدین ترتیب مرگ مسیح رسما بعنوان پرداخت بها تلقی می‌گردد، برای تشخیص این اصل حاکمیت الهی که گناه بایدبطورمتعارف به مجازات برسد. ولی بنابراین عقیده، مرگ مسیح بعنوان پرداخت تاوان نیست. مسیح با مرگ خودبه قانون حاکمیت الهی احترام

گذاشت وبراساس این عمل او، ازتاوان واقعی مقررشده بوسیله قانون فوق صرف نظر شد، زیرا اصل حاکمیت الهی موردشناسایی قرارگرفته بود. این تفسیربدین منظور ابداع گردیدکه ازبرخی آموزه‌های صعب القبول ترموجوددرمفهوم کفاره نیابتی وجزایی پرهیزشودوازهمین روبرای آنانی که نمی‌خواستندبه افراط سوسینی ها کاملا تن دردهند، جاذبهٔ خیلی زیادی داشت. ازطرفداران این نظریه WARDLAW و MILEY می‌باشندکه اولی کالونیست ودومی پیرو آرمینیوس بود، وپیروانی هم درالهیات نوین انگلیسی در ایالات متحده داشته است. ایرادعمده‌ای که براین تعلیم واردمی‌باشد، اینست که باتصویرکامل مرگ مسیح که درکتاب مقدس عرضه شده، انطباق کافی ندارد. به نظر می‌رسدکه عقیدهٔ فوق دست به تفکیک غیرضروری میان حاکمیت خدا وطبیعت اوکه سرمنشا این حکومت می‌باشد، می‌زند.

نظریهٔ اقرار نیابتی (VICARIOUS CONFESSION)

این تعلیم براین اندیشه استواراست که اگرانسان می‌توانست کاملا ازگناهانش توبه کندوآنهارانزدخدااقرارنماید، خدااورامی‌آمرزید. ازآنجایی که انسان قادر به فراهم آوردن توبه واقعی وکافی نیست، طبیعتا نمی‌توانددست به یک اعتراف و اقرارواقعی بزند. به همین خاطرمسیح درمرگ خودبه نمایندگی ازطرف انسان، مهیب بودن گناه راظاهرساخت واینراخدابعنوان یک اعتراف واقرارکاملا کافی قبول نمود. این نظریه نیزمانندبسیاری دیگرازارائه تبیینی درست وکافی برای مکاشفهٔ کتاب مقدس درموردمرگ مسیح قاصرمی‌آید. اقرارواعتراف به گناه به خودی خودجنبهٔ نیابتی ندارد. دراین عقیده نیزبرای ارضای واقعی عدالتخواهی خداکه خواستار مجازات شدن گناهکاراست، تدارکی وجودندارد. درهرحال هیچ کس نمی‌تواندبجای کس دیگری اقراریاتوبه نماید، هرچندعملکردنیابتی برای سایرمواردممکن است قابل قبول باشد. عقیده فوق که به JOHN McLEOD CAMPBELL نسبت داده می‌شود، امروزه طرفداران زیادی نداردوفاقدیک پایه واساس کتاب مقدسی است.

تنها نظریه‌ای که کاملا بااظهارات کتاب مقدس درموردمرگ مسیح وفق می‌دهد مفهوم جزایی یانیابتی بودن کفاره می‌باشد، که درقسمتهای زیادی ازکتاب مقدس به هنگام بحث درباره آموزه‌های رهایی، تسکین (فرونشانی غضب خدایاکفاره)، ومصالحه ارائه شده است. مسیح بامرگش برصلیب، عدالتخواهی خدای عادل راکه خواستارمجازات گناهکاران بود، کاملا ارضانمود، وبعنوان یک قربانی بی نهایت ارزشمندبرای آنها، نه فقط بنیادآمرزش گناهان رابرای شخص مومن فراهم آوردبلکه پایه واساسی نیزبرای عادل شمردگی وتقدیس آنهاایجادکرد. هرچندمی‌توان برخی ازجنبه‌های سایرنظریات ارائه شده رامفیدوباارزش بشمارآورد، ولی آنها ازدرک عدالت راستین خداکه موجب مقررداشتن مجازات مرگ برای پسریگانه‌اش شد، کاملا قاصرمی‌آیند. خصیصهٔ نیابتی بودن مرگ مسیح درآموزه‌هایی که جوهرکاراورابرصلیب بیان می‌دارندنیزعیان می‌باشد. آموزه‌های عادل شمردگی، رهایی، تسکین (فرونشانی غضب خدا)، ومصالحه ازاین جمله هستند. بررسی مکاشفهٔ کتاب مقدسی درمورداین آموزه‌ها موجب اثبات وتحکیم بیشتر مفهوم کفاره نیابتی خواهدگردید.

رهایی (REDEMPTION)

آموزهٔ رهایی، هم درکتاب مقدس وهم درعلم الهی، یکی ازابعادمهم کارخدارا درنجات تشکیل می‌دهد. هرچندپیداکردن تنهایک کلمه که بیان جامعی ازتمامی کار خدادرامرنجات گناهکاران باشدبسیاردشواراست، بااین وجوداگرکلمهٔ "نجات" رابه مثابهٔ عنوانی جامع برای تمامی کارخدابرای انسان درزمان ودرابدیت تلقی کنیم، دراین صورت رهایی بطورخاص باآن جنبه ازنجات سروکاردارد که درمرگ مسیح تحقق پیدا کرده است.

ازآنجایی که درالهیات جدید، مفهوم تاریخی رهایی به میزان قابل توجهی موردانتقادقرارگرفته، دربررسی ومطالعه پیرامون مرگ مسیح،تعیین دقیق تعلیم کتاب مقدس درموردعمل رهایی بخش خدا، حائزکمال اهمیت می‌باشد. عهدعتیق دراین موردیک زمینهٔ زبانشناسی بسیارغنی عرضه می‌داردکه عهدجدیدبراساس آن، آموزهٔ کاملترخودرابنا می‌کند. دربررسی زبانشناسی فوق توجه بطورکلی به دودسته عمده از کلمات معطوف می‌گردد ـ که عبارتنداز AGORAZŌ ومشتقات آن وLUTROŌ وواژه‌های هم ریشه باآن. دراعمال ۲۸:۲۰، یک واژه سوم که PERIPOIEŌ است، نتایج حاصله‌از بررسی فوق راتحکیم بیشترمی‌بخشد. بامطالعهٔ این واژه‌هاوموارداستعمال آنهادر کتاب مقدس،می‌توان به آموزهٔ مستحکمی درموردعمل رهایی بخش خدادرمسیح دست یافت. دراین مورد، ریشه یابی لغوی، پیش‌نیازمطالعهٔ الهیاتی ونتایج حاصله ازآن می‌باشد.

اندیشه "خریداری"

درکتاب مقدس واژه اصلی برای رهایی، فعل AGORAZŌ است، که ازAGORA ـ به معنی میدان یابازارمشتق شده، بنابرین معنی‌اش بسادگی "خریدن" یا "خریداری کردن" است. این واژه بطورمعمول به خریدن کالاهای مختلف دربازاراشاره می‌کند. ولی در شش موردازکاربردآن درکتاب مقدس، راجع به مسیحیان گفته شده است که آنهادر ارتباط بامرگ مسیح فدیه شده یاخریداری گردیده‌اند (اول قر ۲۰:۶، ۲۳:۷، دوم پطر ۱:۲، مکا ۹:۵، ۳:۱۴-۴).

درسپتواجینت ودرکاربردمعمول زبان یونانی، ایده خریداری کردن،مفهوم معمول AGORAZO راتشکیل می‌دهد. به نظرنمی‌رسدکه درعهدعتیق واژهٔ فوق بایک معنی الهیاتی بکاربرده شده باشد. هرچند AGORAZŌ درارتباط باخریدن وآزادکردن برده بکاربرده نشده، بااین وجودموریس (در پیروی از DEISSMANN) معتقداست که این اندیشه نیز ممکن است درآن وجودداشته باشدزیرادراول قرنتیان ۲۰:۶ و ۲۳:۷ همراه با TIMĒ به معنی "بها" بکاربرده شده است. TIMĒ معمولا درارتباط باخریدوفروش بردگان بکاربرده می‌شد.

بدین ترتیب بررسی مواردا ستعمال AGORAZŌ به این مفهوم منجرمی‌گرددکه مسیحیان بوسیلهٔ مسیح خریده شده‌اندوبنابرین غلام اومی‌باشند. ازهمین روست که پولس دراول قرنتیان ۱۹:۶-۲۰ اینطورنتیجه گیری می‌کند: "یانمی‌دانیدکه بدن شما هیکل روح‌القدس است که درشما است که ازخدایافته‌اید وازآن خودنیستیدزیراکه به قیمتی

خریده شدیدپس خدا را به بدن خودتمجیدنمایید". همین اندیشه دراول قرنتیان ۲۳:۷ نیزابرازگردیده است: "به قیمتی خریده شدیدغلام انسان نشوید". پس تعلیمی که در این موردوجوددارداینست که مسیح درعمل رهایی بخش وفدیه کنندهٔ خود، مسیحیان را خریده وایشان را غلامان خودگردانیده است. چونکه آنها با چنین قیمت گزافی خریداری شده اندتا اراده وخواست خدا را به انجام رسانند، پس نبایدمطیع اربابان دیگرباشند.

دردوم پطرس ۱:۲ نیزهمین طرزبیان درارتباط با انبیای کذبه بکاربرده شده است. آنها بعنوان کسانی توصیف شده اندکه " آن آقایی راکه ایشان راخرید، انکار خواهندنمود وهلاکت سریع رابرخودخواهندکشید". بنابرین انکارواقعیت خریداری شدن مومنین بوسیلهٔ مسیح دراینجا یک بدعت مهلک تلقی شده است که موجب نزول سریع داوری خدابرتعلیم دهندگان آن خواهدگردید. کفرآمیزبودن تعلیم غلط آنها بخاطرورد وانکاررهایی ناشی ازمحبت خدا درمسیح میباشد.

رابطه خاص ایمانداران باخدا، بعنوان کسانی که باخون مسیح خریداری شده اند، موضوع سرودجدیدی راتشکیل میدهدکه درآسمان سروده میشود: " وسرودی جدیدمیسرایند. ومیگویندمستحق گرفتن کتاب وگشودن مهرهایش هستی زیراکه ذبح شدی ومردمان رابرای خدابخون خودازهرقبیله وزبان وقوم وامت خریدی" (مکاشفه ۹:۵). دراینجا مرگ مسیح بطورخاص، بهایی راکه برای این خریدپرداخت شده است،تشکیل میدهد. هرچندکه این حقیقت برای انبیای کذبهٔ مذکوردردوم پطرس ۱:۲ باعث لغزش وغیرقابل قبول است، ولی تعلیم کاملا روشن کلام خدارا تشکیل داده، انسان رهایی یافته رابعنوان کسی که به قیمت گزاف ودرواقع بی نهایتی خریداری شده است، دررابطه‌ای خاص باخدا قرار میدهد.

درمکاشفه ۳:۱۴-۴ دوبار درموردآن صدوچهل وچهارهزارنفرگفته شده است که آنها باتوجه خاص برای دعوت مقدسشان"خریده شده اند". دعوت ایشان این است که بره را متابعت کنندتا "نوبرای خداوبره باشند". پس درهمهٔ این قسمتها روی موضوع خریداری شدن ازطریق مرگ وخون پاشیده مسیح تاکیدمیشود، واینکه عمل خریداری فوق منجربه این رابطه میشودکه مومن غلام زرخریدعیسی مسیح میگرددتاکاملا مطیع خواست اوباشد.

EXAGORAZŌ

فعل EXAGORAZO که چهاربار درعهدجدیدبکاررفته است، (غلا ۱۳:۳، ۵:۴، افس ۱۶:۵، کول ۵:۴) آشکارا همان AGORAZŌ باضافهٔ پیشوندEX میباشدومعنی آن بازخرید یاخریدن ازکسی است. فعل فوق به همین معنی درغلاطیان ۱۳:۳ و غلاطیان ۵:۴ بکار رفته است. درکولسیان ۵:۴ وافسسیان ۱۶:۵، همین فعل به معنی خریدن وقت بکاربرده شده، به این معنی که باتوجه به بازگشت خداوند، حداکثراستفاده ازآن بشود.

درغلاطیان باب ۳ این مطلب بیان شده است که مسیح برای ما لعنت شدوبا این کارش ما رااز لعنت شریعت رهانید (فدیه کرد). درزمینه آیهٔ فوق براساس نقل قولی از تثنیه ۲۶:۲۷، این اندیشه ابرازگردیده است که هرآنکس که شریعت راطورکامل نگاه ندارد ملعون میباشد. استدلال فوق ازاین قراراست که اثرشریعت برانسان این است که اورا بخاطراطاعت ناقص زیرلعنت قرارمیدهد. هیچ انسانی نمیتواندرا نطباق کامل

با شریعت زندگی کند. علاوه براین استدلال، پولس خاطرنشان می‌سازدکه درهرحال،عادل شمردگی بوسیلهٔ ایمان بدست می‌آیدنه با نگاه داشتن شریعت. همچنانکه هرآنکس که زندگی‌اش با شریعت کاملا مطابقت ندارد زیرلعنت قرار می‌گیرد، پس برای مسیح لازم بودکه بمیردواین لعنت را برخودش بگیرد. این مطابق با تثنیه ۲۳:۲۱، که می‌گویدمعلون است هرکه بردار آویخته‌شود، تحقق یافت. مفهوم آشنای جایگزینی دربرداشت قوم عبرانی ازقربانی مستتراست، همچنانکه درموردبره‌هایی که روی مذبح جان می‌دادندوبزی که رها می‌شد، می‌توان مشاهده کرد. بایدتوجه داشت‌که درعبارت " درراه ما لعنت شد" (غلاطیان ۱۳:۳) حرف اضافه HUPER (" درراه ما " یا "برای ما") بکاررفته است. واضحا چنین می‌نمایدکه حرف اضافه فوق دراین متن به مفهومی نیابتی بکاربرده شده است. موریس درتاییداینکه مفهوم نیابت یا جایگزینی مفهوم گریزناپذیرموجود در متن فوق می‌باشد، از DELITZSCH وحتی از BUSHNELL و MANSON حجت می‌آورد.

ولی لعنت فوق لعنت خدانیست بلکه لعنت شریعتی است‌که نگاه داشته نشده است. بعلاوه درنهایت خداست‌که مسیح رابعنوان کسی که مجازات گناه را متحمل گردیده است موردقضاوت قرارمی‌دهد. کافی نیست‌که دراین قسمت مانندگروتیوس صرفا راضی شدن حاکمیت خدارا ببینیم. حتی‌متالهین لیبرال گریزازاین ایده راکه مرگ مسیح دراینجا حاوی مفهوم پرداخت تاوان وجایگزین شدن است، دشواریافته‌اند. غلاطیان ۴:۴ نیزکه می‌گویدمسیح "اززن زاییده شدوزیرشریعت متولد (گردید)"، برقوت استدلال فوق می‌افزاید. کاملا واضح است‌که اگرAGORAZŌ براندیشهٔ خریداری شدن وحق مالکیت متعاقب آن دررابطه انسان با خدا تاکیدمی‌کند، پس EXAGORAZŌ با شدت بیشتری همین مطلب رابیان می‌نمایدونه فقط حاوی مفهوم خریدن است، بلکه خریدن ازبازاریاخریدن ازحالت قبلی انقیادنسبت به شریعت رادربردارد. براین اساس است‌که اندیشهٔ آزادی ازانقیادوالتزام بنا می‌شود. هدف ومقصودخدااین بوده است که مومنین امتهاازطریق EXAGORAZŌ برکتی راکه به همه ملتهاازطریق ابراهیم وعده داده شده است، درمسیح بیابندوعلاوه براین وعده روح رانیزبوسیلهٔ ایمان حاصل نمایند (غلا ۱۴:۳).

مورد استعمال PERIPOIEŌ

واژهٔ PERIPOIEŌ سه باردرعهدجدیدبکاربرده شده است (لوقا ۳۳:۱۷، اعمال ۲۸:۲۰، اول تیمو ۱۳:۳). تنهایکی ازاین سه مورد (اعمال ۲۸:۲۰) به مسیح اشاره دارد. بطورکلی بایدگفت‌که این واژه به معنی حفاظت انسان ازجان خودش (لوقا ۳۳:۱۷) ویا به ملکیت درآوردن، بدست آوردن وکسب کردن چیزی برای خودمی‌باشد، چنانکه دراعمال ۲۸:۲۰ واول تیمو ۱۳:۳ نیزبکاررفته است. دراعمال ۲۸:۲۰ این نصیحت وجوددارد‌که "نگاه داریدخویشتن وتمامی آن گله راکه روح‌القدس شمارابرآن اسقف مقررفرمودتاکلیسای خدارارعایت کنیدکه آنرابخون خودخریده است". درنقطهٔ مقابل کاربرد AGORAZŌ که براندیشه خریدن تاکیدداشت، فعلی که دراینجا بکاررفته بیشتردربردارندهٔ نتیجهٔ عمل فوق می‌باشد، ومی‌خواهداین معنی رابرساندکه کلیسا به ملکیت درآمده است. بنابرین دراینجابرایده مالکیت تاکیدمی‌شودنه برایده

خریداری کردن . این درموردا ول تیمو ۱۳:۳ نیزصادق است . عبارت "به خون خود" که دراینجا آمده است ، عمل خریده شدن را به مرگ مسیح مربوط میسازدوبدین ترتیب تاییددیگری برمفهوم کفارهٔ نیابتی بشمار میآیدولی مقصوداصلی پولس رسول رانیزبر مطلب میافزاید ، یعنی این راکه کلیسای خداوندبی نهایت ارزشمنداست زیراکه بهای گزافی برای آن پرداخت شده است . آنچه به اسقفان امانت داده شده ، چیزی است که برای خدا به قیمت مرگ پسرش تمام شده است . بنابرین معانی حاصل ازترکیب AGORAZŌ، EXAGORAZŌ وPERIPOIEŌ عبارت خواهندبوداز (۱) خریداری کردن (۲) ازبازار خریدن بطوریکه دیگرنتوانددرمعرض فروش قرارگیرد (۳) و مفهوم ملک ودارائی خاصی که درنظرخدا بسیار ارزشمندمیباشد .

اندیشهٔ آزادی ازاسارت

کتاب مقدس دربکاربردن واژهٔ LUTROŌ وهم ریشه های آن، یکی ازمهمترین ابعاد کاررهایی رامکشوف میسازد . لغات فوق آزادشده باپرداخت فدیه ، رهایی داده شده ، رهاشده ، یانجات داده شده معنی میدهند . فعل واژه فوق، سه باردرعهدجدیدبکاربرده شده است (لوقا ۲۱:۲۴، تیطس ۱۴:۲، اول پطرس ۱۸:۱) . موردا ول درسخن شاگردان در راه عمواس یافت میشودکه گفتند " ما امیدوار بودیم که همینست آنکه میبایداسرائیل رانجات دهد " . واژه فوق دراینجا آشکاراحاوی مفهوم رهانیدن آنهاازبندگی روم و افتتاح دوره برکتی میباشدکه انبیای عهدعتیق وعده اش راداده بودند . بنابرین در نظرشاگردان غیرممکن مینمودکه این وعده رهایی، اکنون که مسیح روی صلیب مرده بود ، تحقق پیداکند . لئون موریس دراظهارنظرش راجع به این قسمت متوجه نکته مهم موجودنشده است . وی میگوید :" این قسمت برای مقصودما اهمیت دست اول ندارد ، زیرا بی شک آن رهایی ونجاتی که بوسیلهٔ صلیب ناممکن بودنمیتواندچیزی راجع بهآن رهایی که همین صلیب موجدآنست به ما بگوید" . کتاب مقدس دراینجا صرفا آنچه راکه از ذهن شاگردان میگذشت برای ما نقل میکند ، چیزی راکه درواقع غلط نیزبود . صلیب میرفت که به پلهای برای رهایی غایی اسرائیل مبدل شود ، رهایی نه فقط ازدشمنان بلکه ازاسارت گناه نیز .

ولی درتیطس ۱۴:۲ ایدهٔ آزادشدن بوسیلهٔ پرداخت فدیه ، بطورمشخص تری بیان گردیده است :" که خودرادرراه ما فداساخت تا ما راازهرنا راستی برهاندوامتی برای خودطاهرسازدکه ملک خاص اووغیوردراعمال نیکوباشند" . دراینجافدیه عبارت است ازاینکه مسیح خودرادرراه ما (HUPER HEMON) فداساخت . شخص ایماندار بوسیله فدیه ای که مسیح روی صلیب پرداخت نمود ، آزادمیشود . عبارت "خودرادرراه ما فدا ساخت (یاداد)" گرچه بطورخاص ازمرگ اوسخن نمیگوید ، ولی اشاره روشنی بهآن میباشد.

آخرین موردرعهدجدیدیعنی اول پطرس ۱۸:۱ بصراحت دراین باره سخن میگوید : "زیرا میدانیدکه خریده شده ایدازسیرت باطلی که ازپدران خودیافته اید ، نه به چیزهای فانی مثل نقره وطلابلکه بخون گرانبها چون خون بره بیعیب وبی داغ یعنی خون مسیح" . اینجا مفهوم فدیه شدن بوسیلهٔ مرگ مسیح آشکارا مطرح گردیده است ،چیزی که بوسیله پرداخت طلاونقره غیرممکن بود . بدین وسیله شخص مومن ازقیودوالزامات گذشته و

همچنین از زندگی باطلی که درگذشته داشت، آزاد می‌گردد. زدودن ایدهٔ جانشینی از این قسمت تنها بوسیلهٔ یک پیشداوری آشکار برضد آن عمل خواهد بود زیرا مشکل بتوان مفهوم فوق را صریح تر از این بیان نمود.

درعهدجدیددوبار واژه مذکوربصورت اسم (LUTRON) بکاربرده شده است (متی ۲۸:۲۰، مرقس ۴۵:۱۰). درهردوی این موارد، واژه فوق به نحودرستی "فدیه" (درفارسی "فدا") ترجمه شده است وبه مرگ مسیح اشاره دارد. متی ۲۸:۲۰ می‌گوید: "پسرانسان نیامدتا مخدوم شودبلکه تاخدمت کندوجان خودرادرراه بسیاری فداسازد (جان خودرابعنوان یک فدیه برای بسیاری بدهد)". مرقس نیزدقیقا همین مطلب رابیان می‌کند. درهردو مورداشاره روشنی به این حقیقت وجوددارد که مرگ مسیح فدیه‌ای است که شخص گناهکار بوسیلهٔ آن رهایی می‌یابد. کاربردعهدجدیدی واژهٔ فوق باموارداستفادهٔ مکرر آن درکل ادبیات یونانی وهمچنین درسپتواجینت کاملا هماهنگ می‌باشد. واژهٔ فوق در سپتواجینت لغت رایج برای پول یا همان فدیه‌ای بودکه جهت آزادسازی بردگان پرداخت می‌گردید.

دراینجا بایدبه واژه ANTILUTRON نیزکه تنهادراول تیموتاوس ۶:۲ بکاررفته است، اشاره کنیم. دراین قسمت راجع به مسیح گفته شده است که اوکسی بودکه "خود رادرراه همه فداداد". پیشوند ANTI برخصیصه نیابتی بودن این فدیه تاکیدمی‌نماید.

یکی ازرایج ترین وصریح ترین لغات برای مفهوم رهایی، واژه APOLUTRŌSIS می‌باشدکه ده بار درعهدجدیدبکاربرده شده است (لوقا ۲۸:۲۱، روم ۲۴:۳، ۲۳:۸، اول قر ۳۰:۱، افس ۱۴،۷:۱ ، ۳۰:۴، کول ۱۴:۱، عبر ۱۵:۹، ۳۵:۱۱ "خلاصی"). کاربردنادرواژه فوق درخارج ازکتاب مقدس، موجب پرآب ورنگ ترشدن استفاده مکرراز آن درعهدجدید گردیده است. فعل APOLUTROŌ اصلا درکتاب مقدس یافت نمی‌شودودرنوشته‌های دیگرنیز تنها هشت باربکاربرده شده است. کاملا روشن است که APOLUTRŌSIS یک شکل ترکیبی می‌باشدکه مفهوم موردنظررا باشدت بیشتری نسبت به LUTROŌ یا LUŌ بیان می‌دارد. آنرا می‌توان آزادشده، رهایی یافته، بخشوده شده ورهاشده معنی کرد. بسهولت می‌توان ثابت کردکه همه مواردا ستفاده واژه فوق،دربردارنده مفهوم پرداخت یک فدیه، ورهایی یافتن متعاقب کسی است که درمشکل است.

ازده موردی که واژه APOLUTRŌSIS درعهدجدیدبکاررفته است،همه به جزیکی به رهایی درمسیح اشاره دارندوکاملا برمفهوم آزادشدن ازطریق پرداخت یک بهاصحه می‌گذارند. رومیان ۲۴:۳ می‌گوید: "به فیض اومجانا عادل شمرده می‌شوندبوساطت آن فدیه‌ای که درعیسی مسیح است". دراینجا واقعیت بزرگ عادل شمردگی ازطریق فیض خدا وبدون پرداخت قیمتی ازجانب ایماندار، بوسیلهٔ پرداخت بهای رهایی یعنی "آن فدیه‌ای که درعیسی مسیح است" میسرمی‌گردد. آیهٔ ۲۵ صریحا بیان می‌دارد که این امرازطریق کفاره مسیح وبواسطه ایمان بوسیله (یابه) خون اوتحقق پیدا می‌کند. پرداخت این فدیه بیانگرعدالت خدادرآمرزیدن گناهان عهدعتیق وهمچنین عادل شمردن ایمانداران در عهدجدیدمی‌باشد.

درافسیان ۷:۱ همین اندیشه بطورکاملا مشابهی بیان گردیده است: "که در وی بسبب خون اوفدیه یعنی آمرزش گناهانرابه اندازهٔ دولت فیض اویافته‌ایم". دراینجا

نیز باردیگر فدیهٔ خون او آزادی و رهایی گناهکار را از وضعیت دشوارش تحقق می‌بخشد، هر چند "آبوت" سعی می‌کند از این مفهوم بگریزد. در عبرانیان ۹:۱۵ درباره مسیح گفته شده است که "او متوسط عهد تازه‌ایست تا چون موت برای کفاره تقصیرات عهد اول بوقوع آمد خوانده شدگان وعدهٔ میراث ابدی را بیابند". در این مورد نیز مانند موارد قبلی، بهای فدیه در مرگ مسیح پرداخت شده و خود او بدین وسیله متوسط (یا میانجی) عهد تازه‌ای گردیده است.

موارد دیگر کاربرد این واژه نیز هرچند از صراحت کمتری برخوردارند ولی بر همین مفهوم صحه می‌گذارند. در اول قرنتیان ۱:۳۰ گفته شده است که ما بدلیل قرار داشتن در مسیح، از رهایی برخوردار می‌گردیم. این رهایی در واقع فرع عدالت و قدوسیت است. کولسیان ۱:۱۴ رهایی را با آمرزش گناهان ما بدلیل قرار داشتن در مسیح مربوط می‌سازد. برای اشارت متعدد دیگر می‌توان تفسیری آخرشناختی قائل شد و آنها را اشاره به یک رهایی در آینده محسوب داشت که از کار رهایی بخش مسیح در گذشته نشات می‌گیرد. لوقا ۲۱:۲۸ به این واقعیت اشاره می‌کند که به هنگام آمدن ثانوی مسیح "خلاصی (رهایی) شما نزدیک است". رومیان ۸:۲۳ بیان می‌دارد که ما "در انتظار پسرخواندگی یعنی خلاصی جسم خود" می‌باشیم. به نظر می‌رسد که این به رستاخیز بدنهای ما اشاره داشته باشد.

اشاره مشابه دیگری در افسسیان ۴:۳۰ به قیامت وجود دارد که در آن گفته شده است که ما "تا روز رستگاری (رهایی)" به روح‌القدس مختوم شده‌ایم. این رستگاری عبارت است از رهایی ما از عالم حاضر و قدم گذاشتن به جهان آینده از طریق رستاخیز یا تبدیل. افسسیان ۱:۱۴ را نیز می‌توان به همین معنی تلقی کرد که در آن، روح‌القدس "بیعانهٔ میراث ما است برای فدای (رهایی) آن ملک خاص او تا جلال او ستوده شود". لئون موریس فکر می‌کند که این آیه را نیز باید مانند افسسیان ۱:۷ تفسیر کرد که از رهایی توسط خون مسیح سخن می‌گوید. ولی زمینه و سیاق کلام حاکی از آنست که آیه فوق به بُعد آیندهٔ رهایی اشاره دارد یعنی به زمانی که ملک خاص خدا که اکنون بوسیله روح‌القدس موعود مهر شده است، کاملا در حضور خداوند نجات یابد. به نظر می‌رسد که تنها عبرانیان ۱۱:۳۵ هیچ رابطهٔ مستقیمی با مرگ مسیح نداشته باشد. این آیه از کسانی سخن می‌گوید که حاضر نمی‌شوند با انکار ایمان خود به خلاصی دست بیابند. تمامی اشارات دیگر کم و بیش یا به مرگ مسیح و یا به نتایج آن اشاره می‌کنند، یعنی به فدیهٔ پرداخت شده و نجات منتج از آن. تاکید واضحی که بر کار نیابتی مسیح در همه این اشارات وجود دارد، مکاشفه قبلی این حقیقت را تقویت می‌نماید و بایستی شخص ایماندار را از دستاورد بزرگ مسیح در مرگش مطمئن سازد.

در اینجا بایستی به سه قسمت دیگر هم اشاره کنیم که در آنها اسم LUTRŌSIS بکار برده شده است (لوقا ۱:۶۸، ۲:۳۸، عبر ۹:۱۲). از این سه مورد تنها عبرانیان ۹:۱۲ در ارتباط با آموزه رهایی حائز اهمیت می‌باشد. زیرا در این قسمت که خیلی زیاد مورد بحث و بررسی قرار گرفته، در مورد مسیح گفته شده است که او با ریختن خون رهایی را فراهم آورد: "نه به خون بزها و گوساله‌ها بلکه بخون خود یک مرتبه فقط به مکان اقدس داخل شد و فدیهٔ ابدی را یافت". در اینجا تاکید روی بهای رهایی است که در مورد آن گفته شده که ابدی می‌باشد. مانند کاهن اعظم قدیمی که پس از تقدیم یک قربانی بر مذبح، به قدس داخل می‌گردید، مسیح نیز پس از تقدیم خون خودش بر اساس کاری که به کمال رسانیده

بود، داخل قدس الاقداس گردید. دخول او نشان می‌دهدکه رهایی ابدی فراهم آمده است. دراینجا استفاده از LUTRŌSIS بجای APOLUTRŌSIS حائز اهمیت نمی‌باشد، هرچندبه نظر می‌رسدکه نشاندهندهٔ تاکیدبیشتربرخودرهایی باشدتا وضعیت نتیجه شده از آن.

بررسی موضوع رهایی توسط مسیح درعهدجدید، آشکارانشان می‌دهدکه مسیح با یک عمل نیابتی درمرگش برروی صلیب، بهای بازخریدرا پرداخت کردوگناهکاردربند را از وضعیت گناه آلودومحکومش درحضورخدا رهایی بخشید. مرگ مسیح دربردارندهٔ عمل خریداری می‌باشدکه درآن با پرداخت بهای بازخرید، شخص گناهکارازبندگی قبلی‌اش نسبت به گناه، رهایی پیدا می‌کند. عمل رهایی، ملک خریداری شده راازبازارخارج کرده، آزادی اوراسبب می‌گردد. محققین اگربخواهند، می‌توانندتعلیم عهدجدید رارد کنند، ولی مکاشفهٔ رهایی چنانکه درکتاب مقدس ارائه شده است کاملا واضح می‌باشد.

تسکین غضب یا کفاره (PROPITIATION)

تسکین غضب بعنوان یک آموزهٔ کتاب مقدسی، بیانگراین مفهوم است که مرگ مسیح عدالتخواهی خدای عادل رادرموردمجازات شخص گناهکار، کاملا ارضاء می‌نماید. اصطلاح کفاره درترجمهٔ قدیمی فارسی درچهارموردبکاررفته است (رومیان ۲۵:۳، اول یوحنا ۲:۲، ۱۰:۴، عبر ۱۷:۲). سایرواژه‌های عهدجدیدی که به این آموزه مربوط می‌شوندهمه ازهمان ریشه یونانی واحدمی‌باشند (م.ک. لوقا ۱۳:۱۸، عبر۱۷:۲، روم ۲۵:۳، با عبر ۵:۹، اول یوحنا ۲:۲، ۱۰:۴، همچنین ر.ک. متی ۲۲:۱۶، عبر ۱۲:۸).

متالهین معاصرمنکراین هستندکه خدای پرمحبت،مرگ مسیح رابرای ارضای عدالت خودلازم بشمارد، وبدینترتیب موجب پیچیده‌شدن آموزه کفاره می‌گردند. آنها گهگاه چنین استدلال می‌کنندکه محبت خدا،ارضای عدالت رالازم نمی‌شمارد، یا اینکه لغت "کفاره (PROPITIATION)" اگربه معنی ارضا یا تسکین گرفته شود، به غلط تفسیرگردیده است.

کفاره درعهدعتیق

هرچند که C. H. DODD ودیگران مفهوم تسکین خدارا یک اعتقادخشن ماقبل کتاب مقدسی تلقی می‌کنندکه ازمذاهب بت پرستی گرفته شده است، لئون موریس با دقت هرچه تمام ترثابت کرده است که قضیه ازاین قرارنیست. موریس با استناد به GEORGE SMEATON درموردواژهٔ فوق (به یونانی HILASMOS، تسکین) اظهارمی‌داردکه "درهمهٔ آثارکلاسیک یونانی معنی واحداین واژه، وقتی که درموردخدابکاربرده می‌شود، عبارتست ازوسیله تسکین خدا یا برگردانیدن خشم او، ودرتمامی ادبیات یونانی حتی یک موردخلاف نیزبرای این امریافت نمی‌شود". موریس درادامه بحث خودبه اثبات این موضوع می‌پردازدکه غضب خدا آموزه بسیارمهمی رادرعهدعتیق تشکیل می‌دهد، بطوریکه در ۵۸۰ موردبه این مفهوم اشاره شده است. اوآموزهٔ عهدعتیقی غضب خدارا بصورت زیر خلاصه می‌نماید:

درعهدعتیق راجع به غضب الهی، سازگاری ووحدت نظروجوددارد. این خشم، نه یک احساس وهیجان دمدمی یا بوالهوسانه نیست بلکه واکنش جدی واستوار

طبیعت الهی درمقابل شرارت موجوددرانسان می‌باشد. این غضب تنها وبطرز گریزناپذیری بوسیلهٔ گناه برانگیخته می‌شود. گناه را می‌توان یا بطورکلی درنظرگرفت (ایوب ۲۰:۲۱، ارمیا ۱۲:۲۱، حزقیال ۱۳:۲۴)، ویا درمقولات خاصی مثل ریختن خون (حزقیال ۳۸:۱۶، ۸:۲۴)، زناکاری (حزقیال ۲۵:۲۳)، خشونت (حزقیال ۱۸:۸)، طمع (ارمیا ۱۱:۶)، انتقامجویی (حزقیال ۱۷:۲۵)، ستم بر یتیمان وبیوه زنان (خروج ۲۳:۲۲به بعد)، اسیرکردن برادران (دوم تواریخ ۱۱:۲۸-۱۳)، وغیره. بخاطرشرارت یربعام که بوسیله یهوا حازنیزتکرار گردید، غضب براسرائیل نازل می‌شود (دوم پاد ۳:۱۳)، وهمچنین بخاطرشرارت منسی (دوم پاد ۲۶:۲۳). موسی نیزازاین می‌ترسیدکه عدم تمایل دوونیم قبیله به عبورازاردن به همین نتیجه منجرگردد (اعداد ۱۴:۳۲). نجس ساختن روزسبت غضب خدارابرمی‌انگیزد (نحمیا ۱۸:۱۳). این غضب همچنین بر آنانی نازل می‌شودکه "درباره من (خدا) آنچه راست است" نمی‌گویند (ایوب ۷:۴۲)، وجدعون می‌ترسدکه امتحان مکررخداوندازجانب وی، موجب خشم اوگردد.

سپس موریس براساس مواردا ستعمال عهدعتیقی نتیجه می‌گیردکه "بنابرتعلیم عهد عتیق هرجایی که گناه باشد، غضب نیزدرآنجا یافت می‌شود، ولی این بدان معنا نیست که همه انسانها هلاک خواهندگردیدزیرا این خشم، خشم یک پدرپرمهراست که مشتاق است فرزندانش بنزدا وبیایند". بنابرین مفهوم تسکین الهی درعهدعتیق، خیلی بالاترازتصور خشن بت پرستان درموردآرام کردن یک خدای غیرمنطقی وغضبناک می‌باشدومفهوم عمیق وپر محتوایی ازعدالت الهی راپیش می‌کشد، عدالتی که باتسکین یک خدای پرمحبت که خواهان فراهم آوردن پایه واساسی برای آمدن شخص گناهکارنزدخودش است، ارضاء می‌گردد. اگربرداشت درست ازآموزهٔ فوق درعهدعتیق، این باشد، بایدگفت که زمینهٔ بسیار مناسبی رابرای درک مفهوم آن درعهدجدیدبدست می‌دهد.

کفاره درعهدجدید

آموزه کفاره درعهدجدید نیزهمانندعهدعتیق،برمفهوم غضب الهی که بایدفرو نشانده شود، استوارمی‌باشد. درآیات زیرصریحا به غضب خدا اشاره شده است: مرقس۳:۵، لوقا ۲۳:۲۱، متی ۷:۳، لوقا ۷:۳، یوحنا ۳۶:۳، رومیان ۲۲:۹، افسسیان ۶:۵، کولسیان ۶:۳، مکاشفه ۱۶:۶، ۱۸:۱۱، ۱۰:۱۴، ۱۹:۱۶، و ۱۵:۱۹. مواردفوق که درآنها با استفاده ازواژهٔ یونانی ORGĒ به غضب اشاره شده، بوسیلهٔ مواردا ستعمال مکرروا ژهٔ دیگری یعنی THUMOS که به معنی غضب یا خشم است، تقویت می‌گردند. تعدادی ازآیات که واژه فوق درآنها بکاررفته است عبارتند از: رومیان ۵:۲، ۵:۳، ۱۵:۴، ۹:۵، افسسیان ۳:۲، اول تسالونیکیان ۱۰:۱، ۱۶:۲، ۹:۵، دوم تسالونیکیان ۷:۱-۹، عبرانیان ۲۹:۱۲، و مکاشفه ۱۰:۱۴، ۱۹، ۱:۱۵، ۷، ۱:۱۶، ۱۹، و ۱۵:۱۹. آموزه کفاره درعهدجدید، راه حل خدابرای مسئله داوری عادلانه اودرموردشخص گناهکارمی‌باشد.

یکی ازمهمترین اشاراتی که درعهدجدیدبه کفاره شده است، درروميان ۲۵:۳و۲۶ یافت می‌شود: " که خدا اورا ازقبل معین کردتاکفاره باشدبواسطهٔ ایمان بوسیلهٔ خون او تاآنکه عدالت خودرا ظاهرسازدبسبب فروگذاشتن خطایای سابق درحین تحمل خدابرای اظهارعدالت خوددرزمان حاضرتا اوعادل شودوعادل شمارد هرکسیراکه به عیسی ایمان آورد".

همین واژهٔ یونانی درعبرانیان ۵:۹ یافت می‌شودکه تنها موردا ستعمال دیگرآن درعهد جدیداست . واژه فوق دراین آیه "تخت رحمت" ترجمه شده است . محققین درمورد اینکه آیا این دوکاربرددراصل یکی هستندیانه ، اختلاف نظردارند . به نظرمی‌رسدکه استدلال پولس رسول درآیات نقل شده ازرومیان، این باشدکه کفاره عبارتست ازعمل ارضای مطالبات بحق خدای عادل درموردانجام داوری برگناه چنانکه درمرگ مسیح شده است . اشاراتی که دراول یوحنا ۲:۲ به عدالت خداشده است ، مطلب فوق راتایید می‌کنند . زیرازمینهٔ آیهٔ فوق باتوجه به اول یوحنا ۹:۱ به موضوع آمرزش گناهان می‌پردازد .

ولی برخی دیگرترجیح می‌دهند واژه فوق رادررومیان به همان معنی بکاررفته در عبرانیان تلقی کنند ، یعنی محل انجام کفاره رابه جای نفس عمل آن درنظربگیرند . ولی معنی نهایی، چندان تفاوتی نخواهدکردزیرادرهردوموردفوق صریحا به این مطلب اشاره می‌شودکه نه تنهاخداخواهان ارضای عدالت نسبت به گناهکاراست ، بلکه اینکه ارضای فوق بوسیلهٔ کفاره مسیح درمرگش فراهم آمده است . مخالفت نویسندگان جدیدی چون C. H. DODD که می‌کوشنداینرابعنوان یک مفهوم غیرمسیحی نشات گرفته ازادیان بت پرستی معرفی کنند ، با متن فوق سازگاری ندارد .

دوواقعیتی که مفهوم کفاره رادرعهدعتیق ازمعانی آن درادبیات غیرکتاب مقدسی ممتازمی‌سازند ، یکی این است که منظورازآن درعهدعتیق راضی کردن یک خدای انتقامجو نیست ، بلکه راضی کردن خدایی است که درهمه اعمال خودعادل ، راست ، وقدوس می‌باشد. دوم اینکه چنین خدایی درعین حال که ازیک سوارضای کامل عدالتخواهی خودراطالب است ، ازسوی دیگربخاطرمحبت سرشارش نسبت به بشریت گم شده ، پسرخودرا می‌فرستدتا همین کفاره راتحقق بخشد . درمقابل چنین مکاشفه‌ای ازفیض ، ایرادات مطرح شده برضداندیشه کفاره محوونا پدیدمی‌گردند . آموزه گناه ومحکومیت انسان وهمچنین این تعلیم که ارضای عدالت الهی، قبل ازعملکردآزادانهٔ محبت اوضرورت تام دارد ، ایرادات فوق را ردمی‌نمایند .

اشارات دیگری که به مفهوم کفاره درکتاب مقدس وجوددارد ، این موضوع راروشن می‌سازند . درعبرانیان ۱۷:۲ راجع به مسیح گفته شده است که "ازاینجهت می‌بایست در هرامری مشابه برادران خودشودتادرامورخدا رئیس کهنهٔ کریم وامین شده کفاره گناهان قوم رابکند" . مطابق با این آیه ، کفاره درموردگناهان انجام می‌شودولی معطوف به خداوعدالت اواست . پس این قسمت نیزبرآنچه ازسایرمواردآموختیم صحه می‌گذارد ،یعنی اینکه قربانی مسیح راه حل مسئله محکومیت شخص گناهکاردرحضورخدای عادل می‌باشد ، محکومیتی که کاملا عادلانه است . مسیح کفاره گناهان چنین شخصی است یعنی اینکه او عدالتخواهی خداراکاملا ارضا می‌نماید .

ترجمهٔ درست دعای آن باجگیر درلوقا ۱۵:۱۸ که کرارا نقل می‌گرددا ینست که "خدایا غضب تونسبت به من گناهکارتسکین یابد" . هرچندکه این قسمت به کفاره مسیح اشاره نمی‌کندولی همین مفهوم رادربردارد . مواردیگرکاربردکلماتی که به کفاره مربوط می‌شوند ، توضیح بیشتری درموردآموزه موردنظرما نمی‌دهند .

اگرکل آموزه کفاره را ، که درعهدجدیدمکشوف گردیده است ، درنظربگیریم ،

می‌بینیم که کاملا براین مفهوم ارتدوکس صحه می‌گذارد که مسیح درمرگش برروی صلیب واز طریق ریختن خون خودوقربانی زندگی خویش، ارضائی رابرای عدالت الهی فراهم آوردکه خدا آنرا به حساب شخص گناهکار می‌گذارد. این کفاره موجب می‌شودکه خدا بتواندمحبت خودرا نسبت به انسانها ظاهرسازدوعدالت را ازطریق ایمان نصیب ایشان گرداند. لازم بودن کفاره بعلت وجودگناه (رومیان ۹:۳، ۲۳، ۱۲:۵)، عدالت خدا (مزمور ۱۳۷:۱۱۹، ۱۷:۱۴۵، روم ۲۵:۳-۲۶)، واین واقعیت تاریخی که مسیح عملابرای انسان گناهکارجان خودرا فداکرد، (اش ۵۳:۵-۷، اول قر ۳:۱۵، غلا ۴:۱، ۱۳:۳، افس ۲:۵، عبر ۲۲:۹و۲۸، اول پطر ۱۸:۱-۱۹، ۲۴:۲، مکاشفه ۵:۱)، برروی هم تاییدکنندهٔ آموزه فوق می‌باشند.

خصیصه نیابتی کفاره

درقربانیهای عهدعتیق، مفهوم جایگزینی (جانشینی ونیابت) وکفاره موقتی، بطورثابتی موردنظراست. همه قربانیهای عهدعتیق، تصویرونمونه‌ای قبلی ازقربانی نیابتی مسیح می‌باشند. قربانی‌های گناه وجرم نشان می‌دادندکه مسیح با متحمل شدن جرم وداوری گناه بشر،عدالتخواهی خدارا راضی می‌سازد (یوحنا ۲۹:۱). وقربانیهای دیگرنشان می‌دهندکه مسیح با ارائه لیاقت وشایستگی خودبه جای ماوبرای ما مطالبات بحق خدارا عملی می‌سازد (افس ۲:۵).

آموزه قربانی عهدجدیددرقیاس با عهدعتیق، دربردارندهٔ این تحول است که در آن قربانی مسیح یکبار برای همیشه انجام می‌شود (عبر ۲۸:۹) ویک ارضای کامل وابدی رابرای عدالت خدادرقبال گناه فراهم می‌آورد (روم ۲۵:۳، عبر ۴:۱۰). درنقطهٔ مقابل قربانیهای عهدعتیق که ازحیوانات فاقدشعوروارده تشکیل می‌شدندودرنتیجه نمی‌توانستندعمل نیابتی قربانی راداوطلبانه انجام دهند، مسیح داوطلبانه مرگ را می‌پذیردوآگاهانه خویشتن رابعنوان جانشین وجایگزینی برای گناهکاران قربانی می‌نماید.

ایرادات محققین لیبرال مبنی براینکه خدای محبت چنین کفارهٔ تسکین دهنده‌ای رالازم نداردواینکه آمرزشی که خریداری شده باشد نمی‌تواندیک آمرزش واقعی باشد، بدفعات پاسخ داده شده است. HENRY SLOANE COFFIN بعنوان نماینده‌ای ازجناح لیبرال، نقطه نظرآنان راچنین بازگومی‌کند:

> هنوزدربسیاری ازسرودهای کلیسایی که بطورمتداول ودرسطح وسیعی خوانده می‌شوند، این نظریه بطورثابت بیان می‌گرددکه خداگناهکاران را می‌آمرزد چونکه مسیح این آمرزش رابوسیلهٔ اطاعت وعذاب خویش خریده است. ولی آمرزشی که برای آن بهایی پرداخت شده باشددیگرآمرزش نیست. خدای انبیا وسرایندگان مزامیر، خداوپدری که درتعالیم خودعیسی معرفی می‌گردد، با فیض ورحمت عظیم خودهمه آنانی راکه باتوبه وپشیمانی نزدوی بازگشت می‌کنندمی‌آمرزد. صلیب مسیح وسیله‌ای برای تحصیل آمرزش نیست: پدرآسمانی با فیض بیکرانش انتظارگناهکاران را می‌کشد.

چنین ایراداتی البته برمفهومی ازخدااستوارندکه ازکتاب مقدس سرچشمه نمی‌گیرند. این درست است که خدا، خدای محبت می‌باشدوکتاب مقدس نیزبفراوانی به این امرشهادت

می‌دهد. ولی متفکرین معاصر مایل نیستند با این واقعیت مواجه گردند که مکاشفهٔ خدا این حقیقت را هم نشان می‌دهد که او خدای عدالت و انصاف نیز هست، چنانکه در داوری های متعدد او در عهد عتیق و اظهارات مکررش مبنی بر اینکه باید گناه را به مجازات برساند، کاملا عیان گردیده است. این استدلال که خدا، چون خدای محبت است دیگر خدای عدالت نیست، صرفا تاکید افراطی روی یکی از صفات و قرار دادن آن در نقطه مقابل و متضاد صفات دیگر می‌باشد که به هیچ وجه با مکاشفهٔ کتاب مقدس سازگاری ندارد.

منطقی که در این نقطه نظر وجود دارد، نادرست است. آمرزش بنا به ماهیت خود شامل پرداخت غرامت و تاوان است. اگر کسی که گناه نسبت به او صورت گرفته است، گناه فوق را بدون اینکه عدالت به موقع اجرا درآید و غرامتی پرداخت شود ببامرزد، می‌توان گفت که در واقع شخص خسارت دیده، خودش تاوان و جزای عمل فوق را متحمل شده است. این اصل به نحو بارزی در مرگ مسیح نمایان گردیده، مسیحی که بعنوان خدا همان کسی است که گناه علیه او صورت گرفته است و بعنوان قربانی گناهان، همان مجازاتی را که طبیعت عادل خودش اقتضا دارد شخصا متحمل می‌گردد. حتی در تحقیقات الهیاتی نوین درمیان لیبرال ها، همه پیرو نظر COFFIN نیستند بلکه متمایلند این حقیقت را بپذیرند که مرگ مسیح به معنای خاصی مورد قبول خدا قرار گرفته است، حتی اگر یک معنی کاملا نیابتی را برای آن قائل نباشند.

لئون موریس دلایل موجود برای مفهوم نیابتی مرگ مسیح را بصورت زیر خلاصه می‌نماید:

> در مرحلهٔ نهایی به نظر می‌رسد که تنها سه امکان در مقابل ما وجود داشته باشد: نظریهٔ اخلاقی (مبنی بر اینکه نتیجه و تاثیر مرگ مسیح در واقع تاثیری است که روی ما دارد)، این نظریه که مسیح بعنوان جایگزین و نایب ما آنچه را که ما می‌بایست متحمل گردیم برخود گرفت، و بالاخره این نظر که مسیح عذاب ما را متحمل نشد بلکه چیز دیگری را که کم و بیش همان نتیجه و اثر را ببار آورد. کاملا واضح است که عقیده نخست کافی نمی‌باشد. هرچند جزئی از حقیقت در آن یافت می‌شود ولی از عهدهٔ تبیین بیانات کتاب مقدس برنمی‌آید که با پافشاری تمام از چیزی سخن می‌گوید که خارج از ما انجام شده، آنهم چیزی که مهمترین قسمت از فرایند مورد نظر می‌باشد. عقیدهٔ سوم هرجا که مطرح گردیده و به دقت مورد بررسی قرار گرفته، مردود اعلام شده است. جوهر این عقیده همان نظر دنس اسکوتوس می‌باشد مبنی بر اینکه خدا "مطابق میل خود چیزی را بعوض هیچ چیز، یا جزئی را بعوض کل در نظر گرفت". و یا همان نظر گروتیوس است مبنی بر اینکه مسیح مجازات ما را متحمل نگردید بلکه عذابی را که نشاندهندهٔ شرارت و زشتی بی حد گناه می‌باشد. چنین نظریاتی همواره غیرکافی قلمداد گردیده‌اند و معادل های نوین آنها نیز با وجود تمام هم و کوششی که در اثبات شان بکار گرفته می‌شود، راضی کننده‌تر از قبلیها نیستند. در آنها نیز همانند نظریه آنسلم، هیچ رابطهٔ ضروری میان رنج و عذاب مسیح و رنج و عذابی که ما می‌بایست متحمل گردیم، برقرار نیست. اگر ما نظریهٔ اخلاقی را غیرکافی و به همین دلیل مردود اعلام می‌داریم، به نظر می‌رسد که تنها دو امکان در مقابل ما وجود داشته باشد. یا مسیح گناهان ما را برخود گرفت و عواقب آنها را متحمل گردید، یا اینکه گناهان ما را برخود نگرفت که در این صورت آنها هنوز روی من قرار دارند، و من عواقبشان

را متحمل می‌گردم. چنین نظریاتی مبین کفاره نمی‌باشند، بلکه آنرا رد می‌نمایند. آنچه برای ما باقی می‌ماند، ایدهٔ جایگزینی است.

نتایج کفاره

لااقل سه نتیجهٔ مهم کفاره را می‌توان از آموزه فوق استخراج کرد.

۱ – خدا محق می‌گردد گناهان را ببیامرزد. براساس مرگ مسیح و از آنجایی که او بها را بطور کامل پرداخته است، خدا کاملا محق می‌گردد که گناهان ما را ببیامرزد.

۲ – خدا محق می‌گردد عدالت را به ما افاضه کند. علاوه برآمرزش گناهان، کفاره این حق را به خدا می‌دهد که عدالت مسیح را به حساب شخص گناهکار بگذارد، چنانکه در قربانیهای عهدعتیق از پیش نشان داده شده است. بدین ترتیب خدا می‌تواند گناهکار را عادل بشمارد و او را بخاطر لیاقت پسرخود قبول نماید.

۳ – خدا محق می‌گردد تمامی فیض خود را برگناهکاران افاضه نماید. خدا که اکنون توسط مرگ مسیح کاملا تسکین یافته و راضی شده است، می‌تواند آزادانه همه برکاتی را که قلب پرمحبت او درنظر دارد، برآنانیکه زیر فیضش قرار می‌گیرند افاضه نماید. این برکات می‌توانند در توانبخشی روحانی، خدمت برای خدا، دعا، ثمرات روحانی، حفاظت روحانی، تنویر روح القدس، تقدیس در همه مراحل آن، و بالاخره جلال یافتن نهایی جلوه‌گر شوند. براساس کفاره و تسکین غضب الهی، خدا اکنون آماده است همه آنانی را که نزدش می‌آیند بفراوانی برکت دهد.

مصالحه RECONCILIATION

تعداد کمی از آموزه‌ها در الهیات، از اهمیتی بیش از آموزه مصالحه برخوردارند. هرچند این آموزه برتعداد کمی آیات صریح متکی است، با این وجود آنرا بعنوان آموزه‌ای که "از اهمیت حیاتی برای وضوح تعلیمی و همچنین پویایی موعظه برخوردار می‌باشد"، موردتوجه قرارداده‌اند. وینسنت تیلور مصالحه را "بهترین واژهٔ عهدجدید برای بیان مقصود و هدف کفاره" می‌شمارد. وی با اشاره به بحث پولس در دوم قرنتیان ۵ اظهار می‌دارد که: "درسرتاسر این قسمت انسان نمی‌تواند تحت تاثیر اهمیت فوق‌العاده‌ای که پولس برای این پیام، و احساس مسئولیت الهی خود برای بیان آن، قائل است قرار نگیرد". لئون موریس در آغاز بحث خود در مورد موضوع مصالحه از T. H. HUGHES چنین نقل می‌کند که "مصالحه ایدهٔ بنیادی کفاره را در عهدجدید تشکیل می‌دهد". اهمیت فوق‌العادهٔ آموزه مصالحه نه تنها بحث و بررسی در پیرامون آنرا موجه می‌گرداند بلکه فرصتی برای بروز اختلاف نظرهای عمده در مورد معنی آن نیز بدست داده است. بررسی دقیق آموزهٔ مصالحه، آنگونه که بوسیلهٔ کتاب مقدس ارائه گردیده، ثابت می‌کند که مصالحه کار خدا برای انسان می‌باشد که در آن خدا برای تبدیل کردن انسان و ممکن گردانیدن برقراری رابطه‌ای ابدی میان خود و انسان، وارد عمل می‌شود. مصالحه از نقطه‌نظر الهی، یکبار و برای همیشه توسط مسیح روی صلیب تحقق پیدا کرده و تمامی جهان بالقوه با خدا صلح داده شده است. ولی عملی شدن آن در مورد فرد ایمان دار در زمان نجات او صورت می‌پذیرد.

مصالحه درعهدعتیق

دراغلب مطالبی که درموردآموزه مصالحه نوشته شده، این حقیقت موردتوجه قرار گرفته که آموزه فوق درعهدعتیق چیزی برمکاشفه آن درعهدجدیدنمی‌افزاید. کلمات متعددی درعهدعتیق عموما "مصالحه" یا "آشتی" ترجمه شده‌اند. یکی ازاینها KAPHAR است (م.ک. لاو ۶:۳۰، ۸:۱۵، ۱۶:۲۰، حزقیال ۴۵:۱۵،۱۷،۲۰، دانیال ۹:۲۴). این واژه درموردقیراندودکردن کشتی بکاربرده شده (پیدا ۶:۱۴) ولی وقتی بصورت کلمه "PIEL" بکاررفته به معنی "کسب آمرزش" است ولهذا "آشتی کردن" ترجمه گردیده است. در اینجا بایدبه کلمه CHATA که دردوم تواریخ ۲۹:۲۴ "کفاره" ترجمه شده و "RATSAH" که دراول سموئیل ۲۹:۴ "صلح کند" ترجمه گردیده است، اشاره کنیم. این دو واژه بترتیب به معنی "خجالت را (درارتباط باقربانی گناه) متحمل شدن" و "خودرابرای کسب احسان والتفات مقبول گردانیدن" است. اشاراتی که درعهدعتیق به این مفهوم وجوددارد، چه ازلحاظ زمینه سازی وچه ازلحاظ ارائه تعریف، چیزی برآموزهٔ عهدجدید نمی‌افزایند. آنچه درموردعهدعتیق صادق است، درموردترجمهٔ سپتواجینت نیزصدق می‌کندکه درآن به ندرت می‌توان آندسته ازواژه‌های یونانی رایافت‌که ازآنها درعهدجدید برای بیان مفهوم مصالحه استفاده به عمل آمده باشدوموارد هم که ازاین واژه‌ها استفاده شده ازاهمیت خاصی برخوردارنیستند. ازادبیات یهودنیزچیزی نمی‌توان آموخت جزاینکه درمیان آنها این درک بطورگسترده‌ای وجودداشته که انسان نمی‌تواندبا خداصلح کندمگراینکه کاری برای فرونشاندن خشم خدا انجام شود. چنین مصالحه‌ای خیلی بندرت به سطحی بالاترازاین مفهوم نایل می‌گردیدکه دونفراختلافات موجودبین خودراحل می‌کنند. هرچند، چنانکه موریس اظهارمی‌دارد، "تفکرمنسوب به رابی ها دربهترین شکلش به این مفهوم رسیده است‌که خداخودش این مصالحه رافراهم می‌آورد". بطورکلی بایدگفت‌که آموزه مصالحه قبل ازعهدجدید، دقیق وصریح نمی‌باشدوتاحدی هم بجای اینکه موضوع راروشن سازد، برابهام آن می‌افزاید.

اشارات عهدجدید

مهمترین اشاره به آموزه مصالحه درواژهٔ یونانی KATALLASSŌ یافت می‌شود (روم ۵:۱۰، اول قر۷:۱۱، دوم قر ۵:۱۸،۱۹،۲۰). شکل اسمی واژهٔ فوق (به یونانی KATALLAGĒ) چهاربارربکاربرده شده است (روم ۵:۱۱، ۱۱:۱۵، دوم قر ۵:۱۸–۱۹). شکل دیگری ازاین فعل APOKATALLASSŌ درادبیات ماقبل عهدجدیداصلا یافت نمی‌شودوبه نظر می‌رسدکه پولس این واژه رابرای بیان مفهوم کامل بودن مصالحه بکاربرده است. ترجمه درست آن "کاملا آشتی (صلح) دادن" می‌باشد. اشکال دیگراین واژه به آموزه مصالحه مربوط نمی‌شوند. اگرکل مواردرادرنظربگیریم، یازده موردآنها بطورخاص، رابطهٔ خدا رابا انسان توصیف می‌کنندودرهرمورد، صحبت ازآشتی کردن خدابا انسان می‌باشد.

چهارتفسیر ازمصالحه

باوجوداینکه درنحوه ارائه آموزه مصالحه درکتاب مقدس وحدت وجوددارد، مفسرین درموردمعنی دقیق آن اختلاف نظرداشته‌اند. بعنوان مثال، "ویلیام شد" طرفدارایین

عقیده است که مصالحه معطوف به خدا می‌باشد و معتقد است که خدا با انسان آشتی می‌کند. چارلز هاج این نظر میانه را اتخاذ می‌کند که مصالحه روی هردو طرف تاثیر می‌گذارد. این نقطه نظر، محققین انجیلی مثل لئون موریس را بسوی خود جذب کرده است. ولی با زنظر دیگری هم بوسیلهٔ "ا. اچ. استرانگ" اتخاذ گردیده مبنی براینکه این انسان است که عوض می‌شود، یعنی با خدا آشتی می‌کند. مصالحه برای "استرانگ"، کل نجات انسان را شامل می‌شود یعنی برگزیدگی، خوانده شدگی، اتحاد با مسیح، تجدید حیات، بازگشت، عادل شمردگی، تقدیس، و پایداری در ایمان.

یک نظریهٔ چهارم که خاص نوارتدوکسی معاصر و الهیات بارتی (BARTHIAN THEOLOGY) است، چنین تعلیم می‌دهد که مصالحه بوسیلهٔ تجسم مسیح صورت گرفته است نه مرگ او. بارت در این مورد چنین می‌نویسد:

> در عیسی مسیح نه انسان از خدا جدا است و نه خدا از انسان. بلکه در او ما با تاریخ، و با گفتگویی مواجه می‌شویم که در آن خدا و انسان با هم ملاقات می‌کنند و با هم هستند. تاریخی که در آن، اینها بطور مشترک و متقابلا با هم عهد می‌بندند، عهد فوق را حفظ می‌کنند، و مفاد آنرا تحقق می‌بخشند. عیسی مسیح در شخصیت واحد خود، بعنوان خدای حقیقی یار و یاور و فادار انسان، و بعنوان انسان حقیقی یار و یاور و فادار خدا است. او خداوندی است که با طرمشارکت و همنشینی با انسان، خویشتن را خوار و فروتن ساخته و در عین حال غلامی است که تا حد شراکت و همنشینی با خدا ارتقا مقام یافته است. او آن کلامی است که از عالی ترین و پرجلال ترین فرا بود (TRANSCENDENCE = هستی متعالی) صادر شده و در اسفل ترین و ظلمانی ترین درون بود (IMMANENCE = هستی غیرمتعالی و حلولی) وارد شده است. او بطور کامل هردوی اینها هست، بدون اینکه آنها را درهم آمیزد و مغشوش سازد، و یا از هم جدایشان کند. بدین ترتیب عیسی مسیح در این یگانگی، میانجی و صلح دهنده میان انسان و خدا است. از این رو، او از جانب خدا بسوی انسان آمده، وی را فرا می‌خواند و ایمان، امید و محبت را در او پیدا می‌کند. و از جانب انسان بسوی خدا می‌رود و نماینده انسان در حضور خدا شده، رضایت الهی را فراهم می‌آورد و برای انسان شفاعت می‌کند. بدین ترتیب او نزد انسان شاهد و ضامن فیض مجانی خدا، و نزد خدا شاهد و ضامن قدردانی قلبی انسان می‌شود. بدین ترتیب او در شخصیت خود، عدالت خدا را نسبت به انسان برقرار و استوار می‌سازد، و همچنین عدالت انسان را در حضور خدا تثبیت می‌کند. وی در شخصیت خود کمال عهد، و همچنین ملکوت خدا است که بر در است. ملکوتی که در آن خدا سخن می‌گوید و انسان می‌شنود، خدا فرمان می‌دهد و انسان اطاعت می‌کند، خدا عطا می‌کند و انسان دریافت می‌دارد، جلال خدا در بلندیها و آنگاه در پستی ها بدرخشش درمی‌آید، و صلح و سلامتی بر زمین و در میان مردمی که وی از آنها خشنود است برقرار می‌گردد. بعلاوه دقیقا به همین نحو است که عیسی مسیح بعنوان شفیع و صلح دهنده میان انسان و خدا، ظاهر کننده هردوی آنها نیز می‌شود.

سه تفسیر نخست را که بوسیله "شد" و "هاج" و "استرانگ" ارائه گردیده است، می‌توان براساس خود کتاب مقدس پاسخ گفت. نظریه چهارم که متعلق به بارت، و خاص الهیات نوارتدوکس بطور کلی است، بر این بنیاد غلط قرار دارد که مصالحه عملی مکاشفه‌ای است،

نه آن عمل خداکه وی طی آن رابطهٔ انسان راباخودش اساسا دگرگون میکند. اساس موضع‌بارت این است که تجسم را عمل رهایی بخش خدا می‌داندنه مرگ مسیح را. ولی الهیات ارتدوکس همچنان براین عقیده است که تجسم جدا ازمرگ وقیام مسیح قادربه صلح دادن هیچکس باخدا نبوده ونمی‌باشد.

قسمتهای مهم ازکتاب مقدس

برطرف کردن اختلاف نظردرمورداین موضوع، تنها بوسیلهٔ بررسی دقیق خودکتاب مقدس امکان پذیراست. وقتی اجازه می‌دهیم که کتاب مقدس خودش سخن بگوید، می‌بینیم که شواهدوقرائن موجودبه نفع این نظریه است که مصالحه، تغییری رادروضعیت انسان سبب می‌گرددکه باعث آشتی کردن خدابا اومی‌شود.

دوم قرنتیان ۵:۱۷-۲۱ این متن بسیارمهم واصلی که به موضوع مصالحه می‌پردازد، این مفهوم رامطرح می‌کندکه ایمانداراشتی کرده باخدا، خلقتی تازه است. عبارت کلیدی درآیهٔ ۱۷ یافت می‌شود: "اگرکسی درمسیح باشد". خلقت تازه، درنقطهٔ مقابل موقعیت قبلی انسان درآدم قراردارد، موقعیتی که در آن انسان محکوم به مرگ بودوبطرزبسیارمایوس‌کننده‌ای زیرمحکومیت الهی قرارداشت (روم ۵:۱۱-۲۱). بنابرین گفته شده است که "چیزهای کهنه درگذشت"، بدین معناکه ایمانداربه مسیح درموقعیت کاملا جدیدی قراردارد. اوبجای خلقت کهنه به خلقت تازه تعلق داردوبه جای آدم اول به آدم آخر.

کل این تغییربوسیلهٔ واژهٔ "مصالحه" بیان گردیده است، بدین ترتیب که خدا شخص ایمانداررا "بواسطهٔ عیسی مسیح باخودمصالحه داده" است. چنانکه موریس می‌گوید:

> قبل ازهرچیزبگذاریدتوجه داشته باشیم که فرایندموردنظرپولس رسول چیزی است که خدافاعل آن می‌باشد. او به ما می‌گوید "همه چیزازخدا" است که "ما را... باخودمصالحه داده‌است"، "خدادرمسیح بودوجهان را باخودمصالحه می‌داد"، "اوراکه گناه نشناخت درراه ماگناه ساخت". هرچنداین درست است که ازیک لحاظ انسان ممکن است نصیحت شودکه باخدا صلح (آشتی) کند، ولی هیچ جای تردیدی نیست که پولس دراینجا چیزی رادرذهن خوددارد که خدا آنرابرای انسانها به انجام رسانیده است. آنچه موردنظراوست یک عمل صرفا انسانی نیست.
>
> خدا فاعل، انسان مفعول، ومسیح وسیلهٔ انجام این عمل است.

ازآنجایی که انسان ازاین موقعیت جدیدبرخوردارشده که باخدا صلح کند، "خدمت مصالحه" نیزبه اوسپرده شده (دوم قر ۵:۱۸)، خدمتی که دردوم قرنتیان ۵:۱۹ چنین تعریف می‌گردد: "یعنی (بیان)اینکه خدادرمسیح بودوجهان را باخودمصالحه می‌داد وخطایای ایشان رابدیشان محسوب نداشت". دلیل اصلی آشتی داده شدن انسان باخدا درهمینجا یافت می‌شود، یعنی اینکه اودرمسیح است ودراین وضعیت خدا انسان را باخود آشتی داده است. وی گناهان ایشان رابدیشان محسوب نداشته بلکه آنهارابه حساب

مسیح گذاشته است.

جالب توجه اینست که در اینجا کلمه "جهان" (به یونانی KOSMOS) بکار رفته که معنی آن وسیعتر از ایمانداران می‌باشد. حقیقت اینست که مسیح در مرگ خود برای تمام جهان، تدارکی جزایی دیده و مصالحه را برای همه فراهم آورده است، نه فقط برای برگزیدگان. همین نکته بسیار مهم است که خدمت مصالحه را در قسمت دوم آیه ۱۹ و آیه ۲۰ تعریف گردیده، موکد می‌گرداند: "وکلام مصالحه را به ما سپرد پس برای مسیح ایلچی هستیم که گویا خدا بزبان ما وعظ می‌کند پس بخاطر مسیح استدعا می‌کنم که با خدا مصالحه کنید". خدا که در مرگ مسیح، نجات همه گناهکاران تدارک دیده است، اکنون می‌تواند انجیل را به همه مردم عرضه کند. استدعای فوق براین واقعیت مبتنی است که خدا مصالحه را برای همه تهیه دیده است ولی تنها کسانی از آن برخوردار می‌گردند که با ایمان شخصی آنرا قبول کنند. تقابل در اینجا میان تدارک الهی و بهره‌مندی از آن است. تدارک خدا برای همه است، ولی فقط کسانی که ایمان می‌آورند از آن بهره‌مند می‌گردند. کسانی که از این مصالحه برخوردار گشته‌اند، ایلچیانی (سفیرانی) هستند که از طریق آنها این پیام به کسانی می‌رسد که هنوز از ثمرات رحمت الهی بهره‌مند نشده‌اند.

گیرندهٔ پیام مصالحه، باید آنرا بپذیرد و مصالحه را دریافت نماید. چنانکه تیلور موضوع را بیان می‌دارد:

> "این قسمت از این نظر نیز حائز اهمیت است که مکمل این حقیقت می‌باشد که خدا، وتنها خدا است که می‌تواند انسان را با خود آشتی دهد. چنانکه قبلا دیدیم هر چند فعل "آشتی دادن" یک فعل مجهول است، ولی در بردارندهٔ یک همکاری فعالانه از جانب انسان می‌باشد. انسان نمی‌تواند خودش با خدا آشتی کند ولی می‌تواند آشتی فوق را رد کند".

مفسرین توجه کرده‌اند که تا دوم قرنتیان ۵:۲۰ هیچ ارتباط مستقیمی میان آموزه مصالحه و مرگ مسیح برقرار نگردیده است. ولی آیه ۲۱ روشن می‌سازد که عمل مصالحه بموجب یک فرمان مستقیم و مستقل الهی انجام نمی‌شود بلکه از طریق کار مسیح بر روی صلیب. "او را که گناه نشناخت در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم". با گناه شدن مسیح از طریق اسناد گناهان تمامی جهان به او (م.ک. اول یوحنا ۲:۲)، مصالحه شخص گناهکار با خدا امکان پذیر گردید.

موریس اینرا کاملا روشن می‌سازد: "زیرا هرچند در این آیات پولس بطور خاص به مرگ خداوند اشاره نمی‌کند، ولی کمترین شکی نمی‌توان داشت که آن را در نظر دارد. زیرا بنا بر نظر پولس، تنها همین مرگ است که می‌تواند گناهان انسان را رفع نماید و به همین دلیل در آیات ۱۹ و ۲۱، صلیب آشکارا در ذهن او حاضر است". "فورسیت" با این تفسیر کاملا موافق می‌باشد: "حداقل اینست که بگوییم عهد جدید نمی‌تواند مصالحه را از کفاره جدا کند. بزرگترین بخش از کتاب مقدس که می‌گوید خدا در مسیح بود و جهان را با خود مصالحه می‌داد، همچنین بیان می‌دارد که این مصالحه از طریق گناه شدن مسیح برای ما عملی گردید. مصالحه با مرگ مسیح پیوند کامل دارد و این پیوند بر دادن تاوان مبتنی است".

بدین ترتیب رابطهٔ بین رهایی، کفاره، و مصالحه روشن می‌گردد. مسیح با مرگش گناهکاران را فدیه کرد (رهایی داد) و به عبارت دیگر بهای گناه را پرداخت نمود.

این بها عبارت بود از کفاره یا تسکینی برای عدالت خدا. این موجب آزادی عمل برای محبت خدا گردید تا او بتواند به نحو فیض آمیزی نسبت به شخص گناهکار عمل نموده او را بر این اساس که مسیح به جایش مرده است، با خود مصالحه دهد. بدین ترتیب ایمانداری که از طریق ایمان و تعمید روح القدس در مسیح قرار می‌گیرد (اول قر ۱۲:۱۳)، با خدا آشتی داده می‌شود زیرا خدا او را در مسیح می‌بیند. بنابرین، عمل کامل مصالحه، یک عمل الهی، هدیه‌ای مجانی به انسان، مهیا شده برای همه، وموثر در مورد آنهایی است که ایمان می‌آورند. آنانی که زمانی در آدم غریب بودند، اکنون در مسیح صلح یافته‌اند.

رومیان ۵:۶-۱۱ نحوه ارائه آموزه مصالحه در رومیان ۵ که برخی آنرا از نظر اهمیت قابل مقایسه با قسمت موجود در دوم قرنتیان تلقی می‌کنند، از بسیاری لحاظ مهم می‌باشد. نخست اینکه قسمت فوق نیاز چهارگانه انسان را به مصالحه با ترتیبی اوج گیرنده ارائه می‌نماید: (۱) عجز و ناتوانی انسان و به عبارت دیگر: "هنگامیکه ما هنوز ضعیف بودیم" (آیه ۶)، (۲) بی لیاقتی انسان: "بی دینان" (آیه ۶)، (۳) صالح نبودن انسان یا جرم او در مقابل خدا: "گناهکار" (آیه ۸)، (۴) عدم برخورداری انسان از صلح و آشتی با خدا و در واقع دشمن بودن با او: "دشمن" (آیه ۱۰). از این ادعانامه چهارگانه کاملا روشن است که انسان قادر به تحقق مصالحه خود نیست. وی فاقد هرگونه لیاقت و شایستگی است. او حقیقتا نسبت به خدا گناه کرده و بخاطر نا اطاعتی خود زیر محکومیت قرار دارد. و بالاخره فساد و تباهی او موجب شده که دیوار غیرقابل عبوری بین او و خدا ایجاد گردد. این حائل، او را از محبت و رحمت خدا کاملا بیگانه ساخته است.

برخی نتیجه گیریهای الهیاتی نیز با قوت هرچه تمام تر در رومیان ۵ ارائه شده است. نخست می‌توان مشاهده کرد که در هریک از آیات ۶ الی ۱۰ مرگ مسیح به نحوی مورد اشاره واقع گردیده. اینجا واضحا روی وسیلهٔ نیل به مصالحه تاکید می‌شود. دوم، مصالحه بعنوان چیزی ارائه شده است که انسان نومیدانه به آن نیاز دارد ولی نمی‌تواند انتظارش را داشته باشد، هرچندکه بدون آن کاملا از خدا بیگانه است.

سوم، مصالحه بعنوان کار خدا نشان داده شده است، نه بعنوان کار انسان برای خدا (م.ک. دوم قر ۵:۱۷-۲۱). درمقابل کفاره که بطور عینی معطوف به خداست، مصالحه عملی است که بطور عینی متوجه انسان است. این در آیهٔ ۱۰ بیان شده است: "زیرا اگر در حالتیکه دشمن بودیم بوساطت مرگ پسرش با خدا صلح داده شدیم پس چقدر بیشتر بعد از صلح یافتن بوساطت حیات او نجات خواهیم یافت". افعالی که در این قسمت بکار برده شده‌اند مجهول می‌باشند که نشان می‌دهد در آنها خدا عمل کننده و انسان دریافت کننده است. این استنتاج در آیه ۱۱ مورد تاکید واقع شده که در آن نویسنده اضافه می‌کند که "نه همین فقط بلکه در خدا هم فخر می‌کنیم بوسیلهٔ خداوند ما عیسی مسیح که بوساطت او الان صلح یافتیم".

چهارم، مصالحه در اینجا بعنوان پایه و اساس اطمینان ما عرضه شده است. منطقی که در آن وجود دارد پاسخ ناپذیر است. اگر مسیح برای گناهکارانی مرد که از خدا بیگانه بوده، نمی‌توانند با خدا صلح کنند و از هرگونه شایستگی و لیاقتی هم عاری هستند، واگر خدا به رحمت خود گناهکاران را با خود مصالحه می‌دهد، چقدر بیشتر نسبت به آنانی که صلح

یافته اندرحیم خواهدبود. به عبارت دیگر، اگرخدا می‌تواندیک گناهکار را نجات بخشد، دراینصورت کسی که بوسیلهٔ مرگ مسیح صلح داده شده است، یقینا ازغضب خدا رهایی خواهدیافت. فرزندخدا (شخص ایماندار) "بوساطت حیات او" نجات خواهدیافت (آیه ۱۰). حیات مسیح که دراینجا به آن اشاره شده، حیاتی است که درجلجتا فداگردیدودررستاخیز نیزبه شفاعت ودفاع ازایماندار ادامه می‌دهد.

اشاره موجوددرآیه ۹ به غضب خدا وعادل شمردگی توسط خون مسیح که به نجات ازداوری الهی منجرمی‌گردد، سبب بروزابهامات وسوء تعبیرهایی شده است. بدین ترتیب که برخی کوشیده‌اند این را نیزجزئی ازکارمصالحه محسوب دارند. بعنوان مثال موریس اینطورمی‌نویسد: "مصالحه ازیک جنبهٔ عینی هم برخوردار است وبدینترتیب که می‌توان گفت که خدا هم باانسان آشتی داده می‌شود". ولی موریس این حقیقت را نادیده می‌گیردکه کتاب مقدس به دقت ازگفتن چنین چیزی پرهیزمی‌نماید. درست تراست که بگوییم غضب خدا فرونشانده می‌شودوانسان صلح می‌یابد. همه توافق دارندکه کفاره از جنبه‌ای برخوردار است که معطوف به خداست: سئوال اینست که آیا کلمهٔ "مصالحه" را می‌توان به درستی برای این مفهوم بکاربرد.

مصالحه ضرورتا برسایرجنبه‌های کارخدادرنجات تکیه دارد، خصوصا بررهایی مهیاشده درقبال گناه وکفاره فراهم آمده درقبال مطالبات عادلانه خدادرموردشخص گناهکار. ولی اکنون که اینها فراهم آمد، خدااین آزادی راپیدا می‌کندکه گناهکار را باخودمصالحه دهد. این کاربا قرارگرفتن اودرمسیح وعادل شمردگی اش بوسیلهٔ ایمان عملی می‌گردد. اگربخواهیم خیلی فنی سخن بگوییم بایدذعان داریم که مابخاطر تسکین یافتن غضب خدانیست که نجات پیدا می‌کنیم، زیرااین درموردهمه مردم صدق می‌کند، ونه به این خاطرکه بشریت بالقوه باخدا صلح یافته است. عمل نجات یک عمل شخصی است که توسط آن فردایماندارباساس هرآنچه که خدا انجام داده است در مسیح قرارداده شده، عادل (صالح) اعلام می‌گردد، وازاینجهت بایک خدای قدوس صلح می‌یابد. بطورکلی قسمت فوق دررساله به رومیان اعجاب انگیزبودن گسترهٔ مصالحه الهی راکاملا عیان ساخته، حقیقی واصیل بودن کارمسیح درحمایت ازماوفراهم آوردن بنیادی برای مصالحه الهی رانشان می‌دهد.

افسسیان ۲:۱۶ براساس این قسمت ازعهدجدید، قصدخدااین بوده که درعصرحاضریهود وامتها رابا هم آشتی داده ازآنها "یک انسان جدیددرخودبیافرینند" (افس ۲:۱۵). چنانکه تیلوربیان می‌دارد: "پولس رسول تنها مصالحه افرادباخدا را درذهن نداردبلکه همچنین خلقت یک جامعه الهی نوین، یعنی کلیسا رادرنظردارد، که‌در آن کارمصالحه اوتجسم کامل خودرا می‌یابد". مصالحه‌ای که درمسیح نصیب ایماندار می‌گردد، نه فقط یهودوامت رادربدن مسیح باهم آشتی می‌دهد، بلکه هردوی آنها رادریک بدن باخدا آشتی می‌دهد، بدنی که به کلیسا بعنوان سازواره‌ای (ارگانیسم) زنده اشاره دارد. بنابرین مصالحه همچنانکه میان خدا وانسان بوقوع می‌پیوندد، بین انسانها نیزصلح وآشتی برقرارمی‌کند. بنابرین آنرا می‌توان هم عمودی وهم افقی درنظرگرفت.

کولسیان ۱:۲۰-۲۲ این قسمت گستره همگانی مصالحه را موردتاییدقرارداده، به بسط وتفصیل آن می‌پردازدوبیان می‌نمایدکه مصالحه همه چیزرا شامل می‌شودامابطورخاص متوجه انسان گناهکارمی‌باشد. "واینکه بوساطت اوهمه چیزرا باخودمصالحه دهدچونکه بخون صلیب وی سلامتی راپدیدآورد. بلی بوسیلهٔ اوخواه آنچه برزمین وخواه آنچه درآسمان است. وشمارا که سابقا ازنیت دل دراعمال بدخویش اجنبی ودشمن بودیدبالفعل مصالحه داده است دربدن بشری خودبوسیلهٔ موت تاشمارا در حضورخودمقدس وبی عیب وبی ملامت حاضرسازد".

حقیقتی که دراین قسمت بسیارمهم مکشوف گردیده است، هم به موضوع تدارک مصالحه اشاره داردوهم به کاربست آن. ازلحاظ تدارک الهی همه چیزباخدا مصالحه داده شده است. این رابطهٔ نوین مبتنی برصلح وآشتی، ازطریق خون پاشیده مسیح برصلیب ممکن گردیدوهمه چیزراچه درآسمان وچه برزمین شامل می‌شود؛ کاربست آن بطور خاص گناهکارانی رادربرمی‌گیردکه توسط فیض خدانجات یافته‌اند، کسانی که ازطریق اعمال ورفتاربدخود، زمانی غریب ودشمن بودندولی اکنون صلح یافته، مقدس وبی عیب وبی ملامت نزدخداحاضرشده‌اند. عمل مصالحه درمرگ مسیح، به خودی خودشخص راباخدا آشتی نمی‌دهدبلکه صرفاجنبهٔ تدارک داشته، امکان صلح یافتن اورافراهم می‌آورد. وضع طبیعی کسی که هنوزنجات نیافته است، حتی پس ازمرگ مسیح هم بی تغییرادامه پیدا می‌کندتاوقتیکه اوایمان بیاوردوبوسیلهٔ این ایمان ازنتایج کارمصالحهٔ الهی بهره‌مندشود. وقتی اوایمان آوردوازرابطهٔ نوینی درمسیح برخوردارشد، خداورا مقدس، بی عیب وبی ملامت قلمدادمی‌کندهرچندکه وضع واقعی اوممکن است خیلی ازنقطه کمال فاصله داشته باشد. این قسمت نیزباردیگرنشان می‌دهدکه آنچه درمصالحه، مورد نظراست نه وضعیت روحانی شخص بلکه موقعیت اودرحضورخدامی‌باشد. ولی بااین طرزتلقی الهی حتی اکنون نیزاومی‌تواندباهمین وضعی که دارد، درحضوریک خدای قدوس حاضرشود.

مصالحه‌ای که برای همگان تدارک دیده شده

مصالحه ازنقطه نظرتدارک الهی، برای همه انسانهادرنظرگرفته شده است و اختلاف نظرموجودمیان متالهین مختلف درپیرامون این موضوع، ازتعاریف متفاوت آنها ناشی می‌شود. "شد" درارتباط بابحث خودپیرامون کفاره نیابتی مسیح چنین بیان می‌دارد:

> درپاسخ به مسئله "گستره" کفاره مسیح، نخست بایدمعلوم شودکه آیا منظور از "گستره" حوزه کاربست درنظرگرفته شده برای آن است، یاارزش ذاتی آن. اگرمنظوراز واژهٔ فوق میزان ارزش کفاره مسیح باشد، دراین صورت باید بگوییم که گستره کفاره نامحدوداست، واگرمنظورحوزهٔ کاربست واعمال آن باشددراین صورت بایدبگوییم که کفاره مسیح محدوداست.

بنابرین اگردرک درستی ازمطلب داشته باشیم، درمی‌یابیم که مسئله گستره‌کفاره مسیح هیچ پایه اساسی برای اعتقاد "همگانی انگارها" (یونیورسالیست‌ها) که نجات نهایی همه مردم راتعلیم می‌دهندبدست نمی‌دهد، زیراکتاب مقدس بااین مفهوم درتناقض است. ودرعین حال هیچ دلیلی هم برای اعتقادکسانی که می‌کوشندتدارک مصالحه رابه برگزیدگان محدودنماید، درآن یافت نمی‌شود. نقطه‌نظر ارتدوکس وقابل قبول، این

است که مصالحه برای همگان تدارک دیده شده، ولی تنها درمورد برگزیدگان اعمال می‌گردد.

موضوع اصلی در ارتباط با مسئله گستره مصالحه، برنامه کفاره است. اگر نقطه نظر دقیق کالونی درست باشد، مقصود اصلی خدا این بوده است که برگزیدگان را نجات بخشد و در این صورت مرگ مسیح در وهلهٔ اول ضرورتاً معطوف به این هدف بوده است. ولی یک عقیده قابل قبول تر در الهیات معتدل ترکالونی، والهیات لوتری و آرمینی یافت می‌شود. اینها در برخی موارد خصوصیات اصلی کالوینیسم را حفظ می‌کنند ولی معتقدند که قصد و هدف خدا در مرگ مسیح در عین حال که نجات برگزیدگان را شامل می‌گردید، این هدف گسترده‌تر را داشت که امکان نجات و مصالحه را برای کل جهان فراهم آورد.

مفهوم مصالحه دادن تمامی جهان بوسیلهٔ اصطلاح "کفاره نامحدود" بیان می‌گردد، درحالیکه کالونی های سفت وسخت تر به کفاره محدود اعتقاد دارند. بسیاری از پیروان کالوینیسم اعتدالی درحالیکه اصول اصلی کالوینیسم را قبول دارند، با این حال به کفاره نامحدود معتقد می‌باشند. مسئله تا حدی جنبهٔ نظری دارد زیرا اکثر متالهین حتی کالوینیستهای بنیادگرا قبول دارند که مرگ مسیح از لحاظ قانونی برای نجات همه کافی بوده است. مسئله در اینجا یک مسئله فنی است مبنی بر اینکه قصد و هدف خدا در مرگ مسیح چه بوده است. بهترین راه حل را باید در آنچه که مسیح عملاً به انجام رسانید جستجو کرد. در اینجا باید بیان فراگیر دوم قرنتیان ۱۹:۵ مبنی بر اینکه خدا می‌خواهد تمامی "جهان" را مصالحه دهد، کاملاً تعیین کننده باشد. درست همانطوریکه رهایی و کفاره به همه انسانها تعلق دارد ولی تنها در مورد ایمانداران قابل اعمال است، در مورد کار مصالحه نیز همچنین است.

این مفهوم همگانی بودن تدارک مصالحه در زمینه‌ای که مصالحه در آن مورد بحث قرار گرفته است، آشکار می‌باشد. در دوم قرنتیان ۱۴:۵ روی این واقعیت تاکید شده که همه انسانها از لحاظ روحانی مرده‌اند. سه موردی که در دوم قرنتیان ۱۴:۵-۱۵ کلمه "همه" بکار برده شده است، ظاهراً جنبهٔ همگانی دارد. سپس به کاربست محدود تدارک خدا در عبارت "تا آنانی که زنده‌اند" اشاره می‌شود. قسمت فوق بقرار زیر می‌باشد: "زیرا محبت مسیح ما را فروگرفته است چونکه اینرا دریافتیم که یک نفر برای همه (همگانی) مرد پس همه (همگانی) مردند و برای همه (همگانی) مرد تا آنانی که زنده‌اند (محدود به برگزیدگان) از این به بعد برای خویشتن زیست نکنند، بلکه برای او که برای ایشان مرد و برخاست" (دوم قرنتیان ۱۴:۵-۱۵). بنابرین کلمهٔ "همه" در این قسمت به معنی همگانی بکار برده شده است، درحالیکه کاربست محدود مصالحه در عبارت "آنانی که زنده‌اند" بدنبال می‌آید. بکار رفتن کلمه "جهان" در آیه ۱۹ که به همه انسانها اشاره دارد، نتیجه گیری بالا را تقویت می‌نماید.

کاربست مصالحه در مورد برگزیدگان وقتی که ایمان می‌آورند

کار مصالحهٔ مسیح برای همه انسانها، حتی در مورد برگزیدگان موثر نمی‌افتد مگر تا لحظه‌ای که به مسیح ایمان بیاورند، یعنی زمانی که آنها از موت به حیات منتقل می‌گردند. افسسیان ۱:۲ که به مسیحیان افسس اشاره دارد، آشکارا حاکی از آن است که هرچند آنها قبل از نجاتشان برگزیده شده بودند، ولی با این وجود "در خطایا و گناهان

مرده" بودند. به همین خاطر مطابق الگوی این دنیا رفتار می‌کردند "وطبعاً فرزندان غضب بود(ند) چنانکه دیگران" (افس ۲:۳). آنچه درمورد مسیحیان افسس صحت دارد، امروزه نیزدرست است. با اینکه مرگ مسیح قرنها قبل اتفاق افتاده است، حتی برگزیدگان نیزتا وقتی که مصالحه درموردشان اعمال نگردد، نجات پیدا نمی‌کنند. به همین جهت است که مسئولیت رساندن پیام مصالحه به دیگران بردوش کسانی است که قبلا ایمان آورده‌اند، وبه آنها نصیحت شده است که آنرا به دیگران برسانند.

مصالحه درارتباط با برگزیده نشدگان

این سئوال را می‌توان مطرح کردکه مرگ مسیح برای آنانی که اورا بعنوان نجات‌دهنده نمی‌پذیرندچه نفعی دارد؟ یک بی ایمان درست مثل اینکه مسیح نمرده باشد، به هلاکت ابدی رهسپار می‌شود. اگرخدا مصالحهٔ تمام جهان را با خودتدارک دیده است، آیا این کار اوروی نجات نیافتگان اثری می‌گذاردواگرچنین است این اثرکدام است؟

به نظرمی‌رسدپاسخ این باشدکه پایه واساس محکومیت وداوری آنها اساسا تغییر کرده است. جدا ازمرگ مسیح، یک گناهکارصرف نظرازآنچه که انجام می‌دادمجازات ابدی خودرا متحمل می‌گردید. چنین کسی حتی اگرمومن به خدابود، کماکان درآدم قرارداشت وبه همین دلیل ازمصالحه ونجات برخوردارنمی‌شد. ولی اکنون که نجات ومصالحه تدارک دیده شده است، تمام جهان دروضع کاملا متفاوتی قرارمی‌گیرد. اکنون دیگرکسی به‌این خاطرکه خدانجات وی را تدارک ندیده یا محبت اوبی اثربوده است، هلاک نمی‌گردد، بلکه به این دلیل که اوآنچه راکه خداتدارک دیده، ردکرده است. این مطلب بروشنی در یوحنا ۱۸:۳ بیان شده است:"آنکه به اوایمان آردبراوحکم نشوداما هرکه ایمان نیاورد الان براوحکم شده است بجهت آنکه به اسم پسریگانهٔ خدا ایمان نیاورده است". محکومیت شخص گناهکاراکنون دیگرصرفا به این خاطرنیست که گناهکارمی‌باشدبلکه ازآن جهت است که تدارک خدارابرای رفع گناهش نپذیرفته است. هرچنداواکنون نیزطبق اعمالش داوری می‌شودولی مجازات ابدی اوویژگی نوینی پیداکرده بدین ترتیب که این مجازات راخوداوبا ردکردن محبت وفیض خدادرمسیح برگزیده است.

مصالحه درارتباط باکل جهان

یکی ازدلایل اینکه مرگ مسیح می‌بایست نه فقط برگزیدگان بلکه تمام جهان رادر بربگیرداینست که دامنه تاثیرلعنت گناه‌که بوسیله نااطاعتی آدم دامنگیرتمامی خلقت گردید، ازمحدوده نژادبشری خیلی فراترمی‌رود. طبق رومیان ۲۲:۸ تمام خلقت تاالان باهم درآه کشیدن ودردزه می‌باشد. تمامی جهان زیربارلعنت الهی درزحمت است، لعنتی که بطرق مختلف نه فقط درانسان بلکه درطبیعت نیزنمایان می‌شود. به همین دلیل است که کولسیان ۲۰:۱ ازمصالحهٔ "همه چیز" سخن می‌گویدواینرا بطورخاص به "آنچه برزمین ... وآنچه درآسمانست" بسط می‌دهد. ولی این سئوال ممکن است مطرح شودکه تاچه اندازه می‌توانیم بگوییم که مصالحه واقعا ودرعمل به تمامی زمین بسط یافته است. به نظرمی‌رسدکه فیض برای فرشتگان ناشناخته باشدجزاینکه نظاره‌گر آن دررابطه بین انسان وخدا باشند. برای فرشتگان سقوط کرده نیزنجاتی درنظرگرفته نشده است، آنها چون گناه کردند، محکوم به هلاکت ابدی هستند. ولی برای جهان فیزیکی که

براشرگناه آدم زیرلعنت قرارگرفت ، چنین مقدرشده است که درسلطنت هزارساله مسیح، ازاین لعنت خلاصی یابد ، یعنی زمانی که بیابان باردیگرآبادشود وقدرت شیطانی غیر فعال گردد . نهایتا خداجهان فیزیکی کنونی رانابودخواهدکردوجهان مقدسی راجایگزین آن خواهدساخت که ازکارمصالحهٔ مسیح نشات میگیرد .

نتایج مصالحه

مصالحه دروسیعترین معنایش ، کل کارخدارادرنجات ایمانداران شامل میشود ، در حالیکه رهایی متوجهٔ پرداخت بهای گناه وکفاره معطوف به ارضای عدالت الهی است . بنابرین مصالحه به کل نیازانسان ورفع کامل آن میپردازد . ولی بطورخاص میتوان به جنبه های زیردرارتباط با مصالحه اشاره کرد :

۱ ـ تعمیدروح (اول قر ۱۲:۱۳) آن کارخداست که توسط آن شخص ایمانداربه بدن مسیح پیوندشده ، ازموقعیت جدیدخود "درمسیح" برخوردارمیشود . این البته کلید کارمصالحه الهی درتمامیتش میباشد .

۲ ـ درتجدیدحیات ، مومن بادریافت حیات ابدی خودخدا ، خلقت تازه ای میشود . درست همانطوری که آدم بادمیده شدن دم حیات دروی به یک انسان طبیعی مبدل گردید ، حیات جاودانی خدانیزدروجودشخص تجدیدحیات نیافته ، که ازلحاظ روحانی مرده است دمیده میشود . این کاردرلحظه نجات وی درمسیح انجام میگیرد . بدین ترتیب ، او خلقت تازه ای میشودکه ازطبیعتی نووسرنوشتی نوین برخوردار است .

۳ ـ توسط عادل شمردگی ، شخص ایمانداربدین سبب که درمسیح قرارمیگیرد ، نزد خدا عادل وصالح اعلام میگردد . دراین وضعیت جدید ، عدالت مسیح به وی اسنادمیگرددو خدا اورا بعنوان یک شخص کامل درحضورخودمیپذیرد .

۴ ـ موقعیت ومقام جدیدچنین کسی درمسیح وعادل شمردگی او ، تقدیس وضعی وی رانیزکه درآن اوبه خدا تخصیص میابد ، فراهم میآورد .

۵ ـ ایمانداردروضعیت جدیدخودکه درآن باخدا صلح یافته است ،این امکان را پیدا میکندکه باخدارابطه ومشارکت نزدیک برقرارکند . حضورساکن خدای تثلیث درچنین کسی وتغییروتبدیل شخصیت اوازطریق تولدتازه به امرفوق کمک مینمایند . مصالحه که اساسا به موقعیت ومقام ایمانداردرحضورخدا مربوط میشودازیک جنبهٔ تجربی نیزبرخوردار میباشد ، یعنی ازلحاظ سلوک اوباخدا ومشارکتش باوی .

۶ ـ به کسی که این چنین باخداصلح میابد ، درموردتقدیس نهایی نیزاطمینان داده میشود . طی این فرایند ، وضعیت روحانی مومن ارتقاء یافته بامقام عالی او مطابقت میابد .

۷ ـ آخرین مرحله مصالحه جلال یافتن درحضورخدا میباشدکه درآن آخرین آثارگناه نابودمیگردند ومومن کامل وبی نقص درحضورخدا میایستدودرجلال خودمسیح درآسمان، سهیم وشریک میشود .

رستاخیز مسیح

رستاخیزعیسای مسیح یکی ازحقایق بنیادی ایمان مسیحی است. شاگردان اولیه مسیح نمی‌توانستندازشهادت دادن درموردمسیح بازایستندزیرا ایمان داشتندکه عیسای مسیح به مرگ حقیقی جان سپرده، وجسما ازمردگان زنده شده است. جیمز اور (JAMES ORR) دراین موردچنین توضیح می‌دهد:

نخستین واقعیتی که همه شهودبدان شهادت دادنداین است که عیسی مردودرقبر گذاشته شد. پولس رسول اعتقادواحدکلیسای اولیه رادرعبارت زیربیان می‌نماید: "که مسیح برحسب کتب درراه گناهان ما مردواینکه مدفون شد". ماقبلا واقعیت مرگ مسیح رادرنقطهٔ مقابل نظریات مخالف مبنی برضعف وبی هوشی اومورد ملاحظه قراردادیم ونیازی نیست که دوباره برای اثبات آن دست به استدلال بزنیم.

عهدعتیق زمینهٔ بسیارمهمی رابرای آموزه رستاخیزمسیح درعهدجدیدتشکیل می‌دهد. J. DWIGHT PENTECOST دراین موردچنین می‌نویسد:

ماحقایق زیررا ازعهدعتیق می‌آموزیم. نخست اینکه قیامت مردگان بطورکلی حقیقت دارد. دوم اینکه این قیامت یارستاخیز، همگانی است، یعنی برای همهٔ انسانهاست. سوم اینکه دونوع قیامت وجوددارد: قیامت حیات وقیامت موت، قیامت صالحان وقیامت شریران. واقعیت دیگری هم هست که باید در عهدعتیق بدان توجه کنیم: نه فقط انسانها زنده خواهندشدتا مجددا زندگی نمایند، بلکه عهدعتیق پیشگویی می‌کندکه مسیح خداکه همان پسرخدااست از مردگان زنده خواهدشد.

ازنقطه نظردفاعیه‌ای درالهیات مسیحی، ایمان به عیسی مسیح بعنوان پسرخدا تماما به مسئله رستاخیزجسمانی اوبستگی دارد. چنانکه پولس دراول قرنتیان ۱۷:۱۵ نتیجه می‌گیرد، "هرگاه مسیح برنخاسته است ایمان شما باطل است وشما تاکنون درگناهان خودهستید". بنابرین رستاخیزمسیح ازمردگان بدرستی بعنوان برهان شخصیت مسیح، الوهیت او، مسیح بودنش، وقدرتی که برای نجات انسان ازگناه دارد، تلقی گردیده است. ارزش ومیزان توفیق تمامی کاراودرگذشته، حال، وآینده به واقعیت زنده شدن اوازمردگان بستگی دارد. رستاخیزمسیح همچنین به موضوع تحقق درست پیشگوییهای

مربوط به قیامت، چه درعهدعتیق وچه درعهدجدید، مربوط می‌شود. همچنین مفهوم قصورناپذیری کتب مقدسه نیززنده شدن مسیح را ایجاب می‌کند.

آموزه رستاخیزمسیح ازمردگان از اهمیت خاصی نیزبرخوردار است زیرا نخستین مرحله را درزنجیرهٔ مراحلی که به جلال یافتن مسیح منتهی می‌شود، تشکیل می‌دهد. این مراحل بقرارزیرند: (۱) رستاخیزازمردگان (۲) صعوداوبه آسمان وبازگشت به جلال ماقبل تجسم (۳) جلال وسرافرازی اوبه هنگام جلوسش بردست راست خدای پدر (۴) آمدن ثانوی اوبه زمین باقدرت وجلال (۵) اشغال تخت سلطنت داودی بعنوان فرمانروای تمامی زمین درایام سلطنت هزارساله (۶) جلال وسرافرازی اوبعنوان داورهمهٔ انسانها نزدتخت سفیدوبزرگ داوری (۷) سرافرازی اودرآسمان جدیدوزمین جدید.

اگرازنقطه نظرخدمت مسیح به موضوع بنگریم، رستاخیزاوازمردگان مقدمه مرحله نوینی ازکاراودررابطه با مقدسین می‌باشد. رستاخیزمسیح برای بازگشت اوبه جلال و خدمت شفاعتی اش بردست راست خدای پدر، جنبهٔ آمادگی داشت. تمامی کاراودرآینده ازآمدن ثانوی وی به زمین ووقایع مربوط به سلطنت هزارساله نشات می‌یابد. تعداد کمی ازآموزه‌های ایمان مسیحی، برای پابرجاماندن کل ساختارعقیدتی آن، به اندازه رستاخیزوی ضروری می‌باشند. به همین دلیل است که رسولان مسیح ومسیحیان انجیلی در طی قرون تااین حدبرآموزه فوق تاکیدکرده‌اند.

دلایل ومدارک موجودبرای رستاخیزمسیح ازمردگان

رستاخیزمسیح سنگ زاویهٔ هرگونه دفاعیه‌ای برای ایمان مسیحی است. تمام چیزهایی که برای الهیات مسیحی ضرورت دارد، بدان وابسته است. دلایل وشواهدموجود برای رستاخیزمسیح ازمردگان آنقدرزیادندکه ارائه این دلایل یکی ازقوی ترین و مهمترین دفاعیات برای مسیحیت می‌باشد. این دلایل را می‌توان بصورتهای مختلف طبقه‌بندی کرد.

ظهورجسمانی مسیح پس ازرستاخیز: یک دلیل تاریخی بسیارقوی

بررسی دقیق عهدجدیدترتیب زیررابرای مواردظهورمسیح پس ازرستاخیزش بدست می‌دهد:

۱ – مطابق متی ۲۸:۲–۴ نگهبانان، فرشته‌ای رادیدندکه سنگ راازمقابل در ورودبه قبرغلتانیدوبادیدن این واقعه شدیدا ترسان وهراسان شدند. کتاب مقدس عمل غیرقانونی شکستن مهررومی‌ها بردرقبروعدم توفیق نگهبانان رادرجلوگیری ازجابجایی جسد، بدین نحوتبیین می‌کند. گزارش ارائه شده توسط سربازان که پیشنهادیکی از روسای کاهنان بود (متی ۲۸:۱۱–۱۵)، مبنی براینکه وقتی آنها خواب بودندکسی جسد مسیح رادزدیده است، آشکاراکذب محض است وبه هیچ ردیه‌ای نیازندارد. محتمل است که مسیح شب قبل کمی بعدازغروب آفتاب ازمیان قبربرخاسته باشد. غلتانیدن سنگ قبر برای این نبودکه مسیح بتواندازقبرخارج شودبلکه برای این بودکه دیگران بتوانندبه

آن داخل شده خالی بودنش را مشاهده کنند.

۲ ـ کمی بعد از غلتانیده شدن سنگ قبر، مریم مجدلیه، مریم مادر یعقوب، سالومه و دیگر زنان به سر قبر رسیدند (متی ۲۸:۱، ۵-۷، مرقس ۱۶:۱-۱۱، لوقا ۲۴:۱-۱۰، یوحنا ۲۰:۱).

۳ ـ مریم مجدلیه با دیدن اینکه سنگ غلتانیده شده و شنیدن آواز فرشته مبنی براینکه مسیح از مردگان برخاسته است، دوان دوان رفت تا به شاگردان خبر دهد و سایر زنان نیز آهسته‌تر از عقب او روانه شدند (متی ۲۸:۸، مرقس ۱۶:۸، لوقا ۲۴:۸-۱۰، یوحنا ۲۰:۲).

۴ ـ مریم مجدلیه چون این خبر را به شاگردان رسانید، قبل از پطرس و یوحنا نزد قبر بازگشت و درون آنرا که خالی بود نگریست (یوحنا ۲۰:۲-۱۰). وی ظاهراً هنوز درک نکرده بود که مسیح فی الواقع از مردگان برخاسته است، با اینکه فرشته خدا هم اینرا بوی گفته بود.

۵ ـ مسیح در نخستین ظهور خود، به مریم مجدلیه ظاهر شد وقتی که او بعد از رفتن پطرس و یوحنا در کنار قبر باقی مانده بود. اینجا او مسیح را دید ولی اول فکر کرد که باغبان است ولی پس از اینکه مسیح او را صدا زد بلافاصله پی برد که خداوندش می‌باشد (یوحنا ۲۰:۱۱-۱۷ م.ک. مرقس ۱۶:۹-۰۰).

۶ ـ مریم پس از ملاقات خداوند، بازگشت تا ظهور مسیح را برخودش به دیگران اطلاع دهد (مرقس ۱۶:۱۰-۱۱، یوحنا ۲۰:۱۸).

۷ ـ مسیح در دومین ظهور خود، بر سایر زنان ظاهر گردید. وقتی که آنها به قبر بازمی‌گشتند مسیح را در راه ملاقات کردند (متی ۲۸:۹-۱۰). بهترین نسخه‌ها حاکی از این هستند که عبارت "در هنگامیکه بجهت اخبار شاگردان او می‌رفتند" بعدها به متن افزوده شده است. این زنان در واقع پس از دادن اطلاع به شاگردان در حال بازگشت به قبر بودند.

۸ ـ گزارش نگهبانان در مورد غلتانیده شدن سنگ بوسیلهٔ فرشته، شهادت دیگری بر رستاخیز مسیح از جانب شهودی است که تمایلی به دادن چنین شهادتی نداشتند (متی ۲۸:۱۱-۱۵).

۹ ـ مسیح در سومین ظهورش در بعد از ظهر همان روز قیام، بر پطرس ظاهر گردید. جزئیات امر در این مورد ذکر نگردیده، ولی این حائز کمال اهمیت است که مسیح در میان دوازده شاگرد خود، نخست پطرس را که انکار کننده وی بود، جستجو کرد (لوقا ۲۴:۳۴، اول قر ۱۵:۵).

۱۰ ـ مسیح برای چهارمین بار در راه عموماس بر دوتن از شاگردان ظاهر گردید. خدا کاری کرد که ایشان نتوانند در وهلهٔ اول او را بشناسند و بدین ترتیب مسیح توانست آنچه را که در کتب عهد عتیق در مورد مرگ و قیامش وجود داشت برای ایشان توضیح دهد، و تا زمانی که نان را برای ایشان پاره کرد هنوز شناخته نشده بود (مرقس ۱۶:۱۲-۱۳، لوقا ۲۴:۱۳-۳۵).

۱۱ ـ پنجمین ظهور مسیح قیام کرده برده تن از شاگردان واقع گردید (مرقس ۱۶:۱۴، لوقا ۲۴:۳۶-۴۳، یوحنا ۲۰:۱۹-۲۳). گزارش مرقس بدیشان بعنوان آن یازده

اشاره می‌کندولی اززمینه متن پیداست که تنهاده تن ازشاگردان حضورداشتندوتوما غایب بود. پس ازجداشدن یهودا، به بقیه شاگردان معمولا بعنوان آن "یازده" اشاره می‌شدحتی اگرهمه آنها واقعا حضورنداشتند. بطرزمشابهی پولس به آن "دوازده" بعنوان شاهدین رستاخیزمسیح اشاره می‌کند (اول قر ۱۵:۵)، درحالیکه یهودای اسخریوطی قبلا مرده بود.

۱۲ – ششمین ظهورمسیح یک هفته پس ازقیام، برهمان یازده شاگردواقع شد. اینبارتوما نیزحضورداشت (یوحنا ۲۰:۲۶–۲۹).

۱۳ – مسیح درهفتمین ظهورخود، برهفت تن ازشاگردان درکنار دریای جلیل ظاهر گردید (یوحنا ۲۱:۱–۲۳). دراین موقعیت عیسی پس ازصیدمعجزه‌آمیزماهی، گفتگوی مهمی باشمعون پطرس داشت.

۱۴ – هشتمین ظهوربربیش ازپانصدتن واقع گردید. پولس به این واقعه بعنوان یکی ازدلایل بسیارقوی رستاخیزمسیح اشاره می‌نماید (اول قر ۱۵:۶).

۱۵ – مسیح برای نهمین باربریعقوب، برادرخداوند، ظاهرگردید (اول قر۱۵:۷). شواهدی دردست است که یعقوب قبل ازرستاخیزمسیح ازمردگان هنوزبه مسیح ایمان نداشته است (یوحنا ۷:۳–۵)، ولی بلافاصله پس ازرستاخیزجزوایمانداران قلمدادمی‌گردد (اعمال ۱:۱۴، غلا ۱:۱۹) اوبعدها یکی ازرهبران برجسته کلیسای رسولان شد.

۱۶ – دهمین ظهورمسیح، بریازده شاگردوبرکوهی درجلیل واقع گردید. دراین موقعیت اوفرمان ماموریت بزرگ رادرموردموعظه کردن انجیل به همه خلائق بدیشان داد (متی ۲۸:۱۶–۲۰). فرمان مشابهی هم درمرقس ۱۶:۱۵–۱۸ که ممکن است همین موقعیت یا یک ظهورقبلی باشد، ازطرف مسیح به شاگردان داده شده است.

۱۷ – یازدهمین ظهورمسیح هنگام صعودش ازکوه زیتون بوقوع پیوست (لوقا ۲۴:۴۴–۵۳، اعمال ۱:۳–۹). این آخرین ظهورمسیح به شاگردان قبل ازجلال یافتنش درآسمان می‌باشد.

۱۸ – مسیح قیام کرده برای دوازدهمین باربراستیفان قبل ازشهادتش ظاهر گردید (اعمال ۷:۵۵–۵۶).

ظاهرشدن های بعدی مسیح هرچندکیفیت متفاوتی دارند، تاییدی مضاعف برواقعیت رستاخیزاوهستند.

۱۹ – سیزدهمین ظهورمسیح، برپولس ودرراه دمشق واقع گردید، درحالیکه او می‌رفت تاکارخودرادرامرجفای مسیحیان ادامه دهد (اعمال ۹:۳–۶، م.ک. اعمال ۲۲:۶–۱۱، ۲۶:۱۳–۱۸). درهمین موقعیت بودکه پولس توبه کردوبه مسیح ایمان آورد.

۲۰ – به نظرمی‌رسدکه چهاردهمین ظهورمسیح برپولس ودرعربستان صورت گرفته باشد (اعمال ۲۰:۲۴، ۲۶:۱۷، غلا ۱:۱۲،۱۷). به این ظهورمسیح صریحا وبطرزی روشن اشاره نشده است، ولی می‌توان آنرا ازغلا ۱:۱۲ استنباط کرد. برخی معتقدند تعالیم و راهنماییهایی که پولس ازمسیح دریافت نمود، راهنماییهایی که دراعمال ۲۶:۱۷ به آنها اشاره شده است، نه درظهوراولیه مسیح درراه دمشق، بلکه درعربستان به وی داده

شد. درموردا ینکه دقیقا چه مکاشفه‌ای دراعمال ۹ یا اعمال ۲۲ به پولس داده شد، گزارشی وجودندارد. دراعمال ۲۲:۱۰ به اووعدهٔ یک مکاشفه بعدی داده می‌شودکه طی آن راهنماییهای لازم دراختیار او قرارخواهدگرفت.

۲۱ ـ مسیح برای پانزدهمین بار درهیکل برپولس ظاهرشدوقتی که به‌او درمورد جفای آینده هشدارداد (اعمال ۲۲:۱۷-۲۱، م.ک. ۹:۲۶-۳۰، غلا ۱:۱۸).

۲۲ ـ شانزدهمین ظهورمسیح برپولس ودرزندان قیصریه بوقوع پیوست، وقتی که گفته شده است "خداوندنزداوآمد" وبه اوگفت‌که درروم برای مسیح شهادت خواهد داد (اعمال ۲۳:۱۱).

۲۳ ـ هفدهمین ظهورمسیح که آخرین ظهوراوبود، بریوحنای رسول ودرابتدای مکاشفهٔ داده شده بوی، واقع گردید (مکا ۱:۱۲-۲۰).

موارد ظهورمسیح چنان ازنظرویژگی، متنوع می‌باشند ودرموقعیتهای چنان متفاوتی واقع شده‌اندوتعدادکسانی که درمعرض آن قرارگرفته‌اند، چنان زیادندکه بایدگفت دلایل وشواهدموجودبرای رستاخیزمسیح به اندازه هرواقعیت تاریخی دیگری که بتوان در قرن اول بدان اشاره کرد، مستحکم وغیرقابل انکارمی‌باشند.

قبرخالی بعنوان شاهدی بررستاخیزمسیح

همه شواهدی که درموردقبرمسیح پس ازرستاخیزاووجوددارد، حاکی ازاین است‌که قبرفوق خالی بوده است. شاگردان اوکه پس ازاطلاع ازغلتانیده شدن سنگ، قبر را بدقت موردبررسی قرارداده بودند چنین شهادت می‌دهند. بنابه گزارش متی نگاهبانانی هم‌که درجوارقبرمستقرشده بودندگزارش کردندکه قبرخالی است. تنهاسه تبیین زیر امکان پذیرمی‌باشد:

۱ ـ برخی گفته‌اند که شاگردان ممکن است قبررا عوضی گرفته باشند. ولی نه تنها حضورفرشتگان بلکه حضورنگاهبانان رومی نیزکه بی شک قبررا عوضی نگهبانی نمی‌دادند، نظریه فوق را مردودمی‌گرداند.

۲ ـ خودسربازان چنین اظهارداشتندکه وقتی درخواب بودندکسی جسدرا دزدیده است. اگرقضیه ازاین قراربود، می‌بایست نگاهبانان فوق را بلافاصله اعدام کنند. ولی آنها نه فقط مجازات نشدندبلکه بنابه گزارش متی پولی هم بدیشان داده شدتا داستان دروغین دزدیده شدن جسدمسیح راشایع سازند. بی شک به سربازان رشوه دادەشد تاحقیقت رانگویند وآنها نیزباخوشحالی رشوه فوق راپذیرفتند، زیرا ایشان را مطمئن می‌ساخت‌که ازمجازاتشان بدست مراجع رومی ممانعت بعمل خواهدآمد.

۳ ـ عدم وجودهرگونه شق دیگری، رستاخیزمسیح ازمردگان را تنها تبیین ممکن می‌گرداند. اگراین واقعه جنبهٔ مافوق طبیعی نداشت واینچنین برای ایمان مسیحی ضروری نبود، یک لحظه هم موردسئوال قرارنمی‌گرفت. وقتی مدرک قبرخالی مسیح رابه سایردلایل موجودبرای رستاخیزاضافه کنیم، تایید مضاعفی رابرای صحت ووثاقت‌کل این روایت به ارمغان می‌آورد ـ اول اینکه درشاگردان هیچ انگیزه‌ای برای دزدیدن جسدمسیح نمی‌توانست وجودداشته باشدواگردشمنان مسیح، جسداورادزدیده بودند، خیلی مایل می‌بودندپس ازانتشارخبررستاخیزمسیح جسداورادرانظارعموم به نمایش بگذارند.

ولی هیچگونه دلایل وشواهدی مبنی براینکه دشمنان مسیح کوشیده باشندجسددزدیده شده اورا پیداکنند، وجودندارد. قبرخالی همچنان بعنوان شاهدخاموش ودرعین حال گویای واقعیت رستاخیزمسیح باقی میماند.

خصایل ویژه شهادات انسانی درمورد رستاخیزمسیح

ازگزارشات ارائه شده درانا جیل کاملا پیداست که شهودرستاخیزمسیح، شهادت حواس خودرا درموردا ین واقعه مهم خیلی به سختی باورمیکردند. آنها فقط زمانی واقعیت رستاخیزرا قبول میکردندکه شواهدکافی وکاملا روشنی برای این واقعه بدست آورند. شاگردان بی شک درتشخیص هویت مسیح دچاراشتباه نشده بودندزیرا اورا بهخوبی میشناختند. آنها خودشان طالب دلایل وشواهدکاملا ملموس بودند، چنانکه درموردتوما وقتی که هنگام ظهورنخست مسیح به حواریون حاضرنبود، شاهدآن هستیم. با اینکه مسیح قبل ازمرگش آشکارا به شاگردان گفته بودکه زنده خواهدشدولی به نظرنمیرسدکه آنها به هیچ وجه انتظاررستاخیزمسیح را میداشتند. وپس ازاینکه دلایل وشواهدکافی درمورد واقعیت زنده شدن مسیح رادریافت کردند، دیگربدترین زحمات وشکنجه ها هم نتوانست شهادت آنها رادرموردا ین حقیقت متزلزل سازد. آنها بارها نشان دادند که حاضرندبمیرند ولی ازایمان خودبه مسیح بعنوان خداوندقیام کرده خوددست برندارند. شهادت همراه بااکراه سربازان وتصدیق آمیخته بارشک وبی میلی رهبران قوم یهودنیزبطورضمنی رستاخیزمسیح راتاییدکرده بدان رنگ وجلای بیشتری ازواقعیت میبخشند.

تغییرچشمگیرشاگردان پس ازرستاخیز

یکی ازدلایل بسیارقوی واقعیت رستاخیزمسیح، تقابلی است که دراحوال شاگردان مسیح قبل وبعدازقیام اووجوددارد. کتاب مقدس نشان میدهدکه شاگردان قبل از رستاخیزمسیح، روحیهٔ خودراکاملا ازدست داده بودند، وباترس ونگرانی شدیددرمکانهای مخفی دورهم جمع میشدند. مرگ مسیح ایشانراکاملا زپای درآورده بود. درهیچیک ازگزارشاتی که درآنها احوال شاگردان قبل ازقیام توصیف شده است، کوچکترین نشانهای ازاینکه آنها امیدواربوده باشندمسیح ازطریق رستاخیزازمردگان بدیشان باز گردانیده شود، وجودندارد. درخودروزرستاخیزهم هیچ دلیلی وجودنداردکه آنها با سادهلوحی رفتارکرده یااخبارمربوط به قیام مسیح رابدون مطالبه دلایل کافی قبول کرده باشند. کاملا پیداست که وقتی با مسیح قیام کرده روبرومیشدند، بسختی میتوانستندشهادت حواس خودرا باورکنند. ولی پس ازاینکه متقاعدشدند، خوشحال وجسور گردیدندوچنانکه درموردپطرس میبینیم، درمقابل عموم مردم به رستاخیزعیسی شهادت داده وشنوندگان را ترغیب مینمودندکه خودشان دلایل وشواهدموجودرا بیازمایند. آنها دررفتاروطرزبرخوردشان قبل ازرستاخیزمسیح وهمچنین پس ازبازیافتن ایمان وامید از دست رفته خودکاملا طبیعی عمل میکردندوهیچگونه نشانهای ازاینکه آنها واقعیت رستاخیز رابدون وجوددلایلی مستحکم برله آن پذیرفته باشندوجودندارد، دلایلی که عمدتا درظهور مابعدرستاخیزی اووجودداشت.

شاگردان قدرت الهی را در دورهٔ بعد از قیام تجربه می‌کنند

کتاب اعمال رسولان به ظهور قدرت ما فوق طبیعی خدا در خدمات رسولان، بعنوان یک دلیل و شاهد اشاره می‌کند. کتاب فوق به یک معنا نه کارهای خود رسولان بلکه اعمال روح القدس را گزارش می‌نماید. این پیشگویی که قدرت روح القدس در پنطیکاست بر شاگردان قرار خواهد گرفت در باب دوم اعمال و تجربیات بعدی کلیسا تحقق پیدا کرد. یهود وامت وقتی به آن مسیح ایمان می‌آوردند که برای آنها مردوازمردگان برخاست، بوسیله قدرت انجیل دگرگون می‌شدند. شفاهای ما فوق طبیعی، داوری خدا بر حنانیا و سفیره، ظهور ما فوق طبیعی مسیح به سولس، و وقایع بسیار دیگری که در آنها قدرت ما فوق طبیعی خدا نمایان بود، برحقانیت انجیل شهادت می‌دادند. اگر مسیح بالفعل ازمردگان برنخاسته بود، کتاب اعمال رسولان تماما بی معنی و غیرممکن می‌گردید و برای قدرت دگرگون کننده مسیح نیز که مسیحیان در طی قرون شاهد بر آن بوده‌اند، هیچ تبیینی وجود نمی‌داشت. بنابرین کتاب اعمال را می‌توان تایید بسیار محکمی بر آموزه رستاخیز بشمار آورد.

روز پنطیکاست بعنوان دلیلی بر رستاخیز مسیح

تاییدی که برای رستاخیز مسیح در وقایع روز پنطیکاست وجود دارد، از اهمیت و برجستگی خاصی در کتاب اعمال رسولان برخوردار است. این واقعه به خودی خود نشان‌دهنده قدرت خدا بود، ولی پدیده‌هایی انسانی را نیز با خود داشت که اگر مسیح ازمردگان برنخاسته باشد، کاملا بدون تبیین و توجیه باقی می‌مانند. روز پنطیکاست که با مرگ و رستاخیز مسیح فقط پنجاه روز فاصله داشت، موقعیتی بود که در آن پطرس موعظه‌ای را درباره آموزه رستاخیز برای هزاران نفر که دور او جمع شده بودند ایراد نمود. آنهایی که به موعظه پطرس گوش فرا می‌دادند به باغی که قبر مسیح در آن قرار داشت، دسترسی داشتند و بی شک گزارشات مربوط به رستاخیز مسیح را مورد ملاحظه و بررسی قرار داده بودند، گزارشاتی که بحث پیرامون آنها در اورشلیم رواج داشت. وقتی پطرس رستاخیز مسیح را اعلام داشت، کسی از میان جمعیت به مخالفت با او و رد سخنانش برنخاست. گزارش فوق نشان می‌دهد که نه فقط کسی سعی نکرد اظهارات پطرس را رد نماید بلکه سه هزار نفر از مردم هم که به واقعیتها دسترسی داشتند، ایمان آوردند که مسیح واقعا از میان مردگان برخاسته است. کاملا روشن است که اعلان قاطع پطرس مبنی بر اینکه مسیح درتحقق پیشگویی داود در مزمور ۱۶:۱۰-۱۱، بالفعل ازمردگان برخاسته است بایستی نه فقط از اعتقاد شخصی او مبنی بر اینکه اینها واقعیت دارند، بلکه از این اطمینان که کسی نخواهد توانست گفته‌های او را رد نماید، نشات گرفته باشد. اگر عیسی مسیح ازمردگان برنخاسته باشد، وقایع پنطیکاست بدون تبیین و توضیحی معقول باقی خواهند ماند.

انتخاب یکشنبه بعنوان روز عبادت شاهدی بر رستاخیز مسیح است

در اوایل شروع کلیسا، مومنین را عادت بر این بود که روز اول هفته دور هم جمع شوند و آنرا بعنوان روز مخصوص عبادت و تسبیح خداوند، نگاه دارند. آنها در این روز، شام خداوند را صرف می‌کردند و هدایای خود را تقدیم می‌نمودند (اعمال ۲۰:۷، اول قرنتیان ۱۶:۲). "اور" در این باره چنین می‌گوید:

شهادت همصدای همه شهوداین است که آنچه بعنوان رستاخیزمسیح ازمردگان شناخته شده، "صبح یکشنبه" یا بقول نویسندگان اناجیل در "روزاول هفته" یا سومین روزبعدازصلیب بوقوع پیوسته است یعنی اینکه مسیح، روزسوم از مردگان برخاسته است. نویسندگان چهارانجیل هرتفاوتی هم‌که درنوشته‌هایشان وجودداشته باشد، دراین مورداتفاق نظردارند. پولس رسول هم که هشت یا نه سال بعدازواقعه باشاهدین اولیه آن گفتگو کرده بود، حقیقت فوق راتصدیق می‌داردوآنرا اعتقادعمومی کلیسا اعلام می‌نماید.

ازهمان قرن اول میلادی، اکثریت مسیحیان همچنان روزاول هفته رابعنوان یک روزمخصوص مذهبی نگاه داشته‌اند. تنها تبیینی که می‌تواندسببی تاریخی برای تغییرروز عبادت، ازروزهفتم به روزاول هفته بدست دهد، اینست‌که مسیح درآن روزازمردگان برخاسته است.

"میلیگان" ویژگی متقاعدکننده این تغییردرسنت رانشان می‌دهد:

ماشاهدبنیانگذاری روزخداوندهستیم که نشانه‌هایی ازآن درهفته اول قیام نیزیافت می‌شود. هیچکس نمی‌تواندانکاراین حقیقت رادرسربپروراندکه روز فوق بطورخاص بعنوان یادبودواقعهٔ قیام مقررگردیده بود. اعتقادی که بتواندبه چنین چیزی منجرشود، بی شک ازعمق وقدرت فوق العاده‌ای برخوردار بوده است. ماتاتفاوت کامل مفاهیمی راکه روزسبت وروزخداوندبیانگرآنها می‌باشند، درنظرنیاوریم، اهمیت موضوع راکاملا درک نخواهیم کرد. روزسبت روزآخرهفته بود، وقتی که انسان، خسته ازکاروفعالیت دنیوی، قوت نشاط آور خدارادرآن جستجومی‌کرد. این روزبیانگرپایان خلقت کهنه بود، درحالیکه روزخداوندآغازخلقت تازه رانشان می‌داد ... واعتقادآنها این بودکه عیسی دراین روزاول هفته ازقبربرخاسته است. این واقعیت بودکه تفاوت راایجاد می‌کرد، وچه شهادتی قوی ترازاین می‌توان براعتقادراسخ این اشخاص یافت، اعتقادبه حقیقت واقعه‌ای که بیش ازیک هفته ازوقوع آن نمی‌گذشت.

منشاء کلیسای مسیحی

برای تبیین موجودیت تاریخی کلیسای مسیحی ازقرن اول تاکنون، بایدآنرانشات گرفته ازاعتقادبه رستاخیزمسیح تلقی کنیم. تنهایک دلیل بسیارمحکم وقاطع درمورد الوهیت مسیح می‌توانست به کلیسا، آن قدرت متقاعدکننده‌ای راکه برای شهادت انجیل لازم بود، ارزانی دارد. تنها براساس واقعیت رستاخیزمسیح می‌توان آن پویایی راکه ازویژگیهای کلیسای اولیه بود، تبیین کرد. ازآن زمان تاکنون میلیونها ایماندارازطریق ایمان به عیسی مسیح بعنوان منجی وخداوندقیام کرده خودبرکت یافته، زندگی‌شان دگرگون شده است. اگررستاخیزمسیح یک اسطوره باشد، دیگربرای قدرت کلیسای اولیه درامربشارت انجیل وآمادگی آنها برای پیروی ازاعتقادات خودحتی به قیمت جانشان، هیچ تبیین وتوضیح قابل قبولی وجودنخواهدداشت. تبیین استمرارحیات کلیسا علی رغم وجودجهل، بی ایمانی، وانحراف تعلیمی، درطی قرون دشوارمی‌گرددااگربرای آغازوتداوم آن بنیادی مستحکم دررستاخیزتاریخی مسیح وجودنداشته است. آنانکه واقعیتهای

مربوط به رستاخیزمسیح را درکتاب مقدس ارائه شده، موردبررسی قرار می‌دهند، دلایل و قراوانی برای تاییدایمانشان به عیسی مسیح بعنوان منجی وخداوندخودراختیاردارند.

بدن قیام کرده

متالهین جدیدبا نفی جزئیات رستاخیزمسیح آنطورکه درکتاب مقدس گزارش گردیده، موجب مغشوش شدن واقعیات مربوط به بدن قیام کرده مسیح شده‌اند. متالهین لیبرال ونوارتدوکس اغلب بدون داشتن کوچکترین دلیلی،واقعیتهای گزارش شده درکتاب مقدس‌را انکارکرده‌اند. یکی ازعقایدی که درمیان این گونه محققین رواج دارد، اینست که مسیح تنها به یک معنی روحانی ازمردگان برخاسته است. بدین معنی که اوپس ازمرگ ازحیاتی مستمروابدی برخوردارگردید، نه اینکه یک رستاخیزجسمانی داشته است.

هرچندبرای اینگونه نفی کتاب مقدس،هیچ دلیل ومدرک تازه‌ای عرضه نشده است، روش این بوده که فرض‌کنندروایات مختلف انجیل شدیدا باهم تناقض دارندواینکه‌آنچه درواقع بوقوع پیوسته، این بوده است‌که مسیح درخواب ورویا برشاگردان ظاهرشده است. آنهابدون اینکه هیچگونه دلیل وسندی برای مدعای خودداشته باشند، گزارشات مربوط به ظهورمسیح درروزرستاخیزوبلافاصله پس‌ازآنراساخته وپرداخته ایام بعد می‌انگارند. حتی FILSON که به نظرمی‌رسدواقعیت رستاخیزمسیح را پذیرفته باشد، دریک جمله همه ظهورات رستاخیزی را دراین جمله خودردمی‌کندومی‌گوید: "به احتمال زیاد نخستین ظهورات مسیح بررسولان درجلیل اتفاق افتادواین امر، به جمع شدن مومنین در اورشلیم منجرگردیدکه تداوم ظهورات فوق رابدنبال داشت".

هرچندبسیاری ازبراهین لیبرال چنان قاطعانه ردشده‌اندکه دیگرحتی ازچشم خود لیبرالها هم افتاده‌اند (همانندنظریهٔ بیهوش‌شدن مسیح، نظریه دروغ بودن شهادت شاگردان، نظریه اشتباهی گرفتن قبر، یانظریه ساده لوحی خیالپردازانهٔ شاگردان)، ولی طرزتفکرنوین هنوزفرض رابراین می‌گیردکه رستاخیزغیرممکن است ومسیحیان اولیه یا فریب حواس خودشان راخورده‌اندویادردام فریب دیگران افتاده‌اند. ولی درنقطه مقابل این طرزبرخورد، محققین ارتدوکس طی نسلهای متمادی ثابت‌کرده‌اندکه روایات کتاب مقدسی مویدیکدیگربوده ودرآنها اختلافاتی وجودنداردکه نتوان آنها راسازش داد، ودرواقع مجموعه‌ای ازواقعیتهای مرتبط به هم راعرضه می‌دارندکه رستاخیزمسیح رایکی ازمستندترین وقایع جهان باستان می‌گردانند. اگرکتاب مقدس رابعنوان یک مکاشفهٔ قابل اعتمادوقصورناپذیربپذیریم، ملاحظه می‌کنیم که درآن تعلیمی بسیارعالی درمورد قیامت مردگان چنانکه دررستاخیزخودمسیح نمایان گردیده، وجوددارد.

بدن قیام کرده مسیح نه فقط یکی ازجنبه‌های مهم مکاشفه کتاب مقدسی دربیان ماهیت رستاخیز مسیح است، بلکه ازلحاظ واقعیت وویژگی رستاخیزی که مومنین به مسیح نیزانتظارش رامی‌کشند، حائزکمال اهمیت می‌باشد. رستاخیزمسیح درآن واحدهم برهانی برای الوهیت ومرگ نیابتی اوبرروی صلیب است، وهم دلیل محکمی براهمیت قیامت آینده مقدسین برای برنامه آخرشناختی خدا. هرچندآموزه رستاخیزازلحاظ الهیاتی دراول قرنتیان ۱۵:۱۲-۵۰ موردبحث قرارگرفته است، منبع اصلی اطلاعات ما در این موردگزارشات مربوط به مسیح پس‌ازرستاخیزش می‌باشد. اینجابرای نخستین بار در تاریخ، رستاخیزجسمانی بوقوع پیوسته است، رستاخیزی که چیزی بیش‌ازبازیابی حیات

می‌باشد ـ این رستاخیز عبارتست از بوجود آمدن بدنی جدید که از بعضی لحاظ شبیه بدن قرار داده شده در قبر می‌باشد ولی از بعضی لحاظ دیگر تفاوت چشمگیری با آن دارد. در نقطه مقابل کسانی چون ایلعازر که قبل از قیام مسیح به زندگی بازگشتند و بدن آنها دوباره به همان حالتی که قبل از مردن بود تبدیل گشت، مسیح از بدنی جدید که نوعا با بدن قبلی متفاوت بود برخوردار گردید.

یکی بودن بدن رستاخیز کرده مسیح با بدنی که در قبر گذاشته شد

لااقل هشت خصوصیت در بدن قیام کرده مسیح وجود دارد که حاکی از یکی بودن آن با همان بدنی است که در قبر گذاشته شد.

۱ ـ جای میخها در دستها و پاهای مسیح قیام کرده باقی بود (مزمور ۲۲:۱۶، زکریا ۱۲:۱۰، یوحنا ۲۰:۲۵-۲۹). کتاب مقدس، هم بصورت نبوت و هم از لحاظ تاریخی، این واقعیت مهم را گزارش می‌کند، واقعیتی که نشان می‌دهد بدن قیام کرده مسیح، بدن کاملا جدید و متفاوتی نبود که بتازگی خلق شده باشد، بلکه همان بدن قبلی است که متبدل شده است.

۲ ـ طبق یوحنا ۲۰:۲۵-۲۹ جای زخمی که روی صلیب به پهلوی مسیح وارد شده بود، کماکان در بدن قیام کرده او وجود داشت. همین وجه مشخصه بود که مسیح را از سایر کسانی که با او مردند متمایز می‌گردانید. این، همچنین یکی از نشانه‌هایی بود که توما برای شناخت بدن قیام کرده مسیح درنظر داشت (یوحنا ۲۰:۲۵).

۳ ـ مسیح در دفعات متعددی که پس از رستاخیزش، خود را ظاهر ساخت خیلی زود بوسیله شاگردانش بعنوان همان کسی که روی صلیب مرد و از مردگان برخاست، مورد شناسایی قرار گرفت. در کتاب مقدس برای هرگونه تردید و تزلزلی در شناخت مسیح قیام کرده، توضیحی خاص ارائه گردیده است. مریم مجدلیه که بعلت گریه نتوانست مسیح را فورا بشناسد، از روی صدای خداوندش او را مورد شناسایی قرار داد (یوحنا ۲۰:۱۶)، هر چندکه به نظر می‌رسد با شنیدن صدای مسیح به سمت او برگشته باشد. به نظر نمی‌رسد زنانی که مسیح قیام کرده را در راه ملاقات کردند، در شناخت او هیچ تردیدی بخود راه داده باشند. در بقیهٔ موارد ظهور مسیح نیز همینطور است جز مورد شاگردانی که او را در راه عموماس ملاقات کردند (لوقا ۲۴:۱۳-۳۵). اینجا تا خیر آنها در شناسایی مسیح براساس این واقعیت توضیح داده شده است که چشمان آنها بطرز ما فوق طبیعی بسته شد تا او را نشناسند (لوقا ۲۴:۱۶، ۳۱). شاگردان در امر تشخیص هویت خداوند قیام کرده خود چنان اطمینانی داشتند که حاضر بودند جان خود را برای این حقیقت از دست بدهند.

۴ ـ مسیح در ظهور خود بر شاگردان در بالاخانه، عمدا غذا خورد تا ثابت کند که یک روح مجرد و فارغ از بدن نیست بلکه واقعا از قبر برخاسته است (لوقا ۲۴:۴۱-۴۳).

۵ ـ بدن قیام کرده مسیح از طبیعتی مادی برخوردار بود که می‌شد آنرا لمس کرد. طبق متی ۲۸:۹، زنان هنگام پرستش او به قدمهایش چسبیدند. در ظهور گزارش شده در لوقا ۲۴:۳۹ از شاگردان دعوت می‌کند که او را لمس کنند. در ظهور نخست او به مریم مجدلیه در یوحنا ۲۰:۱۷ عبارت بکار برده شده حاکی از این است که او به مسیح چسبیده بود بطوریکه مسیح ناچار شد بوی بگوید "مرا لمس مکن" (ترجمه تحت اللفظی آن اینست که "به من نچسب").

۶ ـ ازهمین واقعیتهایی که بدانها اشاره شدکاملا آشکاراست که بدن قیام کرده مسیح بوسیله چشم طبیعی انسان قابل رویت بودهرچنداین ویژگی راهم داشت که بطرز معجزه‌آمیزی ناپدیدشود. این دریوحنا ۲۰:۲۰ کاملا نمایان گردیده است: "شاگردان چون خداوندرادیدند شادگشتند".

۷ ـ طبق یوحنا ۲۰:۲۰، بدن مسیح ازقابلیت تنفس برخورداربودوتااین اندازه با یک بدن طبیعی مطابقت داشت.

۸ ـ مسیح بطورخاص درموردبدن قیام کرده خودمی‌گویدکه گوشت واستخوان دارد (لوقا ۳۹:۲۴ـ۴۰)، وبدین ترتیب تصورشاگردان رامبنی براینکه صرفاروحی رامی‌بینند ردمی‌نماید. واقعیت دیگری که یکی بودن بدن قیام کرده مسیح راباهمان بدن قبلی تاییدمی‌کند، قبرخالی اومی‌باشد. مسیح دررستاخیزخودهمان بدن قبلی رادریافت داشت نه بدنی دیگررا.

متبدل شدن بدن مسیح دررستاخیزاو

مسیح پس اززنده شدنش ازمردگان، خصوصیاتی رااز خودنشان دادکه قبلا دراودیده نشده بود. هرچندبه نظرنمی‌رسدکه درکتاب مقدس هیچگونه سئوالی درموردهویت بدن قیام کرده مسیح وجودداشته باشد، ولی کیفیات جدیدزیربه آن افزوده شده بود که‌آنرا ازبدن گذاشته شده درقبرمتمایزمی‌ساخت:

۱ ـ بدن قیام کرده مسیح چنان ازتازگی حیات برخورداربودوچنان ازعذاب مرگ خلاصی یافته بودکه درموقعیتهای متعددی تشخیص هویت اوکمی کندصورت می‌گرفت، مثل موردمریم مجدلیه که اورابا غبان پنداشت وموردشاگردان درراه عمواس (لوقا ۳۱:۲۴، یوحنا ۱۶:۲۰). ولی این تاخیردرشناخت مسیح بوسیله عوامل دیگری نیزتبیین گردیده است وباتوجه به تغییروتبدیل زیادی که براثررستاخیزدراوایجادشده بود، به هیچ وجه خلاف انتظارنمی‌باشد.

۲ ـ به نظرمی‌رسدکه مسیح پس ازقیامش، دیگرازنظرتغییرمکان وفاصله محدود نبوده است. بااینکه اوقبل ازمرگش بی شک ازسفرهای طولانی خسته می‌شد، به نظر نمی‌رسد که درمواردمتعددظهورش به شاگردان نیازمندبوده باشدکه ازوسایل معمولی برای نقل مکان وحرکت استفاده کند. اوظاهرا ازبسیاری ازمحدودیتهای زمانی ومکانی رهایی یافته بود.

۳ ـ بدن قیام کرده مسیح هرچندگوشت واستخوان داشت ولی هیچ مانع فیزیکی نمی‌توانست سدراه اوشود. این امرازاین واقعیت آشکارمی‌گرددکه اومی‌توانست بدون هیچ مشکلی به اتاق های دربسته واردشود. (لوقا ۳۶:۲۴، یوحنا ۱۹:۲۰).

۴ ـ مسیح پس ازقیامش می‌توانست هروقت که بخواهدظاهر، وهروقت که بخواهد مجددا ناپدیدگردد (لوقا ۱۵:۲۴، یوحنا ۱۹:۲۰).

۵ ـ درکتاب مقدس هیچ دلیلی نمی‌یابیم که نشان دهدبدن قیام کرده مسیح برای ادامه حیات به خوراک یا استراحت نیازمندبوده باشد. هرچنداومی‌توانست غذابخورد ولی هیچ مدرکی وجودنداردکه نشان دهداوبرای تغذیه محتاج خوراک بوده است، همچنین

هیچ اشاره‌ای به اینکه بعدازرستاخیزش خوابیده باشدوجودندارد. همانقدری هم که بدن قیام کرده مسیح خودرا با شرایط زمان ومکان وفق داده بود، مطابق با قصدآشکار اومبنی برارائه خدماتی به شاگردان قبل ازصعودش به آسمان بود.

جلال بدن قیام کرده

هرچندبسیاری ازخصوصیات بدن قیام کرده مسیح بلافاصله پس ازرستاخیزاودر کتاب مقدس مکشوف میگردند، آشکاراست که به ظهوررسیدن برخی ازجنبه‌های آن تابعداز صعوداوبه تعویق میافتد. طی چهل روزخدمت اودرفاصله بین رستاخیزوصعود، هیچ تجلی ظاهری خارق العاده‌ای ازجلال دراومشاهده نشد، جلالی که قبل ازمرگ اودرکوه تبدیل هیئت بظهوررسیده بود. کاملا آشکاراست که جلال غائی مخفی داشته شده بودتااوبتواند شاگردان خودرا باردیگردرصحنه‌های زمینی خدمت نماید. مسیح پس ازصعودش به آسمان هرگزباردیگربدون جلالش ظاهرنگردید. دراعمال ۷:۵۶ استیفان مسیح رابردست راست پدرودرجلال کبریایی اوایستاده میبیند. درظهورمسیح بەپولس‌کەدراعمال ۹:۳-۶ گزارش شده، جلال مسیح طوری بودکه چشمان پولس‌کورگردید. تجربهٔ مشابهی هم برای یوحنای رسول درمکاشفه ۱:۱۲-۲۰ پیش‌آمد، وقتی که یوحنا بادیدن جلال مسیح دررستاخیزش، چون مرده درمقابل پایهای اوبرزمین افتاد.

ازاین اشارات میتوان نتیجه گرفت که بدن قیام کرده مسیح ازیک جلال ذاتی برخوردار بودکه انسان فانی درشرایط عادی نمیتواست بدان بنگرد. این جلال تازمان صعوداوبطورموقت مخفی داشته شده بودولی اکنون یکی ازویژگیهای ثابت وهمیشگی بدن قیام کرده اومیباشد. امیدمومنین به داشتن بدنی قیام کرده نه فقط شامل آن دسته ازویژگیهای بدن قیام کرده مسیح است که تاقبل ازصعودش به ظهورمیرسید، بلکه‌خصائص پرجلال دیگری رانیزکه بدنهای مارابرای حضورپرجلال خدامناسب خواهدساخت، شامل میگردد. بدن قیام کرده مومنین نه فقط ابعادفیزیکی ومرئی منسوب به بدن مسیح راشامل میگرددبلکه این واقعیت رانیزدربرداردکه بدن قیام کرده ما ازنظرطبیعت نیز شبیه بدن اوخواهدبود. (افس ۵:۲۷، فیل ۳:۲۱، اول یوحنا ۳:۲).

چه کسی مسیح راازمردگان برخیزانید؟

همانندسایراعمال مهم خداکه بنیادایمان مسیحی راتشکیل میدهند، رستاخیزمسیح نیزبه هرسه اقنوم تثلیث اقدس ربط داده شده است. درقسمتهای متعددی ازکتاب مقدس گفته شده که خدای پدر، مسیح راازمردگان برخیزانید. این ازپیشگویی رستاخیز مسیح درعهدعتیق نیزکه درمزمور ۱۶:۱۰-۱۱ یافت میشود، استنباط میگردد، درآن رهایی اوازعالم اموات وازفسادبه خدانسبت داده شده است. پطرس نیزدراعمال ۲:۲۴-۳۲ برای ربط دادن رستاخیزمسیح به خدا، ازمزمور ۱۶ نقل قول مینماید. اظهارمشابهی هم در اعمال ۱۳:۳۰ یافت میشودکه درآن پولس میگوید "خدااورا ازمردگان برخیزانید". در رومیان ۶:۴ وافسسیان ۱:۱۹-۲۰ نیزرستاخیزمسیح بطورخاص به خدای پدرارتباط دادەشده است.

کتاب مقدس بدون اینکه سهیم بودن خدای پدررا درزنده کردن مسیح نقض نماید، همچنین مکشوف می‌سازدکه خودمسیح خویشتن راازمردگان برخیزانیده است. مسیح در یوحنا ۱۹:۲ اظهارداشت، "این قدس راخراب کنیدکه درسه روزآنرابرپاخواهم نمود". گفته مشابهی نیزدریوحنا ۱۰:۱۷-۱۸ وجوددارد، که درآن مسیح ادعامی‌کندکه نه فقط قدرت داردجان خودرا بنهدبلکه قدرت داردآنرا بازگیرد. کارروح‌القدس درارتباط با رستاخیزمسیح ازوضوح کمتری برخورداراست. تنهااشارهٔ موجودبه کارروح‌القدس در این موردررومیان ۸:۱۱ یافت می‌شود. دراین قسمت نوعی تقارن وتوازی میان رستاخیز مسیح وحیات بخشیدن به ایمانداران ترسیم گردیده است. دراین آیه گفته شده که هردوامرفوق "بروح خودکه درشماساکن است" عملی گردیده است. ولی برخی این قسمت رااشاره به رستاخیزدرارتباط باعملکردخدای پدرتلقی کرده‌اند، عملکردی که در آن روح‌القدس نیزبه نحوی سهیم بوده است.

ولی مربوط بودن رستاخیزمسیح به هرسه شخصیت تثلیث اقدس، یک تناقض نیست. درسایراعمال مهم خدامانندآفرینش جهان وتجسم مسیح نیزمی‌توان بطرزمشابهی سهیم بودن هریک ازسه اقنوم تثلیث اقدس رامشاهده کرد. ولی درمکاشفه الهی، وحدت تثلیث اقدس نیزهمانندتمایزشخصی آنهاازهم، بدقت موردتصدیق وتاییدقرارگرفته است وبرای کسی که‌آموزه تثلیث رامی‌پذیرددراین موردهم هیچ تناقضی باقی نمی‌ماند. رستاخیزمسیح براستی عمل دست‌خدای تثلیث می‌باشد.

اهمیت رستاخیز مسیح

درهمه شاخه‌های الهیات سیستماتیک، این گرایش وجودداشته است‌که اهمیت رستاخیزمسیح چنانکه بایدموردتاکیدقرارنگیرد. متالهین ارتدوکس معمولا براهمیت رستاخیزبعنوان دفاعیه‌ای برای ایمان مسیحی تاکیدمی‌کنندزیرااعتقاددارندکه این واقعه، شاهدی قوی برالوهیت مسیح وارزش مرگ نیابتی اوست. رستاخیزمسیح معمولا بعنوان دلیل وبرهانی برای رستاخیزآیندهٔ مقدسین قلمدادمی‌گردد. ولی غالبا رابطه قیام مسیح باکارفعلی اومورد غفلت قرارمی‌گیرد.

درالهیات لیبرال رستاخیزمسیح بعنوان یک جزء غیرضروری کنارگذاشته شده‌است. الهیات فوق به این نتیجه رسیده است‌که مسیح به زندگی خودپس‌ازمرگ ادامه می‌دهد ولی نه دریک بدن. قسمتهایی ازکتاب مقدس‌که به رستاخیزجسمانی اواشاره دارند، یابه نحوروحانی تعبیرمی‌گردند یابارفع ورجوع، درواقع حذف می‌شوند. چنانکه جیمز اور JAMES ORR، یک نسل قبل بیان داشته است، امروزه این گرایش وجود دارد که رستاخیزمسیح بعنوان یک چیزمحال وبنابرین غیرواقعی انکارگردد.

ولی آنچه درالهیات امروزازعقیده لیبرال مهمتراست، مفهوم نوارتدوکس رستاخیزمسیح می‌باشد. هرچندمحققین محافظه کارتر نوارتدوکس، متمایلندرستاخیز مسیح رایک واقعیت تاریخی تلقی کنندولی مدعی هستندکه این واقعه به خودی خود اهمیت وارزش تاریخی ندارد. آنهابیشتربرتجربهٔ شخصی ایمانداران‌ازمسیح زنده تاکید می‌کنند تابرواقعیت قبرخالی مسیح.

ریچارد نیبور (RICHARD R. NIEBUHR) مشکلاتی راکه ذهن پروتستان امروزی در قبول رستاخیزعیسی مسیح باآن مواجه است، به تفصیل موردبحث وبررسی قرارمی‌دهد. وی دربیان تضادی که میان مفهوم رستاخیزمسیح ومفاهیم امروزین تاریخ وجود دارد، اینطورمی‌نویسد:

تحلیل نقادانهٔ عهدجدید، که عصربزرگ تحقیق تاریخی موجدآن بود، درمیان سایرچیزها براین واقعیت تاکیدکردکه ایمان به عیسی بعنوان خداوندقیام کرده درتاروپودتفکرکلیسای اولیه ریشه دوانیده بود. ولی ظهورنقادی تاریخی، قبول طرزتفکرعهدجدیدرا برای متالهین ومحققین کتاب مقدس روزبروز مشکل ترمی‌سازد. آنها حس کرده‌اندکه موظفندرستاخیزعیسی راازآن حالت مرکزیتی که داشت خارج کنندودرحاشیه تعلیم وموعظه مسیحی، جایی برای آن بیابند، زیراایمان اولیه به رستاخیزمسیح شدیدا بااصول نوین تاریخیت درتناقض می‌باشد.

وی درادامهٔ بحث خود، بن بست آن دسته ازمحققین امروزی راعیان می‌سازدکه از یک سوواقعیت واقعهٔ رستاخیزرابعنوان یک معجزه انکارمی‌کنندودرعین حال بایدبه نحوی برای جای مهمی که این واقعه درروایات عهدجدیدبه خوداختصاص داده است، توضیحی عرضه دارند.

اگربیانات کتاب مقدس رابا همان معنای متعارفشان بپذیریم، ملاحظه می‌کنیم که برنظرگاه ارتدوکس درموردرستاخیزمسیح بعنوان برهان شخصیت ومقام اوصحه می‌گذارند ودرهمان حال ثابت می‌کنندکه رستاخیزمسیح، کلیدتمامی کارفعلی مسیح وهمچنین نقطهٔ اوج نقشهٔ الهی درآیندهٔ نبوتی است. دربحث وبررسی حاضر، تنها می‌توان این ابعاد عمدهٔ اهمیت رستاخیزمسیح راترسیم نمود.

رستاخیز، برهانی برای شخصیت مسیح است

خیلی جالب است که معنی سه عنوان رسمی مسیح یعنی خداوندعیسی مسیح، بوسیله رستاخیزاوازمردگان قوام می‌یابد. عنوان خداوندکه معمولا بیانگرالوهیت اووحاکمیتش برتمامی خلقت تلقی می‌گردد، برفرض پسرخدابودن مسیح استواراست. هرچنداودرایام زندگی‌اش برزمین، دلایل مقوم زیادی رابرای این حقیقت ارائه نمود، بزرگترین دلیل الوهیت اوواقعیت سترگ رستاخیزمی‌باشد. پطرس نیزدرموعظهٔ روزپنطیکاست، همین استدلال رابکاربرد، وقتی که براساس رستاخیزعیسی ازمردگان اعلام داشت که او "خداوند ومسیح" است (اعمال ۲:۳۶). پطرس درارائه مژده نجات انجیل به کرنیلیوس نیزهمین برهان رستاخیزرابکاربرد (اعمال ۱۰:۴۰). پولس رسول درمقدمه رساله به رومیان اظهارمی‌داردکه مسیح "بحسب روح قدوسیت پسرخدابقوت معروف گردید از (بوسیله) قیامت (از) مردگان". شاگردان اولیه، رستاخیزمسیح رادلیلی قاطع می‌دانستندبراینکه مسیح هرآنچه که ادعامی‌کردحقیقتا بود، یعنی پسریگانه خداکه ازازل وجودداشت وجسم پوشید تانقشهٔ خدارادرزندگی، مرگ، ورستاخیزش عملی سازد. بنابرین رستاخیزمسیح دلیلی مهم برالوهیت مسیح می‌باشدوازایام رسولان تابه امروزبوسیلهٔ محققین ارتدوکس این چنین تلقی گردیده است.

درعنوان مسیح که به خداوند عیسی اطلاق می‌گردد، امید قوم اسرائیل به ظهور آن مسیحایی متبلور شده که ایشان را از گناهانشان برهاند. هرچند مرگ و رستاخیز مسیح بوسیله انبیای عهد عتیق پیش بینی شده بود ولی رهبران یهود در زمان مسیح درک نکردند که او باید نقش خود را بعنوان مسیحا برای اسرائیل به انجام رساند. او تنها بوسیله مرگ خود می‌توانست رهایی را فراهم نماید و بر شیطان پیروز گردد، و تنها بوسیله رستاخیز خود می‌توانست قدرت خدا را ظاهر سازد، قدرتی که می‌بایست نهایتا در رهایی اسرائیل و برقراری حکومت عادلهٔ مسیح برزمین جلوه‌گر شود. تحقق وعدهٔ خدا به داود مبنی بر اینکه اوپسری خواهد داشت که تا به ابد حکومت خواهد کرد، اکنون توسط مسیح و در بدن قیام کرده او امکان پذیر می‌گردید، چیزی که با ادعای عیسی مبنی براینکه مسیحای اسرائیل است کاملا انطباق داشت (یوحنا ۴:۲۵-۲۶). ارتباط ویژهٔ رستاخیز او با خصلت مسیحایی اش، در گفتگوی او با مرتا در یوحنا ۱۱:۲۵-۲۷ نیز مکشوف گردیده است. در یک جمله باید گفت که مرگ و رستاخیز مسیح ضرورت داشت تا او بتواند همان باشد که نبی در مورد او پیشگویی کرده بود، یعنی مسیحایی که برای ابد رهاننده و منجی اسرائیل است. اگر مسیح از مردگان برنخاسته بود، واضح است که ادعای او مبنی براینکه مسیح موعود اسرائیل است باطل می‌گردید. وعکس این هم صادق است یعنی واقعیت رستاخیز او نشان می‌دهد که او این حق را دارد که درگذشته وهمچنین درآینده مسیح اسرائیل باشد.

عیسی، اسم انسانی مسیح بود که بوسیلهٔ فرشته داده شد. معنی اسم فوق "یهوه نجات می‌دهد" است. این اسم از اینجهت به او داده شد که او "امت خویش را از گناهانشان خواهد رهانید" (متی ۱:۲۱). ولی هرچند کار او بعنوان نجات دهنده با مرگش برصلیب ارتباط ضروری داشت ولی به رستاخیز او نیز محتاج بود. به همین دلیل بود که مسیح طبق یوحنا ۱۰:۱۷-۱۸ فرمان یافته بود که نه فقط بمیرد بلکه از مردگان برخیزد. طبق یوحنا ۱۲:۲۷، جایی که مسیح در مورد مرگ خود دعا کرد که "ای پدر مرا از این ساعت رستگار کن"، او فقط رهایی از مرگ را در نظر نداشت بلکه دعا کرد که اگر مرگ او ضروری است در رستاخیز رهایی کامل را تجربه کند.

"میلیگان" خاطرنشان می‌سازد که معنی متن یونانی عبارت فوق، اینست که "مرا از میان این ساعت رستگار کن". میلیگان اضافه می‌کند که "دعای خداوند ما فقط این نبود که اگر ممکن باشد عذاب صلیب را متحمل نگردد بلکه اینرا هم شامل می‌شد که اگر خلاصی یافتن از آن برای او غیرممکن است، با گذشتن از آن به یک رهایی پرجلال دست پیدا کند. یعنی از طریق مرگ به آن حیاتی در ورای مرگ نائل گردد که در آن مقصود نهایی از آمدن وی تحقق پیدا می‌کرد". این حقیقت در کتاب مقدس بطور یکسان بیان شده که رستاخیز با کاری که او در مرگ خود انجام داد، پیوندی ناگسستنی دارد. ومرگ او جدا از رستاخیزش بی معنا می‌شود (یوحنا ۱:۲۵، روم ۵:۱۰، ۸:۳۴، ۱۰:۹، فیل ۲:۸-۱۱، عبر ۵:۷). بنابرین رستاخیز مسیح برهان شخصیت مسیح، وآنچه که شخصیت وی آنرا عملی ساخت، یعنی کارش برصلیب می‌باشد.

رستاخیز برهانی برای مقام مسیح است

هرسه مقام مسیح یعنی مقام نبی، کاهن وپادشاه به رستاخیز او مربوط هستند.

مقام های مسیح یکی ازموضوعات عمدهٔ عهدعتیق رادرارتباط با مسیح تشکیل میدهند. موسی درتثنیه ۱۸:۱۸ مقام مسیح رابعنوان یک نبی پیشگویی کرد. مقام کهانتی مسیح درمزمور ۴:۱۱۰ پیشگویی گردیده ومقام پادشاهی اودرواقع تحقق وعدهٔ خدابه داود دردوم سموئیل ۱۶:۷ میباشد (م.ک. ۱:۳۱-۳۳).

مسیح بعنوان یک نبی — اگرچه خدمت نبوتی مسیح عمدتا برروی زمین وقبل ازمرگش تحقق پیداکردولی بااین وجودبه تاییدرستاخیزاونیاز داشت تابدین وسیله آنچه که قبلا گفته بودوهمچنین خدمت تداوم یافتهاش ازطریق روح القدس که توسط اوفرستاده میشد (یوحنا ۱۶:۱۲-۱۴)، اعتبارپیداکند. اگرمسیح ازمردگان برنخاسته بود، دراین صورت یک نبی دروغین بودوتمام خدمت اوچنانکه در اناجیل گزارش گردیده، زیرسئوال قرارمیگرفت. وبه همین شکل، خدمت مابعدرستاخیزی اوکه تحقق ونقطهٔ اوج بیشترگفتههای قبلی اوبود، جدا ازرستاخیزجسمانی اوغیرممکن میگردید. بنابرین رستاخیز، برهان اعتبارومرجعیت مقام نبوتی اومیباشد.

مسیح بعنوان یک کاهن — رستاخیزآشکارابه تداوم خدمت کهانتی مسیح ربط داده شده است. این درمزمور ۱۱۰ پیش بینی شده بود، که در آن درموردمسیح پیشگویی شده است که اوکاهنی ابدی میباشد: "خداوندقسم خورده است وپشیمان نخواهدشدکه توکاهن هستی تاابدالاباد" (آیه ۴). این مفهوم که مسیح کاهنی است که تاابدبه زندگی خودادامه میدهد، درعبرانیان ۲۵:۷ نیزتقویت گردیده است. دراین آیه راجع به مسیح گفته شده است که او "دائما زنده است تاشفاعت ایشانرابکند". برخلاف کاهنان عادی که مقام وخدمت کهانتی شان با مرگ ویا بازنشستگی خاتمه میپذیرفت، چنانکه درنظام لاویانی چنین بود، رستاخیزمسیح این امکان رابوجودآوردکه اوبه خدمت کهانتی خودبعنوان کاهن اعظم ماهمچنان ادامه دهد. این حقیقت هم تعلیم عهدجدید است وهم درعهدعتیق پیش بینی شده است. عبرانیان ۲۴:۷ صریحا آنرابیان میدارد: "لکن وی چون تابه ابدباقی است کهانت بی زوال دارد". ازکتاب مقدس کاملا آشکاراست که مقام نبوتی مسیح نمیتوانست جدا ازرستاخیزاوتحقق پیداکند.

مسیح بعنوان پادشاه — سومین مقام مسیح یعنی پادشاهی، پیشگویی عهدعتیق رادر موردپسری که ازحق سلطنت برخوردارخواهدبود، تحقق میبخشد. مسیح نه فقط میبایست برتمامی اسرائیل حکومت کندوبدین وسیله وعده خدارا به داوددرموردپسری که سلطنت ابدی خواهدداشت تحقق بخشد، بلکه حکومت اوبعنوان کسی که خداحق فرمانروایی برهمهٔ امتهارابه وی داده است، تمام دنیارا شامل میگردد (مزمور ۲:۸-۹). اگرمسیح ازمردگان برنمیخاست، تداوم ابدی حکومت اوپس ازمرگش امکان پذیرنمیگردید، تداومی که بانقشه خدادرخصوص حکومت اوبرقوم اسرائیل وبرامتها مطابقت داشت. رستاخیزاوبرای تحقق بی نظیرهریک ازمقام های الهی وی کاملاضروری بود.

رستاخیزمسیح برای تمامی کارا وضرورت دارد

درست همانطورکه رستاخیزجسمانی مسیح برهانی برای الوهیت وخداوندی اوبود، این واقعه همچنین دلیل وشاهدی قاطع‌وضروری برای این حقیقت بودکه ارزش مرگ مسیح برروی صلیب حقیقتا موردقبول واقع شده ونتایج موردنظررا ببارآورده است. اینجا نیزباردیگرباین سئوال غایی مواجه میگردیم‌که آیا مسیح حقیقتا همه آن چیزی که ادعا میکندهست یانه. اگراوازمردگان برنخاسته است، پس پسرخدانیست ودراین صورت مرگ مسیح هم مرگ یک انسان معمولی بوده وهیچ ارزشی برای دیگران نداشته است. از طرف دیگراگرمسیح واقعا ازمردگان برخاسته، بدین وسیله نه فقط ثابت‌کرده است‌که همه آن چیزی که ادعا میکردواقعا هست، بلکه اینرانیزبثبوت رسانیده که مرگ اوازهمان ارزشی که درکتاب مقدس بیان گردیده برخوردارمیباشد، یعنی ارزش قربانی نیابتی برای گناهان تمامی جهان.

به همین دلیل است‌که درکتاب مقدس این چنین به کرات رستاخیزمسیح، باکاراو برصلیب مربوط گردیده است، مثل رومیان ۲۵:۴ که نه فقط میگویدمسیح "بسبب گناهان ما تسلیم گردید" بلکه اینکه "بسبب (برای تحقق) عادل شدن ما برخیزانیده شد". بطرزمشابهی، رستاخیزمسیح درروميان ۹:۱۰ باایمان حقیقی به اومربوط گردیده است: "زیرااگربه زبان خودعیسی خداوندرااعتراف‌کنی ودردل خودایمان آوری که خدااورااز مردگان برخیزانیدنجات خواهی یافت". زنده شدن مسیح ازمردگان ومرگ نیابتی او آموزه‌هایی توام می باشندکه برقرارماندن یافروافتادنشان باهم است.

چنانکه "جیمز اور" بیان داشته است: "کاملا واضح به نظرمیرسدکه اگرمسیح برای دیگرانسانها مرد ـ یعنی کفاره شدن برای گناهان ایشان ـ دراین صورت برنامهٔ خدانمیتوانست این باشدکه اوبرای همیشه درهمین حالت مرگ باقی بماند. امکان چنین امری، به معنی شکست همان برنامه وهدفی بودکه اوازمرگ خوددرنظرداشت زیرااگر خوداوبوسیلهٔ مرگ مغلوب میگردید، چگونه میتوانست دیگران رارهایی بخشد؟" جالب این است‌که آنانی که رستاخیزجسمانی عیسی راانکارمیکنند، همواره قربانی نیابتی اورانیزبرای گناهان تمامی جهان منکرمیشوند.

رستاخیزمسیح نه فقط نگاهی به عقب وبه سوی صلیب است‌که قدرت خدارابرای نجات بشربه ثبوت میرساند، بلکه همچنین دری است‌که بروی کارفعلی اودرآسمان گشوده میشود. یکی ازدلایل مهمی که برای بوقوع پیوستن رستاخیزوجودداشت، لزوم دستیابی به ظفری همچون قیام بعنوام مقدمه‌ای برکاراودرآسمان بود. جیمز اور چنین مینویسد: "رستاخیزمسیح درهمه جابعنوان نقطه شروع جلال وسرافرازی اونگریسته شده است، رستاخیز، صعود، وسرافرازی تاحدتکیه زدن برتخت فرمانروایی جهانی، همه اجزاء یک عمل واحدمیباشند". حداقل دوازده جنبهٔ مهم ازخدمت مسیح درزمان حاضربرواقعیت رستاخیزاومتکی میباشند:

فرستادن روح‌القدس — وعدهٔ مسیح درموردفرستادن روح‌القدس (یوحنا ۲۶:۱۴، ۲۶:۱۵، ۷:۱۶) بررستاخیزاووبازگشتش به جلال متکی بود. روح‌القدس فرستاده میشدتاخدمت مسیح راکه به یک معنابارفتن اوبه آسمان متوقف میگردید، ادامه

دهد. خودمسیح این موضوع را دریوحنا ۷:۱۶ بیان داشته است "من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای شما مفیداست زیرا اگرنروم تسلی دهنده نزدشما نخواهدآمد اما اگربروم اورا نزدشما می‌فرستم". بنابرین، سیمای برجستهٔ عصرحاضریعنی خدمت روح القدس، بر وثاقت رستاخیزمسیح ازمردگان وبازگشت اوبه جلال بعنوان منجی قیام کرده وظفرمند متکی است.

بخشیدن حیات جاودانی مسیح ازطریق روحی که برزمین فرستاده، قادراست به همه آنانی که به او اعتمادکنندحیات جاودانی ببخشد (یوحنا ۱۱:۲۵، ۱۲:۲۴-۲۵). اگرمسیح به معنای لغوی ومتعارف کلمه ازمردگان برنخاسته است، برنامه خدادرحیات بخشیدن به کسانی که ازنظرروحانی مرده‌اندولی به عیسی مسیح ایمان می‌آورند، بی اعتبار می‌گردد. اوبخاطرآنچه که حقیقتا هست وآنچه که در مرگ ورستاخیزش انجام داده است، می‌تواندبه انسانها حیات جاودانی بخشد.

سرکلیسا وخلقت جدید مسیح دررستاخیزش ازمردگان به سرکلیسا وهمچنین رئیس خلقت جدیدمبدل گردید. این درافسسیان ۱:۲۰-۲۳ بیان گردیده ،که درآن قدرت خدا متجلی شده است:

"چون اورا ازمردگان برخیزانیدوبدست راست خوددرجایهای آسمانی نشانید بالاترازهرریاست وقدرت وقوت وسلطنت وهرنامی که خوانده می‌شودنه دراین عالم فقط بلکه درعالم آینده نیزوهمه چیزرازیرپایهای اونهادواوراسرهمه چیزبه کلیسادادکه بدن اوست یعنی پری اوکه همه رادرهمه پرمی‌سازد".

اوبعنوان سروررئیس خلقت جدید، قادراست کلیسا را بعنوان بدن خودتشکیل داده وبدان حیات جاودانی ببخشد. بنابراول قرنتیان ۱۵:۴۵ "آدم آخرروح حیاتبخش شد". بطرزمشابهی، بنابراول پطرس ۲:۴-۵، مسیح بعنوان یک "سنگ زنده" می‌آید، بااین نتیجه که ایمانداران "مثل سنگهای زنده بنا می‌شو(ند) بعمارت روحانی وکهانت مقدس تاقربانیهای روحانی ومقبول خدارا بواسطهٔ عیسی مسیح بگذرا(نند)". این قدرت برای تشکیل کلیسادراول پطرس ۲:۹ نیزبیشتروروشن گردیده است: "لکن شما قبیله برگزیده وکهانت ملوکانه وامت مقدس وقومی که ملک خاص خدا باشدهستیدتا فضائل اوزاکه شمارا ازظلمت به نورعجیب خودخوانده است اعلام نمایید".

این برنامهٔ خدابرای زمان حاضرمثل همه جنبه‌های دیگرکارفعلی اوبراعتبار رستاخیزمتکی است وجزء ضروری کارتجلیل یافته فعلی اوست. میلیگان دراین مورد می‌نویسد:

بدین ترتیب به نظرمی‌رسدکه رستاخیزخداوندماکارا ورابه نخستین مرحله کمالش می‌رساندزیرا رستاخیز، مقام های مختلف مسیح راکامل گردانید. این جزء ضروری کاری بودکه اوبرای به انجام رسانیدنش، بارگاه جلال پدررا ترک گفت. اگراوازمردگان برنخاسته ونزدپدربازگشت نکرده باشد، به معنای واقعی کلمه نه کاهن است، نه نبی، ونه پادشاه.

رمسیح بعنوان شفیع وپشتیبان کاری که مسیح درزمان حاضربعنوان شفیع وپشتیبان ایمانداران درآسمان انجام می‌دهد (اول یوحنا ۱) نیزبرواقعیت شخصیت وکارا ومتکی بوده ازاین جهت معتبرمی‌باشدکه اوهمانی است هست وازاینجهت‌که اوبرای گناهان مابرصلیب جلجتا مردومظفرانه ازقبربرخاست. اینجهت‌که "شفیعی داریم نزدپدریعنی عیسی مسیح عادل". کاراوبعنوان شفیع براین قعیت مبتنی است‌که "اواست‌کفاره بجهت‌گناهان ماونه گناهان مافقط بلکه بجهت ام جهان نیز" (اول یوحنا ۲:۲).

رمسیح درشفاعت رستاخیزمسیح بطورخاص باکارشفاعتی اومربوط گردیده است، کاری که درآن مسیح به دفاع ازمومنین ضعیف وتحت وسه می‌پردازدودرحضورتخت فیض الهی برای ایشان شفاعت می‌کند. بنابرعبرانیان ۲۵ این خدمت مسیح بررستاخیزاومتکی است: "ازاینجهت نیزقادراست‌که آنانیراکه سیله وی نزدخداآیندنجات بی نهایت بخشدچونکه دائمازنده‌است تاشفاعت ایشانرا ند". رستاخیزمسیح برای شفاعت دائمی اوضرورت تام دارد.

شیدن عطایا بنابرافسسیان ۴:۱۱-۱۳ مسیح کسانی همچون رسولان، انبیا، مبشرین، شبانان ومعلمین رابعنوان عطایای خاص خودبه یسا می‌بخشد. ولی عمل بخشیدن عطایای فوق به کلیسابرواقعیت مکشوف درآیات قبلی تواراست، یعنی براین واقعیت‌که "چون اوبه اعلی علیین صعودنمودا سیری رابه یری بردوبخششهابه مردم داد (افس ۴:۸). اکنون که او "صعود... کردبالاترازجمیع لاک تاهمه چیزهارا پرکند" (افس ۴:۱۰)، عملی که بی شک بررستاخیزاومبتنی است، تواندبااختیارتام عطایای خودرابه کلیسا ببخشد.

اضه قدرت روحانی همانطوریکه درعهدعتیق رهایی اسرائیل ازمصر، محک قدرت الهی بود، درعهدجدیدنیزرستاخیزمسیح ازمردگان ک ومعیاری برای قدرت الهی مخصوصا درارتباط باکاراوبرای کلیسابشمارمی‌رود. او اطرشخصیتی که داشت وکاری که قادربه انجامش بود، می‌توانست درمتی ۲۸:۱۸ بگوید "تمامی قدرت درآسمان وبرزمین بمن داده شده است". این استانداردقدرت بطور س درافسسیان ۱:۱۷-۲۳ توضیح داده شده است، که درآن پولس رسول به دعای خود ای ایمانداران افسس اشاره می‌نماید. خواست اودردعای فوق اینست‌که مومنین س بدانندکه "چه مقداراست عظمت بی نهایت قوت اونسبت به ما مومنین برحسب عمل نایی قوت اوکه درمسیح عمل کردچون اورا ازمردگان برخیزانیدوبدست راست خود در بهای آسمانی نشانید" (افس ۱:۱۸-۲۰). این بتوسط وبخاطررستاخیزمسیح بودکه او نون می‌توانست روح القدس رابرکلیسا افاضه نماید، روحی راکه بنابرپیشگویی خود ح دراعمال ۱:۸ مجرای ظهورقدرت خدابود: "لیکن چون روح القدس برشما می‌آیدقوت هیدیافت وشاهدان من خواهیدبوددراورشلیم وتمامی یهودیه وسامره وتااقصای ن". تنهازمانی شخص مسیحی به این واقعیت داخل می‌گرددکه ازنظرموقعیت درمسیح م کرده قرارگرفته وشریک پیروزی اوبرمرگ باشد، تنهاآنوقت است‌که اومی‌تواند ت خدارادرزندگی روزانهٔ خودتجربه نماید.

قیام دادن مومنین وبخشیدن موقعیت جدیدی به آنها درمسیح براساس کارفعلی‌مسیح، ایمانداران می‌باید

قیام کرده، به موقعیت ومقام جدیدی درمسیح دست پیداکنند. بنابرافسسیان ۲:۵-۶: "مارانیزکه درخطایا مرده بودیم با مسیح زنده گردانیدزیراکه محض فیض نجات یافته‌اید وبا اوبرخیزانیدودرجایهای آسمانی درمسیح عیسی نشانید". شخص ایماندار بخاطر رستاخیزمسیح ازمردگان، اکنون می‌تواندرموقعیت ومقام جدیدخود، ظفرمندباشد. او دیگردرآدم، درخطایاوگناهان خودنمرده، بلکه درمسیح درتازگی حیات قیام کرده‌است.

مسیح دررستاخیزخودنوبرخوابیدگان است مسیح دررستاخیزخودپیشگویی عهدعتیق رادرخصوص عیدنوبرها تحقق می‌بخشد.. او با این کارخود، نشان دادکه درارتباط بارستاخیزآیندهٔ مومنین، نوبرخوابیدگان می‌باشد. این مطلب دراول قرنتیان ۱۵:۲۰-۲۳ بیان گردیده است: "لیکن بالفعل مسیح ازمردگان برخاسته ونوبرخوابیدگان شده است زیراچنانکه به انسان موت آمدبه انسان نیزقیامت مردگان شدوچنانکه درآدم همه می‌میرنددرمسیح نیزهمه زنده خواهند گشت. لیکن هرکس به رتبهٔ خود. مسیح نوبراست وبعدآنانی که دروقت آمدن اوازآن مسیح می‌باشند". بنابرین، رستاخیزمسیح دلیل تاریخی برای این امیدمومنین است که آنها نیزدرانطباق باپیشگویی فیلیپیان ۳:۲۰-۲۱، ازمردگان خواهندبرخاست.

مسیح اکنون درحال مهیاکردن جایی برای ما است مسیح دربالاخانه به شاگردان خودگفت: "درخانه پدرمن منزل بسیاراست والابه شما میگفتم. میروم تابرای شما مکانی حاضرکنم واگربروم وازبرای شما مکانی حاضرکنم بازمی‌آیم وشمارابرداشته باخودخواهم بردتاجایی که من می‌باشم شمانیزباشید" (یوحنا ۱۴:۲-۳). یک جنبهٔ مهم کارمسیح درزمان حاضرکه ازرستاخیز اونشات میگیرد، آنست‌که مسیح ربوده شدن آینده کلیسارادرنظرداردودرحال آماده کردن مکانی برای عروس خوددرآسمان می‌باشد. اینجانیزباردیگرکارمسیح درزمان حاضرمعنای خودراازدست خواهدداد اگرازپشتوانهٔ یک رستاخیزواقعی ازمردگان برخوردارنباشد.

حاکمیت عمومی اوبرتمامی خلقت درافسسیان ۱:۲۰-۲۳ بیان گردیده است‌که مسیح بخاطرقیام وصعودش، نه تنها سرورکلیسا گردید بلکه به مقام خودبعنوان خداوندخلقت،مجددا دست یافت. چنین چیزی هرگزممکن نمی‌بوداگرا وبعنوان کسی که قدرت داشت جان خودرا بنهدوقدرت داشت آنرا بازگیرد، واقعا پس ازمرگ زنده نمی‌شد.

شبان گله مسیح درمرگش برصلیب، پیشگویی مزمور۲۲ رامبنی براینکه‌او بعنوان شبان نیکوی گوسفندان جان خودرابرای گله فداخواهد کرد، تحقق بخشید. ولی مسیح درخدمت فعلی خود، آنچه راکه قبلا درمزمور۲۳ به تصویرکشیده شده، به انجام میرساندیعنی مراقبت ازگوسفندان بعنوان شبان اعظم. خدمت اودرزمان حاضردرتعدادی ازقسمتهای عهدجدیدمورداشاره واقع شده است

(یوحنا ۱۴:۱۰، عبر ۲۰:۱۳، اول پطرس ۲۵:۲). ولی تحقق قسمتهایی که بکار او بعنوان رئیس شبانان مربوط میشود، بعد از ظهور ثانوی او عملی خواهد گردید (اول پطرس ۴:۵).

کار مسیح در آینده نیز به رستاخیز او از مردگان متکی است

در تعدادی موارد خاص نیز، آن قسمت از کار مسیح که بنا بر پیشگوییهای کتاب مقدس میبایست در آینده به انجام برسد، بر رستاخیز مسیح از مردگان متکی میباشد.

رستاخیز همهٔ انسانها — در قسمتهای نبوتی کتاب مقدس پیش بینی شده است که مسیح با قدرت قیامت خود همه انسانها را در چند رستاخیز متوالی قیام خواهد داد که به نظر میرسد ترتیبشان بقرار زیر باشد:

۱ ـ رستاخیز کلیسا در زمان ربوده شدن (اول قر ۵۱:۱۵-۵۳، اول تسا ۱۴:۴-۱۷).

۲ ـ رستاخیز مقدسین عهد عتیق در زمان آمدن او به زمین برای استقرار پادشاهی (دان ۲:۱۲، ۱۳، هو ۱۴:۱۳، متی ۳۰:۲۲-۳۱).

۳ ـ رستاخیز مقدسین مصیبت عظیم در زمان آمدن ثانوی اش (مکا ۴:۲۰).

۴ ـ رستاخیز احتمالی مقدسین سلطنت هزار ساله در پایان هزار سال، هرچندکه در کتاب مقدس بطور خاص به این رستاخیز اشاره نشده است.

۵ ـ رستاخیز داوری شریران در پایان سلطنت هزار ساله (مکا ۱۲:۲۰-۱۴).

صرف نظر از زمان وقوع و خصوصیت ویژهٔ هریک از این رستاخیزها، قیامت مردگان بطور کلی به قدرت مسیح نسبت داده شده است (یوحنا ۲۸:۵-۲۹، اول قر ۱۲:۱۵، ۲۲) و بر واقعیت تاریخی رستاخیز خود استوار است.

جشن عروسی — زمانی که مسیح برای ربودن کلیسای خود بیاید، مانند دامادی که برای بردن عروس میآید، در آسمان به کلیسای خویش خواهد پیوست. این تصویر کتاب مقدسی، از اتحاد و مشارکت ابدی مسیح با کلیسایش سخن میگوید، و جنبهٔ مهمی از کار او در آینده است که منطقا بر واقعیت رستاخیز او از مردگان استوار میباشد. کلیسا در عصر حاضر عروسی است در انتظار آمدن شوهرخود (دوم قر ۲:۱۱، مکا ۷:۱۹).

داوری همه مخلوقاتی که از وجدان اخلاقی برخوردارند — مسیح علاوه بر کار فعلی اش در امر تادیب و تنبیه مومنین در زندگی روزمره آنها، داورنهایی همه مخلوقات دارای وجدان اخلاقی چه انسان و چه فرشتگان نیز خواهد بود. این داوریها را میتوان بصورت زیر تقسیم بندی کرد: (۱) داوری کلیسا (دوم قر ۱۰:۵-۱۱)، (۲) داوری قوم اسرائیل چه بصورت قومی و چه بصورت فردی (متی ۲۷:۲۴ تا ۳۰:۲۵)، (۳) داوری امتها هنگام آمدن ثانوی اش به زمین (متی ۳۱:۲۵-۴۶)، (۴) داوری فرشتگان احتمالا در پایان سلطنت هزار ساله (اول قر ۳:۶، دوم پطر ۴:۲، یهودا ۶)، (۵) داوری شریرانی که مرده اند (مکا ۱۲:۲۰-۱۵).

اشاراتی کلی هم به واقعیت داوری منسوب به مسیح وجوددارد که درآنها به این داوری درارتباط با قدرت بثبوت رسیده او درستاخیزش ازمردگان اشاره می‌شود (یوحنا ۲۲:۵، اعمال ۴۲:۱۰، روم ۱۰:۱۴، دوم تیمو ۱:۴).

حکومت برتخت پادشاهی داود درآن پیشگویی نخستینی که به داوددادده شد ـ پیشگویی درباره اینکه تخت پادشاهی ونسل اوتابه ابدبرقرار خواهدماند ـ این دلالت ضمنی وجوددارد که نهایتا کسی به پادشاهی خواهدرسیدکه یک شخص قیام کرده ازمردگان خواهدبود. درتوالی عادی پادشاهانی که سرانجامشان مرگ است، بعیدبه نظرمی‌رسدکه تخت پادشاهی داودبتواندبنابرآنچه دردوم سموئیل ۱۶:۷ بیان گردیده، برای ابدپابرجا بماند. تصدیق وتحکیم نبوت داده شده به داود، در اعلام فرشته به مریم یافت می‌شود. فرشته درموردمسیح اظهارمی‌داردکه "او بزرگ خواهدبودوبه پسرحضرت اعلی مسمی شود وخداوندخدا تخت پدرش داودرابدوعطاخواهد فرمودواوبرخاندان یعقوب تابه ابدپادشاهی خواهدکردوسلطنت اورانهایت نخواهد بود (لوقا ۳۲:۱-۳۳)". بنابرین، وعدهٔ خاصی که به داوددادده شد، بایستی درمسیح تحقق پیداکندوچنین چیزی ممکن نمی‌بوداگرمسیح واقعا ازمردگان برنمی‌خاست. این حقیقت درموعظه پطرس درروزپنطیکاست نیزکه دراعمال ۲۵:۲-۳۱ گزارش گردیده، تایید می‌شود. دراین قسمت رستاخیزمسیح باوعدهٔ خدابه داودمبنی براینکه اویکی ازفرزندان داود رابرتخت اوخواهدنشانید، مربوط گردیده است.

تحویل نهایی جهان به پدر بعنوان نقطهٔ اوجی برای درام تاریخ، مسیح خداوند طبق اول قرنتیان ۲۴:۱۵-۲۸ جهانی فتح شده راتسلیم پدرمی‌نماید. فتح نهایی واستقرارحاکمیت مسیح برهمه دشمنانش، جدا ازرستاخیزاو نمی‌توانست عملی شود. این دراول قرنتیان ۲۶:۱۵ پیشگویی شده است: " دشمن آخر که نابودمی‌شودموت است". رستاخیزنهایی همه انسانها ومطیع شدن تمامی جهان تحت حاکمیت وخداوندگاری مسیح، بررستاخیزاومتکی است. اغراق نیست اگربگوییم‌رستاخیز مسیح آن حلقه‌ای است‌که کل زنجیربرنامهٔ الهی راباهم نگاه می‌داردوبدون آن تمام این طرح ازهم می‌پاشد.

LEWIS S. CHAFER اهمیت رستاخیزمسیح رادرعبارات زیرخلاصه می‌نماید:

> رستاخیزاوبطرزحیاتی بااعصارگذشته، تحقق نبوتها، ارزش مرگ او، کلیسا، قوم اسرائیل، جهان خلقت، مقاصدواهداف خدادرفیضی که به اعصارآینده ره می‌گشاید، وباجلال ابدی خدا ارتباط دارد. تحقق اهداف ازلی خدادرارتباط باهمه اینهابرقیام پسرخدا ازقبراستواراست. اوازمیان مردگان برخاست، وعظمت این واقعه ازشان ومقام آن درتعلیم مسیحیت معلوم می‌شود. اوکه توسط اوهمه چیزآفریده شدآنچه درآسمان وآنچه برزمین است ازچیزهای دیدنی ونادیدنی وتختها وسلطنتها وریاسات وقوات، اوکه همه چیزبرای او آفریده شد، که قبل ازهمه است ودروی همه چیزقیام دارد، اگراوازمردگان برنمی‌خاست، همه مقاصدالهی وبرکات اوعقیم می‌ماندند، بله، تمامی کائنات وحتی تخت خدانیزمضمحل ومستحیل می‌گردیدوبرای همیشه به فراموشی

سپرده می‌شد. حیات، نور، وامید، تماما منقطع می‌گردیدوبه جای آنها مرگ، ظلمت، ونومیدی فرمانروایی می‌کرد. هرچندنیروهای روحانی ظلمت ممکن بودبه زندگی وفعالیت خودادامه دهند، ولی آخرین امیدبرای جهانی ویران شده، برای همیشه ازمیان می‌رفت. برای ذهن بشری ما این امکان وجودندارد که همه موضوعات مهم وکارسازی راکه تکلیفشان درلحظهٔ رستاخیزمسیح از مرگ معلوم می‌شد، درک کند. وبااین وجود، درهیچ لحظه‌ای اززمان این موضوعات مهم درمخاطره قرارنداشته‌اند. عملی شدن کامل رستاخیزاو، قطعی بودزیراقدرت مطلقه برای عملی ساختن آن دست‌به کارشده بود. همه خصوصیات نجات فردمسیحی، موقع ومقام، وامیداو، بررستاخیزخداوندش از مردگان استوارمی‌باشد.

رستاخیز، برهانی برای الهامی بودن کتاب مقدس می‌باشد

همانندسایرپیشگوییهای مهمی که تحقق پیداکردند، رستاخیزمسیح نیزتاییدیگری است بروثاقت وقصورناپذیری کتب مقدسه وشاهدی است براینکه کتب فوق حقیقتا توسط روح خدا الهام شده‌اند. رستاخیزمسیح تحقق نبوتهای زیادی چه درعهدعتیق وچه درعهدجدیدبود. یک نبوت مهم درعهدعتیق، مزمور ۱۶:۱۰ می‌باشدکه پطرس درموعظه خودش درروزپنطیکاست ازآن نقل قول می‌نماید (اعمال ۲:۲۷). چنانکه پطرس خاطرنشان می‌سازد، این پیشگویی نمی‌توانست بوسیلهٔ داودعملی شده باشدزیرااونیزمثل همه انسانها درگذشت وقبراوهم زمانی که پطرس این موعظه راایرادمی‌کرد، برای شنوندگانش کاملا شناخته شده بود. این پیشگویی تنها می‌توانست اشاره به عیسی مسیح باشد که جسدش فسادراندید.

درروایات عهدجدید، مسیح بارها به مرگ ورستاخیزخوددرآینده اشاره می‌کند، و این پیشگوییها نیزوقتی تحقق پیداکردندکه مسیح ازمردگان برخاست (متی ۱۶:۲۱، ۲۰:۱۹، ۲۶:۶۱، مرقس ۹:۹، ۱۴:۲۸، یوحنا ۲:۱۹). پولس رسول درشهادتی که درحضوراغریپاس پادشاه داد، تصدیق نمودکه قلب پیام اوهمان چیزی است‌که موسی وانبیا قبلاپیشگویی کرده بودند "که مسیح می‌بایست زحمت بیندونوبرقیامت مردگان گشته قوم وامتها را به نورا علام نماید" (اعمال ۲۶:۲۳). هرکسی که رستاخیزمسیح ازمردگان راانکارکند، ضرورتا الهامی بودن کتاب مقدس رانیزانکارخواهدکردومعمولا این هم درست است‌که آنانی که الهامی بودن کتب مقدسه راانکارمی‌کنند، رستاخیزمسیح رانیزنمی‌پذیرند. این دوهمانندبسیاری ازآموزه‌های مهم مربوط به ایمان درکتاب مقدس، کاملا به هم مربوطند. واقعیت رستاخیزمسیح همچنان بعنوان یکی ازستونهای ایمان کتاب مقدسی باقی می‌ماند، ستونی که بدون آن تمامی عمارت به لرزه درآمده، فرومی‌ریزد. بنابرین رستاخیزمسیح رابایدجزو یکی ازبرنامه‌های اصلی خدامثل تقدیراولیه، آفرینش جهان فیزیکی، تجسم، مرگ وآمدن ثانوی مسیح به زمین بشمارآورد.

فصل ۱۱

کار مسیح در زمان حاضر

درتاملات عقیدتی کلیسا ، موضوع کارمسیح درزمان حاضرعمدتا موردغفلت قرار گرفته وتحت الشعاع آموزه‌های مهمی چون تجسم، مرگ ، ورستاخیزمسیح واقع شده است. این غفلت تاحدی معلول اغتشاش فکری درموردماهیت عصرحاضرمی‌باشد. امرفوق ازمفاهیم مختلف مربوط به تفاسیرپس هزاره‌ای ، ناهزاره‌ای، وپیش هزاره‌ای ناشی شده است. نیل به درکی صحیح ازکارمسیح درزمان حاضرتاثیرزیادی دررفع این سردرگمی دارد.

برای درک کارمسیح درزمان حاضرتمایزات مهمی رابایدموردملاحظه قرارداد. خداوندی فعلی مسیح رادرآسمان بایدازخداوندی آیندهٔ اوبرزمین تمییزداد. همچنین کارمسیح درآسمان بایددرنقطهٔ مقابل کاراودرارتباط باسکونتش درمومنین قراردادهشودوهردوی اینها رابایدازخدمت روح القدس درزمان حاضرتمییزداد. همانندسایر قلمروهای علم الهی، توجه کافی به مکاشفهٔ دقیق کتاب مقدس،کلیدنیل به درکی صحیح می‌باشد. کارمسیح درزمان حاضربا صعودشروع می‌شودوباآمدن ثانوی اوبرای کلیسایش خاتمه می‌پذیرد.

صعود مسیح

صعودمسیح ازاین جهت درعلم الهی حائزاهمیت است که ازیک سوبدومین قدم در سرافرازی مسیح می‌باشدکه بارستاخیزاوآغازگردید، وازسوی دیگرآغازگراودرزمان حاضراست. بطورکلی بایدگفت که درالهیات ارتدوکس واقعیت صعودمسیح موردچون و چرای جدی واقع نشده است.

ترک زمین

اختلاف نظرهایی نیزدرپیرامون آموزه صعودمسیح بروزکرده است. کلیسای لوتری درپیروی ازمارتین لوترکلا براین اعتقاداست که بدن قیام کرده مسیح حاضرمطلق می‌باشد،حال آنکه الهیات موسوم به الهیات رفرمیستی (REFORMED THEOLOGY ـ که تقریبا همان الهیات کالونی است ـ م.) درنقطهٔ مقابل عقیده فوق، مسیح راتنها در الوهیتش حاضرمطلق می‌داندومعتقداست که بدن قیام کرده اومحدودیت مکانی دارد.

چارلز هاج بتفصیل در اثبات محدودیت مکانی بدن مسیح استدلال کرده است. وی خاطر نشان می‌سازدکه محدودیت مکانی ازصفات ذاتی وضروری یک بدن می‌باشدواینکه یک بدن حاضرمطلق فاقدهمه ویژگیهای اساسی یک بدن است. بنابرین متالهین رفرمیست بر این اعتقادند که مسیح درعین حال که ازلحاظ روحانی درهمه جاحضوردارد، طی عصر حاضرازلحاظ بدنی درآسمان است وبه هنگام آمدن ثانوی خود، باهمین بدن به زمین بازخواهدگشت.

این سئوال مطرح شده که آیاصعودمسیح به آسمان، قبل ازواقعهٔ مذکوردرباب یکم اعمال صورت‌گرفته است؟ تعدادی ازمفسرین براساس دلالتهای ضمنی یوحنا ۱۷:۲۰ وعبرانیان ۹:۶-۲۰ اینطورتعلیم می‌دهندکه مسیح درهمان روزرستاخیزش به آسمان صعودکرده است. آنها چنین استدلال می‌کنندکه همانطوریکه درعهدعتیق کاهن اعظم باآوردن خون قربانی به قدس‌الاقداس وپاشیدن آن برتخت رحمت، آئین روزکفاره را برگزار می‌نمود، مسیح نیزکه کاهن اعظم نوین ماداریک رتبهٔ بالاترمی‌باشد، خون قربانی خویشتن رادرهمان روزرستاخیزش به آسمان وبه حضورخدا آورد.

این مفهوم صعودفوری مسیح به آسمان پس ازرستاخیزش ازمردگان، بوسیله بررسیهای دقیقی که پیرامون این موضوع صورت‌گرفته، ردشده است. اکثرمتالهین ارتدوکس معتقدندکه کارمسیح همان روی صلیب پایان یافته وکاربست فیزیکی خون او هرگزبه فراسوی صلیب‌کشیده نشده است. درعبرانیان ۱۲:۹ آمده است‌که مسیح "به خون خود" (یعنی ازطریق وبه توسط این خون) به مکان اقدس داخل گردیدنه باخون خود.

سخن مسیح به مریم (یوحنا ۱۷:۲۰) مبنی براینکه "مرالمس مکن زیراکه هنوز نزدپدرخودبالانرفته‌ام ولیکن نزدبرادران من رفته بایشان بگوکه نزدپدرخودوپدرشما وخدای خودوخدای شما می‌روم" درواقع یک پیشگویی است نه بیان آنچه که قراربود بلافاصله واقع شود. چنانکه "ا. تی. رابرتسون" نشان می‌دهد، "می‌روم" دراینجا به زمان آینده اشاره داردونمونه‌ای ازکاربردزمان حال افعال برای بیان امری است‌که درآینده اتفاق می‌افتد. باتوجه به این واقعیت‌که مسیح درفاصله زمانی کمی بعداز ظهورش به مریم به کسان دیگری نیزخودراظاهرکرد، به نظرنمی‌رسدکه اودراین فاصلهٔ زمانی کوتاه که ازچنددقیقه تجاوزنمی‌کرد، سریعا به آسمان رفته وازآنجا بازگشته باشد. بنابرین بسیاری به این نتیجه رسیده‌اندکه خیلی کم احتمال داردمسیح تاقبل ازواقعهٔ باب یکم اعمال بطوررسمی به آسمان صعودکرده باشد. محققینی که این موضوع خاص رابه دقت موردبررسی قرارداده‌اند، اتفاق نظردارندکه مسیح دوروز رستاخیزش ازمردگان به آسمان صعودنکرده است تاخون خودرا تقدیم حضورپدرنماید.

اگرمسیح درروززنده شدنش ازمردگان صعودنکرده باشد، تنها چیزی که باقی می‌ماندا ثبات قاطع این حقیقت است‌که صعودا وبه‌آسمان مطابق باگزارش اعمال باب ۱، چهل روزبعداتفاق افتاده است. این واقعیت تاریخی را، قبل ازهرچیز، پیشگویی خودمسیح، گزارش تاریخی صعوداو، واشاراتی که دررسالات به صعودمسیح بعنوان یک واقعیت تاریخی وجوددارد، تایید می‌کند.

دراناجیل اشارات زیادی وجوددارکه نشان می‌دهدمسیح بازگشت خود به جلال رادرنظرداشته است، چیزی که وی بدان بعنوان بازگشت به جلالی که زمانی ازآن

برخوردار بود، اشاره می‌نماید (لوقا ۵۱:۹، یوحنا ۶۲:۶، ۳۳:۷، ۱۲:۱۴، ۲۸، ۵:۱۶، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۲۸). با توجه به این همه اشارات، باید گفت که صعود بی شک یکی از وقایع بسیار مهم زندگی مسیح بود که خاتمه خدمت زمینی او را مشخص می‌کرد و آن دسته از وقایعی را که با رستاخیز او آغاز گردید به اوج می‌رساند. این واقعیت که امر فوق در تفکر و خدمت نبوتی مسیح بطور خاص مورد توجه قرار دارد، روشن می‌سازد که صعود او خیلی مهم است.

در کتاب مقدس سه قسمت وجود دارد که این واقعهٔ تاریخی را گزارش می‌کنند: مرقس ۱۹:۱۶-۲۰، لوقا ۵۰:۲۴-۵۳، اعمال ۱:۶-۱۲. هرچند قسمت مربوط به انجیل مرقس گاهی از لحاظ نسخه شناسی مورد سئوال قرار می‌گیرد، ولی لوقا ۵۱:۲۴ اظهار می‌دارد که "چنین شد که درحین برکت دادن ایشان از ایشان جدا گشته بسوی آسمان بالا برده شد". چنانکه KELLY اظهار می‌دارد، از لحاظ علم نسخه شناسی و تحلیل متون اناجیل، هیچ دلیلی نداریم که براساس آن با گفته لوقا مخالفت نماییم، هرچند که در متن فوق از انجیل لوقا، واژهٔ یونانی ANAPHERŌ که "بالا برده شد" ترجمه شده است در بعضی از نسخه‌ها وجود ندارد. جالب است که این کلمه با همه کلماتی که در باب یکم اعمال بکار رفته است تفاوت دارد.

متن کلاسیک مربوط به صعود مسیح در اعمال ۱:۹-۱۲ یافت می‌شود. در این قسمت چهار واژهٔ یونانی زیر برای توصیف وجوه مختلف صعود بکار برده شده اند.

۱ - در آیه ۹ گفته شده است "وقتی که ایشان همی نگریستند بالا برده شد". واژهٔ یونانی برای "بالا برده شد" EPĒRTHĒ می‌باشد که از EPAIRŌ گرفته شده است. این فعل معمولا برای اشاره به چیزی که بالا برده می‌شود بکار رفته است، بعنوان مثال در ارتباط با بالا کشیدن با دبانها در اعمال ۴۰:۲۷.

۲ - در آیهٔ ۹ همچنین مکشوف گردیده که "ابری او را از چشمان ایشان در ربود". واژهٔ یونانی که برای "در ربود" بکار برده شده HYPELABEN است. چنانکه رابرتسون خاطرنشان می‌سازد از لحاظ دستور زبان یونانی وچگونگی صرف افعال آن، معنی واژه فوق "از زیر برگرفت" است. به نظر می‌رسد که ابر فوق همچون تکیه گاهی زیرا و قرار گرفته و او را بالا برده باشد. در اینکه نه فقط در ارتباط با صعود او بلکه در پیشگویی آمدن ثانوی او به زمین با قدرت وجلال نیز به ابرها اشاره شده است، ظاهرا نکته جائز اهمیتی وجود دارد (متی ۳۰:۲۴، ۶۴:۲۶، مرقس ۲۶:۱۳، ۶۲:۱۴، لوقا ۲۷:۲۱، مکاشفه ۷:۱). در اول تسالونیکیان ۱۷:۴ نیز در ارتباط با ربوده شدن ایمانداران به ابرها اشاره شده است. ولی بعضی معتقدند که در اینجا منظور ابرهای واقعی نیست بلکه منظور این است که مقدسین ربوده شده خودشان ابری را تشکیل می‌دهند که این ابر به گروه بزرگی از مقدسین متبدل شده اشاره دارد.

۳ - در اعمال ۱۰:۱ واژهٔ سومی بکار رفته است یعنی POREUOMENOU که ترجمه آن "هنگامیکه او می‌رفت" می‌باشد. این یک کلمه متداول به معنی طی سفر بود و نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است که صعود مسیح بعنوان ترک نمودن زمین و مسافرت به آسمان تلقی شده است.

۴ - واژهٔ یونانی چهارمی که ANALĒMPHTHEIS باشد، در اعمال ۱۱:۱ بکار برده

شده که "بالابرده شد" ترجمه گردیده است (م.ک. مرقس ۱۹:۱۶ و لوقا ۵۱:۲۴). این بی شک به یک نقطهٔ اوج اشاره دارد، به عملی نهایی که ازواقعهٔ قبلی برمی‌جهد. معنی این واژه تقریبا همانند EPĒRTHĒ درآیهٔ ۹ است ودراعمال ۱۳:۲۰-۱۴ برای مسافرت باکشتی به خارج بکاررفته است.

با ترکیب مفاهیم این چهارواژه، تصویرکامل صعودمسیح بدست می‌آید. نخستین واژه یعنی EPĒRTHĒ (اعمال ۹:۱) که دروجه مجهول بکاربرده شده است، روشن می‌سازدکه صعودمسیح بطرف بالابوده ودرواقع خدای پدرپسرخودرا به آسمان می‌برد. واژهٔ دوم یعنی HYPELABEN نشان می‌دهدکه وقتی مسیح به آسمان جوی رسید، بوسیله ابرها برگرفته شد. A. C. GAEBELEIN اعتقاددارد که این یک ابرمافوق طبیعی مانند ابرکوه تبدیل هیئت یا آن ابری بودکه هیکل سلیمان راپرساخت. ولی درخود متن هیچ نشانه‌ای ازاینکه این چیزی غیرازیک ابرطبیعی بوده باشدوجودندارد. واژه سوم نشان می‌دهدکه صعودیک سفربوده است نه یک ناپدیدشدن صرف یا تغییرحالت، بلکه یک نقل مکان واقعی اززمین به آسمان. چهارمین واژه یعنی ANALEMPHTHEIS بااشاره به اینکه مسیح درآسمان بعنوان مقصدنهایی سفرش پذیرفته شد، تصویر صعودراکامل می‌گرداند.

بعدازاعمال باب ۱، کتاب مقدس بطورثابت مفروض می‌گیردکه مسیح درآسمان است. بنابرعبرانیان ۱۴:۴ ما "رئیس‌کهنهٔ عظیمی داریم که ازآسمانها درگذشته است یعنی عیسی پسرخدا". بطرزمشابهی دراول پطرس ۲۲:۳ عیسی مسیح بعنوان کسی توصیف می‌گردد که "به آسمان رفت وبدست راست خدااست وفرشتگان وقدرتها وقوات مطیع اوشده‌اند". بنابرین،گزارش تاریخی صعودمسیح که دراعمال ۱ ارائه شده است، بوسیله اظهارات بعدی عهدجدیدتایید می‌گردد.

رسیدن مسیح به آسمان

علاوه براشاراتی که دررسالات به واقعهٔ صعودمسیح شده است، درمواردمتعدد دیگری نیزمسیح پس ازصعودش،بطورخاص درآسمان دیده می‌شود. کاملا روشن است که این مواردتقریر مرقس ۱۹:۱۶ واعمال ۱۱:۱ رامبنی براینکه مسیح به آسمان رسیده است، تاییدمی‌کنند. چنین رسیدنی به آسمان بانبوتهایی که درآنها خودمسیح واقعه فوق را پیش بینی می‌نماید، کاملا مطابقت دارد (لوقا ۵۱:۲۴، یوحنا ۲۶:۶، ۳۳:۷، ۱۲:۱۴، ۲۸، ۵:۱۶، ۱۰، ۲۸).

درقسمتهای زیادی ازعهدجدید، مسیح پس ازصعوددرآسمان دیده می‌شود (اعمال ۳۳:۲-۳۶ / ۲۱:۳ / ۵۵:۷-۵۶ / ۳:۹-۶ / ۶:۲۲-۸ / ۱۳:۲۶-۱۵ / روم ۳۴:۸ / افس ۲۰:۱-۲۲ / ۸:۴-۱۰ / فیل ۶:۲-۱۱ / ۲۰:۳ / اول تسا ۱۰:۱ / ۱۶:۴ / اول تیمو ۱۶:۳ / عبر ۳:۱، ۱۳ / ۷:۲ / ۱۴:۴ / ۲۰:۶ / ۲۶:۷ / ۱:۸ / ۲۴:۹ / ۱۲:۱۰-۱۳ / ۲:۱۲ / اول یوحنا ۱:۲ / مکاشفه ۷:۱، ۱۳-۱۸ / ۵:۵-۱۲/ ۹:۶-۱۷ / ۹:۷-۱۷ / ۱:۱۴-۵ / ۱۱:۱۹-۱۶).

این انبوه شواهدوقرائن، یکی ازدلایل عمده‌ای است که الهیات ارتدوکس هرگزواقعیت صعودمسیح رامورد‌سئوال قرارنداده است. صعودمسیح (۱) تدریجی، (۲) مرئی، (۳) جسمانی، و (۴) وبرگرفته شده بوسیله ابرها بود. توجه‌به‌این جزئیات حائزکمال

اهمیت است زیرا وقتی مسیح برای استقرار پادشاهی خودبه زمین بازگردد، ظهورثانوی اونیزازهمه این مشخصات برخوردارخواهدبود.

اهمیت صعود مسیح

این واقعیت که مسیح به آسمان صعودنمود، نشانگرپایان دوره‌ای است که وی در آن خویشتن را محدودنموده بود. مسیح حتی درخدمت مابعدرستاخیزی اش نیزظهور جلال خودرا تاحدودی محدودکرده بود. صعودهمچنین مشخص کننده پایان خدمت زمینی اوست، خدمتی که نه تنها شامل قربانی اوبرصلیب بودبلکه خدمت نبوتی ومعجزات انجام شده بوسیلهٔ حضوربدنی اورانیزشامل میگردید.

بعلاوه صعودازاین لحاظ مهم بودکه سرافرازی وجلال اورادرآسمان نویدمیداد. بابازگشت اوبه آسمان، جلال ماقبل تجسم وی که روی زمین بطورموقت کنارگذاشته شده بود، اکنون بطورکامل ظاهرمیگردید. اواکنون ازجلال افزون پیروزی برگناه ومرگ نیزبرخوردارمیگردیدوبفراخور آن به جلال خیلی زیادی میرسید (افس ۱:۲۰-۲۳ / م.ک. فیل ۲:۹ / عبر ۲:۸).

مسیح دردخول جسمانی خودبه آسمان، بعنوان نخستین کسی که ازمردگان زنده شده بودتابه آسمان برود، درواقع پیشروهمه ایماندارانی شدکه بدنبال اوبه آسمان خواهندرفت. این صرفا بازگشت به جلال الهی ماقبل تجسم اونبود، بلکه جلال یافتن انسانیت رانیزشامل میگردید. چنانکه چارلزهاج اینرابیان مینماید "آنچه دراینجا جلال پیداکردوسرافرازگردید "خدا ـ انسان" (THEANTHROPOS) بود، نه لوگوس بطور خاص ومتمایز، ونه صرفا طبیعت بشری، بلکه شخصیت "خدا ـ انسانی". صعود، آن حلقهٔ ارتباطی مهم، بین کاراوبرزمین وکاراودرآسمان بودکه باهمین صعودآغازمیگردید.

خداوندی مسیح برهمه چیزدرزمان حاضر

مقام کنونی مسیح درآسمان

علاوه براین حقیقت بزرگ که مسیح سرکلیسا میباشد (که درقسمت بعدی موردبررسی قرارخواهدگفت)،کتب مقدسه همچنین برمقام کنونی مسیح بردست راست خدای پدرتاکید میکنند (مزمور ۱۱۰:۱ / متی ۲۲:۴۴ / مرقس ۱۲:۳۶ / ۱۶:۱۹ / لوقا ۲۰:۴۲-۴۳ / ۲۲:۶۹ / روم ۸:۳۴ / افس ۱:۲۰ / کول ۳:۱ / عبر ۱:۳-۱۳ / ۸:۱ / ۱۰:۱۲ / ۱۲:۲ / اول پطرس ۳:۲۲). این مقام آشکارامقامی است که ازبالاترین احترام برخوردار میباشد، ودربردارنده تصاحب تخت حکومت الهی است بی آنکه بدین معنا باشدکه خدای پدرمالکیت آنرااز دست داده است. امرفوق دلالت براین داردکه پدرهمهٔ جلال، قدرت واقتدارراباپسرخودبه شراکت گذاشته است. تخت فوق قطعا تختی آسمانی است، نه تخت پادشاهی داودی یایک تخت سلطنت زمینی. حکومتی که ازاین تخت اعمال میشود، همه جهان کائنات ومخلوقات آنرادربرمیگیرد.

یکی ازمفروضات ثابت تفسیرهای پس هزاره‌ای یاناهزاره‌ای این است که این تخت فرمانروایی که مسیح، هم اکنون برآن تکیه زده است همان تخت پادشاهی داودی

می‌باشد. بررسی عهدجدیدنشان می‌دهدکه حتی یک موردرا هم نمی‌توان یافت که درآن،موقع ومقام کنونی مسیح با تکیه زدن اوبرتخت داودی یکی شمرده شده باشد. باتوجه به اشارات متعددی که به واقعیت نشانیده شدن مسیح بردست راست پدروبرتخت اوشده است، تصوراینکه دوموضوع فوق یکی باشندغیرممکن است زیرادرهیچیک ازقسمتهایی که دربالابه آنها اشاره شد، اصطلاح "تخت داود" بعنوان بیان مناسبی برای موقعیت کنونی مسیح بکارنرفته است. اگرمسیح اکنون برتخت داودتکیه زده باشد، بایدبگوییم که هیچگونه دلیل وپشتوانه کتاب مقدسی برای این امروجودندارد.

عدم امکان اینکه تخت داودوتخت خدای پدریکی باشند، باطرح یک سئوال بسیار ساده فورا آشکارمی‌گرددوآن سئوال اینست که آیاداودمی‌توانست برتخت خدای پدر بنشیند؟ پاسخ کاملا واضح است. تخت پادشاهی داودبه‌زمین، به سرزمین اسرائیل وبه قوم اسرائیل مربوط می‌شد. این تخت هرگزاندیشه جهانی بودن رادرسرنداشت وهرگز چیزی بیش ازیک تخت زمینی نبود.

توصیف تخت پادشاهی داوددرعهدعتیق، اینراروشن می‌سازد. تخت داودباحکومت اوبراسرائیل طی همان نسل سروکارداشت. یهودیان پیشگویی تداوم آنرابعنوان وعده استقراریک حکومت زمینی درآینده تعبیرمی‌کردند. درنقطهٔ مقابل، هرگونه اشاره‌ای که به تخت پدرشده است، آنرادرآسمان تصویرمی‌نماید. ازلحاظ زمانی، تخت خدای پدر ازلی وابدی بودوخیلی قبل ازاینکه داودزاده شودیاحکومتش آغازگردد، وجودداشت. درهمهٔ این نکات، بین تخت پادشاهی داودوتخت خدای پدرکه مسیح هم اکنون برآن تکیه زده است، عدم شباهت وجوددارد.

بی شک یکی ازتفاوتهایی که میان تخت کنونی مسیح وتخت داودوجوددارداین است که اولی دربردارنده بالاترین احترام، جلال، غلبه، قدرت واقتدارمی‌باشد. حضورمسیح براین تخت این ارزش وفایده عملی رابرای مومنین داردکه هرچندقدرت شیطان ووسوسه‌های دنیاخیلی واقعی هستند، مسیح دراین مقام رفیع قادرست مومن رادرساعت نیازحفظ و پشتیبانی نماید. کلیسا ازنظرموقعیت ومقام، هم اکنون درمسیح قراردارد وحضورمسیح برتخت آسمانی ضامن این است که مانیزنهایتا باوی درآسمان خواهیم بود. این حقایق بسیارمهم رانمی‌توان به تخت داودی نسبت داد زیراکلیسا هیچ رابطه‌ای با این تخت ندارد وهمچنین تخت داودحائزقدرت واقتدارنامحدودنیست.

قدرت واقتدار کنونی مسیح

اگرچه مسیح ازبعضی لحاظ درانتظارآن غلبه نهایی بردنیااست که درمزمور ۱:۱۱۰ نویدآن داده شده است، اوهم اکنون نیزازاقتداروسلطهٔ گسترده‌ای برکل جهان برخوردارمی‌باشد. یکی ازقسمتهایی که براین نظرصحه می‌گذارند اول پطرس ۲۲:۳ است که درآن راجع به عیسی مسیح آمده که فرشتگان، ریاسات وقدرتها زیرسلطه اوقرار دارند (م.ک. عبر ۱:۴-۱۳). بنابرافسسیان ۲۱:۱ مسیح ازلحاظ قدرت "بالاترازهر ریاست وقدرت وقوت وسلطنت وهرنامی که خوانده می‌شودنه دراین عالم فقط بلکه درعالم آینده" قراردارد. قسمت فوق ادامه می‌دهدکه "همه چیز" وازجمله کلیسا "زیر پایهای او" قراردارند (۲۲:۱).

مسئله وجودبدی وشرارت درجهان که درفلسفه، اغلب بعنوان نقضی برای ایمان مسیحی طرح می‌شود، پاسخ خودرا دراین مکاشفه می‌یابد. مسیح اکنون تمامی قدرت را در اختیار دارد ودرنهایت آنرا اعمال خواهدکرد، ولی بخاطرمقاصدواهدافی که ازنظرخدا کافی شمرده می‌شوند، وی باصبرانتظارآن روزی رادرآینده می‌کشدکه داوری عادله خود را برجهان باهمه بدیها وغمهایش به موقع اجراء گذارد. چنانکه مزمور ۱۱۰:۱ و عبرانیان ۱۳:۱۰ خاطرنشان می‌سازند، روزی خواهدآمدکه دشمنان وی پای انداز او خواهندگردید. درانطباق باتفسیرپیش هزاره‌ای کتاب مقدس، مطیع شدن زمین چیزی است‌که نه به زمان حال بلکه به آینده مربوط می‌شود وتاریخ باپیروزی مسیح پایان خواهدیافت (اول قر ۱۵:۲۴-۲۸).

کارکنونی مسیح درآسمان

خدمت عمدهٔ مسیح درعصرحاضربه کلیسای اومربوط می‌شودو کاراورابعنوان کاهن اعظم جلوه‌گرمی‌سازد. بااین وجود، بسیاری ازجنبه‌های کاراوازتصویرکهانتی مایه نمی‌گیرد. درکتاب مقدس برای بیان جنبه‌های گوناگون خدمت مسیح درارتباط باکلیسا درعصرحاضر، ازهفت تصویرزیراستفاده شده است:

آدم آخر وخلقت جدید

اصطلاح "آدم آخر" تنهایکباردرکتاب مقدس بکاررفته (اول قر۱۵:۴۵) وعموما آنرامترادف بااصطلاح "انسان دوم" که آن هم درهمین قسمت آمده است (اول قر۱۵:۴۷) تلقی می‌کنند. دراینجااین مفهوم بیان می‌گرددکه مسیح، رئیس خلقت تازه‌ای است‌که ازهمه آنانی که درمسیح قراردارندتشکیل می‌شود، درنقطهٔ مقابل آدم که رئیس خلقت کهنه می‌باشد، یعنی خلقتی که تشکیل می‌شودازهمهٔ آنانی که درآدم هستند. اصطلاح "خلقت تازه" نیزدوباردرکتاب مقدس یافت می‌شود (دوم قر ۵:۱۷ و غلا ۶:۱۵) وبه افرادی اشاره داردکه بعنوان مخلوقاتی تازه درمسیح قراردارند.

مفهوم خلقت تازه اینست‌که همانطوری که خلقت کهنه درتولدطبیعی، طبیعت گناه‌آلود، ومرگ روحانی آدم، شریک است، کسی که خلقتی تازه می‌گردد، دریک تولد تازه، طبیعت جدید، وعدالت وتقدیس شریک بوده، وعده‌هایی عالی همچون وعده یک بدن روحانی، وفسادناپذیری وجلال غایی رابه ارث می‌برد. هرفردی درمسیح یک خلقت جدید است ومجموع همهٔ این افرادآن مفهوم الهیاتی راتشکیل می‌دهدکه بعنوان خلقت تازه شناخته شده است.

هرچندبرخی مانند "توماس سی. ادواردز" اعتقاددارندکه کارمسیح بعنوان آدم آخربا تجسم اوآغازمی‌شودودیگران نیزچنین نظرداده‌اندکه این کاربا تعمیدوافاضه روح به اوشروع می‌شود، شایدبهترین شق این باشدکه بپذیریم مسیح دررستاخیزخودازمردگان کارخودرابعنوان آدم آخرآغازکرده است. ازاشاره‌ای که دراول قرنتیان ۱۵:۴۵ به این آموزه شده است، همین استنباط حاصل می‌گردد. اینجادرموردمسیح بعنوان آدم آخرگفته شده است‌که او "یک روح حیاتبخش" می‌باشد. درست همانطوری که آدم ازگل

زمین سرشته شدوخدا بوی حیات طبیعی بخشید، به همین شکل کسانی که ازنظرروحانی مرده‌اند، وقتی‌درمسیح ازحیات جدیدبرخوردارمی‌گردند، جزئی ازخلقت تازه می‌شوند. افاضه حیات جاودانی مکررا بعنوان جزء ضروری نجات درمسیح ذکرشده است (یوحنا ۱:۴ / ۶:۵۴ / ۱۰:۲۸ / ۱۷:۲). درقسمتهای زیادی ازکتاب مقدس مانندرومیان ۵:۱۲-۲۱ / اول قرنتیان ۱۵:۲۲ وافسسیان ۲:۱-۱۰ دوگروه فوق یعنی آنان که درخلقت کهنه قرار دارندوآنانی که جزئی ازخلقت تازه هستند، درمقابل هم قرارداده شده‌اند. حقایق دیگری پیرامون همین موضوع رامی‌توان درقسمتهای دیگری ازکتاب مقدس یافت. بنابرین کارمسیح بعنوان آدم آخرعبارتست ازتشکیل خلقتی تازه ازافرادایمانداری که حیات جاودانی درآنهاقرارداده شده است. نفس این واقعیت که امرفوق باخلقت مقایسه شده، حاکی ازاینست که خدامنبع قدرت، اجراء وتکمیل آن می‌باشدواینکه خلقت تازه تجلی اعلای فیض وقدرت خدااست.

مسیح بعنوان سربدن مسیح

تصویرمهم دیگری که درکتاب مقدس برای توصیف رابطهٔ مسیح وکلیسایش بکار گرفته شده است، تشبیه بدن انسان می‌باشدکه درآن مسیح بعنوان سربدنی که کلیسا است، مکشوف گردیده است. شکل گیری ورشدکلیسا باشکل گیری ورشدیک بدن زنده مقایسه شده است (اعمال ۲:۴۷ / اول قر ۶:۱۵ / ۱۲:۱۲-۱۴ / افس ۲:۱۶ / ۴:۴-۵، ۱۶/ ۵:۳۰-۳۲ / کول ۱:۲۴ / ۲:۱۹). این بدن بوسیله تعمیدروح‌القدس تشکیل می‌شود (اول قر ۱۲:۱۳) وآمده است که خدای پدرنیزدرقراردادن مسیح بعنوان سراین بدن شریک است (افس ۱:۲۲). مسیح حیات بدن است وبعنوان سر، اعمال آنرا هدایت می‌کند.

بدن مسیح بانزول روح‌القدس درباب دوم کتاب اعمال تشکیل گردید. این حقیقت رامی‌توان بامقایسه اعمال ۱:۵ با ۱۱:۱۵-۱۶ به ثبوت رسانید. تداوم رشد بدن دراعمال ۲:۴۷، نشات گرفته ازتولدآن درروزپنطیکاست قلمدادگردیده است.

مومنینی که بوسیلهٔ تعمیدروح‌القدس به بدن مسیح پیوندمی‌شوند، اعضایی هستندکه درحیاتی مشترک باهم اتحاددارند (افس ۵:۳۰) وبه همین جهت ازروابط ورفاقتهای قبلی خوددوری گزیده ترغیب می‌گردندکه به مسیح بپیوندند همانطوری که یک زن به شوهرخودمی‌پیوندد (افس ۵:۳۱-۳۲). بدن مسیح نیزهمانندبدن انسان بوسیله مفاصل وبندها پیوندمی‌یابدواعضای آن به تناسب درکنارهم قرارمی‌گیرند. این بدن همچون یک ارگانیسم زنده، رشدونمومی‌نماید (کول ۲:۱۹).

مسیح بعنوان سربدن، اعمال آنرا هدایت می‌کند

مفهوم سربودن مسیح، مواردکاربردمختلفی درعهدجدیددارودراین زمینه می‌توان به شش مورداشاره کرد:

۱ - ازلحاظ دوره شناسی، مسیح درآمدن ثانوی خودسرزاویه برای قوم اسرائیل است (اعمال ۳:۱۱ / اول پطر ۲:۷).

۲ - ازلحاظ بشری، مسیح سرهرمردمی‌باشد (اول قر ۱۱:۳).

۳ ـ ازلحاظ کلیسایی، مسیح سرکلیسا یعنی عروس خوداست (افس ۵:۲۳ / مکاشفه ۱۹:۶-۸).

۴ ـ ازلحاظ فیزیولوژیکی، مسیح سربدن خودکلیسا است (با همه آیاتی که دراین قسمت آمده‌اند، مقایسه کنید).

۵ ـ ازلحاظ جهانی، مسیح سرورئیس همه ریاسات وقدرتها بوده، ازخداوندی و حاکمیت جهانی برخوردارمی‌باشد (کول ۲:۱۰).

۶ ـ ازلحاظ نمایندگی، مسیح سرخلقت تازه است (روم ۵:۱۲-۲۱)، هرچندکلمهٔ سردراین متن نیامده است.

بنابرین بایددرنظرداشت که وقتی به مسیح بعنوان سراشاره می‌شود، بایدبر اساس زمینه وسیاق کلام تشخیص دادکه کدام یک ازمفاهیم بالاموردنظراست.

جزئی ازمفهوم سربودن، خداوندی وداشتن قدرت رهبری می‌باشد. بعنوام مثال، مسیح بعنوان سرزاویه، اسرائیل رارهبری خواهدکرد. بعنوان سرهرمرد، قدرت حاکم برکل نژادبشری است. بعنوان سرعروس خودکلیسا، مقام شوهرراکه مسئولیت رهبری رابرعهده داردارامی‌باشد. درارتباط باکل جهان، سرورهمه ریاسات وقدرتها می‌باشد. وباردیگربعنوان سرنسل ونژادبشری، رهبری بشریت رابه عهده دارد.

کتاب مقدس بارها صریحا به این حقیقت اشاره می‌کندکه مسیح سربدن خودکلیسا می‌باشد. (افس ۱:۲۲-۲۳ / ۵:۲۳-۲۴ / کول ۱:۱۸ / م.ک. اول قر ۱۱:۳). سروری بر بدن ذرافسسیان ۱:۲۲-۲۳ بعنوان جزئی ازخداوندی اوبرتمامی کائنات مکشوف گردیده است. درکولسیان ۱:۱۸ مسیح بعنوان خالق تصویرشده است، کسی که بموجب همین حقیقت نیزسرور کلیسا می‌باشد. درافسسیان ۵:۲۳-۲۴، رهبری شدن کلیسا بوسیله مسیح بارهبری شدن یک زن بوسیلهٔ شوهرش مقایسه شده است. درست همانطوری که یک زن بایدمطیع شوهرش باشد، درموردکلیسا نیزگفته شده که مطیع مسیح است. بنابرین رهبری شدن بدن بوسیلهٔ مسیح به معنی یک حاکمیت بوالهوسانه ونامعقول نیست، بلکه حاکی ازرهبری مهرآمیزاعضای این بدن توسط کسی است که جانش رابرای آنها فداکرد. ولی قیاس بدن انسان بطرزچشمگیری دراین رابطه نمایان می‌گردد. درست همانطوری که بدن انسان برای اینکه اعمال ورفتار هم‌ساز ومعقولی داشته باشد، نیازمندآنست که کاملا برهدایت ذهن متکی باشد، تابدین وسیله نه فقط به اهداف مطلوب خوددست یابد بلکه به خودنیزخدمت نماید، درموردمسیح نیزمکشوف گردیده که اوا عضای بدن خودرا رهبری می‌نماید، واین اعضاء نیزبه نوبه خودبرای اینکه اعمال ورفتارهمسازومعقولی داشته باشند بروی اتکاء کامل دارند. بنابرین یک عضوموثربدن مسیح بایدمطیع و تسلیم هدایت مسیح بعنوان سراین بدن باشد، درغیراین صورت ارزش رابطهٔ اوبااین بدن تاسطح یک عضوفلج تنزل می‌کند، یعنی عضوی که زنده‌است ولی مطیع نیست.

درانطباق باقیاس بدن انسان که درموردآن یک جریان دائمی تغذیه ورشدوجود دارد، مسیح نیزخدمت مشابهی رابه کلیسای خودعرضه می‌نمایدکه درسه قسمت مهم از کتاب مقدس بیان گردیده است: افسسیان ۵:۲۹ / فیلیپیان ۴:۱۳ / کولسیان ۲:۱۹. مقایسه محبت مسیح نسبت به کلیسا، با محبت شوهری نسبت به همسرخود، درافسسیان ۵:۲۹

مکشوف گردیده است :" زیرا هیچکس هرگزجسم خودرادشمن نداشته است بلکه آنرا تربیت ونوازش می‌کند چنانکه خداوندنیزکلیسا را". کلمهٔ یونانی که برای "تربیت" بکار برده شده است (EKTREPHEI)، بنابرنظر ARNDT و GINGRICH به معنی "تغذیه"، "پرورش" و "بزرگ کردن" می‌باشد، چنانکه درتنها موردیگری که درعهدجدیدبکاررفته است همین مفهوم را می‌رساند (افس ۶:۴). بنابرین بیانگرمنظورومقصودکلی خدادرامر رشددادن وبه بلوغ رساندن این بدن می‌باشد. وی این کاررا ازطریق رشدفردفرد اعضای آن وهمچنین رابطهٔ این اعضاء بایکدیگرانجام می‌دهد.

واژهٔ "نوازش" درلغت به معنی "گرم نگاه داشتن" وبطور مجازی وتمثیلی حاوی مفهوم "تسلی دادن وعزیزداشتن" است. تنها موردیگرکاربرد آن درا ول تسالونیکیان ۷:۲ درارتباط با مادری است که کودک خودرا می‌پرورد. مفهومی که در اینجا وجوددارد این است که مسیح نه فقط ازلحاظ تغذیه روحانی هرآنچه راکه برای رشدوبلوغ بدن خودلازم است فراهم می‌آوردبلکه آن محبت، دلسوزی، ومراقبت نوازشگرانهٔ مادری نسبت به کودک خودرانیزنشارکلیسا می‌نماید. بنابرین تصویری که دراینجا عرضه گردیده ازنظرمفاهیم روحانی مستتردرآن، بسیارغنی است وقلب مسیح رابرای آنانی که به اوتعلق دارندمکشوف می‌سازد.

مفهوم دیگری نیزدرکولسیان ۱۹:۲ به مفاهیم بالااضافه می‌شود، که درآن خدمت اعضاء درحق یکدیگرنیزنشان داده شده است :" به سر... که ازآن تمامی بدن بتوسط مفاصل وبندها مددیافته وباهم پیوندشده نمومی‌کند به نمویکه ازخداست". وقتی یکی ازاعضای بدن مسیح تقویت می‌شود، این به تقویت سایراعضاء می‌انجامدواین اثر رانیزدارد که اعضای جدید به‌بدن اضافه می‌شوند. فیلیپیان ۱۳:۴ حاکی ازآنست که قوت لازم برای این کار، ازخودمسیح نشات می‌گیرد زیرا پولس نیزدراین موردشخصا شهادت می‌دهدکه "قوت هرچیزرادارم درمسیح که مرا تقویت می‌بخشد".

یکی دیگرازجنبه‌های مهم خدمت مسیح درحق کلیسایش به تقدیس بدن مربوط است، که درکتاب مقدس بصورت یک رابطهٔ سه گانه بیان شده است : (۱) تقدیس وضعی؛ (۲) تقدیس پیشرونده یا تجربی؛ (۳) تقدیس غایی یا نهایی. درآموزه تقدیس درارتباط باکلیسا، تاکیدروی زمان حال یا جنبهٔ پیشرونده آن می‌باشدکه یک بعد تجربی است. کارتقدیس یکی ازمهمترین خدمات خدادرحق خاصانش می‌باشدوهرسه اقنوم تثلیث اقدس، شدیدا درآن دخیل هستند. قسمت اصلی وعمده‌ای که به این موضوع می‌پردازد، افسیان ۲۵:۵-۲۷ است که اشاراتی تکمیلی نیزبدان افزوده می‌شود (عبر ۱۱:۲ / ۱۲:۹-۱۴ / ۱۲:۱۳). درافسیان ۲۶:۵ آمده است که مسیح خویشتن را همچون قربانی برصلیب جلجتا داد "تا آنرا بغسل آب بوسیلهٔ کلام طاهرساخته تقدیس نماید". این عمل تقدیس پیشرونده وتدریجی، این هدف نهایی را مدنظردارد که "کلیسای مجیدرا به نزدخودحاضرسازدکه لکه وچین یا هیچ چیزمثل آن نداشته باشد بلکه تا مقدس وبی عیب باشد" (افس ۲۷:۵).

این عقیده درمیان برخی ازمفسرین رواج داردکه قسمت فوق به آن غسل که در آئین تعمیدمکشوف گردیده است، اشاره دارد. ولی ربط دادن این قسمت به تعمیدآب، تنها برکاربردکلمه "آب" مبتکی است. ولی کاربردتمثیلی مکرراین واژه درکتاب

مقدس ، یک چنین فرض مقدماتی را پرخطرمی‌سازد . بررسی دقیق قسمت فوق، ارتباط دادن این قسمت را به تعمید آب تایید نمی‌کند . واژه "غسل" (LOUTROI)، عموما به معنی حمام کردن یا شستشوی قسمتی از بدن است بدون اینکه هیچگونه اندیشه‌ای از یک آئین یا رسم درآن وجودداشته باشد (اعمال ۳۷:۹ / ۳۳:۱۶ / مکاشفه ۵:۱). ولی به نظر می‌رسدکه غسل در اینجا نه یک شستشوی بدنی بلکه یک شستشوی روحانی باشدوآب هم در اینجا از یک معنی مجازی برخوردار است ، چنانکه درکتاب مقدس بارها بدین شکل بکار رفته است (م.ک. یوحنا ۱۰:۴–۱۱، ۱۴–۱۵ / ۳۸:۷ / عبر ۲۲:۱۰ / مکا ۱۷:۷ / ۶:۲۱ /۱:۲۲، ۱۷). عبارت "غسل تولدتازه" را نیزبا پدبه همین صورت موردتوجه قرارداد (تیطس ۵:۳). اینجا نیزکاملا روشن است که غسل به آب اشاره نداردبلکه به روح القدس وعمل احیاکنندگی که او فاعل آنست ، چنانکه خودآیه بیان می‌دارد .

با توجه به این ملاحظات ، بهتراست عبارت "بوسیلهٔ کلام" را اشاره به کلام خدا تلقی کنیم نه اشاره به فرمول تعمید . این با سایرقسمتهای کتاب مقدس که نشان می‌دهندکلام خدا چه کارکردی را درارتباط با تقدیس مومنین صورت می‌بخشد ، کاملا انطباق دارد . بنابرین اندیشه‌ای که درافسسیان ۲۶:۵ وجوددارد اینست که مسیح کلیسای خود را بوسیله حقیقت کلام خدا تقدیس می‌نماید . این آیه به کارکنونی تقدیس اشاره داردو منظورش آن عمل اولیه تقدیس درتولدتازه وآن تقدیس نهایی نیست که درآسمان از آن شخص مومن می‌شود . ولی شستشوی کنونی بدن صرفا سلامت ، کامیابی، ومفیدبودن کنونی آنرا دردستهای مسیح درنظرنداردبلکه متوجه آن وضع وحالت نهایی کلیسا نیزهست که طی آن بدن مسیح ازهرلکه یا هرچیزی که زیبایی کامل آنرا خدشه دارسازدپاک خواهدگردید .

یکی دیگرازوجوه عمدهٔ خدمت مسیح درحق بدنش کلیسا ، افاضه عطایا به‌آن می‌باشد. سه قسمت عمده ازکتاب مقدس این خدمت اورا روشن می‌گردانند : افسسیان ۷:۴–۱۶ / اول قرنتیان ۲۷:۱۲–۲۸ / روم ۳:۱۲–۸. هرچندروح القدس به افرادنیزعطایایی می‌بخشد ، ولی مسیح نیزخدام مسح شده‌ای را بعنوان عطا به کلیسا می‌بخشد . بنابرافسسیان۴:۷–۱۶، چهاردسته ازاین خادمین ویژه وجوددارندیعنی رسولان، انبیاء ، مبشرین، شبانان و معلمان . عطای شبانی ومعلمی به نظرمی‌رسدیک عطا باشد ، چنانکه بکاررفتن حرف ربط یونانی KAI دلالت برآن دارد .

دراول قرنتیان ۲۸:۱۲ به پنج عطای دیگراشاره شده است یعنی معجزات ، عطای شفا ، عطای اعانات ، تدابیر (اداره کلیسا) واقسام زبانها . فهرست دیگری هم در رومیان ۳:۱۲–۸ یافت می‌شود .

اهمیت اعطای عطایا وهمچنین خادمین مسح شده به کلیسا بنابرافسسیان ۱۲:۴ در این است که مقصوداز آن "تکمیل مقدسین برای کارخدمت ، برای بنای جسدمسیح" می‌باشد . هدف نهایی اینست که همه ایمانداران "به یگانگی ایمان ومعرفت تام پسرخدا وبه انسان کامل به‌اندازه قامت پری مسیح" برسند (افس ۱۳:۴). درنتیجهٔ یک چنین بلوغی، آنها دیگرهمچون موج دریا به این طرف وآن طرف رانده نخواهندشدبلکه حقیقت را درمحبت بیان داشته ، بدن مسیح را بنا خواهندکرد (افس ۱۴:۴–۱۶). بطورکلی، خدمت مسیح به بدنش کلیسا ، یکی ازوسایل بسیارمهم مکاشفه قصدوروش الهی است .

کار مسیح برای گوسفندانش بعنوان شبان اعظم

یکی از تمثیل های مهم دیگری که برای به تصویرکشیدن رابطهٔ مسیح وکلیسا بکاربرده شده است، تمثیل شبان اعظم وگوسفندان می‌باشد. اززمان ابراهیم، قوم اسرائیل بعنوان قومی گله دارودامپرور شناخته شده بود. بنابرین بخشی ازتجربهٔ روزمرهٔ آنها شناخت رابطهٔ میان یک شبان وگوسفندانش بود. این یک تحول کاملا طبیعی بودکه اصطلاح "شبان" همچون عنوانی برای یک ناظریا سرپرست روحانی بکاررود، برای کسی که ازجماعت کلیسایی خودمراقبت وبه وضع آنها رسیدگی می‌نمود، همانطوری که یک شبان ازگوسفندان خودمراقبت می‌کند. درکتاب مقدس اشارات زیادی به شبان، درهمین معنا وجوددارد (مزمور ۲۳:۱ / ۸۰:۱ / جامعه ۱۲:۱۱ / اش ۴۰:۱۱ / ۶۳:۱۱-۱۴ / ارمیا ۳۱:۱۰ / حزقیال ۳۴:۲۳ / ۳۷:۲۴ / یوحنا ۲۱:۱۵-۱۷ / افس ۴:۱۱ / اول پطرس ۵:۱-۴). آنانی که مقام رهبری راحتی دریک زمینهٔ غیرمذهبی دراختیارداشتند، گاهی شبان خوانده می‌شدند (اش ۴۴:۲۸ / ۶۳:۱۱). "گوسفندان بی شبان" به افراد یا ملتهایی اشاره داشت‌که خدارافراموش‌کرده بودند (اعداد ۲۷:۱۷ / اول پاد ۲۲:۱۷ / دوم توا ۱۸:۱۶ / حزقیال ۳۴:۵، ۸ / زکریا ۱۰:۲ / متی ۹:۳۶ /مرقس ۶:۳۴). حتی دردوران جدید، بکاربرده شدن اصطلاح "شبان" برای رهبرکلیسا موجب شده است‌که این واژه جاودانی شود. کلمه "گوسفند" به معنی آن کسی که بعنوان قربانی تقدیم می‌شود، درموردمسیح بکاربرده شده است. درکلام خدابه اوبعنوان "بره" اشاره می‌شود (اش ۵۳:۷ / یوحنا ۱:۲۹ / مکاشفه ۵:۶).

درکتاب مقدس، مسیح درارتباط باسه موقعیت زمانی بعنوان شبان معرفی شده است‌که عبارتند از: (۱) مسیح بعنوان شبان نیکو که جانش رابرای گوسفندانش می‌دهد (مزمور ۲۲/ یوحنا ۱۰)؛ (۲) مسیح بعنوان شبان اعظم گوسفندان درکاری که درزمان حاضرانجام می‌دهد (عبر ۱۳:۲۰)؛ (۳) مسیح بعنوان رئیس‌شبانان که بعنوان پادشاه جلال ظاهرخواهدشدتادربازگشت ثانوی خود، به حمایت ومراقبت ازآنانی که به وی تعلق دارند برخیزد (اول پطر ۵:۴). آنچه ازلحاظ بحث‌کنونی ما اهمیت خاصی دارد، برههٔ زمانی دوم یعنی وقتی است‌که مسیح بعنوان شبان اعظم معرفی می‌شود.

مسیح درتحقق تمثیل شبان اعظم، گوسفندان خودرا می‌جویدومی‌یابد. اوخودش این مفهوم رادرمثل گوسفندگمشده موردا ستفاده قرارداد (لوقا ۱۵:۳-۷). مکاشفه‌مفصلتری ازکارکنونی مسیح بعنوان شبان، دریوحنا ۱۰:۱-۲۸ ارائه شده است، که درآن اوبعنوان شبان اعظم، گوسفندان دیگری داردکه بایدبه گله اضافه شوند (یوحنا ۱۰:۱۶). این اشاره‌ای به خدمت‌کنونی اودرکلیساست‌که یهودوامت درآن تشکیل یک گله واحدراتحت نظریک شبان واحدمی‌دهند. *

---

* اف. بی مه‌یر چنین تفسیرمی‌کند: " این گوسفندان دیگرما ـ امتها ـ هستیم. اگرچه خداوندمابه نژادمنحصربفردی تعلق داشت، ولی محبت اومرزهای تنگ ملیت‌گرایی رادرهم شکست. اوپسرانسان بود. وبااین عنوان اونه فقط نشان دادکه قلبش لبریزازمحبت ماست بلکه کاری راطرح ریزی کردکه می‌بایست درطول قرون واعصاربه انجام رساند".

مسیح برای فراخواندن وگردآوردن گوسفندان خود، ازکارمتقاعدکنندهٔ روح القدس (یوحنا ۱۶:۷-۱۱) واعلام انجیل توسط خادمین برگزیده خدا وهمچنین ازسایروسایل جذب گوسفندان بسوی خود، استفاده میکند.

ولی وقتی گوسفندان یافت شدند، شبان اعظم آنها را رهبری وهدایت میکند. کمتر حیوانی به اندازهٔ گوسفند، دریافتن راه خود، بی دست وپا وناتوان است وبه همین خاطرتمثیل گوسفند، بخوبی بیانگرناتوانی کامل انسان دریافتن خدا یا پیروی ازاوبا تکیه برهدایت شخصی وانسانی میباشد. گوسفندان قادرنیستندبرای خودغذا، آب، پناهگاه ویا حفاظ پیداکنندوازهمین روبرشبان متکی میباشند (یوحنا ۱۰:۴ /مزمور۲۳:۳). به همین ترتیب، کارمسیح درزمان حال نیزشبانی گوسفندان وفراهم آوردن نیازهای آنهاست. گوسفندان حقیقی رااین خصیصه متمایزمیگرداندکه میل دارندشبان خود را متابعت کنندوآوازاورابشناسند (یوحنا ۱۰:۳-۴، ۱۴، ۱۶، ۲۷). یکی ازخصائص گوسفند این است که شبان خودرا میشناسدوآوازاورا میشنود. شبانان رااین عادت است که گوسفندان خودرا باصدایی که ازگلوی خودخارج میکنند، نزدخودفراخوانند. گوش انسانی نمیتواندابن صدارا ازسایرصداها تمییزدهد ولی گوسفندان صدای شبان خودرافورا ازمیان صداهای دیگرتشخیص میدهند. *

مسیح بعنوان شبان اعظم، همچنین حیات پربارتروخوشنودکننده تری را برای گوسفندان خودفراهم میآورد (یوحنا ۱۰:۱۰). درست همانطوری که شبان نیکومیمیردتا گوسفندانش حیات بیابند، شبان اعظم نیززندگی میکندتا گوسفندان این حیات را زیادترحاصل کنند. مرتع های سبزوآبهای راحتی که درمزمور ۲۳ شبان برای گوسفندان خودمییابد، بازیبایی هرچه تمامترهمین حقیقت رامینمایانند. همچنین، مسیح بعنوان یک شبان واقعی گوسفندان خودرا ازچنگ گرگها وسایردشمنان طبیعی میرهاند، برخلاف مزدوری که دلش برای گوسفندان نمیسوزدوازآنها مراقبت نمیکند. بطورکلی، تمثیل شبان اعظم، تصویربسیار زیبایی ازمنجی پرمهرووفادارورابطهٔ اوباکسانی است که جانش رابرای آنها دادهاست. این تمثیل ازیک سوتدارک عالی الهی رابه تصویرمیکشدوازسوی دیگرنیازمطلق گوسفندان را، که تنهاخدا قادربه رفع آن میباشد.

مسیح بعنوان تاک حقیقی درارتباط باشاخه ها

خداوندعیسی درگفتگویی که شب قبل ازمصلوب شدنش باشاگردانش درآن بالاخانه انجام داد، ازتمثیل تاک وشاخه های آن برای توصیف رابطهٔ خودباشاگردان استفاده کرد. این مکاشفهٔ خدمت مسیح درحق شاگردان وازطریق آنها، تصویرکنندهٔ شرایط بارآوری وهمچنین بیانگرکارپدر، امتیازشاخه هادررابطه ای که باتاک دارند، وهمچنین خطرپیوندسطحی باتاک است. درست همانندسایرتمثیل هایی که برای بیان حقایق

---

* ژان کالون درموردعبارت "آوازاورامیشناسند" چنین توضیح میدهد: "ما بایدتوجه داشته باشیم که چراگوسفندان ازعقب اومیروند، چون گوسفندان میدانندچگونه شبان راازگرگان ازروی آوازشان تشخیص دهند. این همان روح تمییزاست که به کمک آن، برگزیدگان میتوانندحقیقت الهی راازابداعات دروغین انسانها تشخیص دهند".

روحانی بکاربرده شده است ، درتعبیراین تمثیل وتعیین محدودهٔ اطلاق وشمول آن نیز نبایدپارا ازحدمعینی فراترگذاشت . اگرآنرادرهمان محدوده‌ای که کتاب مقدس وضع میکند بنگریم ، تمثیل فوق وسیلهٔ مهم دیگری برای مکاشفهٔ رابطهٔ مسیح وخاصانش میباشد .

واژه "تاک" (به یونانی AMPELOS)در کاربردش درعهدجدیدهمواره باموضوع ثمردهی مربوط است (متی ۲۹:۲۶ / مرقس ۲۵:۱۴ / لوقا ۱۸:۲۲ / یعقوب ۱۲:۳) . مسیح تاک حقیقی است . کلمهٔ "حقیقی" (به یونانی ALĒTHINĒ)، حاوی مفهوم چیزی است که غایی، کامل ونامحدودمیباشد . چیزی که نه فقط اسم یاشباهتی ازآنچه که خوانده میشوددارد بلکه ماهیت واقعی‌اش باآن مطابقت میکند . مسیح بعنوان تاک حقیقی درنقطه مقابل اسرائیل قراردارد ، اسرائیلی که ثابت کردیک تاک دروغین است ونمی‌تواندمیوهٔ شایسته‌ای برای خدابیاورد (داوران ۹:۷-۱۵ / مزمور ۸:۸۰ / اش ۱:۵-۷ / حزقیال ۲:۱۵ / هوشع ۱:۱۰) . مسیح تاک حقیقی است به همان معنایی که نان حقیقی وحیات حقیقی نیزمیباشد . بنابرین آنانی که بطرزدرست با مسیح پیونددارند ، ازیک ثمردهی واقعی ویک حیات وافربرخوردارمیباشند .

مفسرین تمثیل تاک وشاخه‌هاکه درباب پانزدهم انجیل یوحنا ارائه گردیده است اغلب دچاراشتباه شده وتعبیرتمثیل فوق رابیش ازحدمجازبسط وتفصیل داده وازاین طریق به راه افراط رفته‌اند . کاملا روشن است که هرتمثیل یاکنایه‌ای بمنظورتعلیم حقیقت معین ومشخصی اداشده ونمی‌توان همه جزئیات تمثیل فوق رابا مابازاء روحانی آن مطابقت داد . به همین ترتیب ، آنانی که تمثیل موردنظرما رابیش ازحدمعقول و مجازبسط وتفصیل میدهند ، سرانجام به تعابیری جزئی میرسندکه باسایرقسمتهای کتاب مقدس درتناقض است .

هرکوششی که برای تعبیراین تمثیل صورت گیرد ، ملزم است نخست باروشنی هرچه تمامتر منظورومقصوداصلی ازتمثیل فوق رابیان نماید . موضوعی که درقسمت فوق مد نظرقراردارددرتکرارکلمه "میوه" ـ آنهم برای هشت مرتبه ـ کاملا مشهودمیباشد . مفهوم اصلی دراینجاثمردهی است ، چیزی که بطورمتعارف میتوان ازشاخه‌ای که باتاک رابطهٔ درستی دارد ، انتظارداشت وازآنجایی که دراینجاثمردهی وبارآوری موردنظر است ، خطااست اگربکوشیم تمثیل فوق راتصویری ازنجات ، محکومیت یاحقایق اسنادی (مثل عدالت اسنادی) تلقی نماییم زیراآموزه‌های مهم فوق درآن موردنظرنیستند . اندیشهٔ مرکزی دراینجااین است که ثمردهی درتاک به نوع شاخه بستگی دارد . مفهوم روحانی یک شاخه بارآوروپرمیوه ،انسانی است که تولدتازه داشته ، بطورمافوق طبیعی به مسیح پیونددارداوازاین رومیتواندثمرآورد .

مسئله عمده‌ای که درتفسیراین تمثیل وجوددارد ، تعیین خصلت ویژهٔ شاخه‌های بی ثمراست . بی شک این شاخه‌ها به هیچ وجه خدمت واقعی مسیح رانمایان نمی‌سازند هم چنانکه آنها به هیچ معنایی درخدمت تاک سهیم وشریک نیستندبلکه درموردآنها گفته شده است که درآتش افکنده میشوندتابسوزند . برای توضیح خصلت این شاخه‌ها،تفسیرهای مختلفی ارائه شده است .

برخی کوشش کرده‌اند این شاخه‌های بی ثمررا بعنوان مسیحیان واقعاً نجات یافته‌ای

توصیف کنندکه بخاطربی ثمربودن ، زندگی آنها دراین جهان قطع میگرددزیراگناهی را که منتهی به موت است مرتکب گردیده‌اند (اول یو ۱۶:۵). ازاین دیدگاه خدمت این عده آنقدربی فایده وبی ثمراست که خداآنها راازاین جهان می‌برد.

یک نظریهٔ دیگربوسیله A. C. GAEBELEIN پرداخته شده است. وی معتقد است که این شاخه‌های بی بار، کسانی هستندکه ادعای مسیحی بودن دارندوعضوکلیسای ظاهری مسیح می‌باشند. درظاهرچنین می‌نمایدکه اینها با مسیح پیونددارندولی دروا قعیت امرباتاک حقیقی مرتبط نیستند. فقدان ارتباط حیاتی آنها دراین واقعیت مکشوف گردیده است که بریده می‌شوندوآخرمعلوم می‌گرددکه آنها به دردنابودی می‌خوردند نه بارآوری.

R. H. LIGHTFOOT همین نقطه نظررا به شکل دیگری بیان می‌نماید: "ازآنجایی که شاگردی واقعی بایدخودرادربارآوردن نمایان سازد (۸:۱۵)، هرشاخهٔ بی ثمری بریده خواهدشد (در ۲:۱۵و۶ شایداشارهٔ غیرمستقیمی هم به یهوداوجودداشته باشدکه بعنوان نمونهٔ همهٔ شاگردان بی ثمروبی باردرنظرگرفته می‌شود)، وشاخه‌های بارآورهرس می‌شوندتا قابلیت بارآوری آنها افزایش یابد".

یک نظریه سوم که ازهمه کمترقابل قبول است، اینست که شاخه‌های بی باربه اسرائیل،و بطورخاص به یهودا، اشاره می‌کنندکه بریده شده‌اندتاراه برای ایمانداران پرباربازشود. درموازات این آیات، معمولا به رومیان ۱۷:۱۱ نیزاشاره می‌شودکه در آن شاخه‌های بی بارازدرخت زیتون طبیعی قطع می‌گردندوشاخه‌های تازه‌ای به آن پیوند می‌شود تابار بیاورند. بی تردیدمسئله عمده درتفسیراین قسمت، کوشش درجهت تصریح چیزی است که فقط بطورضمنی به آن اشاره شده است. هرس کردن تاک وبریدن شاخه‌های بی بارازدرنگاهداری وپرورش تاک های طبیعی کاملا معمول بود. نکته اصلی تمثیل فوق این است که بارآوری واقعی، ازداشتن رابطه‌ای صحیح باتاک حقیقی ناشی می‌شود. منظورمتن فوق این نبوده است که رابطهٔ شاخه‌های بی باررابه تفصیل وبادقت تمام موردتفحص قراردهد. دریوحنا ۶:۱۵ به روشهای معمول انسانی اشاره می‌شودنه به عملکردالهی.

ایدهٔ اصلی موجوددرآن خدمتی که تاک حقیقی درحق شاخه‌های خودمی‌کند، این حقیقت است که مسیح منبع حیات وبارآوری برای همه آنانیست که بااورابطه دارند. علت برخورداری شاخه‌ها ازوجودوحیات، اینست که به مسیح پیوندشده‌اند. آنها جدا از مسیح هیچ نمی‌توانندکرد.

اندیشهٔ تقدیس بوضوح دراین تمثیل وجوددارزیراشاخه‌ها بوسیلهٔ کارپدر، و نیزبوسیلهٔ کلام مسیح، پاک می‌گردند (یوحنا ۲:۱۵-۳). همانطوری که یک تاک اگر بدرستی هرس نشودخیلی بندرت بارزیادمی‌دهد، به همین ترتیب کارمسیح ازطریق کلامش نیزاین هدف رامدنظرداردکه شاخه‌های بارورمیوهٔ بیشتربدهند. شرط اصلی بارآوری درعبارت "درمن بمانید" (یوحنا ۴:۱۵) متبلورشده است. "ماندن" توصیف کنندهٔ رابطه‌ای است که درآن مومن ازهمه فوایداتحادبا مسیح برخوردارمی‌گردد. این امر، اطاعت ازخداوندراشامل می‌شودچنانکه دراین جمله بیان گردیده است که "اگراحکام مرا نگاه دارییددرمحبت من خواهیدماندچنانکه من احکام پدرخودرانگاه داشته‌ام ودرمحبت

ومی‌مانم" (یوحنا ۱۵:۱۰). شاخهٔ پرمیوه هم تسلیم مسیح است وهم اتکای کامل به وداردـ * به کسی که درمسیح می‌ماندوطبق ارادهٔ اودعا می‌کند، اطمینان داده‌شده که دعایش مستجاب خواهدگردید.

قسمت فوق بردرجات مختلف بارآوری تاکیدمی‌کندکه بصورت زیربیان گردیده‌اند (۱) میوه (۲) میوه بیشتر (۳) میوه بسیار. شادی عالی نهفته درخدمت خداوند، درهمین است‌که میوه بیاوریم، چیزی که دریوحنا ۱۵:۱۱ بیان می‌گردد: "اینرا بشما گفتم تا خوشی من درشما باشدوشادی شما کامل گردد". شادی مسیحی کاملا در نقطهٔ مقابل لذت این دنیا قراردارد. شادی راستین مسیحی، محصول فرعی بارآوری ست وبوسیلهٔ روح‌القدس درقلب شخص مومن گذاشته می‌شود، روح‌القدسی که میوهٔ محبت، خوشی وسلامتی خودرا درآن ایجادمی‌کند.

آنچه بیش ازهمه حائزاهمیت است، این می‌باشدکه تنهافایده ومورداستفاده شاخه‌های تاک، آوردن میوه است (حزقیال ۱۵:۲-۵). خصوصیات شاخه‌های تاک استفاده زآنها رابرای هرمقصوددیگری ناممکن می‌گرداند. این شاخه‌ها نه برای کارهای ساختمانی مناسبند، نه بعنوان هیزم می‌توان ازآنها استفاده کردونه بعنوان شاخه‌های درخت، زیبایی قابل توجهی دارند. تنهادربارآوردن است‌که یک شاخهٔ متصل به تاک هدف و کاررادالهی خودرابه انجام می‌رساند. درتجربهٔ زندگی وخدمت مسیحی نیزهمینطور ست. سرّیک خدمت موثرنه برخورداری ازاستعدادهای طبیعی یاپرورش علائق شخصی، بلکه دادن مجال ظهوربه حیات بارورمسیح است تاازطریق مومن ودرزندگی اوخودرانمایان سازد. نتیجه ماندن درمسیح چنانکه درسمبول تاک وشاخه‌ها نموده شده، درسه عبارت کوتاه زیربیان می‌شود: "میوه همیشگی؛ شادی سماوی؛ دعای موثر". خصیصه ویژه شادی مذکورچنانکه خودمسیح بیان داشته، این است‌که شادی فوق شادی خودمسیح است یعنی همان شادی‌ای که خودمسیح ازانجام ارادهٔ پدردرزندگی خوددرقلب داشت.

تمثیل تاک وشاخه‌ها درصورتی که بدرستی فهمیده شود، درسی بنیادی درمورد داشتن رابطهٔ صحیح با مسیح راتعلیم می‌دهند، درس توکل، ایمان وباروری همراه با نتایج روحانی فرعی آنها، ازقبیل‌خوشی و جواب دعارا. اینها همه بوسیله شاخه‌های حقیقی تحقق می‌یابند.

مسیح بعنوان سنگ سرزاویه دررابطه‌اش با سنگهای عمارت کلیسا

درکتاب مقدس بارها یک سنگ یاصخره برای به تصویرکشیدن‌حقیقتی روحانی مورد استفاده قرارگرفته است،که‌این کارمعمولا دررابطه با مسیح انجام شده است. مسیح طورسمبولیک بعنوان آن صخره‌ای تلقی گردیده که باضربه دیدن، ازبطنش نهرهای آب زنده جاری می‌گردد (خروج ۱۷:۶ / م.ک. اول قر ۱۰:۴ / یوحنا ۴:۱۳-۱۴ / ۷:۳۷-۳۹).

لوئیس شیفرمفهوم این تمثیل رااینگونه جمع بندی می‌کند: "تمثیل تاک وشاخه‌ها به درک آموزه کلیساکمک می‌کندونشان می‌دهدکه بخاطرارتباط لاینقطع باخداوندش، قدرت خدابراوقرارمی‌گیردتابتواندمشارکت شادوپرارزش بااوراتجربه کندونیزبرای اوبوسیله دعاوشهادت، ثمرآورد تابدینوسیله بدن اوتکمیل گردد".

اودرآمدن نخستش به زمین، برای یهودیها "سنگ مصادم" بود (روم ۹:۳۲-۳۳ / م.ک. اول قر ۱:۲۳ / اول پطر ۲:۸). ولی درظهورثانوی‌اش، برای آنها سنگ سرزاویه‌خواهد بود (زکریا ۴:۷ / م.ک. اول پطر ۲:۷)، درحالیکه درعصرحاضر، بنیادوسنگ سرزاویه برای کلیسا است (افس ۲:۲۰ / م.ک. اول پطر ۲:۶). مسیح همچنین برای بی ایمانان سنگ نابودی است (متی ۲۱:۴۴). دربرخی زمینه‌ها ازایدهٔ سنگ برای بیان حقایق روحانی دیگری استفاده شده است. بعنوان مثال، سنگ بعنوان سمبول پادشاهی خدا که می‌رودتا تمامی زمین را پرسازد (دان ۲:۳۵) بکاربرده شده است. این پادشاهی با اشاره به "سنگی" که "بدون دستها جداشد" معرفی شده است (دان ۲:۳۴). تمثیل اخیر همانندمتی ۲۱:۴۴ تصویرکنندهٔ ظهورثانوی مسیح به منظورداوری است. ازاین همه اشاره که به مسیح بعنوان سنگ شده است وازمکاشفات دیگری نیزکه کم وبیش به همین موضوع مربوطند، کاملا آشکاراست‌که مفهوم سنگ ازمعانی ودلالتهای روحانی متعدد و مهمی برخورداراست.

دراول قرنتیان ۳:۱۱-۱۵ درتوضیح اینکه چراوجودمسیح بعنوان شالودهٔ زندگی مسیحی ضروری است، ازتمثیل یک عمارت استفاده شده است. دراین قسمت‌آمده است که همه چیزبایدبربنیادی که مسیح است استوارگردد: "زیرابنیادی دیگرهیچکس نمی‌تواندنهادجزآنکه نهاده شده است یعنی عیسی مسیح" (آیه ۱۱). این اندیشه بطرزی مقدماتی، بعنوان تنهاآمادگی مناسب برای آن نوع زندگی که ارزش ابدیت را خواهدداشت، بکاربرده شده است. زندگی مسیحی بایدبربنیادی که نهاده شده است، استوارشودیعنی برمسیح، وفقط زمانی که این امرعملی گردیدمی‌توان عمارت زندگی مسیحی بر این بنیادبناکردوبالابرد. کلمهٔ "سنگ" دراین متن نیامده ولی‌ایده‌ای که درآن وجوددارد‌شبیه قسمتهای دیگری مثل اشعیا ۲۸:۱۶ است‌که درآن این نبوت داده شده که "بنابرین خداوندیهوه چنین می‌گویداینک درصهیون سنگ بنیادی نهادم یعنی سنگ آزموده وسنگ زاویه گرانبهاواساس محکم. پس هرکه ایمان آوردتعجیل نخواهدنمود". درقسمتی که ازاشعیانقل شدمفهوم بنیادوسنگ یکی است، "بنیاد" و "زاویه" برکاربرددلالت دارند و "سنگ" برخصلت. بنابرآنچه درکل این تمثیل بیان گردیده، مسیح عاملی گریزناپذیروکاملا ضروری است‌که تمامی عمارت براوتکیه دارد. اوبواقع تنهاسنگ بنیادبرای زندگی وایمان مسیحی درزمان وابدیت است.

درافسسیان ۲:۲۰ نیزمکاشفهٔ دیگری داده شده که مسیح رابعنوان سنگ زاویه توصیف می‌کند: "وبربنیادرسولان وانبیاء بناشده‌ایدکه خودعیسی مسیح سنگ زاویه است". دراینجانیزهمانندا‌ول قرنتیان ۳:۱۱-۱۵ درمتن اصلی یونانی کلمه "سنگ" وجودنداردوافزودهٔ بجای مترجم می‌باشد. همان ایدهٔ قبلی مبنی براینکه مسیح بنیاد است دراینجانیزوجوددارد، ولی مفهوم سنگ زاویه نیزبدان افزوده شده است. هرچند معنی کامل این عبارت روشن نیست ولی حداقل اینرانشان می‌دهدکه وجودمسیح برای بنای عمارت وتقارن آن کاملا ضروری می‌باشدودرجهٔ زاویهٔ آن رانشان داده به کل آن مفهوم می‌بخشد.

درایام جدید، سنگ زاویه اغلب برای بیان این بکارمی‌رودکه نشان دهندساختمان به چه منظوری بناشده است وازاین رُوبرجسته‌ترین ومهمترین بخش ساختمان راتشکیل می‌دهد. مسیح بعنوان سنگ سرزاویه، هدف ازبنای عمارت یعنی کلیسا رامکشوف می‌سازد

ورسولان وانبیاء عهدجدیدنیزدرکنارمسیح، بنیادعمارت فوق راتشکیل می‌دهندهرچندمسیح مهمترین سنگ آنست. این ممکن است بخشی ازتوضیح متی ۱۸:۱۶ راتشکیل دهدکه درآن سمبولیسم صخره به شهادت پطرس مربوط گردیده است. تفسیری که دراین صورت نتیجه می‌شودعبارتست از: "توهستی پطرس (یک سنگ کوچک) وبراین صخره (که ازقطعات کوچک زیادی تشکیل شده وکل رسولان وانبیاء راتشکیل می‌دهد، افس ۲۰:۲) کلیسای خودرابنا خواهم کرد".

احتمالا مهمترین قسمت عهدجدیدکه درآن سمبول سنگ برای مسیح بکاربرده شده اول پطر ۴:۲-۸ است که درآن اغلب عوامل مذکوردرمکاشفات قبلی تکرارمی‌گرددواشعیاء ۱۶:۲۸ نیزدرآن نقل شده است. ایدهٔ جدیدی که دراین قسمت افزوده گردیده، در مفهوم مسیح بعنوان سنگ زنده یافت می‌شود. وقتی مسیح درقبربود، جسدا وفاقدحیات بودوازاین لحاظ به یک سنگ بی جان شباهت داشت. ولی مسیح دررستاخیزش به سنگ زنده مبدل گردید. این استعاره‌ای مافوق طبیعی بودکه کیفیاتی طبیعی همچون ثبات وقیمتی بودن وهمچنین خصوصیاتی مافوق طبیعی راتجسم می‌بخشید زیراسنگ فوق بعنوان یک سنگ زنده معرفی شده است. *

همان خصیصهٔ زنده بودن که به مسیح بعنوان سنگ زنده نسبت داده شده، درمورد سنگهای مختلف بکاربرده شده درعمارت فوق نیزموردتاکیدقراردارد. این سنگها درواقع همان ایمانداران می‌باشند. بعضی ها افسسیان ۲۱:۲ رایک فردایماندارتلقی می‌کنند وبرخی دیگرآنراکل کلیسابطورجمعی می‌انگارند. سنگهای یک عمارت همچون مسیحی که هنوزدرقبربود، فاقدحیاتند. ولی اکنون درحیات قیامت، آنها نیزمثل مسیح به سنگهایی زنده مبدل می‌شوندکه نه تنهاازحیات برخوردارندبلکه چنان به تناسب در کناریکدیگرقرارمی‌گیرندکه بعنوان یک مشارکت جمعی تشکیل یک واحدزنده یعنی کلیسا رامی‌دهند، کلیسایی که بعنوان بدن مسیح درحیات وساختاربااویکی است. بنابراین تمثیل فوق حاکی ازاینستکه رابطهٔ مابامسیح حیات ابدی، اتحاد، امنیت استقرار بربنیادی مطمئن، وامتیازتشکیل یک عمارت روحانی (اول پطر ۵:۲) رادربردارد. مسیح نیزآشکارادراین عمارت حضوردارد ونیزسنگ زاویه آن است. عمارت فوق ازویژگی رشدبرخورداراست، رشدی که درتمامی عصرحاضرتداوم داردنه فقطازاین لحاظکه سنگهای جدیدی به آن افزوده می‌گردند ـ بدین معناکه گم شدگان بوسیلهٔ مسیح یافت می‌شوند ـ بلکه ازاین لحاظ نیزکه فردفردمسیحیان ازنظرقابلیت ومیزان مفیدبودن رشدمی‌کنند.

تمثیل مسیح بعنوان بنیادوسنگ زاویه‌ای که باسایرسنگهای عمارت فوق یعنی ایمانداران درارتباط است وتصویرکنندهٔ کارمسیح درزمان حال می‌باشد، ازنظرمعنا ومفهوم روحانی بسیارغنی است. این تمثیل روشن می‌سازدکه تنهاوجوه مهم زندگی، آنهایی هستندکه به مسیح مربوط می‌شوند. تنهااگرزندگی خودرابراوپایه‌گذاری کنیم، می‌توانیم عمارتی رابنانماییم که برای حال وابدیتمان ارزشمندوماندگارباشد.

---

* ویلیام کلی چنین می‌گوید: "درطبیعت هیچ چیزمانندسنگ، خالی ازحیات نیست. همین امر، قدرت فیض رانمایانترمی‌سازد. یحیی تعمیددهنده نیزهمین حقیقت رادر نظرداشت زمانی که به فریسیان وصدوقیان متکبرکه به جدشان ابراهیم می‌بالیدند گفت که خداقادراست ازسنگها فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند".

مسیح بعنوان کاهن اعظم وکهانت ملوکانه مومنین

مکاشفهٔ کتاب مقدس درباره کارمسیح بعنوان کاهن اعظم ما، یکی ازمهمترین ابعادکار اودرزمان حال میباشد. کهانت اودرحقیقت چیزی بیش ازیک تمثیل صرف یا سمبولی ازحقیقت است، زیراکهانت مسیح نسبت به تاک یا شبان بودن او ازمعنای واقعی ترولغوی تری برخوردار است. حقیقت مربوط به کاهن بودن اورا میتوان درچهار بخش موردبررسی قرارداد: ماهیت کهانت او، قربانی اوبعنوان کاهن اعظم، شفاعت اوبعنوان کاهن اعظم، کهانت ملوکانهٔ ایمانداران که به مسیح بعنوان کاهن اعظم مربوط میگردد.

ماهیت کهانت مسیح دربررسی ماهیت کهانت اعظم مسیح، خیلی اهمیت داردکه عناصر وویژگیهای ذاتی کهانت رابشناسیم. W. G. MOOREHEAD کاهن راچنین تعریف مینماید: "کسی که بطرزدرخوری ازشرایط لازم برای خدمت درامور مقدس برخوردار است، مخصوصا برای تقدیم قربانیها برمذبح ومیانجیگری میان انسان وخدا". بنابراظهارکتاب مقدس، مسیح تمام خصوصیات ذاتی یک کاهن رادرخودداشت. اودرامورمقدس خدمت میکرد (عبر ۵:۱)، وزندگی وخدمتش با "امورالهی" سروکارداشت. برخلاف کاهنان اعظم معاصربا مسیح که تحت قدرت حکومت روم وبطرزی انتخاب میشدند که موردتاییدکتاب مقدس نبود، این خودخدا بودکه مسیح رابعنوان کاهن برگزیدواورا براین خدمت گمارد (عبر ۵:۴-۱۰). بنابراول تیموتاوس ۲:۵، مسیح یک میانجی و واسطهٔ حقیقی بود. اوبه‌خدا قربانی تقدیم کرد (عبر ۹:۲۶) وبراساس قربانی تقدیمی خودنزدخدا شفاعت نمود (عبر ۷:۲۵). همه اینها آشکاراا عتبارکهانت مسیح رابدون هیچ گونه چون وچرایی تاییدوتثبیت میکنندونشان میدهندکه مسیح واقعا یک کاهن تمام عیاربودوخدمت کهانتی رابطورکامل وبدون هیچ کم وکاستی به انجام رسانید.

یکی ازابعادمهم کهانت مسیح این است که آنچه درکهانت ملکیصدق پیش بینی شده بود، یعنی درکهانت کسی که ابراهیم به اوده یک داد، تماما بوسیله عیسی مسیح تحقق پیداکرد. * درموردمسیح بعنوان کاهنی ازنوع ملکیصدق،گفته شده است که کهانت اوازکهانت هارونی برتراست وجایگزین آن میگردد. مسیح درکارکهانتی خودچه ازنظرشخصیت وچه ازنظرعملکرد، برهمه رتبه‌های کهانتی دیگرتفوق دارد. مسیح بعنوان کاهن اعظم، بیشترچیزهایی راکه درکهانت هارونی پیش بینی شده بودتحقق بخشید و در شخصیت ورتبه کهانتی خودآنچه راکه توسط ملکیصدق ازپیش مدنظربود، محقق ساخت. ویژگیهای مهمترکهانت مسیح، تفوق کهانت اوراتاییدمیکنند، ویژگیهایی از قبیل ابدی وغیرقابل انتقال بودن واستواربودن کهانت اوبررستاخیزمافوق طبیعی وی. درنقطه مقابل کهانت هارونی، مسیح ازلی وابدی بودوتوصیفی راکه درموردملکیصدق داده شده، تحقق بخشیدیعنی اینراکه او "بی پدروبی مادروبی نسب نامه وبدون ابتدای ایام و انتهای حیات (بوده) بلکه به شبیه پسرخداشده کاهن دائمی میماند" (عبر ۷:۳).

---

* چارلز رایری برای کهانت ملکیصدق، چهارویژگی به این شرح قایل است: (۱) ملوکانه، (۲) انفرادی، (۳) بدون محدودیت زمانی، (۴) جامع.

معنی این توصیف این است که مسیح نیز همانند ملکیصدق تا آنجایی که به گزارش های موجود مربوط می‌شود، هیچ تبار کهانتی نه قبل و نه بعد از خودش نداشته است بلکه مستقیما خدا او را برای این مقام برگزیده است.

کهانت ابدی مسیح که ملکیصدق نماینده‌ٔ آن بود، در عبرانیان ۵:۵-۶، ۹ نمودار گردیده است. قسمت فوق اظهار می‌دارد که مسیح مزمور ۴:۱۱۰ را عملی ساخته است: "خداوند قسم خورده است و پشیمان نخواهد شد که تو کاهن هستی تا ابدالاباد برتبه ملکیصدق". به همین دلیل است که مسیح می‌تواند "سبب (موجد) نجات جاودانی" گردد (عبر ۹:۵) و "قوت حیات غیرفانی" را داشته باشد (عبر ۱۶:۷). به همین ترتیب، اعمال و بکارگیری مقام کهانتی او همانند کار شفاعتی اش ابدی است (عبر ۲۳:۷-۲۶).

یکی از مسائل مهمی که در ارتباط با کهانت ابدی مسیح مطرح می‌شود، اینست که او از چه زمانی خدمت کهانتی خود را آغاز نمود. احتمالا عقیده‌ای که بیش از همه رواج دارد اینست که کار کهانتی او با صلیب و جلالی که پی آمد رستاخیز او بود آغاز گردید. چنانکه ویلیام میلیگان خاطرنشان می‌سازد:

"نویسندگانی همچون THOLUCK، RIEHM، HOFMANN، DELITZSCH، DAVIDSON، و WESTCOTT با وضوح و صراحتی کم یا بیش، تصدیق می‌دارند که کهانت اعظم خداوند ما با جلال یافتن او آغاز گردید. ولی آنها نمی‌توانند موافق باشند که مرگ مسیح برروی صلیب "یک جزء ضروری از کار او بعنوان کاهن اعظم باشد که در صحن بیرونی یعنی جهان انجام گردیده است". این امر آنها را وادار به این اظهار نظر عاجل می‌کند که هرچند کار مسیح برروی صلیب جنبه‌ٔ کهانتی اعظم داشت ولی کهانت مسیح تنها پس از رستاخیز او به اوج تحقق رسید. ولی این تمایز میان کامل نبودن و کامل بودن را نمی‌توان حفظ کرد و ظاهرا راه حل حقیقی مسئله را باید از سخنان خود خداوند ما استنباط کرد. کار کهانتی مسیح روی صلیب آغاز گردید و صلیب آغاز جلال او بود.

ولی از کلام خدا کاملا آشکار است که مسیح خیلی قبل از مرگش برروی صلیب، خدمت کهانت را انجام می‌داده است، به این معنا که برای انسان شفاعت می‌نموده و بعنوان یک میانجی عمل می‌کرده است. وی بعضی اوقات تمام شب را دعا می‌کرد و مخصوصا بنابر لوقا ۳۲:۲۲ به پطرس اظهار داشت که "لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود". از آنجایی که شفاعت یک عمل کرد کهانتی است، باید گفت که مسیح قبل از صلیب نیز کار یک کاهن را انجام می‌داده است.

نظریات دیگری این ایده را دربردارند که او کار کهانتی خود را زمانی شروع کرد که تعمید یحیی و یا تجسم، وی را بسوی آن سوق دادند. ولی بهتر اینست که کهانت مسیح را بعنوان خدمت، یک مقام ابدی تلقی کنیم هرچند که ممکن است برخی از کارکردهای این خدمت همیشه انجام نشده باشند. مسیح کاهن ابدی است به همان معنایی که او نجات دهنده‌ٔ ابدی می‌باشد (مزمور ۴:۱۱۰، که در عبر ۲۰:۷-۲۱ نقل گردیده و نشان می‌دهد که مسیح در زمان نوشته شدن این مزمور یعنی حدود هزار سال قبل از تولدش کاهن بوده هرچند که تجسم و وقایع دیگر زندگی او برای انجام این خدمت کهانتی ضرورت داشته است).

موضوع بسیار مهم دیگر در مورد کهانت مسیح اینست که کهانت او نه فقط ابدی است بلکه غیرقابل انتقال می‌باشد، یعنی خدمت و مقام فوق را نمی‌توان به کس دیگری داد. مفهوم عبرانیان ۲۴:۷ نیز همین است: "لکن وی چون تا به ابد باقی است کهانت بی‌زوال (تغییرناپذیر و غیرقابل انتقال) دارد". هرچند برخی مانند "وستکات"، استدلال کرده‌اند که واژهٔ یونانی APARABATON نه به معنی "انتقال ناپذیر" بلکه به معنی "بی زوال" می‌باشد، زمینهٔ آیه فوق نشان می‌دهد که "انتقال ناپذیر" معنی آن را بهتر می‌رساند، وحتی خود وستکات هم می‌پذیرد که کهانت مسیح تعویض ناپذیر است. نتیجه‌ای که حاصل می‌گردد این است که کاهنان زمینی به هیچ وجه نمی‌توانند جانشین مسیح گردند و اینکه مسیح فقط کاهن اعظم می‌باشد. کهانت مداوم مسیح بر واقعیت رستاخیز او استوار است که سمبول های آن را ملکیصدق وقتی که درپیدایش ۱۸:۱۴-۱۹ نان و شراب را به ابراهیم پیشکش کرد، مورد استفاده قرار داد. کار آیی ابدی قربانی مسیح که نان و شراب سمبول آن بود و رستاخیز وی آن را تایید کرد، کهانت مداوم او را ممکن می‌گرداند.

مسیح علاوه بر تحقق کهانت ملکیصدقی، برخی از جنبه‌های کهانت هارونی را نیز مخصوصا در ارتباط با نظام قربانی موجود در آن تحقق بخشید. مسیح نیز مانند هارون همهٔ شرایط لازم برای احراز مقام کهانت را دارا بود و کهانت او از نظر مدت، روش مبعوث شدن به این مقام توسط خدا، و واقعیت برخورداری او از یک کهانت انتقال ناپذیر نسبت به کهانت هارونی برتری داشت.

مسیح تحقق کهانت هارونی است زیرا هرآنچه را که در کارکردهای کهانت فوق مدنظر بود، تحقق بخشید، از این رو در مورد مسیح گفته شده است که او (۱) در قلمرو آسمانی خدمت نمود چنانکه هارون در قلمرو زمینی (عبر ۱:۸-۵)؛ (۲) مسیح واقعیتها را خدمت کرد در حالیکه هارون آنچه را که سایهٔ آنها بود (عبر ۵:۸)؛ (۳) مسیح خادم یک عهد تازه و نیکوتر نسبت به عهد موسوی بود (عبر ۶:۸)؛ (۴) مسیح به عوض قربانیهای روزانه هارون، یک قربانی کامل و نهایی را برای گناهان گذرانید (عبر ۲۷:۷). در یک جمله، مسیح هرآنچه را که هارون بود و انجام می‌داد، تحقق بخشید. باید توجه داشت که مفهوم اصلی در اینجا این نیست که کهانت مسیح برای این طرح شده بود که به کهانت هارون تحقق ببخشد بلکه اینکه کهانت هارونی را خدا در ابتدا طرح کرده بود تا به مسیح اشاره کند و قربانی و کار مسیح بعنوان کاهن را لازم داشته باشد تا کامل گردد. بدین ترتیب، کار مسیح بعنوان کاهن، نظام قبلی هارونی را از میان برمی‌دارد و جایگزین آن می‌گردد. این برای استدلال کتاب عبرانیان بسیار مهم است. این کتاب در پی اثبات برتری مسیح بر هرکس دیگر می‌باشد، از فرشتگان گرفته تا موسی یا هارون. هرچند مسیح نیز مثل هارون یک انسان واقعی بود و وسوسه را می‌شناخت، البته به جز آن وسوسه‌هایی که از یک طبیعت گناه آلود ناشی می‌شد (عبر ۱۵:۴)، ولی گناه نکرد، اگرچه بعنوان یک انسان رنج و زحمت جانگداز و دعای سوزناک را تجربه کرده بود (عبر ۷:۵-۸).

قربانی او بعنوان کاهن اعظم جنبهٔ دوم کار مسیح بعنوان کاهن اعظم ما، به قربانی تقدیمی او مربوط می‌شد. او هم قربانی‌کننده و هم قربانی بود چنانکه در آن واحد هم بزه و هم کاهن محسوب می‌گشت. ولی در مرگ خود سه کار عمده را که قربانی سمبول آن بود، به انجام می‌رسانید یعنی (۱) دادن فدیه‌ای

که خدا مطالبه می‌کرد، (۲) مهیا کردن کفاره‌ای که عدالتخواهی خدای قدوس را در ارتباط با گناه انسان برآورده می‌ساخت و (۳) مصالحه بدین معناکه او صلح و آشتی با خدا را برای تمامی جهان فراهم آورد.

یکی از سوءتفاهمات تاسف‌آوری که درمورد موضوع قربانی مسیح وجوددارد، آموزه قربانی دائمی است که در الهیات کاتولیک رومی تعلیم داده می‌شود و در آموزهٔ عشاء بازنموده شده است. کلیسای کاتولیک رومی در اوایل تاریخ خود اعتقاد داشت که عشاء نمایانگر قربانی مسیح بعنوان یک هدیهٔ دائمی است. دلیلی که آنها برای اعتقاد خود داشتند این بود که قربانی برای آسمان چیز مناسبی نیست و اینکه تنها کاهنان زمینی می‌توانند یک چنین قربانی را تقدیم نمایند. بعدها عقیدهٔ آنها تغییر کرد بطوری که اعتقاد پیدا کردند که مسیح یک قربانی دائمی را در آسمان تقدیم داشته است بنابراین، بازنمود و سمبولی زمینی از این قربانی، توسط مراسم عشاء، مجاز و در واقع ضروری است. ولی کل نظریهٔ قربانی دائمی براین فرض استوار است که موضوع فوق برای یک کهانت دائمی ضروری می‌باشد. هرچند برخی از محققین پروتستان مثل میلیگان و HENRY S. SWETE به ایدهٔ قربانی دائمی که به نحوی در آسمان تقدیم گردد با نظر نسبتا مساعد نگریسته‌اند ولی کسان دیگری چون TAIT و DIMOCK تعلیم فوق را بطرز موثری رد کرده‌اند.

تعدادی براهین مهم در رد عقیدهٔ کاتولیک رومی وجوددارد:

۱ ـ تعلیم کاتولیک رومی در مورد هدیهٔ دائمی برفرض نادرستی استوار است زیرا این درست نیست که یک قربانی دائمی جزء ضروری کهانت دائمی باشد. اگر خدا می‌توانست در عهد عتیق و قبل از عمل مسیح روی صلیب، گناهان را بیامرزد، پس برای او ممکن است که بعد از صلیب نیز بدون یک قربانی دائمی همان کار را بکند (روم ۳:۲۵-۲۶).

۲ ـ در دیدگاه کاتولیک رومی، بین هدیه یا قربانی و شفاعتی که بدنبال دارد خلط شده است. درحالی که هردوی آنها جزء ضروری کهانت هستند ولی هردو لزوما دائمی نمی‌باشند.

۳ ـ بطرز مشابهی دیدگاه کاتولیکی بین تقدیم هدیه و تقدیم کننده آن خلط کرده است. حضور مسیح در آسمان به همان معنای حضور و وجود قربانی در آسمان نیست.

۴ ـ نظریهٔ کاتولیکی با یکی ساختن کاهن و برهٔ قربانی، نمونه‌شناسی را مغشوش می‌گرداند. بره مرد، ولی کاهن زنده است.

۵ ـ اظهارات صریح کتاب مقدس مبنی براینکه مسیح خودش را یکبار برای همیشه بعنوان قربانی تقدیم نمود نظریه فوق را رد می‌کنند (اول قر ۳:۱۵-۴ / عبر ۳:۱ / ۲۷:۷ / ۳:۸ / ۱۰:۱۰-۱۴). درمتن یونانی عبرانیان ۳:۸ کلمهٔ "است" وجود ندارد و به احتمال زیاد جملهٔ فوق درزمان گذشته است نه زمان حال، چنانکه درنسخه پشتیای سوری (PESHITTA SYRIAC) نیز همین امر را مشاهده می‌کنیم. JOHN OWEN را نیز عقیده براین است که درجملهٔ فوق زمان گذشته موردنظر می‌باشد. وی در اثبات مدعایش به نسخه "بزا" وهمچنین نسخهٔ سوری استناد می‌کند.

۶ ـ اگر نمونه‌شناسی عبر ۷:۹ را بدقت بررسی کنیم، درمی‌یابیم که این آیه هم پشتوانه‌ای برای عقیده به قربانی دائمی محسوب نمی‌گردد. کلمهٔ یونانی که در

عبر ۷:۹ برای تقدیم کردن بکار رفته است ، به معنی اهدای یک قربانی نیست بلکه به معنی "نزدیک آوردن" است . به همین شکل، مسیح با خون خودبه مکان اقدس داخل نشد بلکه به (ازطریق) خون خود. طرزبیان رساله به عبرانیان درهمه جا این است که مسیح بوسیله وازطریق خون خودبه مکان اقدس داخل گردید ، نه با خون خود. درعبرانیان ۱۲:۹ و ۱۲:۱۳ کاربرد DIA را با یک وجه ملکی مشاهده میکنیم. طرزبیان مشابهی را میتوان درکاربرد EN با حالت اسم مکان مشاهده کرد (عبر ۲۵:۹ / ۱۹:۱۰ / ۲۰:۱۳). منظور اینست که مسیح مانندکسی داخل نشدکه با آوردن خون بخواهدیک قربانی راکامل نماید ، بلکه زیرپوشش خون وبراساس قربانی خوددا خل مکان اقدس گردید. باتوجه به این نکات "دیماک" چنین نتیجه گیری میکند: "اگر باتوجه به همه جوانب تعلیم این حقیقت ، با اطمینان بگوییم که برای کسی که با این حقیقت منورگردیده ، تصور اینکه منجی ما درآسمان برای گناه قربانی تقدیم میکند ، غیرقابل قبول وکاملا غیر قابل تصورمیباشد ، آیا گزافه گویی کرده ایم؟"

ازروی این براهین وباتوجه به کاربرددقیق حروف اضافه درعهدجدیدمیتوان نتیجه گرفت که قربانی مسیح یکبار وبرای همیشه روی صلیب کامل گردید ، ومسیح خونی را به معنای واقعی ومتعارف کلمه درآسمان تقدیم نکرد ، همچنانکه اعمال این خون درموردشخص ایماندار درزمان حال نیزدربردارنده معنی تحت اللفظی ولغوی آن نیست (م.ک. اول یوحنا ۷:۱). وبازاین نتیجه گیری حاصل میشودکه هرطهارتی چه درزمین وچه درآسمان براساس خون پاشیدهٔ مسیح روی صلیب انجام میگیرد ، واینکه کارمسیح درقربانی کردن خویش با مرگ اوخاتمه پیداکرد.

برخی ازپروتستانها کوشیده اندشکل متفاوتی ازعقیدهٔ کاتولیکی رابپذیرند بدین ترتیب که بنابراعتقادآنها ، حضورمسیح درآسمان به معنی اهداء یک قربانی دائمی است . یک چنین قربانی آسمانی، واقعیت عینی مرگ یکبارهٔ مسیح برصلیب را که فقط یکبار انجام گردیدازمیان میبرد . کاراوبرصلیب باجرم گناه ماسروکار دارد درحالیکه کاراودرآسمان ازخصلت کاملا متفاوتی برخوردار است . عقیدهٔ ارتدوکس مبنی براینکه قربانی مسیح بعنوان قربانی گناه یکباربرای همیشه روی صلیب انجام گردید ، خیلی نسبت به آن عقیدهٔ دیگرارجحیت دارد . مسیح براساس این قربانی انجام شده ، میتواندتابه ابدبرای آنانی که بروی توکل میدارندشفاعت کندوازاین طریق کارخودرا بعنوان کاهن بطورکامل به انجام رساند . این تنها عقیده ای است که کاملا با قسمتهای مربوطه درکتاب مقدس مطابقت داردوجای صحیح رابه قربانی مسیح اختصاص میدهد ،وتمایزمناسبی میان قربانی وشفاعتی که بدنبال داردقائل میشود.

شفاعت مسیح بعنوان کاهن اعظم

سومین جنبهٔ مهم ازگفتهانت مسیح، شفاعت اوبعنوان کاهن اعظم مادرآسمانست . درموردماهیت این شفاعت اختلاف نظرهایی وجوددارد . کانون این تشتت آراء این مسئله است که آیا شفاعت مسیح چنانکه برخی متالهین لوتری معتقدند ، هم زبانی است وهم واقعی ؟ تفریطی که درنقطهٔ مقابل افراط فوق قراردارد ، این عقیدهٔ برخی متالهین پروتستان است که شفاعت فوق نه زبانی است ونه واقعی ، بلکه صرفا به حضورمسیح درآسمان خلاصه میشود. تعریف واقعاکتاب مقدسی به نظرمیرسدچیزی بین این دوافراط باشد ،

عنی اینکه شفاعت مسیح لزوما زبانی نیست ، زیرا طرق دیگری هم برای ایجاد ارتباط با پدر وجود دارد ، بلکه با این حال در نهایت یک شفاعت واقعی می‌باشد درست همانطورکه زبانی نیز می‌توانست باشد .

خلط دو مفهوم شفاعت وکفاره نیز موجب بغرنج ترشدن موضوع گردیده است . چنین تصور می‌شودکه گویی خدمت کنونی مسیح در آسمان جزئی از کار کفاره‌ای او می‌باشد ، کاری که درواقع یکبار برای همیشه روی صلیب به انجام رسیده است .

میلیگان وسوئت هردو معتقدندکه شفاعت مسیح عبارت است از عرضهٔ مداوم حیات تعالی یافته او ، وشامل دعایی که با آوا توام است نمی‌شود . سوئت اینطور می‌نویسد :

> زیرا شفاعت مسیح صعودکرده یک دعا نیست بلکه یک حیات است . عهدجدید اورا همچون تصاویرنقش شده بردیوارهٔ مغاره‌های محل تجمع مسیحیان نشان نمی‌دهد ، تصاویری از مسیح که با دستهایی گشاده وفریادقوی واشکها درمقابل خدایی بی تفاوت وبی میل برای ما استغاثه وشفاعت می‌کند ؛ بلکه اورا همچون آن کاهن ـ پادشاه تاجگذاری کرده‌ای نشان می‌دهدکه هرچه را می‌خواهد ازپدردرخواست می‌کند ، ازپدری که همواره دعای اورا می‌شنودوآنرا مستجاب می‌نماید . دعای خداوندما درآسمان زندگی اوست .

به عبارت دیگر ، "سوئت" معتقداست که حضورمسیح درآسمان به خودی خودشفاعت وراتشکیل می‌دهد . بنابرین وی هم منکرآن است که چنین شفاعتی به نحوی یک دعای واقعی باشد ، وهم انکارمی‌کندکه شفاعت فوق زبانی یا بیان شده درکلمات باشد .

درنقطهٔ مقابل نظر "سوئت" و "میلیگان" ، عقیده لوتری قراردارد مبنی بر اینکه شفاعت مسیح هم واقعی وهم زبانی است ، چنانکه درعبارت لاتینی VOCALIS ET REALIS منعکس می‌باشد . عقیدهٔ لوتری اینست که مسیح درآسمان شفاعتی واقعی راارائه می‌کندواینکه همهٔ ویژگیهایی که درهردعایی یافت می‌شوند ، دراین شفاعت مسیح نیزوجوددارد . متالهین رفرمیست غیرلوتری نظرمیانه‌ای رابین این دو دیدگاه افراط اتخاذ می‌کنند . آنها ازیک سوتصدیق می‌دارندکه شفاعت لزوما نبایدزبانی باشدودرکلمات بیان شود ، چنانکه حضورمسیح درآسمان برای این موضوع کفایت می‌نماید ، ولی ازسوی دیگرمعتقدندکه چنین شفاعتی کاملا واقعی وموثراست . آنها همچنین کفاره را ازشفاعت جدا می‌نمایند ومدافع این عقیده هستندکه کارکفاره کنندهٔ مسیح روی صلیب به پایان رسید ، اما شفاعت اوکاری دائمی است وهمچنان ادامه دارد . آنان که دقت طرزبکاربرده شدن مفاهیم فوق رادرکتاب مقدس پیروی می‌کنند ، احتمالادرنقطه مقابل عقیده لوتری با متالهین رفرمیست موافقت دارند .

درعهدجدیدتنها دواشارهٔ مستقیم به شفاعت مسیح وجوددارد (روم ۸:۳۴/عبر۷:۲۵). این قسمتها بسادگی اظهارمی‌دارندکه مسیح همیشه زنده است وبنابرین می‌توانددائما برای ما شفاعت کند . واژهٔ یونانی مورداستفاده (ENTUGCHANŌ ودرشکل اسمی آن ENTEUXI ، اول تیمو ۲:۱ / ۴:۵) ، "شفاعت" و "دعا" ترجمه شده است ، وبنابرین شفاعت شبیه دعاهای انسانی است . شفاعت روح القدس درروميان ۸:۲۶-۲۷ که درآن روح القدس مشغول یک شفاعت حقیقی است ، نیزاین نتیجه گیری راکه شفاعت یک دعا هم هست تایید می‌کند . این می‌تواندحاکی ازاین باشدکه شفاعت مسیح نیزبه همین اندازه واقعی است .

هرچندمسائل گنگی کماکان باقی می‌مانند،ولی این واقعیت‌که مسیح برروی زمین چنانکه درعبرانیان ۷:۵ نمایان گشته، باهمهٔ ویژگیهای خاص انسانی دعا می‌کرده است، به این نتیجه می‌انجامدکه شفاعت اودرآسمان نیزواقعی است هرچندممکن است لزوما بصورت‌کلمات بیان نشود. بنابرین شفاعت اودرآسمان چیزی بیش ازحضورصرف درآسمان است؛ این شفاعت‌کاملا واقعی است ومی‌تواندزبانی هم باشدولی لزوما چنین نیست.

نتایج عالی این شفاعت، شخص ایمانداررا ازامن بودن جایگاهش درمسیح، امید برای حیات جاودانی، حفاظت ازخطرات طبیعی وروحانی درزندگی، وپیمان تقدیس نهایی مطمئن می‌گردانند. ظفرروحانی برای مومن ناگزیربه شفیع آسمانی وابسته است.

شفاعت همچنین با مشارکت شخص مومن باخدارابطه داردهم ازاین نظرکه او را از گناه بازمی‌داردوهم اینکه وقتی اومرتکب گناهی نسبت به خدا می‌شود، مدافعی برای او درحضورخدا شفاعت می‌کند. ازلحاظ الهی وضعیت فورا اصلاح می‌شودوازلحاظ انسانی اصلاح فوق مستلزم اعتراف واقرارشخص ایمانداراست (اول یوحنا ۵:۱ تا ۲:۲).

کهانت ملوکانه مومن درارتباط با مسیح بعنوان کاهن اعظم — چهارمین وآخرین جنبه مهم ازکهانت مسیح

عبارتست ازکهانت ملوکانه شخص ایمانداریکه با مسیح بعنوان کاهن اعظم مربوط است. کتاب مقدس کهانت مومنین رابعنوان فرع بسیارمهمی برکارومقام مسیح بعنوان کاهن مکشوف می‌سازد. درکتاب مقدس بطورمکرربه کارمومنین بعنوان کاهنانی که زیردست مسیح بعنوان کاهن اعظم خدمت می‌کنندا شاره شده است (روم ۱:۱۲ / عبر ۱۳:۱۵-۱۶ / اول پطر ۲:۵ / مکا ۱:۶ / ۵:۱۰ / ۲۰:۶). قسمتهای دیگری رانیزمی‌توان به آیات اساسی فوق افزود، قسمتهایی که درآنها برای مومنین نصایحی درموردعاکردن وجود داردویا اینکه به تعالیم مشابهی اشاره می‌شود. کهانت مومنین یکی ازقلمروهای بسیارمهم حیات روحانی است‌که درکتاب مقدس ارائه گردیده، ویکی ازحقایق بزرگی می‌باشدکه نهضت اصلاحات پروتستان مجددا برآن تاکیدکرد. کارمومنی که ازمقام کهانت برخوردار است همانندکارمسیح به دوقلمروتقسیم می‌شود: قربانیهای مومن و شفاعت او.

لااقل به چهارقربانی دراین مورداشاره شده است‌که بدرستی به ایمانداراکاهن تعلق دارد. نخستین اینها، که بنیادسه قربانی بعدی است، قربانی بدنهای ما می‌باشد (روم ۱:۱۲). برخلاف حیواناتی که درعهدعتیق قربانی می‌شدندودرمرگ خود، حیات خویش رابرمذبح قربانی می‌نمودند، مومنین ترغیب شده‌اندکه بدنهای خودرابعنوان یک قربانی زنده بدهند. این قربانی نزدخدا مقدس ومقبول است زیرا مومنین به خون مسیح ازگناهان خودطاهرگردیده‌اند. این قربانی همچنین یک قربانی معقول است، یعنی باتوجه به آنچه خدادرحق مومنین کرده‌است می‌توان منطقا انتظارآنرا داشت. این نصیحت اساسی،بوضوح‌به‌هرگونه خدمت راستین کهانتی مومن مربوط می‌شود. تاوقتی که فردمسیحی دل وذهن وبدن خودرابعنوان یک قربانی زنده تسلیم خداوندش نکرده است، هرگزنمی‌تواندبدرستی خدمت‌کهانتی خودرابه انجام رساندوازحقوق وامتیازات

ویژه کهانت استفاده نماید. همه امکانات مفیدواقع شدن وهمچنین تجربهٔ خوش زندگی مسیحی از این تجربهٔ تسلیم وسرسپردگی نشات می‌گیرند.

دومین قربانی تقدیمی یک ایماندارکاهن به خداوند، قربانی تشکراست (اول پطر ۲:۵، ۹ / عبر ۱۳:۱۵). درست همانطوری که مذبح بخوررایحهٔ مطبوع خود را در فضای خیمهٔ اجتماع وبعدها درهیکل پراکنده می‌ساخت وکمالات خدارا بازگومی‌نمود، مومن نیزبایستی بعنوان یک کاهن، قربانی تشکررادائماً به خدابگذراند. چنین حمد وتشکری دربردارندهٔ تصدیق طبیعت خدا واعمال عجیب وعالی او، همچنین فیضی است که برمتوکلین اوظاهرمی‌شود. تقدیم یک چنین قربانی ای البته تنها برای آن مومنی امکان پذیراست که نخست خویشتن را تقدیم خداکرده ویک زندگی مبتنی برتسلیم و سرسپردگی را تجربه نموده است. دریک چنین زندگی‌ای، اوخوشی روح‌القدس را تجربه کرده وبه درک روحانی اعمال فیض‌آمیزخدانائل شده است. قربانی تشکرفقط زمانی ازعمق ومعنی برخوردارمی‌گرددکه ایماندارکاهن درآن، کمالات خدارا تصدیق کرده، دل وذهن خودرا به پرستش، ستایش، وشکرگزاری بسپارد. این کارایماندارکاهن برزمین، بی شک درآسمان ادامه خواهدداشت وبعدمهمی ازتجربه اورادرابدیت تشکیل خواهدداد.

سومین قربانی، قربانی اعمال نیکویا نیکویی کردن است (عبر۱۳:۱۶). این قربانی همهٔ خدماتی راکه درمسیرارادهٔ الهی تقدیم خدامی‌شود، فرامی‌گیرد. کل زندگی مسیحی به یک معنا یک قربانی اعمال نیکواست. لاویان نیزدرعهدعتیق بطرز مشابهی باکمک کردن به کاهنان، خدمت وعملکردخاص خودرا به انجام می‌رساندند. هر چندآنها بطورخاص قربانی تقدیم نمی‌نمودندوکارهای کهانتی انجام نمی‌دادندبا این وجودمی‌توان گفت که آنها به یک معنا قربانی اعمال نیکوبه خداوندتقدیم می‌کردند. بطرزمشابهی اکنون یک ایماندارکاهن نیزهرچندهمواره بطورخاص مشغول شفاعت یا تقدیم قربانیهای ویژهٔ کهانتی نیست، بااین حال هروقت‌که مشغول انجام ارادهٔ‌خدا درزندگی خودباشد، درواقع یک قربانی به خداتقدیم می‌کند. بنابراین نقطه نظر، زندگی مسیحی زندگی‌ای‌است‌که اساساً معطوف انجام ارادهٔ خداوردوانکارارضای نفس است وبرقداست خاضعانه ترین کارهاکه ممکن است اصلا شبیه یک خدمت‌کهانتی به نظر نرسند، می‌افزاید.

قربانی چهارم که درعبرانیان ۱۳:۱۶ به آن اشاره شده، قربانی خیرات است. درقربانی فوق این واقعیت مدنظرقراردارد‌که همه داراییهای زمینی، امانتی جدی از جانب خدا هستندکه بایدبرای جلال اومورداستفاده قراربگیرند. مقدسین عهدجدیدهر چندموظف به حفظ جزئیات شریعت موسوی نیستند، شریعتی که درآن خدا ازاسرائیلیان انتظارداشت‌که قسمت معینی ازدارایی‌های دنیوی خودرا وقف امورالهی نمایند، با این وجودبایستی مطابق با تعلیم کتاب مقدس، قربانی خیرات خودرا (۱) بطور سیستماتیک؛ (۲) منظم (اول قرن ۱۶:۲)؛ (۳) به تناسب (اول قرن ۱۶:۲)؛ (۴) باقداکاری (دوم قرن ۸:۲)؛ (۵) آزادانه (دوم قرن ۹:۶، ۱۳)؛ (۶) با خوشحالی (دوم قرن ۹:۷)؛ (۷) وباتوکل به خدابرای رفع نیازهایش (دوم‌قرن ۹:۸)؛ تقدیم نمایند.

علاوه براین چهارقربانی که درکتاب مقدس بطورخلاصه معرفی گردیده‌اند،

ایماندارکاهن بایدشفاعت خودرا تقدیم خدا نماید. این جنبه ازکارکهانتی اودربر-دارندهٔ هرکاری است که اودردعا انجام می‌دهد، صرف نظرازاینکه چه خصوصیت ویژه‌ای دارد. باتوجه به موقع ومقام فردایمانداربه مسیح که اورابه عضویت کهانت ملوکانه درآورده‌است، اومی‌توانددراسم مسیح دعا نماید (یوحنا ۱۴:۱۳-۱۴). وی همچنین این حق رادارد که احتیاجات شخصی خودرابه حضورخدابیاوردوانتظارداشته باشدکه خداآنها رارفع نماید (فیل ۴:۶-۷، ۱۹). ولی ایماندارکاهن نبایدفقط مشغول نیازهای خود باشد، بلکه مشغول احتیاجات دیگران نیز (افس ۶:۱۸). دعای اوبایدپیوسته باشد یعنی درآن وقفه‌ای ایجادنشود (اول تسا ۵:۱۷). مومنین بعنوان کاهن حق دارند داخل قدس الاقداس آسمانی شوند (عبر ۱۰:۱۹-۲۲) ودرآنجا با اصرار والتماس تمام تقاضاهای خودرابه حضورخداآورده، نزدتخت رحمتی که باپاشیده‌شدن خون مسیح بر آن مملوازفیض گردیده است، شفاعت نمایند. ایماندارکاهن درتقدیم قربانیها وشفاعت خود، به میزان زیادی کل خدمت موثرخودرابرای خدادراین جهان تحقق می‌بخشد. انجام مسئولیتهای کهانتی جزء ضروری هرگونه تجربهٔ اصیل مسیحی وشهادت موثربرای خدا است.

مسیح داماد و عروش کلیسا

ازهفت تمثیلی که درموردرابطهٔ مسیح وکلیسابکاربرده شده، تمثیل داماد، آخرشناختی‌ترین آنها می‌باشدوغایت ونهایت کارمسیح رابرای کلیسایش تصویرمی‌نماید. تمثیل ازدواج اغلب برای بیان حقایق روحانی درکتاب مقدس بکارمی‌رودوبه ایمانداران عصرحاضرمحدودنمی‌شود. درعهدعتیق رابطهٔ اسرائیل باخدادرتمثیل ازدواج تصویرشده است. نااطاعتی اسرائیل ازشریعت وپرستش بتها، اینطورتلقی می‌شدکه آنهاازنظر روحانی نسبت به شوهرخودبی وفایی کرده‌اندوتعهدات ازدواج خودرازیرپاگذاشته‌اند (اش ۵۴:۱-۱۷ / ارمیا ۳:۱، ۱۴، ۲۰ / هوشع ۲:۱-۲۳). درنقطهٔ مقابل تصویرفوق، کلیسادرعهدجدیدبعنوان عروسی نمایان گردیده که هنوزبه شوهرخودنپیوسته است (دوم قرن ۱۱:۲ / افس ۵:۲۵-۲۷ / مکاشفه ۱۹:۶-۸). به نظرمی‌رسدکه عنوان عروس، هم یهودوهم امت رادرتمامی عصرحاضرشامل گردد، یعنی همهٔ آنانی راکه ازطریق ایمان وهمچنین امیدبه رابطه‌ای درآینده که ازدواج نمایانگرآنست، به مسیح پیوند شده‌اند. عروس وبدن مسیح چنانکه آشکارادرافسسیان ۵:۲۳-۳۲ تعلیم داده شده است، یکی هستند.

درعصرحاضرمسیح درحال آماده کردن جاومکانی برای عروس خوداست (یوحنا ۱۴:۲). هرچنداین امردقیقا تعریف نگردیده، همهٔ تدارکات آسمانی لازم انجام شده است تا عروس دروقت مقرربه خانهٔ پدرآورده شود. برخی اینرااشاره به اورشلیم جدیدتلقی کرده‌اندکه بعنوان مکان سکونت ابدی مقدسین، آماده می‌شود.

آنچه مهمتراست،کارکنونی مسیح درآماده کردن عروس خودبرای محل سکونت آینده‌اش می‌باشد. چنانکه A. C. GAEBELEIN می‌نویسد: "آسمان ... مکانی مهیاشده برای قومی مهیاشده می‌باشد". عروس بازیبایی وقابلیت های طبیعی خودنمی‌توانند انتظاردخول به صحن های آسمان وحضورمستقیم خدارادا شته باشد مگراینکه تغییرو

تبدیلی اساسی وچشمگیردرا وبوقوع بپیوندد. حتی اگراجازه دخول به آسمان به او داده شود، وضعیت کنونی اونامناسب برای موقعیت آسمانی،ونا راحت کننده برای خود اوخواهدبود. به همین خاطرکتاب مقدس نشان میدهدکه مسیح درعصرحاضرمشغول آماده کردن عروس خودبرای نقشی است که درآینده بایدایفاکند. اوبدین منظوربآن زیبایی وسیرت روحانی رابه اومیبخشد که برای آمدنش به حضورخدایی قدوس لازم است.

این کاردرافسسیان ۵:۲۵-۳۳ پیش بینی گردیده ،کهدرآن عروس مسیح، که بدن او نیزمیباشد، درحالی تصویرشده که برای ازدواج آیندهٔ خودآماده میشود. این امرنخست برکارمسیح روی صلیب استوارمیباشد، چنانکه درافسسیان ۵:۲۵ دراین جمله بیان گردیده است که "مسیح هم کلیسارا محبت نمودوخویشتنرا برای آن داد". کاملا واضح است که جدا ازمرگ مسیح برصلیب، عمل فیض الهی ودگرگونه ساختن عروس کاملا غیرممکن بود. مسیح یکبار برای همیشه اینرا برصلیب بهانجام رسانیدواکنون به کار تقدیس مشغول است که درافسسیان ۵:۲۶ بیان گردیده است. دراین آیه آمده است که هدف مسیح اینست که "آنرا بغسل آب بوسیله کلام طاهرساخته تقدیس نماید". این کار کنونی تقدیس رانبایدمانندبسیاری ازمفسرین باتعمیدآب اشتباه کرد. زیراکارتقدیس وطهارتی که بغسل آب بوسیلهٔ کلام انجام میشود، یک کارمداوم است نه یک آیین یا مراسم مقدس. "کلام"ی که درتقدیس مورداستفاده قرارمیگیردبه تعمیداشاره ندارد بلکه به کلام خدادرتمامیتش، چنانکه این کلام درموردعروس نیزبکارمیرود. بطور خلاصه، منظورازآن، کل خدمت کلام است توسط مسیحیان عصرحاضر. براساس همین آیه ازکتاب مقدس است که میتوان استدلال کردکه کلام خدارانبایدفقط بعنوان وسیلهای برای صیدجانهای گمشده موعظه کردبلکه موعظه آن برای تقدیس روزافزون کسانی که قبلا نجات یافتهاند نیزکاملا ضروری میباشد.

کارکنونی تقدیس که درآیهٔ ۲۶ توضیح داده شده است، درکاری که به آینده تعلق داردودرافسسیان ۵:۲۷ مکشوف گردیده، به اوج میرسد. دراین آیه گفته شده که هدف مسیح اینست که "کلیسای مجیدرابه نزدخودحاضرسازدکه لکه وچین یا هیچ چیز مثل آن نداشته باشدبلکه تامقدس وبی عیب باشد". وقتی کارمسیح برای کلیسایش به کمال خودبرسد، کلیسابدون هیچ گونه نشانی ازآن گناهان که شهادت اورادراین جهان خدشه دارمیساخت، درآسمان حاضرخواهدبود. آنجا اوبی لکه یعنی بدون نجاست ظاهری، وبی چین خواهدبودیعنی هیچ نشانی ازکهولت وفسادیا هرگونه عیب مشابه دیگری در او وجودنخواهدداشت. بلکه تمامی کلیساکاملا مقدس ودرانطباق وهم آهنگی کامل با محیط آسمانی خودخواهدبود.

ایدهٔ تازهای درتوصیف کلیسا بعنوان همسرمسیح درمکاشفه باب ۱۹ مطرح میگردد. پس ازاعلان اینکه جشن عروسی بره فرارسیده وبیان موجوددرآیه ۷ مبنی براینکه "عروس اوخودراحاضرساخته است"، قسمت فوق درآیهٔ ۸ اینچنین ادامه مییابد: "وبه اوداده شدکه بکتان پاک وروشن خودرابپوشاندزیراکه آن کتان، عدالتهای مقدسین است". دراینجانتیجه کارکنونی مسیح بعنوان پوشانیدن عروس به کتان پاک تعریف گردیده است، جامهای که درواقع اعمال عادلهٔ مقدسین است که ازکارتقدیس کنندهٔ کلام خدادرزمان حال نشات میگیرد.

بنابرین کار مسیح برای کلیسا در عصر حاضر خدمتی است پرمهر و هدف آن تحقق آن موقعیت شادی آور در آینده است که در آن عروس مسیح در اوج کمال خود و با همهٔ زیبایی و فیضی که در آن نمایان است، در آسمان حاضر خواهد شد. رابطهٔ ازدواج در سه مرحله موردنظر می‌باشد (۱) عروس در ازدواجی قانونی که نتیجهٔ بهای پرداخت شده برجلجتا و پذیرش هدیه نجات از طرف عروس می‌باشد، با مسیح پیوند یافته است. (۲) عروس اکنون منتظر آمدن داماد خود می‌باشد، چیزی که هنگام ربوده شدن کلیسا واقع خواهد گردید. (۳) به دنبال ربوده شدن کلیسا، جشن نکاح برگزار خواهد گردید (مکا ۱۹:۷-۹). بنابرین کار کنونی مسیح در این وقایع مربوط به آینده به اوج کمال خود خواهد رسید و نهایتا کلیسا که اکنون ناقص و دچار معایب زیادی است، در اوج کمال خود در هر زیبایی و فیضی در آسمان خواهد ایستاد. تمثیل داماد و عروس، حسن ختام خوبی برای همهٔ تمثیل های دیگری می‌باشد که رابطهٔ مسیح را با کلیسا به تصویر می‌کشند و مخصوصا برآنچه که پیش رو می‌باشد تاکید می‌نمایند.

کار کنونی مسیح برزمین

درحالیکه کار آسمانی مسیح او را بعنوان آن شخصیت جلال یافته‌ای که در آسمان است درمدنظر ما قرار می‌دهد، کار کنونی مسیح برزمین، او را حاضر و فعال در کلیسایش بر زمین مکشوف می‌سازد. سه بعد مهم از این خدمت را باید بقرار زیر مورد توجه قرار داد: (۱) حضور مسیح در کلیسا؛ (۲) کار مسیح در کلیسا؛ (۳) رابطهٔ کار کنونی مسیح با کار کنونی روح القدس.

حضور مسیح در کلیسا

کتاب مقدس مکشوف می‌سازد که نه فقط روح القدس در کلیسا سکونت دارد بلکه مسیح نیز در آن حاضر است. این امر در انطباق با آموزهٔ حضور مطلق مسیح است ولی دلالت بر این دارد که مسیح به یک معنای خاص نیز در کلیسای خود مشغول خدمت می‌باشد. تا آنجایی که طبیعت و همچنین بدن انسانی او موردنظر است، وی در آسمان می‌باشد. ولی مسیح از لحاظ طبیعت الهی خود در جهان حضور دارد و مخصوصا در آنانی که به او تعلق دارند ساکن است.

مفهوم حضور مسیح برزمین خیلی از اوقات با موضوع حضور روح القدس مخلوط شده و این موجب مغشوش شدن افکار در مورد آن گردیده است. این اغتشاش فکری نتیجه فهم نادرستی از رابطهٔ شخصیتهای تثلیث با هم می‌باشد. درحالیکه الهیات ارتدوکس آموزه تثلیث را بطور کامل برسمیت شناخته، تعبیر آموزهٔ فوق همواره در توضیح رابطه اعمال هریک از اقانیم تثلیث با اعمال اقانیم دیگر، تا حدی مبهم بوده است. عقیدهٔ درست اینست که درعین حال که سه شخصیت تثلیث یک خدای واحد را تشکیل می‌دهند، با این حال سه شخصیت متمایز هستند و این درست نیست و خلاف کتاب مقدس است که شخصیتهای آنها یا اعمالشان را با هم مخلوط کنیم، هرچندکه با هم رابطهٔ متقابل دارند.

خطر مخلوط کردن شخصیتهای تثلیث، در این عقیدهٔ غلط که آمدن روح القدس در روز

پنطیکاست همان تحقق وعده‌های مربوط به آمدن مسیح است، کاملا نمایان گشته است. البته عقیده فوق به این واقعیت هیچ توجهی ندارد که تمام عهدجدید بعد از پنطیکاست نوشته شده و با این وجود آمدن مسیح را چیزی مربوط به آینده تلقی می‌کند. علی رغم ویژگی غیرقابل قبول عقیدهٔ فوق، "هیو تامسون کر" آنرا اینچنین بیان می‌کند: "روح‌القدس همان مسیح زنده است. پنطیکاست تحقق این وعده است که او دوباره خواهد آمد". مخلوط کردن شخصیتهای تثلیث اقدس به این نحو، هرگز نمی‌تواند موجه باشد و در واقع نشان دهندهٔ درک نادرستی از تمایز شخصیتهای تثلیث است.

با این وجود، اشتباه کردن شخصیت مسیح با روح‌القدس خطایی است که بسیار معمول می‌باشد. میلیگان در مورد این موضوع چنین می‌نویسد: "روحی که خداوند ما در وضعیت جلال یافتهٔ خود بر کلیسا افاضه نمود، واقعا روح‌القدس نیست بلکه همان روحی است که خودوی از آن پرشده است؛ و یا به عبارت دیگر روح خدا وست". چنین عقیده‌ای در مورد روح‌القدس بی شک متمایل به یک نظرگاه "یگانه انگاری" است که اساسا وجود شخصیتهای متمایز را در تثلیث انکار می‌کند. عقیده درست اینست که سه شخصیت فوق در جوهر و ذات یکی هستند زیرا یک خدای واحد را تشکیل می‌دهند، ولی از نظر شخصیت، سه می‌باشند. "فردریک پلات" نیز در مورد این مفهوم دچار اشتباه می‌گردد وقتی که می‌نویسد: "همچنانکه مسیح چون خدا است با خدا یکی است، روح‌القدس نیز چون خدا است با خدا یکی می‌باشد ... بنابرین روحی که در مومنین ساکن می‌شود همان سکونت خدا ـ در ـ مسیح است". مکاشفهٔ کتاب مقدس این نحوهٔ مخلوط کردن شخصیتهای تثلیث اقدس را تایید نمی‌کند و این در واقع انحراف از تعلیمی است که بعنوان تعلیم ارتدوکس شناخته شده است.

ولی راه حل مسئله فوق خیلی هم آسان نیست، زیرا باید بپذیریم که در بعضی از قسمتهای کتاب مقدس، همیشه کاملا واضح نیست که کدامیک از شخصیتهای تثلیث مورد نظر است. اصطلاح "روح مسیح" از لحاظ دستور زبان، هم می‌تواند به معنی روح شخصیت دوم تثلیث باشد (حالت مضاف)، و هم به معنی روحی که از مسیح است (از جانب او فرستاده می‌شود، حالت مفعول عنه) که در این صورت به شخصیت سوم تثلیث اشاره خواهد داشت. شکل دستوری در هردو حالت یکی است. قسمتهایی از کتاب مقدس را که در آنها این اصطلاح آمده است (روم ۸:۲-۳ / دوم قر ۳:۱۷ / غلا ۴:۶ / فیل ۱:۱۹ / دوم پطر ۱:۱۱) باید با توجه به زمینهٔ آنها تفسیر کرد، ولی در هرصورت، هریک از موارد فوق یا به مسیح اشاره دارد یا به روح‌القدس، و نمی‌تواند به هردو یا ترکیبی از هردو اشاره داشته باشد. "گریفیت توماس" نقطهٔ نظر درست را در کلمات زیر بیان می‌دارد: "ضروری است که با دقت و توجه هرچه تمامتر، هردو سوی حقیقت را پاس داریم. مسیح و روح با هم فرق دارند و در عین حال یکی هستند، و یکی هستند در عین حال که با هم فرق دارند. شاید بهترین نحوهٔ بیان این باشد که بگوییم در عین حال که شخصیتهای آنها هرگز یکی نیست، ولی حضور آنها همواره چنین است". بنابرین حضور مسیح را باید از حضور روح‌القدس تمییز داد و سکونت هریک از آنها را نیز در وجود مومن. بطور مشابهی سکونت پدر را نباید با سکونت مسیح یا سکونت روح‌القدس یکی تلقی کرد (یوحنا ۱۴:۲۳ / افس ۴:۶ / دوم یوحنا ۹). واقعیت این است که هرسه شخصیت اقدس در یک ایمانداران ساکن می‌باشند و چنانکه "گریفیت توماس" اظهار می‌دارد، اگر یکی از آنها حاضر باشد دیگری هم حضور دارد، هرچند شخصیتهای

آنها ودربرخی مواردخدمات آنها رانیزمی‌توان ازیکدیگرتمییزداد. بنابرین می‌توان نتیجه گرفت که مسیح درجهان حضوردارد نه به این دلیل که روح القدس درآن حاضراست، بلکه به‌این دلیل که هردوحاضرهستند.

این آموزه که مسیح درعصرحاضربرزمین حضوردارد، به نحوی با تفسیرشام خداوند ارتباط پیدا می‌کند. کلیسای کاتولیک رومی با اعتقادبه آموزه تبدیل جوهر TRANSUBSTANTIATION یعنی اینکه عناصرشام خداوند (نان وشراب) با بدن مسیح یکی هستند، بوضوح تعلیم می‌دهدکه مسیح جسما وبطورخاص درعناصرشام خداوند، برزمین حاضر می‌باشد. کلیسای لوتری هم به آموزهٔ مشابهی اعتقاددارد که بخاطرنبودیک عنوان بهتر CONSUBSTANTIATION نامیده شده است. بنابراین عقیده، بدن خداونددرعناصر شام خداوندحضوردارد ولی بدون اینکه جوهرآنها تغییرکند. این با اعتقادآنها مبنی بر حضورمطلق بدن مسیح انطباق دارد. نظرمکتب زوئینگلی درموردشام خداونداینست که مسیح جسمادرعناصرعشاء حضورنداردودرواقع غایب است زیرا ازلحاظ جسمی درآسمان است. به همین دلیل عناصرشام خداوندبازنمودحضوروی هستند، هرچندعین حضوروی را درصحنهٔ زمینی دربرندارند. البته نظریهٔ زوئینگلی منکرحضورروحانی مسیح برزمین نیست ولی اینراکه مسیح به هرنحوخاصی درعناصرشام خداوندحضورداشته باشد، انکار می‌کند. به نظرمی‌رسدکه عقیدهٔ کالون چیزی بین زوئینگلی ولوترباشد، زیرا وی معتقداست که عناصرشام خداوندنه حضورجسمانی بلکه حضورروحانی وی رادربردارند.

ولی همهٔ عقایدموجوددرشام خداوند، اینرا مفروض می‌گیرندکه مسیح به نحوی در این جهان حضوردارد. اختلاف آنها برسرنوع ارتباطی است که بین مسیح وشام خداوند وجوددارد. به نظرمی‌رسدکه هم نظرزوئینگلی وهم نظرکالون با مکاشفه کامل عهدجدید درموردحضورمسیح هماهنگ باشد.

این آموزه که مسیح درانطباق باحضورمطلق خود، درجهان حاضرمی‌باشد، عینا همان مفهوم سکونت مسیح درکلیسا نیست. ظاهراکتاب مقدس تعلیم می‌دهدکه حضورمسیح درکلیسا، حضوربه معنای خاصی می‌باشد، که دربردارندهٔ رابطه، اتحاد، وعملکرد خاصی است. آموزهٔ حضورساکن مسیح درمومنین رامی‌توان باتوجه به اشارات موجود، خیلی آسان بعنوان یک آموزه کتاب مقدسی به اثبات رسانید (متی ۲۰:۲۸ / یوحنا ۱۸:۱۴، ۲۰،۲۳ / ۱۵:۴-۵ / ۱۷:۲۳، ۲۶ / غلا ۲:۲۰ / کول ۱:۲۶-۲۷ / اول یو ۳:۲۴). قسمت کلیدی دراین موردکولسیان ۱:۲۶-۲۷ است که درآن سکونت مسیح درکلیسا بعنوان سرّ بیان گردیده است (م.ک. روم ۱۶:۲۵-۲۶) یعنی بعنوان یک حقیقت عهدجدیدی که درعهدعتیق مکشوف نشده است. مفهوم سکونت مسیح درمقدسین درعهدعتیق یافت نمی‌شود. تعلیم این قسمتهای کتاب مقدس به اندازهٔ کافی روشن است ودروزای هرگونه تردیدی، ثابت می‌نمایدکه مسیح بواقع درجمع کلیسای خودحضوردارد، همچنانکه درافرادایماندار بعنوان اعضای این کلیسا ساکن است. نفس واقعیت حضورمسیح به مومن اطمینان می‌بخشدکه اوبه مسیح متعلق است وموردمحبت الهی وخدمات گونه‌گون اوقراردارد.

واقعیت سکونت مسیح در کلیسا ، با حیات افاضه شدهٔ الهی ارتباط داده شده ، حیاتی که مومن به هنگام تولدتازه ودرلحظه ایمان نجات بخش ، ازطریق تجدیدحیات دریافت میکند . اگرچه تجدیدحیات کار روح القدس است ولی،آن حیات ابدی که به مومن افاضه میگردد ، رابطه‌ای جدایی ناپذیرباخودمسیح بعنوان "حیات" دارد (یوحنا ۴:۱ / م.ک. یوحنا ۱۰:۱۰ / ۲۵:۱۱ / ۶:۱۴ / کول ۴:۳ / اول یوحنا ۱۲:۵).

اینرا میتوان با رابطهٔ میان جسم گرفتن مسیح دررحم مریم وتجسم اومقایسه کرد . هرچندمریم بتوسط روح القدس حامله گردید ، با این وجود ، حیاتی که دررحم او قرارگرفت به شخصیت دوم تثلیث اقدس مربوط میشدوازشخصیت اول تثلیث بعنوان پدراو نام برده میشود . به طرزمشابهی، یک ایماندارازطریق عاملیت مستقیم روح القدس تولدتازه پیدا میکند . شخص اول تثلیث پدراوست ولی آن حیات جاودانی که دراینجا افاضه میشود ، به شخص دوم تثلیث مربوط میگردد . مفهوم حیات درتمثیل های دیگری نیزکه مسیح رابه کلیسا مربوط میسازند ، یافت میشود ، درتمثیلهایی مانندتمثیل تاک وشاخه‌ها ، سروبدن، وآدم آخروخلقت جدید .

مسیح باسکونتش درما،منبع وسرچشمهٔ قوت ما نیزمیگردد (فیل ۱۳:۴)،و قدرت چنانکه متی ۱۸:۲۸–۲۰ حاکی ازآن است ازطریق حضوراومهیا میشود .

بعلاوه ، سکونت مسیح درمومن ، پایه واساس امیداونیزمیباشد ، چنانکه در کولسیان ۲۷:۱ آمده است که "مسیح درشما امیدجلال است" . چون مسیح اکنون درما ساکن است ، این امیدرا داریم که روزی همانندا وباشیم (اول یوحنا ۲:۳) ونهایتا از بدن کنونی خودکه فانیست خلاصی بیابیم (روم ۲۰:۸–۲۳) . درموردروزهایی ما ، یعنی روزهایی ازاین بدن های فانی، به ما اطمینان کامل داده شده است (افس ۳۰:۴) . بنابرین حضورساکن مسیح درمومنین، حقیقتی بسیارمهم وحیاتی است که بازندگی پیروزمندمسیحی ارتباط کامل داشته ، دلیل ومدرک مهمی برای ایمان وامیدما بدست میدهد .

رابطهٔ موجودمیان کارکنونی مسیح وکارکنونی روح القدس

هرچندکارکنونی مسیح وکارکنونی روح القدس باهم رابطهٔ متقابل دارند ، تمایز لازم رانیزبایدمیان آنها قائل شد . روح القدس رامسیح برکلیسا افاضه میکندتا ازجانب اوکلیسا راخدمت نماید (لوقا ۴۹:۲۴ / یوحنا ۱۶:۱۴–۱۷، ۲۶ / ۲۶:۱۵ / ۷:۱۶–۱۵ / اعمال ۸:۱ / ۳۸:۲). مسیح نمیتوانست خودش رابفرستدودراین واقعیت که اوروح القدس رافرستاد ، تمایزشخصیت های آنها آشکارمیگردد . روح القدس عامل مسیح میباشد واز بعضی لحاظ آنچه که روح القدس میکند ، مسیح نیزانجام میدهدولی این نبایدبه معنی نقض تمایزموجودمیان شخصیت وخدمات آنها تلقی گردد . این هم درست است که کارمسیح وکارروح القدس ، ازاین لحاظ که هردودرعملکردهایی چون تجدیدحیات ، فراهم آوردن منبع قوت برای مومنین ، وامیدبخشیدن به آنها سهیمند ، باهم رابطه دارند (روم۱۳:۱۵/ کول ۲۷:۱). بنابرین کارکنونی مسیح درکل، شامل برنامهٔ وسیعی درقلمروزمینی میگردد . این ازخیلی‌لحاظ درواقع‌بسط وتوسعه‌برنامه‌ای است که مسیح به‌هنگام زندگی بشری‌اش بدان اشتغال داشت . این کاردرکل،زمینه‌سازآن کارنهایی است که مومنین راعاری ازهرعیبی درحضورخدادرجلال حاضرخواهدساخت .

فصل ۱۲

کار مسیح در آینده

آمدن مسیح برای کلیسایش

بسیاری ازقسمتهای کتاب مقدس براین واقعیت شهادت میدهندکه عصرکنونی با آمدن خداوندما برای کلیسایش، به اوج خواهدرسید. بنابراول تسالونیکیان۴:۱۳-۱۸، این واقعه بارستاخیزمردگان درمسیح، عصرحاضررابه پایان میبرد، ومقدسینی که درآن زمان زنده باشند،"ربوده" خواهندشدتاخداوندرادرهوا ملاقات کنندوپس ازآن "باخداوند" باشند. ازآنجایی که نویسندهٔ حاضردریکی ازآثاردیگرخودبتفصیل حقایق مربوط به این موضوع رامورد کنکاش وبررسی دقیق قرارداده است، بحث کنونی به سه جنبهٔ مهم ازآموزه بازگشت خداوندما برای کلیسایش محدودمیشود. (۱) ربوده شدن کلیسا یعنی آمدن مسیح برای کلیسایش؛ (۲) رابطهٔ مسیح باکلیسادرآسمان؛ (۳) آمدن ثانوی مسیح به زمین.

چهارعقیده درموردربوده شدن کلیسا

درباره این موضوع، چهارتفسیرعمده بوسیلهٔ کسانی که الهامی وقصورناپذیر بودن کتاب مقدس رامیپذیرند، ارائه گردیده است. این عقایدنه فقط به خصایل ویژه ووقایع مربوط به آمدن ثانوی مسیح راجع میگردند بلکه دروهلهٔ اول به این سئوال مربوط میشوندکه چه رابطهای میان این وقایع وزمان وقوع مصیبت یازحمتی که طبق پیشگویی کتاب مقدس، تمام جهان ومخصوصاملت اسرائیل رافراخواهدگرفت، وجود دارد. این چهارعقیده، بازگشت مسیح برای کلیسا وآمدن ثانویهٔ اوبه زمین رابه صورتهای زیربه زمان وقوع مصیبت مذکورمربوط میگردانند:

۱ - نظریهٔ مابعدمصیبت، مبنی براینکه مسیح بعدازدوره مصیبت، بعنوان مرحلهای ازبازگشتش به زمین، برای کلیسای خودخواهدآمد.

۲ - نظریهٔ وسط مصیبت، مبنی براینکه مسیح دروسط دورهٔ هفت سالهٔ پیشگویی شده توسط دانیال وقبل ازمصیبت بزرگی که درسه سال ونیم آخرواقع میگردد، خواهدآمد.

۳ - نظریه ربوده شدن بعضی، مبنی براینکه مسیح آنانی راکه ازلحاظ روحانی

واجدشرایطند، قبل ازدورهٔ مصیبت ازجهان خواهدربود، ودرسرتاسردوره مصیبت نیزهر کسی که واجدشرایط گرددنزداوربوده خواهدشد.

۴ ـ نظریهٔ ماقبل مصیبت مبنی براینکه مسیح قبل ازهفتهٔ هفتادم اشاره شده درکتاب دانیال برای کلیسای خودخواهدآمد. این هفته، همان دورهٔ هفت سالهٔ قبل ازآمدن مسیح به زمین وبرقراری سلطنت هزارسالهٔ اومی‌باشد.

می‌توان گفت که ازاین چهارنظریه، تعدادخیلی ناچیزی ازمفسرین، پیروعقیده "ربوده شدن بعضی" هستندواین نظریه هرگزبعنوان یک نظریهٔ ارتدوکس درمیان انجیلیون موردقبول قرارنگرفته است. نظریهٔ وسط مصیبت تاحدی درنسل کنونی مقبولیت پیداکرده است، ولی عملا کتبی درموردآن نوشته نشده، وعقیدهٔ خاص گروه یافرقهٔ کلیسایی مشخصی نیزنمی‌باشد. آن بخش بزرگ ازشاگردان کتاب مقدس که ازنظر عقیدتی پیش هزاره‌ای می‌باشند پیرویکی ازدونظریه ماقبل مصیبت یا مابعدمصیبت هستند.

نظریهٔ مابعدمصیبت بی تردیدتاآنجایی که موضوع ربوده شدن مومنین موردنظر باشد، اکثریت به نظریه مابعدمصیبت اعتقاددارند، یعنی اینکه مسیح به هنگام آمدن ثانوی‌اش به زمین، برای بردن کلیسای خودخواهدآمد. این نظریه‌ای است که ناهزاره‌ای ها، پس هزاره‌ای ها، وعده‌ای ازپیش هزاره‌ای ها بدان معتقدمی‌باشند. آنها اعتقاددارندکه جداکردن واقعهٔ ربوده شدن ایمانداران، ازآمدن ثانوی‌مسیح به زمین وقراردادن یک دورهٔ حداقل هفت ساله بین این دوچیزی نیست جزدوقسمتی کردن آنچه که کتاب مقدس یک واقعهٔ واحدتلقی می‌کند.

معتقدین به نظریه مابعدمصیبت، درنوشتجات خودبجای اینکه به دفاع از نظریهٔ خودبپردازندودلایل وشواهدموجودبرله آنرا ارائه نمایند، اغلب نظریهٔ ماقبل مصیبت رامورحمله قرارمی‌دهند. استدلالاتی راکه می‌توان ازمیان نوشتجات آنها برله نظریهٔ مابعدمصیبت بیرون کشیددردسته بندی زیرمی‌توان ارائه کرد:

۱ ـ استدلال ازتاریخ: معتقدین به نظریه مابعدمصیبت به این واقعیت توسل می‌جویند که آبای نخستین کلیسا به نظریهٔ موردحمایت آنها اعتقادداشته‌اند و چنین نتیجه می‌گیرندکه نظریهٔ ماقبل مصیبت یک نظریهٔ جدیدونوظهوراست. ولی معتقدین به نظریهٔ اخیرچنین پاسخ می‌دهندکه نظریه مابعدمصیبت امروزی، یعنی این عقیده که دوره مصیبت قبل ازربوده شدن مومنین قرارمی‌گیرد، ابداآن چیزی نیست که آبای نخستین کلیسا بدان اعتقادداشته‌اند، زیراکلیسای اولیه عقیده داشت که خداوند ممکن است هرلحظه بازگرددولی به غلط فکرمی‌کردکه هم اکنون دردوره مصیبت عظیم است. شکل نوین نظریهٔ مابعدمصیبت که دورهٔ مصیبت رادرآینده قرارمی‌دهدومعتقد است که ربوده شدن ایمانداران بدنبال آن واقع خواهدگردید، ازبعضی لحاظ خیلی جدیدترازنظریهٔ ماقبل مصیبت درشکل کنونی‌اش می‌باشد. زیرامعتقدین به نظریه‌اخیر، همانندکلیسای اولیه اعتقاددارندکه هرلحظه امکان آمدن مسیح وجوددارودآمدن اوغیر منتظره خواهدبود، ولی مانندآنها فکرنمی‌کنندکه هم اکنون دردوره مصیبت عظیم بسر می‌برند. معتقدین به نظریهٔ مابعدمصیبت این عقیده کلیسای اولیه رانمی‌پذیرندکه مسیح هرلحظه ممکن است بازگردد، ولی همانندآنها ربوده شدن ایمانداران رابعد از مصیبت قرارمی‌دهند.

۲ – کلیسا درایام مصیبت حفظ خواهدگردید : این استدلال ، گفته‌های کتاب مقدس رادرموردا ینکه ایام مصیبت ازلحاظ سختی وصعوبت کاملا بی سابقه می‌باشد ، چندان جدی نمی‌گیردوبرآن است که غضب خدادراین دوره تنها برکسانی نازل خواهد گردیدکه نجات نیافته‌اند ، درحالیکه کلیسا بدون اینکه غضب خدا رابچشد ، دوره فوق راسپری خواهدکرد . پیروان نظریهٔ ماقبل مصیبت اظهارمی‌دارندکه این برخلاف تعلیم کتاب مقدس است زیرا ازشواهدوقرائن موجوددرآن چنین برمی‌آیدکه اکثرکسانی که در دورهٔ فوق به مسیح ایمان می‌آورندشهیدمی‌گردند ، وماهیت داوری خدا نیزکه زمین لرزه ، امراض همه گیر ، جنگ ، قحطی وغیره راشامل می‌گردد ، طوری است که برمومنین نیزهمانندبی ایمانان تاثیرخواهدگذاشت . آنان همچنین خاطرنشان می‌سازندکه پیروان نظریهٔ موردبررسی ، برای پیشگوییهایی که بایدمطابق بانص صریحشان تفسیر گردند ، تعابیرروحانی قائل می‌شوندتابدین وسیله ازنقض‌شدن نظریهٔ خودبوسیله آنها مانع گردند .

۳ – دردوره مصیبت نیزمقدسینی وجوددارند . پیروان نظریهٔ مابعدمصیبت می‌کوشند براساس این واقعیت که دردورهٔ مصیبت نیزمقدسینی وجوددارند ، ثابت کنند که کلیسا نیزدردورهٔ فوق حضوردارد . ولی پیروان نظریهٔ مخالف ، درپاسخ به آنها تصدیق می‌دارندکه دردورهٔ مصیبت نیزعده‌ای نجات خواهندیافت ولی خاطرنشان می‌سازند که هیچیک ازاصطلاحات فنی که آنها رابا مقدسین عصرحاضرمربوط سازد ، اصطلاحاتی از قبیل "درمسیح" ، یا "تعمید روح‌القدس" یا عبارات مشابه ، درقسمتهای مربوط به این دوره یافت نمی‌شود . کلمهٔ "کلیسا" درهیچیک ازقسمتهایی که به دورهٔ مصیبت عظیم می‌پردازدبکارنرفته است .

۴ – کتاب مقدس وقایعی راپیشگویی می‌کندکه قبل ازربوده شدن مومنین بوقوع خواهدپیوست ؛ بنابرین ربوده شدن ایمانداران نمی‌تواندغیرمنتظره باشد . این استدلال درواقع تصدیق می‌داردکه کلیسای اولیه بخاطراعتقادبه نزدیک بودن آمدن مسیح دراشتباه بوده‌اند ، چون بنابه تفسیرپیروان نظریه مابعدمصیبت ، وقایعی می‌بایست قبل ازربوده شدن بوقوع بپیوندند . ولی وقایعی که معمولا به آنها اشاره می‌شود ، ازقبیل مرگ پیشگویی شدهٔ پطرس ، نابودی اورشلیم ، ودلالتهای ضمنی براینکه دورهٔ فوق بطول خواهدانجامید ، درواقع مانعی برسرراه نظریهٔ کنونی نزدیک بودن بازگشت مسیح نمی‌باشد ، چنانکه حتی درقرن اول هم اینطورنبود . حتی سالهای کمی که میان روزپنطیکاست وزمان توبهٔ پولس ومکاشفه بعدی مربوط به حقیقت ربوده شدن باجزئیات مختلفش وجودداشت ، می‌توانست بعنوان یک زمان طولانی قلمداد گردد . درهیچ جاگفته نشده که نابودی اورشلیم قبل یابعدازربوده شدن ایمانداران بوقوع خواهدپیوست . مرگ پطرس نیزبی شک می‌توانست هرروزی اتفاق بیفتد . این استدلال پیروان نظریه مابعدمصیبت ، مطمئنا نمی‌تواندنافی این تعلیم امروزین باشدکه بازگشت مسیح می‌تواندهرلحظه بطورغیرمنتظره اتفاق بیفتد .

۵ – پیشگویی وقوع قیامتی درابتدای سلطنت هزارساله بعنوان دلیلی برله نظریهٔ مابعدمصیبت ذکرمی‌گردد . پیروان نظریه ماقبل مصیبت بی شک تصدیق می‌دارند که قیامتی قبل ازآغازسلطنت هزارساله ودرارتباط باآمدن ثانوی مسیح به زمین واقع خواهدگردید . این حقیقت صریحادرمکاشفه ۲۰:۴–۶ تعلیم داده شده است . ولی اینان معتقدندکه قیامت مذکوربه مقدسین ایام مصیبت واحتمالا مقدسین عهدعتیق مربوط

می‌شودولی بطورخاص مردگان درمسیح درعصرحاضررا شامل نمی‌گردد. همه تفاسیرپیش‌ـ هزاره‌ای کتاب مقدس برآنندکه بیش ازیک قیامت وجوددارد، چنانکه کتاب مقدس لااقل به قیامت مسیح، قیامت صالحان به هنگام آمدن ثانوی مسیح وقیامت شریران پس از دورهٔ هزارساله اشاره می‌کند. دراین صورت تقسیم قیامت صالحان به قیامت کلیسا قبل ازمصیبت وقیامت سایرمقدسین پس ازآن، یک تصحیح الحاقی می‌باشد.

۶ ـ درموردبازگشت خداوندبرای کلیسایش وآمدن ثانوی اوبه زمین، یک طرز بیان واحدبکاررفته است. پیروان نظریهٔ ماقبل مصیبت توافق دارندکه کلمهٔ "آمدن" (به یونانی، PAROUSIA) وسایرکلمات مشابه ممکن است برای هردوواقعه بکار برده شوند، ولی هیچ چیزعجیبی دراین کاربردنمی‌بینند. اینها واژه‌هایی کلی وعام هستندکه بایدبراساس زمینهٔ کاربردشان معنی گردند، چنانکه همین کلمات برای وقایع دیگری نیزدرکتاب مقدس بکاربرده شده‌اند واصطلاحاتی فنی نمی‌باشند.

۷ ـ درمثل گندم وکرکاس‌که درباب ۱۳ انجیل متی بیان گردیده است، کرکاسها "اول" جمع کرده می‌شوند. پاسخ پیروان نظریه مخالف اینست‌که دراینجا ترتیب وقایع موردنظرنیست چنانکه خودپیروان نظریه مابعدمصیبت نیزقبول دارند که جداکردن گندمها وکرکاسها بطورهمزمان صورت می‌گیرد، چنانکه دردراوری میشها وبزها درمتی ۲۵:۳۱ـ۴۶ نشان داده شده است. ولی اشاره به گندمها وکرکاسها به آمدن ثانوی مسیح مربوط می‌شودونه به زبوده شدن ایمانداران، زیرادراینجاتمام دوره واسط بین دوظهورمسیح ازآمدن نخست اوبه زمین تاآمدن ثانوی‌اش، موردنظرمی‌باشد. جالب اینجاست‌که درمثل دام ماهی که درهمان باب بیان شده است، ترتیب فوق معکوس می‌گردد، بطوری که ماهیهای خوب رااول درظروف جمع می‌کنندوسپس بدها را "دورمی‌اندازند" (متی ۱۳:۴۸ـ۵۰). ولی درهیچیک ازاین دومثل،واقعهٔ ربوده شدن مومنین موردنظر نیست.

۸ ـ عباراتی مثل "آن روز" و"روزخداوند" اصطلاحاتی فنی هستندکه تنها می‌توانندبه یک واقعهٔ واحداشاره کنند. پیروان نظریه ماقبل مصیبت معتقدندکه عبارت "روزخداوند" عملا به یک دورهٔ طولانی اشاره داردکه شامل تمام ایام سلطنت هزارساله می‌گردد. ازلحاظ اصولی، واژه‌ای مانند "روز" یک اصطلاح عام وکلی است که بایدآنرابراساس زمینه‌ای که درآن بکاربرده می‌شود معنی کرد. این نظردرست نیست‌که واژهٔ فوق درکتاب مقدس همیشه به یک معنا بکارمی‌رود، ودرواقع نمی‌توان آنرا همواره یک اصطلاح فنی تلقی کرد.

۹ ـ ترتیب وقایع دوم تسالونیکیان ۲:۱ـ۱۲ مستلزم وقوع دونشانه قبل از ظهورخداوندمی‌باشد، یعنی ارتداد اول وظهورآن مردشریر. پیروان نظریهٔ ماقبل مصیبت خاطرنشان می‌سازندکه این قسمت ازرساله به تسالونیکیان درواقع به منظور اصلاح مطلب نادرستی نوشته شده که به مومنین آن شهرتعلیم داده شده بود، یعنی این تعلیم غلط که آنها هم اکنون درروزخداوند ودردورهٔ زحمتی قراردارندکه باآمدن ثانی روزبرزمین مستولی می‌شود. این نشانه‌ها به روزخداوندمربوطند، نه به واقعهٔ ربوده شدن مومنین، واین قسمت درواقع نظریهٔ ماقبل مصیبت راثابت می‌کندنه نظریهٔ مابعدمصیبت را، زیرامانعی که بدان اشاره شده است ظاهرا به عامل بازدارنده از گناه درعصرحاضرمربوط است. برای آغازدوره مصیبت، این عامل بازدارنده باید

برداشته شود. چه این عامل چنانکه بسیاری اعتقاددارندروح القدس باشدوچه نباشد، طبیعی است که واقعه‌ای مثل ربوده شدن ایمانداران موجب برداشته شدن یک چنین مانعی، وظهورمتعاقب آن مردشریرگردد. اگردراین قسمت دلیل ومدرکی درارتباط با مسئلهٔ موردنظروجودداشته باشد، برله نظریهٔ ماقبل مصیبت است نه مابعدمصیبت.

۱۰ - اصطلاح "انتها" یک اصطلاح فنی است که همواره به پایان عصرواسط بین دوظهورمسیح اشاره می‌کند. پیروان نظریهٔ ماقبل مصیبت خاطرنشان می‌سازندکه آن قسمتهایی ازکتاب مقدس که اصطلاح فوق درآنهابکاررفته است (اول قر۱:۷-۸ / عبر ۳:۶،۱۴ / ۶:۱۱ / مکا ۲:۲۶) به زمانی اشاره دارندکه لزوماً بایستی براساس زمینه وسیاق کلام معنی گردد. جالب اینجاست که حتی یکی ازپنج قسمتی که بعنوان دلیل مورداستفاده قرارمی‌گیرند، به مفهوم بازگشت خداوندبعدازمصیبت نیستند، حتی دریک موردازآنها (اول قرن ۱:۷-۸) به موضوع فوق اشاره می‌شود. اصطلاح "انتها" نیز همانندواژه‌هایی چون "روز" و "آمدن" بخودی خودیک اصطلاح فنی نمی‌باشدوازاینرو می‌تواندبه پایان دورهٔ کلیسا اشاره داشته باشد، همچنانکه به پایان دوره مصیبت.

۱۱ - بعضی ازقسمتهای کتاب مقدس مثل متی ۲۴:۳۱، ربوده شدن مومنین را به پایان دورهٔ مصیبت مربوط می‌سازند وطبعاً به نظریهٔ مابعدمصیبت منجرمی‌گردند. پیروان نظریهٔ مخالف خاطرنشان می‌سازندکه درمتی ۲۴:۳۱ به ربوده شدن اشاره‌ای نشده است، ودرقسمت فوق نه به متبدل شدن اشاره شده ونه به قیامت. دراینجا نیزمثل بسیاری مواردیگر، پیروان نظریهٔ مابعدمصیبت درواقع آنچه راکه سعی در اثباتش دارند، ازقبل مفروض می‌گیرند.

این پاسخهای مجمل به براهین اصلی نظریهٔ مابعدمصیبت را می‌توان تاحدزیادی بسط وتفصیل داد. مشکل اصلی اینجاست که پیروان نظریهٔ فوق بیشتربه رداستدلالات پیروان نظریهٔ ماقبل مصیبت پرداخته‌اند، ولی خیلی به ندرت دلایل محکمی دراثبات این مطلب ارائه داده‌اندکه ربوده شدن ایمانداران بعدازدوره مصیبت اتفاق خواهد افتاد. واقعیت اینست که درتمام عهدجدیدحتی یک قسمت مربوط به موضوع ربوده شدن مومنین را نمی‌توان یافت که باتوجه به زمینه‌اش، بتوان ثابت کردکه به پایان دوره مصیبت اشاره دارد. بنابرین پیروان نظریهٔ فوق تنها می‌توانندبه استنباط های غیر مستقیم دست یازند.

آنچه بیش ازهمه حائزاهمیت است، اینست که درهمهٔ قسمتهایی که بطورخاص به آمدن ثانوی مسیح می‌پردازند، حتی یک کلمه درموردمتبدل شدن مقدسینی که زنده‌اند یافت نمی‌شود. پیروان نظریه ماقبل مصیبت قبول دارندکه دراین زمان عده‌ای از مقدسین زنده خواهندشدولی درهیچیک ازاین قیامتها بطورخاص به کلیسا اشاره نشده است. درواقع قسمتهایی مثل مکاشفه ۲۰:۴-۶ بطورخاص به مقدسین ایام مصیبت اشاره دارند. جالب اینست که اکثرنهادهای آموزشی که پیش هزاره‌ای می‌باشند، ماقبل مصیبتی نیزهستند.

نظریهٔ ربوده شدن مومنین دروسط دوره مصیبت

دربحث ومجادلهٔ کنونی که میان پیروان دونظریه ماقبل مصیبت و مابعدمصیبت جریان دارد، طبیعی است که برخی به موضع میانه‌ای گرایش پیداکنند.

هرچندکتب نسبتا کمی درپیرامون این عقیده نوشته شده است ومکتب فکری خاصی در حمایت ازآن بظهورنرسیده است ، بااین وجودبعضی ازدانشمندان انجیلی معاصر بدان اعتقاددارند . اینان اعتقاددارندکه کلیسادرپایان سه سال ونیم اول عهدهفت سالهٔ قوم اسرائیل (دان ۹:۲۷) ربوده خواهدشدودرنتیجه درایام مصیبت عظیم که سه سال و نیم بعدی است برزمین حضورنخواهدداشت .

استدلال عمده‌ای که برای اثبات نظریهٔ وسط مصیبت ارائه می‌گردد ، یکی انگاشتن کرنای به صدادرآمده هنگام ربوده شدن مومنین با هفتمین کرنای نواخته شده درباب ۱۱ مکاشفه است . ولی این استنباط کاملا اشتباه است زیرادسته کرناهایی که به هفتمین کرنا منتهی می‌شود درواقع کرناهایی هستندکه بوسیلهٔ فرشتگان ودرارتباط باریختن غضب خدابرزمین نواخته می‌شوندوهیچ ارتباطی باربوده شدن یاتبدیل مقدسین درقیدحیات ، ویارستاخیزمردگان درمسیح ندارند . هفتمین کرنای مکاشفه ، درنزدیکی پایان دوره مصیبت عظیم نواخته می‌شودنه درابتدای آن زیراروزغضب خیلی قبل از آن آغازگردیده است (مکا ۶:۱۷) . این کرنادرهرحال آخرین کرنایی نیست‌که به صدا درمی‌آید زیرادرمتی ۲۴:۳۱ به کرنای دیگری نیزاشاره شده است . نظریه فوق غیر منتظره بودن ظهورخداوندرا ناممکن می‌سازدزیرادراین صورت وقایع نیمهٔ اول هفتهٔ هفتادم دانیال بایدقبل ازظهورمسیح واقع شوند .

نظریهٔ ربوده شدن بعضی ازمومنین این عقیده که حدودصدسال پیش ودرآثار "رابرت گاوت" به ظهوررسیده ، درقرن بیستم عمدتا بوسیلهٔ "جی. اچ. لانگ" عرضه گردیده وبسط یافته است . مفهوم ربوده شدن بعضی ازایمانداران ، ازقسمتهایی ازکتاب مقدس اخذگردیده که درآنها مومنین ترغیب می‌شوندکه برای بازگشت خداوندآماده باشند . قسمتهایی که پیروان نظریهٔ فوق عمدتا به آنها استنادمی‌کنند ، عبارتنداز متی ۲۴:۴۰-۵۱ / ۲۵:۱۳ / مرقس ۱۳:۳۳-۳۷ / لوقا ۲۰:۳۴-۳۶ / ۲۱:۳۶ / فیل ۳:۱۰-۱۲ / اول تسا ۵:۶ / دوم تیمو ۴:۸ / تیطس ۲:۱۳ / عبر ۹:۲۴-۲۸ / مکا ۳:۳ / ۱۲:۱-۶ . پیروان این نظریه معتقدندکه مومنین بایداعمال نیکوداشته باشندتابرای ربوده شدن ، واجدشرایط گردند . حتی درساده‌ترین نحوه ارائه این نظریه ، کاملا واضح است‌که عقیدهٔ فوق بردرک نادرستی ازفیض ، پایه واساس نجات ، وماهیت بدن مسیح استواراست . اگراین سئوال مطرح شودکه چقدر کارنیکولازم است تاکسی واجدشرایط ربوده شدن گردد ، بلافاصله آشکارمی‌شودکه تعلیم فوق بربنیادمشکوکی استوارمی‌باشد . بنابراول قرنتیان ۱۵:۵۱ "همه" مسیحیان ، مشمول تبدیل ورستاخیزواقع شده هنگام ربوده شدن خواهندگردید . بخاطرهمین ایرادات است که اکثردانشمندان انجیلی نظریه فوق راچندان شایسته بحث وبررسی نشمرده‌اند .

نظریه ربوده شدن قبل ازدوره مصیبت این نقطه نظرمعتقدمی‌باشدکه مسیح قبل از تحقق هفته هفتادم دانیال ودرنتیجه قبل از دورهٔ مصیبت عظیم برای کلیسای خودخواهدآمد . دراکثرتحقیقات پیشرفته‌ای که درقرن بیستم توسط پیش هزارمای هاپیرامون پیشگوییهای کتاب مقدس صورت گرفته ، همین نحوه تفسیردنبال گردیده است . این نظرگاه باآموزه نزدیکی واقعهٔ ربوده شدن وغیر منتظره بودن آن، چنانکه آبای نخستین کلیسابدان اعتقاداشته‌اند ، هماهنگ می‌باشد .

بررسی جامعی از این آموزه درقرن اخیرجزئیات زیادی راکه قبلا درهالهٔ ابهام باقی بوددرروشنایی قرارداده، واین بررسی به هماهنگی وهمسازی بیشترتفسیرپیش هزاره‌ای کتاب مقدس وحل مسائلی که درنسلهای گذشته پاسخ کاملی نیافته بودند، منتهی شده است. بطورکلی بایدگفت که اکثرپیش هزاره‌ای ها امروزه پیرواین عقیده می‌باشند، مخصوصا آنهایی که بین مشیت خدابرای قوم اسرائیل وبرنامه اوبرای کلیسا تمایز قائل هستندوتمایل به این دارندکه نبوتهای کتاب مقدس را بنابرنص صریح آنها تفسیر نمایند.

نویسنده حاضردرخاتمهٔ کتاب دیگرخودتحت عنوان "مسئله ربوده شدن مومنین" (THE RATURE QUESTION) پنجاه دلیل دراثبات نظریهٔ ماقبل مصیبت آورده است. بی آنکه بخواهیم همهٔ آنهارادراینجاتکرارنماییم، می‌توانیم بگوییم که نظریهٔ ماقبل مصیبت بردوفرض مهم استوارمی‌باشد. اول اینکه کلیسا بعنوان گروهی از مقدسین که ازمقدسین سایراعصار، چه قبل وچه بعد، متمایزمی‌باشنددرنظرگرفته می‌شود. دوم اینکه ایام مصیبت بعنوان دوره‌ای که درآینده واقع خواهدشدتلقی می‌گردد، بعنوان دوره‌ای که مشتمل برمصائب وزحماتی خواهدبودکه قبل ازآن سابقه نداشته است. این درنیمهٔ دوم هفته هفتادم دانیال واقع خواهدگردید. هفتهٔ هفتادم یک دوره هفت ساله می‌باشدکه درآینده وبعدازربوده شدن مومنین بوقوع خواهدپیوست. بطورکلی مخالفین نظریهٔ ماقبل مصیبت، بامفروض گرفتن بی دلیل اینکه کلمهٔ "کلیسا" شامل مقدسین همه اعصارمی‌گردد، درواقع دچاریک دورباطل هستند. آنها همچنین گرایش به این دارندکه ویژگیهای خاصی راکه کلام نبوتی دربارهٔ ایام مصیبت قائل می‌گردد، نادیده بگیرند.

دلایل وشواهدی که نظریهٔ ماقبل مصیبت راثابت می‌کنندبه شش مقوله تقسیم می‌شوند:

۱ – نظریهٔ ماقبل مصیبت نتیجهٔ طبیعی همان روش تفسیری است که به نظرگاه پیش هزاره‌ای منجرمی‌گردد، یعنی تفسیرنبوتهای کتاب مقدس برمبنای نص صریح آنها در نقطهٔ مقابل تفسیرروحانی وتمثیلی ناهزاره‌ای ازنبوتهای فوق. یک روش تفسیر پیش هزاره‌ای هم سازوگاری ازتناقض، به نظریهٔ ماقبل مصیبت منجرمی‌گردد. واقعیتی که براین موضوع شهادت می‌دهد، اینست که اکثرآنانی که نظریه ماقبل مصیبت رارها کرده‌اند، نظرگاه پیش هزاره‌ای رانیزترک گفته‌اند.

۲ – هیچ دلیل مثبتی درموردااینکه کلیسادردورهٔ مصیبت حضوردارندنمی‌توان ارائه کرد. هیچیک ازاصطلاحات خاصی چون "درمسیح"، یاخود کلمهٔ "کلیسا" ویاهیچ اشاره‌ای به بدن مسیح، که مقدسین عصرکنونی راازمقدسین سایراعصارتفکیک نماید، هرگزدرارتباط باآنانی که درخودمصیبت حضوردارند، بکارنرفته است.

۳ – بنابرتوصیفاتی که درکتاب مقدس ازدورهٔ مصیبت عظیم شده است، وقایع این دوره به اسرائیل وامتها مربوط می‌شوندنه به کلیسا. درواقع بنابراول تسالونیکیان ۹:۵ (م.ک. اول تسال ۱:۹–۱۰ / مکا ۳:۱۰ و ۶:۱۷) به کلیساوعده داده شده که ازاین دورهٔ غضب رهایی یابد. هرجایی درکتاب مقدس که حقیقت ربوده شدن مومنین بیان شده، همواره بصورت یک واقعهٔ بسیارنزدیک وغیرمنتظره پیشگویی شده است.

به همین خاطراست که واقعهٔ فوق بعنوان امیدی برای مومنین وپایه واساسی برای تسلی وترغیب آنان ارائه گردیده است ، بدون اینکه وقوع وقایعی قبل ازآن ضروری قلمدادگردد (اول تسا ۴:۱۸ / ۵:۶ / تیطس ۲:۱۳ / اول یوحنا ۳:۱-۳).

۴ ـ دوره‌ای که درآن به گناه اجازه ظهوربی حدوحصرداده می‌شود، ممکن نیست تا زمانی که عامل بازدارنده (که احتمالا روح‌القدس است) هنوزبرداشته نشده است ، فرابرسد (دوم تسا ۲:۷). به نظرمی‌رسدکه این مستلزم آن باشدکه ربوده شدن مومنین ، قبل ازآغازدورهٔ مصیبت واقع گردد.

۵ ـ درپیشگوییهای کتاب مقدس ، تعدادی ازوقایع ذکرگردیده‌اندکه بایددر فاصله بین ربوده شدن مومنین وآمدن ثانوی مسیح به زمین رخ دهند. وقایعی مثل برقراری تخت داوری مسیح (دوم قر ۵:۱۰) و به اوج رسیدن اتحادازدواج میان مسیح وکلیسایش (افس ۵:۲۷). برروی زمین نیزبه وجودیک فاصلهٔ زمانی بین ربوده شدن مومنین وآمدن ثانوی مسیح نیازاست ، تافرصتی برای فراهم آمدن گروهی ازمقدسین که دربدنهای طبیعی خودباقی خواهندماند ودردورهٔ سلطنت هزارساله برزمین ساکن خواهندبود، وجودداشته باشد (اش ۶۵:۲۰-۲۵). اگرربوده شدن مومنین درپایان دورهٔ مصیبت بوقوع بپیوندد دیگرهیچیک ازمقدسین دربدن طبیعی خودبرزمین ساکن نخواهد بود. لزوم وجوداین فاصلهٔ زمانی باتوجه به داوریهای مربوط به ظهورثانوی مسیح نیزآشکارمی‌گردد. این داوریها عبارتنداز داوری امتها (متی ۲۵:۳۱-۴۶) وداوری قوم اسرائیل (حزقیا ۲۰:۳۴-۳۸). هردوی این داوریها این فرض را مسلم می‌گیرندکه هنوز هیچگونه جدایی میان ناجیان وهالکان برقرارنگردیده است ، درصورتیکه اگرربوده شدن مومنین درزمان ظهورثانوی مسیح بوقوع بپیوندد، جدایی فوق دقیقا واقع می‌گردد.

۶ ـ نقاط تباین زیادی میان ربوده شدن کلیسا وآمدن ثانوی مسیح به زمین وجوددارکه نشان می‌دهدآنهادوواقعهٔ مختلف می‌باشندکه بایک فاصلهٔ زمانی ازیکدیگر جدا می‌گردند. درواقعه ربوده شدن، مقدسین درحالی تصویرمی‌گردندکه مسیح رادرهوا ملاقات می‌کنندرحالیکه به هنگام ظهورثانوی مسیح، این اوست که مقدسین رابرزمین ملاقات می‌کند. درواقعه ربوده شدن، مقدسین به آسمان می‌روند ؛ به هنگام ظهور ثانوی، آنهابه زمین می‌آیند. درواقعهٔ ربوده شدن هیچ نشانی ازاینکه گناه برروی زمین موردداوری قرارگیردیافت نمی‌شود زیرا واقعهٔ فوق قبل ازروزغضب بوقوع می‌پیوندد ؛ درحالیکه مسیح درظهورثانوی‌اش حکومت خودرابرقرارنموده ،به کوه زیتون بازخواهدگشت وبرزمین باقی خواهدماندتابعنوان پادشاه برآن فرمان براند. در آن هنگام گناه موردداوری قرارخواهدگرفت وزمین ازعدالت وصلح مملوخواهدگردید. ظهور ثانوی، آشکارابدنبال مصیبت عظیم واقع خواهدگردید زیرا واقعه اخیربعنوان نشانه‌ای قطعی ازبازگشت خداوندارائه شده است. ربوده شدن مومنین همواره به مثابه واقعه‌ای تلقی می‌گرددکه هیچ نشانهٔ قبلی مشخصی ندارد وکاملا غیرمنتظره است.

آموزه ربوده شدن مومنین درکتاب مقدس

این واقعیت که مسیح بازخواهدگشت تاخاصان خودرا ازاین جهان برگیرد، برای نخستین باردرگفتگوی بالاخانه چنانکه دریوحنا ۱۴:۱-۳ آمده، مطرح گردید. مسیح قبلا طی پیشگوییهای خودبه شاگردان هشدارداده بودکه بزودی آنها راترک خواهدگفت

طوریکه قادرنخواهندبودبدنبال اوبروند (یوحنا ۱۳:۳۳-۳۶). دراینجا به آنها اطلاع می‌دهدکه می‌رودتا روزی نزدایشان بازگرددوآنها را به خانهٔ پدرببرد. این آشکارا با امیدقبلی آنها درتناقض بود، با این امیدکه مسیح می‌رودتا حکومت خودرا برزمین برقرار سازد. خصایل ویژه آنها نیزکاملا با هم تفاوت داشت. این نشان می‌دادکه امیدآنها نه زمینی بلکه بایدآسمانی باشد، واینکه این آنها هستندکه اززمین به آسمان برداشته خواهندشدنه اینکه مسیح به زمین خواهدآمدتا همراه آنها باشد.

دررسالهٔ اول پولس رسول به تسالونیکیان نیزبه آموزه ربوده شدن مومنین آنگونه‌که‌کلیسای‌اولیه بدان اعتقادداشت، پرداخته شده است. پولس رسول به همراه تیموتاوس وسیلاس ازشهرتسالونیکی دیدارکرده بودندودرطی خدمات خودکه سه سبت به طول انجامید، عده‌ای رانزدخداوندهدایت‌کرده بودند. پولس پس ازاینکه مجبورشدبه علت جفا شهررا ترک گوید، تیموتاوس را به آنجا بازفرستادتا ازوضعیت مومنین مطمئن گردد. تیموتاوس چون نزدپولس بازگشت وی را ازترقی آنها درایمان مطلع گردانیدو همچنین تعدادی سئوالات عقیدتی راکه خودقادربه پاسخ دادنشان نبود، باخودبازآورد. یکی از این سئوالات به رابطه بین متبدل شدن مسیحیان درقیدحیات ورستاخیزمردگان مربوط می‌شد.

مطرح شدن چنین سئوال پخته‌ای ازجانب مسیحیان نوایمان،نشان می‌دهدکه خدمت تعلیمی پولس به آنها بعدازایمان آوردنشان چقدرگسترده بوده است. آنها ظاهرا به رستاخیزمردگان ازقبل معتقدبودندوهمچنین ایمان داشتندکه مسیح ممکن است هرلحظه برای بردن مسیحیان درقیدحیات نزدخودش بازآید. مسئله، رابطهٔ بین این دوواقعه بود. پولس رسول دراول تسالونیکیان ۴:۱۵-۱۷ پاسخ سئوالات آنها را می‌دهد:

> زیرا اینرا به شما ازکلام خدا می‌گوییم‌که ما زنده وتاآمدن خداوندباقی باشیم برخوابیدگان سبقت نخواهیم جست زیراخودخداوندبا صدا وباآوازرئیس فرشتگان وباصورخدا ازآسمان نازل خواهدشدومردگان درمسیح اول خواهندبرخاست. آنگاه ماکه زنده وباقی باشیم باایشان درابرها ربوده خواهیم شدتا خداوند رادرهوا استقبال کنیم وهمچنین همیشه باخداوندخواهیم بود. پس به این سخنان همدیگررا تسلی دهید.

ازروی این قسمت می‌توان ملاحظه کردکه: (۱) همان خداوندی که ازکوه زیتون به آسمان صعودنمود، جسما ازآسمان به قلمرواتمسفرزمین نزول خواهد کرد. (۲) علامت آمدن اویک صدا، آوازرئیس فرشتگان، وصورخدا خواهدبود. (۳) باظهوراین علامات، بدن مردگان درمسیح زنده خواهندشدتا به روح خودبپیوندند. این روحها، هنگام آمدن مسیح، همراه اوازآسمان خواهندآمد (اول تسا ۴:۱۴). (۴) مقدسینی که درقیدحیات باشندپس ازاینکه درلحظه‌ای متبدل گردیدند، خداوندرا درهوا ملاقات خواهندکردوبدون اینکه مرگ راتجربه نمایند، به حیات آسمانی خوددا خل خواهندگردید. (۵) مقدسینی که متبدل شده یا رستاخیزکرده‌اند، پس ازآنکه خداوندرا اینچنین درهوا ملاقات نمودند، برای همیشه باا وخواهندبود (اول تسا ۴:۱۷). این تعلیم به منظورتسلی‌غم ازدست دادن عزیزانشان وهمچنین برای تشویق وترغیب نمودنشان درایام جفا بدیشان ارائه شد. جالب اینجاست‌که هیچ اثری ازوجودیک دورهٔ واسط مصیبت، چنانکه دراول تسالونیکیان ۵ موردبحث قرارگرفته است، دراینجا یافت نمی‌شود.

قسمت عمدهٔ دیگری که درشکل گیری آموزه ربوده شدن مومنین حائزکمال اهمیت میباشد، تعلیمی است که دراول قرنتیان ۱۵:۵۱-۵۸ به کلیسای شهرقرنتس داده شده است. پولس، این قسمت مهم عقیدتی را با بیان مجدداین مژده انجیل میآغازدکه مسیح برای گناهان ما مردوازمردگان قیام کرد. اوبدین وسیله آموزهٔ رستاخیزهمه انسانها را موردتاییدقرارمیدهد. وی درخاتمهٔ این بحث، حقیقت ربوده شدن مومنین را بعنوان یک سرّ، یعنی حقیقتی که درعهدعتیق مکشوف نشده است، توصیف مینماید.

قسمت فوق دررساله به قرنتیان، آنچه راکه درتسالونیکیان بطورضمنی گفته شده است صریحا بیان میدارد، یعنی اینراکه مومنین بدن جدیدی رادریافت خواهندکرد که درنقطهٔ مقابل بدنهای کنونی ما قراردارد که فانی، فسادناپذیر، وگناه آلود میباشند. این بدن سماوی شبیه بدن خداوند، ومناسب برای قلمروی آسمانی خواهدبود. بدن رستاخیزی،فسادناپذیرخواهدبودیعنی باگذشت زمان وبالارفتن سن، دچارفساد و اضمحلال نخواهدگردید. وهمچنین غیرفانی یعنی مرگ ناپذیرخواهدبود. هرچنددراین قسمت صریحا بیان نشده، ولی دراول یوحنا ۳:۲ این دلالت ضمنی وجوددارد که بدنهای رستاخیزی مابی گناه خواهندبود، استنتاجی که فیلیپیان ۳:۲۱ نیزآنرا تحکیم میبخشد. درآیهٔ اخیرآمده است که بدن های ما "بصورت جسدمجیدا ومصور" خواهندشد. گفته شده است که این رستاخیزومتبدل شدن، "درلحظهای، درطرفةالعینی بمجردنواختن صوراخیر" واقع خواهدگردید (اول قرن ۱۵:۵۲).

هرچنددرکتاب مقدس اشارات دیگری نیزبه آمدن خداوندما برای کلیسایش وجود دارد، ولی همین قسمتهای عمده نیزآموزهٔ فوق رابه اندازهٔ کافی روشن میسازند، یعنی اینراکه وقتی مسیح بیاید، مسیحیانی که زنده باشندمتبدل خواهندگردید و مردگان درمسیح زنده خواهندشد. آنها پس ازملاقات خداونددرهوا، طبق وعدهٔ یوحنا ۱۴:۱-۳ به منزل پدرخواهندرفت ودرقلمروسماوی، آن وقایعی راکه بنابرپیشگوییکتاب مقدس بایدقبل ازظهورثانوی مسیح برزمین بوقوع بپیوندند، تحقق خواهندبخشید.

مسیح وکلیسا درآسمان

داوری کلیسا درآسمان

کلیسا پس ازاینکه مسیح رابه هنگام ربوده شدن درهوا ملاقات کرد، به آسمان خواهدرفت ودرآنجا مطابق با قسمتهای زیادی ازعهدجدید، برای گرفتن پاداش،مورد قضاوت قرارخواهدگرفت. اگرربوده شدن فقط به مسیحیان مربوط میشود، کاملا واضح است که دراین داوری نیزفقط مسیحیان حضورخواهندداشت زیراتنها آنها برای ربوده شدن واجدشرایط خواهندبود. اگرقیامت مقدسین عهدعتیق درهمین زمان ربوده شدن بوقوع بپیوندند، آنها نیزممکن است مورددداوری قراربگیرندویا اینکه داوری آنها به بعدموکول گردد، یعنی به زمان آمدن ثانوی مسیح به زمین، که پاداشهای آنها بصورت مقامهایی که درحکومت هزارسالهٔ مسیح بدیشان تفویض خواهدگردید، داده خواهدشد. داوری کلیسا به موضوع نجات مربوط نخواهدبودبلکه مومنین برای خدماتی که انجام دادهاند پاداش خواهندگرفت.

قسمت عمده‌ای ازکتاب مقدس که به موضوع داوری کلیسا می‌پردازد، دوم قرنتیان ۵:۸-۱۰ است:

"پس خاطرجمع هستیم واینرا بیشترمی‌پسندیم که ازبدن غربت کنیم وبنزد خداوندمتوطن شویم. لهذا حریص هستیم براینکه خواه متوطن وخواه غریب پسندیده اوباشیم. زیرالازم است که همهٔ ما پیش مسندمسیح حاضرشویم تا هرکس اعمال بدنی خودرا بیابدبحسب آنچه کرده باشد چه نیک وچه بد".

پولس اظهارمی‌داردکه هدف اصلی اواینست که چنان زندگی نمایدکه زندگی اوبه بهترین نحوی درخدمت خداوندش صرف شود. وقتی اونزداین مسندمورددداوری قراربگیرد، معلوم ومعین خواهدگردیدکه درزندگی اوچه چیزهایی خوب وچه چیزهایی بدبوده است.

هرچندبرخی کوشیده اندازاین، یک برزخ پروتستان بسازند، یعنی یک دوره‌تنبیه برای گناهان اعتراف نشده، ولی ازآموزه عادل شمردگی توسط ایمان کاملا آشکاراست که برای کسی که درمسیح است هیچ قصاص یا محکومیتی نمی‌تواندوجودداشته باشد. تنبیهاتی که ازجانب خدادراین زندگی اعمال می‌گردد، برای آنانی که درآسمان کامل می‌گردند، هیچ فایده وارزشی نخواهدداشت. کارهای بد، دوراندانداخته شده، لایق پاداش تلقی نمی‌گردندولی به کارهای خوب پاداش داده می‌شود. دراینجا مجازات درواقع ازدست دادن پاداش است. باتوجه به اینکه هیچ ایمانداری درایام زندگی خودبراین زمین نمی‌تواندبی نقص بوده باشد، واضح است که درآن روزنیزهیچکس ادعای کمال نخواهدداشت. همه قصوراتی خواهنددداشت واحتمالا همه نیزازپاداشی برخوردارخواهند شد. داوری فوق یک ارزیابی کلی ازنوع جمع بندی است، ولی درهرحال فیض‌آمیز می‌باشد نه کیفری.

به هرصورت، مسنددداوری مسیح برای پولس یک امرواقعی وکاملاجدی است. اواز دانستن "ترس خدا" صحبت می‌کند (دوم قرن ۵:۱۱). این ترس درواقع ترس ازپشیمانی و تاسف است، پشیمانی ازیک زندگی به هدررفته وصرف شده درخودخواهی ها، به عوض خدمت واطاعت کامل نسبت به مسیح. بنابرین مسیحیانی که به ربوده شدن می‌اندیشند، بایدبااین واقعیت نیزمواجه گردندکه زندگی آنها درحضورخدا مرورخواهدگردیدوبرحسب آنچه که انجام داده‌اندپاداش خواهندگرفت.

درعهدجدیدسه تصویربرای بیان اصولی که بردداوری مسیح حاکم می‌باشدبکاررفته است. نخستین اینهادررومیان ۱۴:۱۰-۱۲ یافت می‌شود: "لکن تو ... چرابرادرخودرا حقیرمی‌شماری زانروکه همه پیش مسندمسیح حاضرخواهیم شد، زیرامکتوب است خداوند می‌گوید بحیات خودم قسم که هرزانویی نزدمن خم خواهدشدوهرزبانی به خدا اقرارخواهد نمود. پس هریکی ازماحساب خودرابه خداخواهدداد". دراین قسمت، زندگی به مثابه یک کارنظارت تلقی شده است وهرمسیحی بایدحساب نظارت خودرانزدمنسددداوری مسیح بدهد. حقیقت فوق درارتباط بااین مسئلهٔ اخلاقی بکاربسته شدهٔ است که مانباید یکدیگررادداوری کنیم بلکه بایدبه کارنظارت خودمان توجه کنیم وآنراطوری به انجام رسانیم که درروزحساب وکتاب، روسفیدگردیم.

درا‌ول قرنتیان ۳:۱۱-۱۵ برای تصویرکردن اصل داوری، ازتمثیل عمارت استفاده شده است. درآیه ۱۱ مکشوف گردیده که بنیاداین عمارت مسیح است زیرا اوبعنوان

نجات دهنده، شالوده‌ای برای زندگی مسیحی فراهم می‌سازد. هرکسی خانه خودرا باید براین بنیاد بنا نهد. نهایتا همه این خانه‌ها با آتش آزموده خواهندشد، آتشی که "عمل هرکس را خواهد آزمودکه چگونه است" (اول قرن ۳:۱۳). پس از اینکه همه خانه‌ها بدین طریق آزموده شدند، آنهایی که پابرجا بمانندبرای سازندگان خودپاداش به ارمغان خواهندآوردوآنهایی که سوخته شوندپاداشی نخواهندداشت: "اگرکاری که کسی برآن گذارده باشدبماند، اجرخواهدیافت واگرعمل کسی سوخته شودزیان بدووارد آید، هرچندخودنجات یابداما چنانکه ازمیان آتش" (اول قرن ۳:۱۴-۱۵). باتوجه به این واقعیت‌که عمارتهای فوق باآتش آزموده خواهندشد، مسیحیان ترغیب گردیده‌اندکه عمارت خودرا باطلا، نقره، وسنگهای قیمتی که غیرقابل اشتعالند، بناکنندنه باچوب یاگیاه یاکاه که آتش آنها را می‌سوزاند (م.ک. اول قرن ۳:۱۲).

هیچ معنی خاصی به موادمورداشارهٔ فوق که ازسابقهٔ کتاب مقدسی برخوردارند، نسبت داده نشده است. بااین وجود، طلا اغلب بعنوان نشانهٔ جلال الوهیت بکار می‌رود؛ نقره نشانهٔ رهایی، وسنگهای قیمتی (جواهر) نشاندهنده انواع دیگرثروت هستند. استفاده ازاین موادبی شک منعکس‌کننده زندگی وشهادت مسیحی است‌که بعنوان طلا، جلال خدارا ظاهرمی‌سازد، بعنوان نقره، گسترش انجیل رانشان می‌دهد، وبعنوان سنگهای قیمتی، چیزهای زیادی راکه درنظرخدا ارزش زیادی دارند، تحقق می‌بخشد. در نقطهٔ مقابل اینها، چوب، گیاه وکاه، نشاندهنده درجات بی ارزشی هستند. کاه به هیچ دردی نمی‌خورد. علف (گیاه) بوسیله حیوانات خورده می‌شود. وچوب هرچندوسیلهٔ مفیدی برای انسان است، ولی درعین حال آتش می‌تواندآنرا بسوزاند. آزمون نهایی برای همهٔ کارهای انسان اینست‌که درمسندداوری مسیح چه ارزشی روی آنها گذاشته می‌شود. درانطباق بااین حقیقت، مسیحیان ترغیب گردیده‌اندکه عمارت زندگی خود را باارزشهای جاودانی بناکنند.

تمثیل سوم دراول قرنتیان ۹:۲۴-۲۷ یافت می‌شودکه درآن زندگی به یک رقابت ورزشی تشبیه گردیده است:

> "آیانمی‌دانیدآنانی که درمیدان می‌دوندهمه می‌دوندلکن یکنفرانعام‌را می‌برد. به اینطورشما بدویدتا بکمال ببرید. وهرکه ورزش کنددرهرچیزریاضت می‌کشد اما ایشان تاتاج فانی رابیابندلکن ماتاج غیرفانی را. پس من چنین می‌دوم نه چون کسی که شک دارد، ومشت می‌زنم نه آنکه هوارابزنم بلکه تن خودرا زبون می‌سازم وآنرا دربندگی می‌دارم مباداچون دیگرانرا وعظ نمودم خود محروم شوم".

دریک مسابقه، هدف شرکت‌کنندگان بردن جایزه است وبرای رسیدن به این هدف بایدمسائل فرعی وکوچکتررا ازنظردورکنند.

بطورمشابهی، هدف یک مسیحی گرفتن پاداش درمسندداوری مسیح است، بنابرین اوبایدارادهٔ خدارابه انجام رساند. پولس‌رسول نه فقط زندگی رابه یک مسابقه دو تشبیه می‌کندبلکه آنرا همچون یک مسابقهٔ مشت‌زنی می‌داندکه وی درآن به بدن خود ضربه می‌زندتا آنرا زبون سازدومطیع نگاه دارد. تمثیل فوق ازانضباط شخصی وتسلط بر نفس سخن می‌گوید. پاداشی که وعده داده شده، یک تاج غیرفانی می‌باشد، درنقطهٔ

مقابل آن تاج فانی که به ورزشکاران یونانی داده می‌شد. پولس می‌خواهد چنان زندگی وموعظه کندکه وقتی خودش نزدمسندمسیح حاضرشد، بی ارزش قلمدادنشده، از پاداش محروم نگردد. کلمهٔ "محروم شدن" به پاداش وزندگی اواشاره داردنه به نجات شخصی او، وپولس اینرا درنظرداردکه یک ورزشکاراگرمطابق قوانین عمل نکند، پیروزی‌اش موردقبول واقع نمی‌شود.

علاوه برتمثیل های مذکور، مسیح درهفت پیام به کلیسا های آسیا درمکاشفه ۲و۳، مومنین هریک ازآن کلیسا ها راترغیب می‌کندکه درارادهٔ خدازندگی کنندتا پاداش درخورخودرانزدمسندمسیح دریافت دارند. هیچ تحلیل وارزیابی موشکافانه‌ای ازکار یک انسان، قابل مقایسه باارزیابی مسیح درمسنددداوری نهایی نخواهدبود.

پیوند ازدواج میان مسیح وکلیسا

چنانکه دربحثهای قبلی نشان داده شد، کارکنونی مسیح وکلیسایش، درتمثیل مسیح بعنوان دامادوکلیسا بعنوان عروس، بازنموده شده است. آن جنبه ازاین تمثیل که به آینده مربوط می‌شودشامل به اوج رسیدن وکامل شدن پیوندازدواج میان مسیح وکلیسا می‌گردد. مطابق سمبولیسم شرقی، کلیسادررابطه‌اش با مسیح ازالگوی ازدواج معمول درزمان مسیح پیروی می‌کند. نخستین قدم درچنین ازدواجی، آن پیوند قانونی بودکه به هنگام موافقت اولیاء عروس ودامادبا ازدواج فوق وگذاشتن قول و قرارسمی که طی آن جهیزیه داده می‌شد، به انجام می‌رسید. این امردرسمبولیسم مسیح وکلیسا، درلحظه‌ای تحقق می‌یابدکه یک فردبه مسیح بعنوان منجی خودایمان می‌آوردوفدیه‌ای راکه اوخودروی صلیب پرداخت‌کرده‌می‌پذیرد. عروس این وضع رامی‌پذیرد ومسیح رابعنوان محبوب وهمچنین رهانندهٔ خودبه رسمیت می‌شناسد. مسیح درسرتاسر عصرکنونی، درحال آماده کردن عروس خودبرای آن وصالی است‌که طبق افسسیان ۲۶:۵ درآینده واقع خواهدگردید. چنانکه دردوم قرنتیان ۲:۱۱ نشان داده شده است، کلیسا بعنوان یک باکرهٔ عفیفه درانتظارآمدن دامادخودمی‌باشد. نخستین مرحله‌ازاین ازدواج، بنشاندهندهٔ فیض خداست زیرادرحالیکه دامادکاملا دوست داشتنی ومحبوب است، عروس ازلحاظ زیبایی طبیعی یاروحانی چیزی برای عرضه ندارد. تبدیل اوبه یک عروس دوست داشتنی، کاری است‌که بوسیلهٔ فیض خدا انجام می‌شود.

درمرحله دوم ازدواج شرقی همچنانکه درمثل ده باکره تصویرگردیده است، دامادبه همراه دوستان خودمعمولا درساعت دیری ازشب به خانه عروس می‌رود (متی ۲۵:۱-۱۳). درموردمسیح، این مرحله درزمان ربوده شدن مومنین تحقق خواهدیافت، که مسیح دامادازخانهٔ پدربرای گرفتن عروس خودوبردن اوبه جایی که برایش آماده کرده است، به زمین می‌آید (یوحنا ۱۴:۱-۳). وقتی این واقعه بوقوع بپیوندد کلیسا برای همیشه باخداوندخواهدبودودرواقع وصال آنهاکامل خواهدگردید.

سومین جنبه یا مرحله ازیک ازدواج شرقی، برگزاری جشن عروسی است‌که برای بهره‌مندی میهمانان ترتیب داده می‌شود. ده باکره باب ۲۵ متی وهمچنین کسان دیگر، چنین میهمانانی هستند. درمورداینکه آیا سمبولیسم جشن عروسی، درآسمان وبدنبال ربوده شدن مومنین تحقق پیدا می‌کندیا برروی زمین ودرارتباط باآمدن ثانوی مسیح،

اختلاف نظرهایی وجوددارد. طبق مکاشفه ۷:۱۹-۹ جشن عروسی فوق درپایان دوره مصیبت ودرارتباط باآمدن مسیح به زمین اعلان گردیده است. به همین دلیل ممکن است جشن عروسی ازلحاظ روحانی، درخودسلطنت هزارساله تحقق بیابدیعنی وقتی که مقدسین همهٔ اعصارحضورخواهندداشت تابا عروس وداماد، یعنی کلیسا ومسیح، دراین جشن وسرور شرکت کنند. این واقعیت که جشن عروسی درمکاشفه ۱۹ قبل ازآمدن ثانوی مسیح اعلان گردیده، دلیل دیگری است براینکه ربوده شدن کلیسا بایدقبلا اتفاق افتاده باشد، زیرا داماد قبل ازجشن عروسی برای آوردن عروس خودمی‌رود. هردونگاره‌ای که ازاین واقعه درانجیل متی وجود دارند (۲۲:۱-۱۴ / ۲۵:۱-۱۳)، جشن عروسی راروی زمین تصویرمی‌نمایندونتیجه‌ای که حاصل می‌شوداینست که جشن عروسی به آمدن ثانوی مسیح به زمین وسلطنت هزارسالهٔ مسیح که بدنبال آن خواهدآمدمربوط می‌گردد. درهیچ یک ازاین دوموردبه عروس اشاره نشده است. بنابرآداب ورسوم شرقی، حضورعروس درجشن عروسی ضروری نبودهرچندکه درواقع امر، کلیسا بعنوان عروس درسلطنت هزارساله حضور خواهدداشت.

تمثیل ازدواج بطرززیبایی محبت مسیح رانسبت به کلیسا ترسیم می‌نماید، محبتی که اوراواداشت تاخویشتن رابرای کلیسا بدهد (افس ۲۵:۵). همین محبت است که تبیین کنندهٔ کارکنونی وی برای کلیسا می‌باشد (افس ۲۶:۵)، کاری که دراربوده شدن کلیسا به اوج می‌رسد، هنگامی که اوازهرنظرکامل، به حضورداماد حاضرمی‌شود (افس ۲۷:۵).

آمدن مسیح برای سلطنت

تعریف ظهورثانوی مسیح

آمدن ثانوی مسیح به زمین، موضوع قسمتهای زیادی ازهردوکتاب عهدعتیق و عهدجدید است. مهمترین این قسمتها عبارتند از: تثنیه ۳۰:۳ / مزمور ۲ / اشعیاء ۶۳:۱-۶ / دانیال ۲:۴۴-۴۵ / ۷:۱۳-۱۴ / متی ۲۴ تا ۲۵ / مرقس ۱۳ / لوقا ۲۱ / اعمال ۱:۱۱ / رومیان ۱۱:۲۶ / اول تسال ۵:۱-۴ / دوم تسال ۱:۷ تا ۲:۱۲ / دوم پطر ۲:۱ تا ۳:۱۷ / یهودا ۱۴-۱۵ / مکا ۱:۷ / ۱۹:۱۱-۲۱.

اولین اشاره‌ای که درکتاب مقدس به آمدن ثانوی مسیح وجوددارد، درتثنیه ۳۰:۱-۵ ودرارتباط بارحمت بربنی‌اسرائیل، یافت می‌شود. وعده فوق درارتباط با دعوت ازاسرائیل برای توبه وبازگشت نزدخداوند، داده شده است. مطابق باپیشگویی زکریا ۱۲:۱۰-۱۴ توبهٔ فوق قبل ازآمدن ثانوی مسیح واقع خواهدگردید. این موضوع درقسمتهای زیاددیگری ازکتاب مقدس، نشوونمایافته است ومکشوف می‌سازدکه هدف اولیهٔ آمدن ثانوی مسیح تفقدازقوم اسرائیل می‌باشد.

دردانیال ۲:۴۴-۴۵ و ۷:۱۳-۱۴ مکشوف گردیده است که آمدن ثانوی مسیح، دوره امتها رابه پایان خواهدرسانید وسلطنت هزارسالهٔ مسیح راآغازخواهدکرد. دانیال ۷:۱۳-۱۴ واقعهٔ فوق راچنین توصیف می‌کند:

ودررویای شب نگریستم واینک مثل پسرانسان با ابرهای آسمان آمدونزد قدیم الایام رسیدوا ورا بحضوروی آوردندوسلطنت وجلال وملکوت به اوداده شدتا جمیع قومها وامتها وزبانها اوراخدمت نمایند. سلطنت اوسلطنت جاودانی و بی زوال است وملکوت اوزایل نخواهدشد.

تصویری که دراشعیا ۶۳:۱-۶ ازآمدن مسیح ارائه گردیده، مکشوف می‌سازدکه در روزبازگشت مسیح، داوری سختی درموزدبی ایمانان انجام خواهدشدواینکه زوزفوق، روز انتقام خواهدبود. قسمتهای دیگری نیزاین موضوع راتاییدمی‌کنند.

یکی ازجامعترین قسمتهای عهدجدید درباره این موضوع متی ۲۴:۲۷-۳۰ می‌باشد. اینجا مسیح درپاسخ به سئوال شاگردان درموردنشانه آمدن اووانقضای عالم، ترتیب جامعی ازوقایعی راکه قبل وبعدازآمدن اوبوقوع خواهدپیوست، مکشوف می‌سازد. در قسمت اول باب ۲۴ متی، توصیفی کلی ازجفایی که درعصرفعلی ومخصوصا درانتهای آن واقع می‌گردد، ارائه شده است. دراین ایام، جنگ، قحطی، وبا، وزلزله وجود خواهدداشت وهمچنین آنهایی که مسیح رابعنوان خداوندخوداقرارنمایند، تحت جفا قرار خواهندگرفت. دراین ایام، انبیاء دروغین بسیار، وشرارت زائدالوصفی وجودخواهد داشت ومحبت بسیاری ازمسیحیان ظاهری، سردخواهدگردید. تاانقضای این عصر، انجیل ملکوت به تمام جهان موعظه خواهدشد.

باب ۲۴ متی نیزبه خصوصیات ویژهٔ روزهای قبل ازآمدن ثانوی مسیح اشاره می‌کند، که همان زمان مصیبت عظیم یعقوب (ارمیا ۳۰:۷) و مصیبت عظیم دانیال ۱۲:۱ می‌باشد. مسیح پیشگویی کردکه این مصیبت عظیم، واقعه‌ای چشمگیرخواهدبودکه به اذیت وآزار اسرائیلیانی که دریهوداهستندمنجرخواهدگشت (متی ۲۴:۱۵-۲۰). به این ایام، "مصیبت عظیم" لقب داده شده‌است، مصیبتی که سختی وصعوبت آن بی سابقه خواهدبودتا حدیکه‌اگرباآمدن ثانوی مسیح، مدت آن کوتاه نمی‌گشت، همهٔ نفوس بشری نابود می‌شدند. دراین ایام گزارشات دروغین زیادی درموردآمدن مخفی مسیح وجودخواهد داشت ومسیحان وانبیای کذبهٔ زیادی به ظهورخواهندرسید (متی ۲۴:۲۱-۲۶).

خودواقعهٔ ظهورثانوی مسیح، بطرززیبایی درمتی ۲۴:۲۷-۳۰ ترسیم گردیده‌است:

"زیراهمچنانکه برق ازمشرق ساطع شده تابمغرب ظاهرمی‌شودظهورپسرانسان نیزچنین خواهدشد. وهرجاکه مرداری باشدکرکسان درآن جمع شوند. وفورا بعدازمصیبت آن ایام، آفتاب تاریک گرددوماه نورخودراندهدوستارگان از آسمان فروریزندوقوتهای افلاک متزلزل گردد. آنگاه علامت پسرانسان در آسمان پدیدگرددودرآن وقت جمیع طوایف زمین سینه زنی کنندوپسرانسان را بینندکه برابرهای آسمان باقوت وجلال عظیم می‌آید"

دراثبات این واقعیت‌که آمدن ثانوی مسیح، یک واقعهٔ مخفی نخواهدبود، ازآن به مثابه برقی که ازمشرق تابه مغرب آسمان راروشن می‌کندسخن رفته است، یعنی جلال مسیح نیزبه همین شکل درتمام جهان نمایان خواهدگردید. این واقعه بعد از مصیبت عظیم واقع خواهدشدودرست قبل ازآن،ماه وخورشیدتاریک خواهندشدوستارگان از آسمان فروخواهندریخت. علامت پسرانسان که درمتی ۲۴:۳۰ پیشگویی شده، ظاهراهمان جلال خداوندخواهدبودکه هنگام بازگشت مسیح درآسمان نمایان خواهدگردید. تمامی

زمین این واقعه را خواهند دید و ممکن است واقعهٔ فوق، ۲۴ ساعت کامل را دربرگیرد تا گردش کامل زمین امکان مشاهده آنرا درتمام نقاط فراهم آورد. طبق بیان متی، مسیح در ابرها و با قدرت وجلال عظیم بازخواهد گشت.

بنابر متی ۲۵:۳۱-۴۶، مسیح پس از ظهور ثانوی خود، تخت پادشاهی خودرا برقرار خواهد نمود و امتها را داوری نموده، میشها را از بزها جدا خواهد نمود، یعنی ناجیان را از هالکان. میشها وبزها، هرچند بایستی مثل مقدسین همه اعصار از طریق ایمان وبوسیله فیض نجات پیدا کنند، ولی درآنروز از روی اعمالشان که نشاندهنده ماهیت واقعی ایمانشان است، درمعرض قضاوت قرار خواهند گرفت. بزهاکه نشان دهندهٔ هالکان هستند، به آتش جاودانی افکنده میگردند، ومیشهاکه عبارتند از آندسته از مقدسین امتها دردوره مصیبت که جفا ها را پشت سرگذاشته اند، به سلطنت هزار ساله داخل خواهند گردید. درحزقیال ۲۰:۳۴-۳۸ نیز به داوری مشابهی درارتباط با ظهور ثانوی مسیح اشاره شده است که درآن عاصیان یعنی اسرائیلیان نجات نیافته، هلاک خواهند گردید و مومنین ایشان درسرزمین موعود خود مستقر خواهند شد. قسمتهایی مثل مرقس ۱۳ ولوقا ۲۱ که درموازات متی ۲۴ تا ۲۵ قرار دارند، برهمین واقعیات عمده صحه گذاشته، جزئیاتی برآن میافزایند. انجیل یوحنا درعین حال که بطورمقدماتی موضوع ربوده شدن کلیسا را مطرح میسازد (۱۴:۱-۳)، بطورمفصل به موضوع آمدن ثانوی مسیح نمیپردازد. ولی احتمال دارد که اعمال ۱:۱۱ به آمدن ثانوی مسیح به زمین اشاره کند. بنابراین قسمت، اوهمانطورکه به آسمان صعودکرد به زمین بازخواهد آمد، یعنی بطورتدریجی، جسمانی، مرئی و همراه با ابرها.

اشارهای که درروميان ۱۱:۲۶ به آمدن ثانوی مسیح شده است، پیشگوییهای عهدعتیق را مبنی براینکه مسیح درظهور ثانوی خود یهودیان را ازدست جفاکنندگانش رهایی خواهد بخشید و بیداری روحانی بزرگی برای آنها به ارمغان خواهد آورد، تایید میکند. بطورکلی، رسالات پولس بیشتر به ربوده شدن کلیسا میپردازند تا به آمدن ثانوی مسیح. برخی اول تسالونیکیان ۴:۱۳ را تصویری از آمدن مسیح به زمین همراه با مقدسینش تلقی کرده اند. وبرخی دیگرآنرا اشاره به رسیدن مومنین به آسمان درارتباط با ربوده شدن قلمداد کرده اند، زیرا آمدن فوق "بحضورخداوند" ودرارتباط با کلیسا میباشد.

روزخداوند در اول تسالونیکیان ۵:۱-۴، بادورهای که درست قبل از آمدن مسیح به زمین واقع میگردد، سروکار دارد. این دوره یک دورهٔ زحمت ومصیبت است که از ریخته شدن غضب خدا به هنگام مصیبت عظیم وهمچنین ظهورمسیح سخن میگوید. این زمان داوری، درنقطهٔ مقابل چشم انداز آمدن مسیح برای کلیسا قرار دارد، یعنی وقتی که مومنین ربوده شوند تا طبق آنچه که درباب قبلی مکشوف گردیده است، برای همیشه با خداوند باشند.

عامل مهم دیگری درارتباط با ظهور ثانوی مسیح، دردوم تسالونیکیان ۱:۷ تا ۲:۱۲ مکشوف گردیده است. اینجا نیز همانند سایر قسمتها، این واقعیت تکرار شده که مسیح با جلال وشکوه درآسمانها ظاهر خواهد گردید و از بی ایمانان انتقام خواهد کشید. جزئیاتی که درموردد دورهٔ قبل از آمدن ثانوی مسیح مکشوف گردیده، نشان میدهد که این دوره، دورهٔ ارتداد خواهد بود که آن "بی دین" درآن ظاهر خواهد گردید. این شخص، با خدا

ضدیت خواهدکردوخودرا بزرگ ساخته بعنوان خدا معرفی خواهدنمودوبه همین عنوان در هیکل خدا موردپرستش قرارخواهدگرفت. دراینجا این واقعیت مکشوف شده است که تا وقتی که آن عامل بازدارنده که ازویژگیهای عصرکنونی است برداشته نشود، این شخصیت شریرنخواهدتوانست جای خودرادراین جهان اشغال کند. بسیاری اینرااشاره به کاربازدارندهٔ روح القدس تلقی کرده اندکه باربوده شدن کلیسا تاحدودزیادی برداشته خواهدشد. این شخص شریر، کارخودرابا پشتوانه معجزات شیطانی به انجام خواهد رسانیدوآنانی راکه به حقیقت ایمان ندارند، فریب خواهدداد. این جریان، باآمدن ثانوی مسیح خاتمه خواهدپذیرفت زیراچنانکه دردوم تسالونیکیان ۸:۲ وهمچنین مکاشفه ۲۰:۱۹ مکشوف گردیده است، مسیح اوراخواهدکشت.

مکاشفهٔ مفصلی دردوم پطرس ۱:۲ تا ۱۷:۳ درموردارتدادی ارائه گردیده است که ازویژگیهای عصرکنونی خواهدبودودردورهٔ قبل ازبازگشت مسیح به اوج خواهد رسید. ولی قسمت فوق بطورخاص نابودی آسمانهاوزمین راموردتاکیدقرارمی‌دهدکه بعد ازسلطنت هزارساله واقع خواهدگردید (دوم پطر ۱۰:۳). دوم پطرس زمینهٔ کلی ظهور ثانوی مسیح راتوصیف می‌کند یعنی وقایع قبل ازاین ظهوروآنهایی راکه درنهایت بدنبال آن واقع خواهندگردید، ولی بطورخاص خودواقعهٔ ظهورمسیح راتوصیف نمی‌نماید.

یهودا پیشگویی خنوخ رادرموردآمدن ثانوی مسیح نقل می‌نماید (یهودا ۱۴-۱۵). دراینجا اجزاء وعناصرزیادی ازقسمتهای قبلی موردبررسی، جمع شده است، مثل این واقعیت که خداوندرا هزاران هزارتن ازمقدسینش همراهی خواهندکردواینکه اودراین زمان شریران راداوری خواهدنمود. دررساله یهودانیزهمانند دوم پطرس، آمدن ثانوی مسیح بعنوان داوری خدابربی دینی وارتدادعرضه گردیده است.

کتاب آخرکتاب مقدس، یعنی کتاب مکاشفه، ازبسیاری لحاظ مهم‌ترین بخش درمورد آموزه ظهورثانوی مسیح می‌باشد. حقیقت فوق درباب اول کتاب مکاشفه بااین عبارت مطرح گردیده است که "اینک باابرها می‌آیدوهرچشمی اوراخواهددیدوآنانی که اورانیزه زدندوتمامی امتهای جهان برای وی خواهندنالید. بلی آمین" (مکا ۷:۱). بخش عمده‌ای ازکتاب مکاشفه تشکیل می‌شودازنصایح وپیشگوییهایی درارتباط بابازگشت خداوند. این کتاب باتفصیل بیشتری نسبت به هرقسمت دیگری ازکتاب مقدس، پرده از حقایق مربوط به دورهٔ مصیبت عظیم برمی‌داردکه قبل ازظهورثانوی مسیح واقع خواهد شد.

یوحنای رسول درروییای خودکه درمکاشفه ۱۱:۱۹-۲۱ آمده است، نقطهٔ اوج دوره مصیبت عظیم رامی‌بینند. دراین رویا، مسیح درحالی تصویرگردیده است که سواربراسب سفیدوهمراه بالشکریان آسمان می‌آیدتامدعی حق قانونی خودبعنوان شاه شاهان ورب الارباب گرددوزمینی راکه مملوازشرارت است داوری نماید. توصیفی که ارائه گردیده باتفصیلی تماشایی، نابودی لشکریانی راکه قبلا برای شرکت دریک جنگ نهایی گردآمده بودند، تصویرمی‌نماید. همهٔ این لشکرهابه هنگام آمدن مسیح، به ضدیت با اوبرمی‌خیزند. نه فقط این لشکرهابلکه آن فرمانروای جهانی ونبی کاذبش نابود می‌گردندووحش ونبی کاذب زنده به دریاچهٔ آتش افکنده می‌شوند.

این واقعهٔ پرجلال، پیش درآمدبرقراری سلطنت هزارسالهٔ مسیح است. ازآیات

اول باب بیستم مکاشفه چنین برمی‌آیدکه شیطان بسته شده وبه چاه هاویه افکنده خواهدگردیدتادرسرتاسرایام حکومت هزارساله مسیح برزمین، ازفعالیت اوممانعت گردد. رویایی که یوحنا می‌بیندبطورخاص تفسیرشده، یعنی اینکه شیطان طوری دربند نهاده می‌شودکه دیگرنتواندامتها رابفریبد. اوبرای مدت هزارسال بسته باقی خواهد ماندوبعدازاین ایام آزادخواهدشد. این تفسیر، قایل شدن معنی روحانی به قسمت فوق رانا ممکن می‌گرداند، کاری که بسیاری درتلاش برای حذف سلطنت هزارسالهٔ مسیح، انجام داده‌اند. درآیاتی که بدنبال می‌آید، واقعیت سلطنت هزارسالهٔ مسیح تثبیت می‌گردد.

لهورثانوی مسیح درارتباط بانقشهٔ خدا

ظهورثانوی مسیح نه تنهابه خودی خودواقعهٔ بسیارمهمی است بلکه به همهٔ برنامه‌های مهم خدادرارتباط بازمان آخرمربوط می‌شود.

ابطهٔ آن بایهودیان چنانکه قبلا نشان داده شد، آمدن ثانوی مسیح رابطهٔ بسیارمهمی بایهودیان بعنوان یک قوم دارد. با مدن مسیح، قوم یهود اززحمات وجفاهایی که ازویژگیهای دوره تنگی یعقوب، رست قبل ازظهور ثانوی مسیح است، رهانیده می‌شود. این همچنین زمانی است که هودیان واقعی به سلطنت هزارساله داخل می‌گردد. این درواقع زمان رهایی، جلال، برکت برای این قوم می‌باشد. درخیلی ازقسمتهای کتاب مقدس به این رهایی اشاره ده است، قسمتهایی مثل یوئیل ۲، متی ۲۴ و ۲۵، رومیان ۱۱:۲۶ ومکاشفه ۱۹:۱۷-۲۱. کریا ۱۴:۱-۳ نشان می‌دهدکه اورشلیم نیزبابازگشت خداوندما موردتفقدقرارخواهدگرفت.

آمدن ثانوی مسیح، همچنین موقعیتی خواهدبودکه یهودیان درآن،مورد وری قرارخواهدگرفت. آنانی که ازدورهٔ مصیبت جان به درمی‌برند، باتوجه به بطه‌وطرزبرخوردشان با مسیح موردداوری قرارمی‌گیرندوآنانی که شایستهٔ ورودبه کوت باشندبه سرزمین موعودبرده می‌شونددرحالیکه سایرین هلاک می‌گردند (حزقیال ۲۰:۳۴-۳۸ / متی ۲۴:۹ تا ۲۵:۳۰). احتمال داردکه داوری یهودیانی که‌ازمیان دگان زنده می‌شوندنیزدرهمین زمان بوقوع بپیوندودوبه ایشان پاداش داده‌شود ان ۱۲:۲-۳).

آنانی که درقیدحیاتندوشایستهٔ ورودبه ملکوت بحساب می‌آیند، به سرزمین ده داده شده به پدرانشان آورده می‌شوندوبدینترتیب، قسمتهای مفصلی از شگوییهای کتاب مقدس‌که به گردآمدن مجدد، احیاء روحانی، وتفقدازقوم اسرائیل بوط می‌گردند تحقق می‌یابند (اش ۲۵:۹-۱۰ / ۲۷:۱۲-۱۳ / ۶۱:۳ تا ۶۲:۱۲ / ۶۵:۱۸ تا ۲۴: / ارمیا ۲۳:۱-۴۰ / ۳۱:۱-۴۰ / ۳۳:۱-۲۶ / حزقیا ۳۳:۲۱ تا ۳۷:۲۸ / ۴۰:۱ تا ۲۵: / دان ۲:۴۴-۴۵ / ۷:۹-۲۷ / زکریا ۱۳:۸-۹ / روم ۱۱:۲۶ / مکا ۲۰:۴).

بطهٔ ظهورثانوی مسیح باامتها چنانکه قبلا اشاره شد، آمدن ثانوی مسیح نشاندهندهٔ یک انتقال مهم ازدوران امتهابه ره سلطنت هزارسالهٔ مسیح وپایان دوره‌ای است‌که بابه اسارت رفتن اسرائیل در

قرن هفتم قبل از میلاد آغاز گردید. چنانکه در نبوتهای دانیال مکشوف گردیده، چهار امپراطوری بزرگ جهانی ظهور وافول خواهد داشت که در آخرین امپراطوری به اوج خواهد رسید. آخرین امپراطوری در ایام مصیبت عظیم برجهان فرمانروایی خواهد کرد. امپراطوری فوق که درزمان آخر ظاهر خواهد گردید درواقع بخش نهایی چهارمین امپراطوری خواهد بود.

آمدن ثانوی مسیح موقعیتی خواهد بود که در آن امتها چه فردا" وچه قوما" مورد داوری قرار خواهند گرفت (حزقیا ۳۸:۱ تا ۳۹:۲۹ / دان ۲:۴۴-۴۵ / متی ۲۵:۳۱-۴۶ / مکاشفه ۱۹:۱۵). این داوری بطور خاص متوجه امتهایی خواهد بود که درزمان ظهور ثانوی مسیح زندگی میکنند. امتهایی که به مسیح ایمان آورده اند به برکات سلطنت هزار ساله داخل خواهند گردید و دیگران همه کشته خواهند شد.

رابطهٔ ظهور ثانوی مسیح با کل خلقت وقتی مسیح به زمین بازگردد، تغییر چشمگیری نیز در کل خلقت ایجاد میشود. لعنتی که در نتیجه گناه آدم شامل حال جهان طبیعی شده بود، اکنون لااقل تا حدی تخفیف مییابد و جهان طبیعی ثمردهی وزیبایی عدنی خود را که قبل از سقوط از آن برخوردار بود باز مییابد (اش ۱۱:۶-۸ / ۳۵:۱-۱۰ / ۶۵:۱۸-۲۵ / روم ۸:۲۱-۲۲). درنتیجهٔ رفع لعنت، بیابان مسکون خواهد گردید، درزمین خشک آب خواهد بود، ووفور نعمت برزمین حکمفرما خواهد گشت. یکی از عواملی که در وفور نعمت وبرکت ایام حکومت مسیح برزمین نقش دارد، همین ثمردهی فوق العاده زمین است.

رابطهٔ ظهور ثانوی مسیح با شیطان وگناه چنانکه آشکارا در مکاشفه ۲۰:۱-۳ بیان گردیده، در ابتدای حکومت هزار سالهٔ مسیح، شیطان دربند نهاده شده وغیرفعال میگردد. میتوان حدس زد که درهمین زمان، همه فعالیت های ارواح شریر نیز قطع میشود. درحالیکه مسیح با قدرت واقتدار مطلق خویش برجهان فرمان میرانند، اجازهٔ هیچگونه شرارت آشکار وعلنی داده نخواهد شد وهرگناه یا تمردی علیه مسیح، بلافاصله داوری شده، خاموش خواهد گردید (اش ۱۱:۳-۵). انسان-هایی که با بدن های طبیعی خود روی زمین زندگی میکنند، هنوز از طبیعت گناه آلود برخوردار خواهند بود. این آنها را قادر میسازد که نسبت به ارادهٔ کامل خدا قصور ورزند. ولی دیگر این شیطان یا ارواح شریر نخواهند بود که آنها را بدین کار تحریک مینمایند، وهر گناهی که از ایشان سر بزند صرفا" از دل شریر خود آنها برخواهد خاست. این وضع، دنیایی را ممکن میسازد که در آن همه لااقل ظاهرا دعای پیروی نجات دهنده را دارند، وتمدن بشری در کل به استاندارد خیلی بالا وخارق العاده ای از اخلاق وروحانیت دست خواهد یافت. تنها در انتهای سلطنت هزار ساله وقتی شیطان مجددا آزاد گردد، سرکشی وتمرد علیه مسیح وجود خواهد داشت، که به داوری آنانی که با شیطان متحد میگردند منجر خواهد گشت (مکاشفه ۲۰:۷-۱۰).

رابطهٔ ظهور ثانوی مسیح با دورهٔ مصیبت آمدن ثانوی مسیح آشکارا مشخص کنندهٔ پایان دورهٔ مصیبت است. همهٔ نظریات هزاره ای در مورد این موضوع با هم توافق دارند، هرچندکه نظریهٔ پس هزاره ای، آمدن

مسیح را به دورهٔ تنگی و زحمتی که درپایان هزاره بوقوع می‌پیوندد مربوط می‌سازد، نه با دورهٔ مصیبت قبل از هزاره. با آمدن ثانوی مسیح دورهٔ مصیبت بطور ناگهانی خاتمه پیدا می‌کند و گناه مجازات می‌شود.

رابطهٔ ظهور ثانوی مسیح با ربوده شدن کلیسا

چنانکه در یکی از مباحث قبلی مطرح گردید، نظریهٔ ربوده شدن کلیسا قبل از مصیبت، متبدل شدن مقدسین را بیش از هفت سال قبل از ظهور ثانوی مسیح قرار می‌دهد. درحالیکه درهردو واقعه، خداوند "می‌آید"، ولی در واقعه ربوده شدن، او تنها به جو زمین می‌آید تا مقدسین را از زمین برگیرد و به آسمان ببرد؛ درحالیکه در ظهور ثانوی، مسیح به زمین می‌آید و پایهای او برکوه زیتون قرار می‌گیرد (زکریا ۴:۱۴) و او بعنوان پادشاه حکومت خود را برتمامی جهان آغاز می‌کند (زکریا ۹:۱۴). چنانکه در بحث قبلی نشان داده شد، ربوده شدن کلیسا و ظهور ثانوی مسیح برزمین دو واقعهٔ مختلف می‌باشند که خصوصیات مهمی، آنها را از یکدیگر متمایز می‌سازد.

رابطهٔ ظهور ثانوی مسیح با سلطنت هزارساله

طبق تفسیر پیش هزاره‌ای، سلطنت هزارسالهٔ مسیح چنانکه بروشنی در مکاشفه ۱۹ و ۲۰ نشان داده شده است، بلافاصله بعد از ظهور ثانوی مسیح آغاز می‌گردد. نظریهٔ پس هزاره‌ای، ظهور ثانوی مسیح را بعد از سلطنت هزارساله قرار می‌دهد و نظریه نا هزاره‌ای وقوع سلطنت هزارساله را به شکل فوق انکار می‌نماید. اگر قسمتهایی که در ارتباط با آمدن ثانوی مسیح و برقراری پادشاهی او برزمین نقل گردیدند، طبق نص صریحشان فهمیده شوند، بدون هیچ تردیدی تعلیم می‌دهند که بدنبال ظهور ثانوی مسیح حکومتی توسط او برروی زمین برقرار خواهد شد که مدت آن در باب بیستم مکاشفه، هزار سال ذکر گردیده است. درست همانطوریکه آمدن نخست مسیح کاملا واقعی، شخصی، و همراه با بدن بود، به همین معنای متعارف نیز ظهور ثانوی او و سلطنت هزارساله را بدنبال خواهد داشت. مشابه بودن این ظهور با ظهور اولیه و همچنین توصیفی که از آن ارائه شده است، مستلزم بازگشتی کاملا واقعی، شخصی، و مطابق با مفهوم متعارف کلمه است. داوریهای مختلف، ظهور جلال مسیح، رستاخیزهای مختلفی که با این واقعه مربوطند، و عوامل بسیار دیگری، چون جمعا نگریسته شوند، چنین تفسیری را لازم می‌گردانند. کمتر واقعه‌ای را در کتاب مقدس می‌توان یافت که با دقتی بیش از واقعه ظهور ثانوی مسیح ارائه گردیده و یا اینچنین روشن با ذکر وقایع ماقبل و مابعد توصیف شده باشد. با توجه به این واقعیت روشن، هیچ لزومی ندارد تفسیری را اتخاذ کنیم که آنچه را بوضوح در کلام نبوتی خدا بیان گردیده است، حذف و تعدیل می‌نماید.

سلطنت هزارساله و وضعیت ابدی

یک حکومت زمینی

بنا بر تفسیر پیش هزاره‌ای حکومت مسیح، او پس از ظهور ثانوی خود برای مدت هزار سال برزمین حکومت خواهد کرد. این تفسیر در نقطهٔ مقابل نظریهٔ نا هزاره‌ای قرار دارد

که هزاره سلطنت مسیح را با عصر کنونی کلیسا که همان دورهٔ واسط است یکی می‌شمارد، و با نظریه پس هزاره‌ای نیز که حکومت هزار ساله را تا حدی همزمان با عصر کنونی و نقطه اوج آن را ظهور ثانوی مسیح می‌شمارد، مغایر می‌باشد. اگر تفسیر پیش هزاره‌ای درست باشد و ما بتوانیم قسمتهایی از کتاب مقدس را که به این حکومت می‌پردازند، بنا بر مفهوم متعارف آنها و مطابق با نص صریح کلام معنی کنیم، چشم اندازی از این وقایع را چه از عهد عتیق و چه از عهد جدید در مقابل خود گشوده خواهیم یافت که جزئیات زیادی را در مورد حکومت مسیح بر زمین در اختیار ما قرار خواهد داد. خصوصیات کلی این چشم انداز در قسمتهای زیر ارائه شده است: اشعیا ۲:۱-۴ / ۱۱:۱-۱۶ / مزمور ۷۲ / ارمیا ۲۳:۵-۸ / ۳۱:۳۱-۴۰ / حزقیال ۳۷ / دانیال ۲:۴۴-۴۵ / ۷:۱۳-۱۴ / میکا ۴:۱-۸ / ۵:۲-۵ / زکریا ۱۴ / و قسمت برجسته عهد جدیدی در این مورد مکاشفه ۲۰ می‌باشد.

مسیح بعنوان پادشاه حکومت هزار ساله

بنا بر مزمور ۲:۶، خدا قصد خود را در پادشاه کردن پسر خود بر تمامی زمین تحقق خواهد بخشید: "ومن پادشاه خود را نصب کرده‌ام بر کوه مقدس خود صهیون". مسیح بعنوان پادشاه تمامی زمین، صدها نبوت را که چنین وضعی را پیشگویی می‌کنند، به انجام خواهد رسانید.

کتاب مقدس مسیح را در نخستین ظهورش بعنوان پادشاه معرفی می‌کند (متی ۱:۱ / ۲۱:۱-۱۱ / لوقا ۱:۳۲-۳۳). یهودیان او را هنگامی که خود را پادشاهشان معرفی کرد، رد نمودند (مرقس ۱۵:۱۲-۱۳ / لوقا ۱۹:۱۴). حتی بر صلیب او این نوشته نصب شده بود که "اینست پادشاه یهود" (متی ۲۷:۳۷). وقتی او در ظهور ثانوی خود به زمین باز گردد، آشکارا بعنوان یک پادشاه خواهد آمد (مکا ۱۹:۱۶) و وعده‌ای را که به داود داده شده بود، تحقق خواهد بخشید، یعنی این وعده را که از نسل داود کسی برخواهد خاست که تا ابد بر تخت پادشاهی تکیه خواهد زد (دوم سمو ۷:۱۶ / مزمور ۸۹:۲۰-۳۷ / اش ۱۱:۱-۹ / ارمیا ۲۳:۵-۶ / ۳۳:۱۴-۲۶).

دلایل و شواهد موجود بر له مفهوم حکومت مسیح بر زمین آنقدر فراوانند که تنها بوسیله یک تفسیر کاملاً روحانی از آیات می‌توان چیزی غیر از مفهوم متعارفشان را از آنها استنباط کرد. خصوصیات حکومت مسیح بروشنی در قسمتهای زیادی از کتاب مقدس مثل اشعیا باب ۱۱ ارائه گردیده‌اند، و عهد جدید تفسیر آنها را بر مبنای مفهوم متعارف و عادی شان تایید می‌کند. بعنوان مثال، در اعلان فرشته به مریم در مورد تولد مسیح، این نبوتها آشکارا در معنای لغوی و متعارفشان تعبیر گردیده‌اند. در لوقا ۱:۳۲ - ۳۳ فرشته تولد مسیح را اینچنین به مریم نوید می‌دهد: "او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلی مسمی شود و خداوند خدا تخت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود و بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود". بنابرین تمام قسمتهای قبلی نیز که در تایید حکومت زمینی مسیح به آنها اشاره شد به همین شکل، برهانی برای تایید این واقعیت خواهند بود که مسیح بر زمین حکومت خواهد کرد. مقدسین رستاخیز کرده شما نیز اعضا در این حکومت با وی شریک خواهند بود و به برخی از آنها مثل داود، حکومت بر قسمت معینی داده خواهد شد (اش ۵۵:۳-۴ / ارمیا ۳۰:۹ / ۳۳:۱۵-۱۷ / حزقیال ۳۴:۲۳-۲۴ / ۳۷:۲۴-۲۵ / هوشع ۳:۵ / عاموس ۹:۱۱). کلیسا نیز با مسیح حکومت خواهد

کرد، وشهدای دوره مصیبت نیزدراین حکومت شریک خواهندبود (دوم تیمو ۲:۱۲ / مکا ۲۰:۴-۶). قسمت های متعددیگری نیزبراین ایده صحه میگذارندکه کسان دیگری هم درحکومت مسیح شرکت خواهندداشت، واینکه عده‌ای ازاینها ممکن است مقدسین رستاخیز کرده باشند (اش ۱:۳۲ / حزقیال ۴۵:۸-۹ / متی ۱۹:۲۸ / لوقا ۱۹:۱۲-۲۷).

خصوصیات عمدهٔ حکومت دورهٔ هزارساله

مقصودالهیه خدادرخلقت آدم این بودکه اوبرزمین حکومت کند. درنتیجهٔ هبوط، این مسئولیت انسان به مسیح منتقل گردید. اوبعنوان آدم آخرآنچه راکه آدم اول درانجامش قصورورزید، تحقق خواهدبخشید.

حکومت مسیح برزمین یک حکومت مطلقهٔ خواهدبودکه بعنوان حکومت یک عصای آهنین توصیف شده است که همهٔ مخالفین رافورابه مجازات خواهدرسانید (مزمور ۹:۲ / ۹:۷۲-۱۱ / اش ۴:۱۱ / مکا ۱۵:۱۹). یکی ازویژگیهای برجستهٔ حکومت مسیح، عدل وانصاف کامل آن میباشدکه درنقطهٔ مقابل نابرابری های موجوددرحکومتهای امروزی قراردارد. عدل وانصاف درحق فقیران وافتادگان اجراء خواهدگردید. (اش ۳:۱۱-۵) همچنین به شریران درموردمجازات فوری هشدارداده شده است (مزمور ۱۰:۲-۱۲).

داوری مسیح عمدتا متوجه آنهایی خواهدبودکه ازدورهٔ مصیبت جان سالم بدربرده وبابدنهای طبیعی خودبه سلطنت هزارساله داخل میگردند، چه ازیهودیان وچه ازامتها. میشهای متی ۲۵:۳۱-۴۶ وبقیه خداترس اسرائیل که پس ازنابودی عاصیان باقی میمانند (حزقیال ۲۰:۳۳-۳۸)، اتباع زمینی حکومت هزارساله راتشکیل میدهند. دلایل و شواهدی وجوددارکه نشان میدهداینها بسرعت افزوده خواهندگردیدوقبل ازپایان هزار سال، تمام زمین راباجمعیت تازه‌ای پرخواهندکرد. گندم، درمثل گندم وکرکاس (متی ۱۳:۲۴-۳۰) وماهیهای خوب درمثل مذکوردرمتی ۱۳:۴۷-۵۰ نیزاشاره به همین کسانی است که به سلطنت هزارساله داخل میگردند. دراین حکومت برگزیدگان، بنی اسرائیل جایگاه مهمی خواهدداشت. قسمتهای زیادی ازکتاب مقدس به این موضوع اشاره میکنند (اش ۹:۶و۷ / ۱۲:۱-۶ / ارمیا ۲۳:۵ / میکا ۴:۱-۸). قسمتهای زیادی هم به فرمانروایی مسیح برتمامی زمین اشاره مینمایندکه زکریا ۱۴:۹ رامیتوان یک نمونه ازاینها بشمارآورد. امتها نیزازبرکت عظیمی درسلطنت هزارساله برخوردار خواهندگردیدودرکامیابی ووفورنعمت این دوره شریک خواهندبود.

خصوصیات روحانی سلطنت هزارساله

درعین حال که حکومت هزارساله دروهلهٔ اول یک حکومت زمینی است، ولی بخاطر خصوصیات خارق العاده آن، حیات روحانی دراین دوره ازترقی ونشوونمای زیادی برخوردارخواهدگشت. ایرادناهزاره‌ای هاکه حکومت واقعی به معنای متعارف کلمه را نمیپذیرند، براین اساس که حکومت مسیح عمدتا یک حکومت اخلاقی وروحانی است، بی ربط میباشد. پیش هزاره‌ای هاکاملا توافق دارندکه دراین دوره عدالت وبرکات روحانی زیادی وجودخواهدداشت واینها همه ازاین واقعیت ناشی خواهندشدکه مسیح فرمانروای این حکومت است.

این واقعیت که مسیح جلال یافته درصحنهٔ زمینی حضورخواهدداشت وآنهایی که‌در سلطنت هزارساله هستند، اوراخواهنددید، بی شک عامل بسیارمهمی درحیات روحانی دوره فوق می‌باشد. چنانکه درارمیا ۳۴:۳۱ پیشگویی شده است، هرکسی باچشمان خود خواهددیدکه مسیح حقیقتا پسرخدااست وهرآنچه کتاب مقدس درموردادعامی‌کندکاملا صحیح می‌باشد. دراین دوره، فعالیتهای بشارتی، لازم نخواهدبودزیرا معرفت خداوند کاملا همگانی می‌گردد چنانکه اشعیا می‌گوید، "جهان ازمعرفت خداوندپرخواهدبودمثل آبهایی که دریارامی‌پوشاند" (اش ۹:۱۱). مسیح بعنوان فرمانروای جهانی حکومت هزار ساله، موردپرستش قرارخواهدگرفت وآموزش همگانی حقایق کتاب مقدسی همراه باظهور قوت الهی وخدمت سرشارروح‌القدس، زندگی وحیات روحانی رادرمقیاسی جهانی آنچنان رونق خواهدبخشیدکه درتاریخ جهان بی سابقه خواهدبود.

سلطنت هزارساله دوره‌ای خواهدبودکه درآن هم عدالت شخصی وهم عدالت قومی ترقی خواهدکرد، همچنانکه سلیمان پیشگویی می‌کندکه "درزمان اوصالحان خواهندشکفت ووفورسلامتی خواهدبودمادامی که ماه نیست نگردد" (مزمور ۷:۷۲). حکومت عادله خود مسیح بطورخاص دراشعیا ۳:۱۱–۵ توصیف گردیده است. عدم وجودجنگ وحکمفرمابودن صلح جهانی (مزمور ۷:۷۲ / اش ۴:۲) زمینهٔ شکوفایی حیات روحانی رافراهم خواهد آورد. تسبیح خداوندوآن خوشی که بابرکات این دوره همراه خواهدبوددراشعیا ۳:۱۲–۴ و ۳:۶۱–۷ توصیف شده است. علاوه برحضورخودمسیح، قوت روح به یک زندگی عمیق روحانی رونق وترقی زیادی خواهدبخشید (اش ۱۵:۳۲ / ۳:۴۴ / جز ۲۹:۳۹ / یوئیل ۲:۲۸–۲۹).

درموردتفسیرحزقیال ۱:۴۰ تا ۲۴:۴۶ که عبادت وقربانیهای هیکل رادرسلطنت هزارساله توصیف می‌کند، اختلاف نظرزیادی وجوددارد. چه این قسمت را، مثل بسیاری ازپیش هزاره‌ای ها، برمبنای نص صریح ومعنی متعارف آن تفسیرکنیم، وچه بطور سمبولیک، درهرحال برایدهٔ وجودیک حیات روحانی بسیارعمیق درحکومت هزارساله صحه می‌گذارد. بطورکلی ویژگیهای حکومت هزارساله، عبارت خواهندبودازعدالت، خوشی، وصلح دریک مقیاس جهانی شبیه به آنچه که کلیسای اولیه ازآن برخوردار بود.

ابعاد اقتصادی، اجتماعی، و مادی سلطنت هزارساله

نبوتهای زیادی چون باهم ادغام گردند، ابعاددیگری ازحکومت هزارساله را مکشوف می‌سازند. بخاطرفرمانروایی عادلانهٔ مسیح واعمال حکومت موثر، عدل وانصاف درحق افرادجامعه وصلح وآرامش درمیان ملل مختلف برقرارخواهدشد. ازآنجایی که ظاهرا لعنت مستولی برآدم برداشته خواهدگردید، وفورنعمات مادی ازویژگیهای دوره فوق خواهدبود (اش ۱:۳۵–۲ / م.ک. ۲۳:۳۰–۲۴ / ۷:۳۵). فقروفقدان ضروریات مادی در این دوره سرشارازسعادت ووفورنعمت که جهان تاکنون همانندآنرابه خودندیده است، به حداقل خواهدرسید (ارمیا ۱۲:۳۱ / حزقیال ۲۵:۳۴–۲۷ / یوئیل ۲:۲۱–۲۷ / عاموس ۹:۱۳–۱۴). برکات سلطنت هزارساله حتی بدن انسانرانیزشامل خواهدگردید. شواهد و قراین نشان می‌دهندکه بیماری به حداقل خواهدرسیدوسلامت جسمی بعنوان وضع عادی حکمفرماخواهدبود (اش ۱۸:۲۹ / ۲۴:۳۳ / ۵:۳۵–۶ / ۱:۶۱–۳ / ۲۰:۶۵). جمعیت دنیاکه درابتدای حکومت هزارساله بخاطرداوریهای شدیدایام مصیبت وهمچنین داوریهای مهلک

ظهورثانوی مسیح اندک می‌باشد، ازطریق رشدسریع جمعیت جبران خواهدگردید (ارمیا ۳۰:۱۹–۲۰ / حزقیال ۴۷:۲۲).

جزئیات مفصلی که درموردهریک ازجنبه‌های زندگی دردوره هزارساله ارائه شده، کوشش درجهت تفسیرروحانی ومجازی همهٔ این آیات، وانطباق تحمیلی آنها رابرعصر کنونی غیرقابل قبول می‌گرداند. درتوصیفات این دوره چنان اختلاف چشم گیری با وضع کنونی مشاهده می‌شود، که لازمه‌اش تحقق عینی وواقعی همهٔ اینهادردورهٔ بعدازآمدن مسیح می‌باشد. سلطنت هزارساله، نقطهٔ اوج کارخدا قبل ازفرارسیدن وضعیت ابدی خواهدبود.

پایان سلطنت هزارساله

حکومت هزارسالهٔ مسیح طبق مکاشفه ۲۰:۷–۹ باقیامی که علیه مسیح بعنوان خداوپادشاه برپاخواهدشد، به پایان خواهدرسید. این قیام درنتیجهٔ آزادشدن شیطان واقع خواهدگردید. اوکه درسرتاسرایام حکومت هزارساله دربندنهاده شده بود، بلافاصله پس ازآزادشدن، بسیاری رابرروی زمین علیه مسیح خواهدشورانید. کسانی که بدین طریق فریب می‌خورند، درایام حکومت هزارساله متولدگردیده‌اند؛ ودرحالیکه اوضاع واحوال وادارشان می‌کندکه‌درظاهرخودرا مومن به مسیح نشان دهند، ولی بادست دادن فرصت مناسب‌بی ایمانی واقعی خودرا بروزمی‌دهند. آنانی که تحت رهبری شیطان برضدمسیح قیام می‌کنند، شهرمقدس رامحاصره کرده می‌کوشند آنرا باتوسل به زورتسخیر نمایند. ولی طبق مکاشفه ۲۰:۷–۹ آتش ازآسمان نازل شده آنها را هلاک می‌کند. با نابودشدن لشکرفوق، خودشیطان به دریاچه آتش افکنده می‌شود (مکا ۲۰:۱۰) یعنی همان جایی که وحش ونبی کاذب، هزارسال قبل ازاین بدان افکنده شدند. پادشاهی هزارساله، که آرمانی ترین وضعیت قابل تصوربرای انسان، صرف نظرازوضعیت ابدی، می‌باشد باتجلی چشمگیری ازشرارت دل بشری حتی دریک چنین اوضاع وشرایط ایده‌آلی، خاتمه می‌پذیرد، وبرای همیشه دهان آنانی راکه ممکن است عدالت خدارادرداوری کردن انسان موردسئوال قراردهند، می‌بندد.

داوری وتخت بزرگ سفید

توصیف بسیارروشنی ازداوری نهایی مردگان درمکاشفه ۲۰:۱۱–۱۵ آمده است. قسمت فوق بطورضمنی دلالت براین داردکه درداوری فوق فقط شریران موردقضاوت قرار می‌گیرند، هرچنداین موضوع صریحا بیان نشده است. تخت بزرگ سفیدمستقردرفضا تصویر شده وآسمان وزمین، هردوازآن می‌گریزندوظاهرانیست ونابودمی‌گردند. مردگان پس ازاینکه قیام داده شدند، درمقابل این تخت حاضرمی‌شوندوسپس براساس اعمالشان مورد داوری قرارمی‌گیرند. هرکسی که دردفترحیات یافت نشودبه دریاچهٔ آتش افکنده می‌شود. درعین حال که مجادلاتی درباره ماهیت دقیق دفترحیات وجوددارد، شکی نمی‌توان داشت‌که دراین موردعدم وجوداسامی اشخاص دردفترحیات، بروشنی حکایت از آن داردکه آنها نجات نیافته‌اند. ایشان براین اساس به دریاچه آتش افکنده می‌شوند تابه شیطان ووحش ونبی کاذب بپیوندند. واقعیت غم انگیزدرموردایندداوری آنست که هیچیک ازکسانی که به دریاچه آتش افکنده می‌گردندلزوما نمی‌بایست‌چنین سرنوشتی

داشته باشند. مسیح برای هریک از آنها جان خودرا داده است، ورهسپارشدن آنها به این مکان رنج وعذاب نتیجه داوری عادلهٔ خدا می‌باشدکه هرچندنمی‌خواهدکسی هلاک گرددولی عدالتش، وهمچنین قصورهالکان درپذیرفتن فیض الهی، وادارش می‌کندکه آنرا به موقع اجراء گذارد.

آسمان جدیدوزمین جدید

بابهای ۲۱ و ۲۲ مکاشفه، تصویرپرجلال وضعیت ابدی راکه پس ازسلطنت هزارساله فرامی‌رسد، ترسیم می‌نماید. مکاشفه ۲۱:۱-۸، ویژگیهای اصلی این دوره رابیان می‌دارد. آسمان وزمین کهنه نابودگردیده وآسمان وزمین جدیدی ساخته شده است که وضع آن کاملا با زمین کنونی فرق داردکه‌عبارت مرموز "ودریادیگرنمی‌باشد" حاکی از آن است (آیه ۱). آسمان جدیدوزمین جدیدبعنوان مکان آرامی شهرمقدس، یعنی اورشلیم سماوی که ازآسمان فرودمی‌آیدنگریسته شده است. شهرفوق همچون عروسی توصیف شده که خودرابرای دامادخودآراسته است. دراین وضعیت مبارک جدید، خدا باقوم خودمشارکت وهم نشینی خواهدداشت ودرصحنه جهان حاضرخواهدبود. غم واندوه دیگروجودنخواهدداشت وشرارت وبی ایمانی امکان ظهورپیدانخواهدکردوهمه خواهند توانست آزادانه ازبرکاتی که خدابرآنها افاضه می‌نمایدبهره‌مندگردند.

اورشلیم آسمانی

سیمای ویژهٔ آسمان جدیدوزمین جدید، اورشلیم آسمانی می‌باشدکه درمکاشفه ۲:۲۱ درحالیکه ازجانب خدانازل می‌شودتوصیف گردیده است. ازمکاشفه ۹:۲۱ به بعد جزئیات مربوط به این شهرمفصلا بیان شده است. درموردااینکه آیااورشلیم جدید چنانکه دراینجاتوصیف گردیده، به سلطنت هزارساله اشاره داردیاوضعیت ابدی، اختلاف نظرهایی وجوددارد. ملاحظات زیادی حاکی ازآنندکه شهرفوق دراینجاآنگونه که دروضعیت ابدی ظاهرمی‌گرددتوصیف شده است.

ولی غیرممکن نیست‌که اورشلیم جدیدقبل ازاین زمان نیزموجودنبوده باشد، کمااینکه درموردآن گفته نشده که درهمین موقع خلق شده است. درموردآسمان و زمین جدیدگفته شده است‌که آنها درهمین موقع خلق شدند، ولی اورشلیم جدیدازآسمان نازل می‌شود. به همین دلیل بعضی معتقدندکه اورشلیم آسمانی درسرتاسردوره سلطنت هزارساله یک شهرفضایی خواهدبودکه مقدسین رستاخیزکرده وتبدیل یافته درآن سکونت خواهندداشت. درنقطهٔ مقابل اینها،کسانی که دربدنهای طبیعی خودباقی باشند، در ایام فوق روی زمین زندگی خواهندکرد. درعین حال که هیچ قسمت روشنی ازکتاب مقدس رانمی‌توان یافت‌که برمفهوم فوق صحه بگذاردوبایدآنرابعنوان یک حدس وگمان تلقی کرد، ولی بااین وجودبه رفع بسیاری ازمعضلات موجوددرموردرابطهٔ میان مقدسین رستاخیزکرده یامتبدل شده وآنانی که دربدنهای طبیعی خودباقی هستندوازیک زندگی عادی برخوردارمی‌باشندکمک می‌نماید. بدون تردیداگرچنین باشد، آنانی که دراورشلیم آسمانی ساکنند، خواهندتوانست درسرتاسرایام سلطنت مسیح، به زمین دورهٔ هزارساله آمدوشدکنندودرفعالیتهای آن شرکت نمایند.

چنانکه درمکاشفه ۹:۲۱ تا ۵:۲۲ بیان گردیده است دروضعیت ابدی، اورشلیم

جدیددرجای خودبرروی زمین قرارخواهدداشت . ازقسمتهای زیادی ازکتاب مقدس کاملا نمایان است که اورشلیم جدیدخانهٔ مقدسین همهٔ اعصارخواهدبودونه فقط کلیسا بلکه بنی اسرائیل وهمچنین امتهای نجات یافته . دوره عهدعتیق، مقدسین دوره مصیبت و مقدسین سلطنت هزارساله رانیزشامل خواهدگردید . این رامی‌توان ازامیدمقدسین عهدعتیق مثل ابراهیم که بوجودآمدن یک شهرابدی راپیش بینی کرد (عبر ۱۱:۱۰-۱۶)و اشارات کم دیگری که درقسمتهای دیگرعهدعتیق به آسمان جدیدوزمین جدیدوجوددارد ، استنباط نمود (اش ۶۵:۱۷-۱۸ / ۶۶:۲۲).

یکی ازروشن ترین اشاراتی که به مقدسین ساکن دراورشلیم آسمانی شده است ، درعبرانیان ۱۲:۲۲-۲۴ یافت می‌شود :

> بلکه تقرب جسته‌ایدبه جبل صهیون وشهرخدای حی یعنی اورشلیم سماوی وبجنود بی شماره ازمحفل فرشتگان وکلیسای نخستزادگانی که درآسمان مکتوبند وبخدای داورجمیع وبه ارواح عادلان مکمل وبه عیسی متوسط عهدجدیدوبخون پاشیده شده که متکلم است به معنی نیکوترازخون هابیل .

بنابراین قسمت ، درشهرآسمانی فوق فرشتگان، عیسی مسیح بعنوان میانجی، وارواح عادلان مکمل (کامل شده) که اشاره به سایرمقدسین است ، حضورخواهندداشت . بایدتوجه کردکه هرچندمقدسین همهٔ اعصاردراورشلیم سماوی ساکن خواهندبود - در شهری که سیمای ویژه وعمده آسمان جدیدوزمین جدیدمی‌باشد - بااین وجودمقدسین، هویت شخصی وجمعی خودراحفظ خواهندکرد ، یعنی بنی اسرائیلی همان بنی اسرائیلی باقی خواهدماند ، وامت همان امت ، وکلیسانیزهمان کلیسا باقی می‌ماندوفرشتگان نیز همان فرشته .

اورشلیم جدیدکه توصیف مفصل آن ازمکاشفه ۲۱:۹ آغازمی‌شود ، بعنوان شهری با زیبایی توصیف ناپذیرمکشوف گردیده است . مفسرین درموردااینکه تاچه حدبایدتوصیف فوق رابنابرنص صریح کلام وبرمبنای مفهوم عادی آنها معنی کرد ، اختلاف نظر دارند . بااین وجودبه نظرنمی‌رسدهیچ دلیل واقعی وجودداشتهٔ باشدکه وادارمان کند خصوصیات شهرفوق رابه معنایی غیرازمعنی متعارفشان درنظربگیریم . هیچ چیزطبیعی ترازاین نیستکه مقدسین ، آیندهٔ خودرادرچنین مکان زیبایی سپری نمایند .

بطورکلی شهراورشلیم سماوی، طبق توصیف فوق به شکل مربع می‌باشد . درگرداگرد آن دیواری وجوددارکه درهریک ازچهارضلعش سه دروازه ساخته شده است . اسامی دوازده سبط اسرائیل بردروازه‌های فوق حک شده است‌که این براندیشهٔ حضورقوم اسرائیل درشهرفوق صحه میگذارد . شالوده‌های این دیوارها ، اسامی دوازده رسول را برخوددارندکه این امرکلیسارا باشهرفوق مربوط می‌سازد . فرشتگانی که ازدروازه‌ها نگاهبانی می‌کنند ، روشنگراین نکته هستندکه فرشتگان مقدس نیزدرشهرفوق حضورداشته ، درفعالیتهای آن شرکت می‌جویند .

مشخص ترین ویژگی این شهر ، ابعادآن می‌باشد . هرضلع آن ۱۳۴۲ مایل وارتفاع آن نیزچیزی درهمین حدوداست . برخی شهرفوق رابشکل مکعب وبرخی دیگربشکل هرم تصور می‌کنند ، وبعضی دیگرنیزبه شکل های مختلف دیگری که ازترکیب دوشکل فوق نتیجه می‌شود . بنابراین مکاشفه ، بنیادهای این شهرسماوی باسنگهای قیمتی به رنگهای

زیبای رنگین کمان مزین شده اندوخیابانهای شهرازطلای شفاف ودروازه‌های آن ازمروارید می‌باشد.

مهمترین خصوصیت شهر، این واقعیت است که درآن هیچ هیکلی وجودندارد زیرا خداخودش درآن ساکن می‌باشد. همچنین درآن هیچ ظلمتی نیست وبه نورمصنوعی هم نیازی نمی‌باشدزیرا جلال بره تمام شهررا روشن می‌کندوابدیت یک روزمداوم وبی وقفه خواهدبود. خصوصیت ویژه‌ای که درباب ۲۲ مکشوف گردیده، نهرزلالی است که ازتخت خداجاری می‌شود. دراین توصیف به درخت حیات نیزاشاره شده است که ازمیوه‌اش کسانی که دروضعیت ابدی زیست می‌کنند، برخوردارمی‌شوند. برگهای این درخت برای سلامتی امتها خواهدبود. این بروجودمرض دلالت ندارد بلکه برسلامت کامل آنانی که ازآن بهره می‌برند. خادمین خدا درحالی تصویرگردیده‌اندکه دراین محیط پرجلال، به خدمت خدا مشغولندوبرای ابدازحضورخداوندمتلذذ می‌گردند.

دراین وضعیت ابدی است که وعدهٔ اول قرنتیان ۱۵:۲۴ تحقق پیدا می‌کند، یک جهان فتح شده توسط مسیح، تسلیم خدا می‌گردد. اینرانبایدبعنوان خاتمه نقش مسیح بعنوان پادشاه قلمدادکردبلکه به معنای پایان مرحلهٔ گذراوآغازخصایل ابدی آن. با اشاره به آغازوضعیت ابدی، مکاشفهٔ کتاب مقدس به پایان خودمی‌رسدوروزبی پایان وضعیت پرجلال ابدی آغاز می‌شود.

باخاتمهٔ روایت نبوتی، مکاشفهٔ کتاب مقدس دربارهٔ عیسی مسیح نیزبه پایان خودمی‌رسد. آنچه که درایام ازل راجع به ظهوراول ودوم مسیح پیش بینی شده بود، اکنون به تحقق رسیده ومسیح بعنوان شاه شاهان ورب الارباب حرمت وجلال یافته است. ابدیتی که به فراسوی افق مکاشفهٔ کتاب مقدسی ره می‌گشاید، ابدیتی سرشارازسعادت توصیف ناشدنی برای مقدسین، ولذت وخوشی بی پایان درحضورخداخواهدبود. درکانون خدمت وعبادت مقدسین، عیسی مسیح قرارخواهدداشت، کسی که "دیروزوامروز و تا ابدالاباد همان است". هرقلب مومن، بایک خوشی زائدالوصف درانتظاراین سرنوشت ابدی می‌باشدوبدان روزچشم دوخته است.